

# تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »



دکتر آناه طواق آخوند گلشاهی



مکتبہ احسان

## سوره الدخان

این سوره مکی است و دارای پنجاه و نه آیت است. علت نامگذاری این سوره به «دخان» آن است که مشرکان به قحطی و گرسنگی تهدید می‌شوند که به اصطلاح امروزی دود از سرشان بالا می‌رود. محورهای موضوعی آن سرنوشت کفرهای الم انگیز کفار و بیان وحدانیت خدای تعالی، رسالت و قیامت است. در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است: «کسی که سوره‌ی دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند».

أَسْوَدُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

حَمْدٌ ۱

از حروف مقطعه است و در سوره‌های قبل بویژه در سوره بقره در باره راز این حروف سخن رفت.

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

قسم به این کتاب روشن (۲)

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ

(وا قسم - وَالْكِتَابِ: مجرور به حرف جر - الْمُبِينِ: نعت

سوگند به کتاب آشکار و روشن یعنی سوگند به قرآنی که دارای فصاحت و بلاغت و قوامت لفظ و معناست که در میان تمام دردها در آن است و کتابی است که احکام الهی و مسائل شرعی در آن به وضوح آمده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۳

که ما آن را در شبی مبارک نازل کرده‌ایم که هر آینه ما ترساننده بودیم (۳)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَرَّكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ

جواب قسم - (نا) اسم ان - أَنْزَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - «مفعول به، جمله خبر آن براستی ما آن را (قرآن) در شبی مبارک نازل کرده‌ایم که آن شب قدر است و نزول قرآن در شب قدر شروع شده است. همچنانکه خداوند فرمود: «إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر» «هر آینه ما فرود آوریم قرآن را در شب قدر».

در کشف الاسرار آمده است، که «إنا أنزلناه فی لیلۃ مبارک» این شب مبارک به قول بیشتر مفسران، شب نیمه شعبان است، آن را مبارک خوانند از بهر آنکه پر خیر و برکت است. همه شب داعیان را اجابت است، سائلان را عطیت است، مجتهدان را معونت است، مطیعان را ثنویت است، غاصبان را اقلت است، مخبان را کرامت است. همه شب درهای آسمان گشاده، جنات عدن و فرادیس<sup>۱</sup> اعلیٰ درها باز نهاده، ساکنان جنة الخلد بر کنکرةها نشسته، ارواح انبیاء و شهداء در غلبین فراطرب آمده، همه شب تسیم روح ازلی، از جانب قربت بدل دستان می‌دمد و باد گرم از هواء فردائیت بر جان عاشقان می‌وزد و از دوست خطاب می‌آید:

«هل من سائل فاعطیه؟» «هل من مستغفر فاعفروه؟» ای درویش بیدار باش در این شب که همه بساط نزول بیفکنده و گل وصال جانان در باغ رازداری شکفته، تسیم سحر مبارک، بهاروار می‌دمد، و پیغام ملک بر مزی یاریک و به رازی عجیب می‌گوید: «الم یأمن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله».

ای عجب کسی که ما را شناخت یا غیر ما آرام چون گیرد. کسی که ما را یافت به دیگری چون پردازد. کسی که رنگ و بوی وصال و یاد ما دارد، دل در رنگ و بوی دنیا چون بندد؟ از تعجب هر زمان گوید بنفشه‌ای عجب هر که زلف یاز دارد چنگ چون در ما زند هر آینه ما با نزول قرآن بیم دهنده و ترساننده بودیم. یعنی با فرو فرستادن قرآن بشر را از ارتکاب شرک و معاصی بترساند و از عواقب کار آخرت بیم رساند که خدای تبارک و تعالی این قرآن را به مدت بیست و سه سال شب و روز در فرصت‌های مناسب و بر حسب ضرورت در زمان و مکان مناسب نازل فرموده است.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۱۶﴾

در آن شب هر کار محکمی را فیصل دهد و استوار دارد. (۱۶)

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۱۶﴾

۱- بخشش، دهنش

۲- پاداش، جزا

۳- قبح کردن بیع - بز هم زدن، در اینجا پس خواندن گناه

۴- دوست داران

۵- بستن‌ها، باغ‌ها، بهشت‌ها

۶- سوره جدید، آیه ۱۶

يَفْرَقُ: فعل مضارع - كل، نایب فاعل

در شب قدر و یا شب نیمه شعبان که آن را برآت نیز گویند هر کار محکمی فیصله می‌یابد. و صاحب کشف آورده در خبر است که هر که در این شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه می‌فرماید صد فرشته تا با وی باشند سی ملک وی را بشارت دهند به بهشت و سی فرشته‌ی دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و سی فرشته دیگر او را باز دارند از آفات دنیا و ده فرشته دیگر حیل‌ها و مکرهای شیطان دفع می‌کنند از وی و درین شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت می‌نمایند. عایشه صدیقه گفت: رسول خدا در نیمه شعبان در حجره و نوبت من بود، در میانه‌ی شب او را نیاقتم، به خاطر من گذشت، شاید به حجره‌های دیگر از زنان خود رفته باشد، نتوانستم بر خود مسلط شوم. برخاستم و به طلب وی بیرون رفتم، او را در سجده یافتم، سر بر سجود نهاده و می‌فرماید: اعوذ بعفوک من عقابک، اعوذ برضاک من سخطک، اعوذ بک منک، لا احصی ثناء علیک، اتت کما اثبتت علی نفسک.

أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۵﴾

فرمانی از جانب ماست که ما فرستندگان بوده‌ایم. (۵)

أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا

أَمْرًا: مفعول مطلق

این قرآن امری است از جانب خدای تعالی، که امر در اینجا وحی است.

إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

(نا) اسم ان - (نا) اسم کان - مُرْسِلِينَ: خبر کان - کُنَّا مُرْسِلِينَ: خبر ان

براستی که ما فرستندگان بودیم. یعنی ترا که محمد ﷺ هستی به عنوان پیغمبر فرستاده‌ایم همچنانکه پیغمبران پیشین را نیز به عنوان پیغمبر فرستاده بودیم. البته فرستاده شدن رسولان از جانب ما رحمتی است از سوی خود به سوی قومشان تا به راه راست و درست در آیند.

رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶﴾

و این فرستادن رحمتی از جانب پروردگار توست، هر آینه او شنوا و داناست. (۶)

رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ

رَحْمَةً: مفعول لاجله

بخشایش از جانب پروردگار تو بر خلق چنانچه در جای دیگر فرمود: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین». نظم:

در دو عالم بخشش و بخشایش است	خلق را از بخشش آسایش است
خواجه چون در در مدیح خویش سفت	انما انارحمة مهداه گفت

## إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ع: اسم آن - هُوَ ضمیر فصل - السَّمِيعُ: خیر آن - الْعَلِيمُ: خیر دوم آن بدستی که او بشنود و دانست. همه‌ی سخنان بندگانش را آشکارا و نهان می‌داند و به احوال ایشان آگاه است.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿۷﴾

او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است اگر یقین دارندگان باشید؟ (۷)

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ

رَبِّ: بدل - بَيْنَهُمَا: مفعول فيه - تم: اسم کان - مُوقِنِينَ: خیر کان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که میان آن دو است اگر یقین دارید و از باور دارندگان باشید پس اعتراف کنید که او خدای حقیق و جهانیان است. همچنانکه مشرکان مکه اعتراف کرده‌اند که او پروردگار جهان و جهانیان است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿۸﴾

خدایی جز او نیست، زنده کند و بمیراند، او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست. (۸)

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ

إِلَهَ: اسم لای نفی جنس - هُوَ: بدل - يُحْيِي: فعل مضارع - فاعل (هو) - يُمِيتُ: فعل مضارع - فاعل (هو) جز او هیچ معبودی مستحق پرستش و عبادت نیست او زنده می‌کند و روزی می‌دهد و می‌میراند.

اول دقت‌ریه نام ایزد دانا	صانع و پروردگار حسن توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم	صورت خوب آفرید و سیرت زینا

پس از زنده کردن دوباره می‌میراند.

رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

مبتدا مجذوف - رَبُّكُمْ: خیر

اوست، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما یعنی پدران و پیاکان شما را نیز خلق کرده و به آنان از خواندن غیب روزی رسانده است.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿۹﴾

بلکه کافران یا شکی و تردید و استهزاء به باوری دنیا مشغولند. (۹)

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ

هُم: مبتدا - فی شکی: جار و مجرور خبر - یَلْعَبُونَ: فعل و فاعل خبر ثانی بلکه کافران به این سخن که «پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست» یقین ندارند و به دیده شک و تردید نگرند و در گمان و خیال خویش بازی می‌کنند. یعنی ایمانشان بر وحدانیت خدای یگانه که آفریننده‌ی همه مخلوقات است اعترافشان توأم با شک و تردید و غفلت و بازی است.

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو      تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا  
به طاعت جامه‌ای نو کن از بهر آن جهان ورنه      چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

فَأَرْقُبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾

پس منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار می‌آورد. (۱۰)

فَأَرْقُبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ

فَأَرْقُبْ: فعل امر - فاعل (انت) - يَوْمَ: مفعول فيه

پس منتظر باش برای ایشان روزی را که آسمان به دودی آشکار بیاید مراد عذاب است که به گمان برندگان و شک کنندگان نازل می‌شود که آه از آن عذاب هم چون دود (دخان) فضا را پر می‌کند. در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه بالا رفته آنطوریکه فضا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع و گرسنگی کافران بود که به دعای پیغمبر ﷺ شدت گرسنگی بر ایشان چیره شده بود تا به جایی رسید که سگان مرده را با استخوان می‌خوردند، آنطوریکه چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دود آلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن مسعود ﷺ نیز مؤید این معنی است و در روایت آمده است:

چون قریش رسول خدا ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه‌ی آنان بر رسول خدا ﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرت ﷺ چنین دعا کردند: «اللهم اعنني عليهم بسبع كسبع يوسف.»

بارخدا! یاری کن مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سالهای یوسف.

پس بر اثر دعای آن حضرت ﷺ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوان‌ها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: (فَأَرْقُبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ...)

پس در بحبوحه‌ی این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله‌ی مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول خدا ﷺ بر ایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

يَعْتَسِي النَّاسُ هَذَا عَذَابَ آلِمْ ﴿١١﴾

که مردم را فرا گیرد و این عذابی الم انگیز است. (۱۱)

يَعْتَسِي النَّاسُ

يَعْتَسِي: فعل مضارع - فاعل (هو) - النَّاسُ: مفعول به

دودی که تمام مردم را فرا گیرد و از هر طرف ایشان را احاطه کند منظور اهل مکه را،

هَذَا عَذَابَ آلِمْ

هَذَا: مبتدا - عَذَابُ: خبر

این همان عذابی دردناک است. این عذاب الم همان گرسنگی است.

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

گویند پروردگارا این عذاب از ما بردار که ما مؤمنیم. (۱۲)

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ

رَبَّنَا: منادا - اكْشِفْ: فعل امر - فاعل (انت) - (نا) اسم ان - مُؤْمِنُونَ: خبر ان

می گویند پروردگارا از ما این عذاب را دور کن براسی ما پس از رفع عذاب مسلمان می شویم و به تو می گرویم. قومی گفتند این صفت روز بدر است که کافران در وقت قتل و قتال از صعوبت و شدت آن حال تاریکی به سر و چشم ایشان در آمد که بر هوا همه دود می دیدند. و قومی گفتند این دخان نبود بلکه نشانی است از نشانه های بزرگ قیامت. این عمر و الحسن گفتند: دودی پدید آید میان آسمان و زمین، چنانکه در خانه های آتش آفریزند و پر دود شود، همه روی زمین پر دود شود و در خلق پیچد. اما مؤمن را مانند زکامی در گیرد و بیش از آن او را ریح نبود و بر کافر و منافق صعب باشد، که دود در باطن وی شود و از بینی و گوش و زیر وی بیرون می آید و ظاهر و باطن وی می سوزد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

فيه حديث لابن مسعود المتقدم في سورة الروم، اینجا حدیثی است که از ابن مسعود رضی الله عنه قیاد در سوره روم روایت گردید.

«و زاد في هذه الرواية قالوا: (ربنا اكشف عنا العذاب إنا مؤمنون). فقيل له: إن كشفنا عنهم

العذاب عادوا، فدعا ربه فكشف عنهم العذاب فعادوا، فانتقم الله منهم يوم بدر.»

و در این روایت این هم آمده است که گفتند: (پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن، ما حتماً ایمان می آوریم) گفته شد: اگر عذاب را از ایشان دور سازیم باز به کفر خود بر می گردند، (و پیغمبر خدا ﷺ بدرگاه پروردگار خود دعا کرده پس آنها دوباره به کفر خود برگشتند، و همان بود که خداوند متعال از آنها در روز جنگ بدر انتقام گرفت.)

أَنَّ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾

ایشان چگونه بند می گیرند و در حالیکه به یقین پیغمبری روشن بر آنان آمده است؟ (۱۳)

أَنَّ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ

أَنَّ: مفعول فيه - خیر مقدم محذوف - الذِّكْرَى: مبتدا مؤخر

مفهوم استفهام در این آیه کریمه به معنی استیبعاد (دور بودن) آمده است. می گوید:

و در حالیکه به ایشان پیغمبری که دارای معجزات روشن و آشکار باشد آمد و ایشان بدان متذکر نشدند و بند و عبرت نگرفتند و بزرگترین معجزه‌ی او همان قرآن بود که در آن احکام شرعی به وضوح و آشکار آمده است و احکام را به روشنی بیان می کند اما اهل مکه نپذیرفتند و استهزاء کردند و در گمان خود باز بجهت تصور کردند.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مِّثْنُونَ ﴿۱۴﴾

پس روی از او برگردانیدند و گفتند این شخص (محمد) تعلیم یافته دیوانه است. (۱۴)

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مِّثْنُونَ

تَوَلَّوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - مبتدا محذوف - مُعَلِّمٌ: خیر - مِثْنُونَ: خیر ثانی

پس روی گردانیدند و اعراض نمودند و از ایمان آوردن خودداری کردند و گفتند او (محمد) توسط دیگران آموخته شده است یعنی قرآن به وی می آموزند و او مجنون و دیوانه است. و حال آنکه قرآن خود معجزه است که از جانب خدای تعالی به وسیله جبرئیل بر رسول اکرم ﷺ فرود آمده است. سنائی غزنوی در حق جلال و عظمت قرآن می گوید:

هم جلیل است با حجاب جلال	هم دلیلی است بانقباب دلال
سخن او مست و واضح و واثق	حجت او مست لایح و لایق
در جان را حروف او درج است	چرخ دین را هدایتش برج است
روضه‌ی انیس عارفان است او	جنه الاعلی روان است او
از درون شمع منتهج اسلام	و از بیرون حارس عقیده عام
عاقلان را حلاوتی در جان	غافلان را تلاوتی به زبان
دیده روح و حروف قرآن را	چشم جسم این و چشم جان آن را
نقش و حرف و قرائتش به یقین	از زمین هست تا سر پروین
دل مجروح را شفا ز وی است	جان محرم را دوا ز وی است
صورت سورتش <sup>۱</sup> همی خوانی	صفت سیرتش نمی دانی
کم ز مهمانسرای عدن مدان	خوان قرآن به پیش قرآن خوان

<sup>۱</sup> بین صورت و سورت: جناس لفظی وجود دارد. و جناس بر نزدیکی هر چه بیشتر و آک های کلمات است.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱۵﴾

براستی ما این عذاب را اندکی دور می‌کنیم و برمی‌داریم؛ اما شما هر آینه [بر کفر خویش] باز می‌گردید. (۱۵)

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ

(نا) اسم ان - کاشفوا: خبر ان - قلیلاً: مفعول فیه - کم: اسم ان - عائدون: خبر ان  
به درستی که ما به وسیله ی دعای پیغمبر ﷺ به مدت اندکی عذاب را از سر ایشان دور می‌کنیم اما هیچ  
فایده‌ای ندهد بدرستی که شما دوباره به کفر بازگردندگانید و اینچنین هم شد که آن عذاب به مدت  
اندک مرتفع شد ولی ایشان دوباره به کفر و عناد و سرکشی خود بازگشتند پس ما از آنان در روز بدر  
انتقام گرفتیم به جهت برگشتن بر کفرشان. در مثنوی مولانا آمده است که:

آن ندامت از نتیجه‌ی رنج بود	نی ز عقل روشن چون گنج بود
چونکه شد رنج آن ندامت شد عدم	می‌نیززه خاک آن توبه ندیم
می‌کند او توبه و پیر خرد	بانک لورد و المادوا می‌زند

يَوْمَ نَبِّئُشُ الْبَاطِشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ ﴿۱۶﴾

روزی که سختی بزرگ را پیش آوریم براستی ما انتقام گیرانیم. (۱۶)

يَوْمَ نَبِّئُشُ الْبَاطِشَةَ الْكُبْرَىٰ

یوم: مفعول فیه - نبئش: فعل مضارع - فاعل (نحن) - الباطشة: مفعول مطلق - الکبری: نعت  
و به یاد آور روزی را که به عذاب سختی بگیریم چه گرفتن سختی در روز بزرگ یعنی قیامت. در  
حدیث شریف آمده است که: در قیامت مردم دو گروه شوند. گروهی متنعم و مترفه و خورنده و  
پوشنده و گروه دیگر ایشان را فرشتگان بر زمین بر رویه‌هایشان می‌کشند یعنی فرشتگان ایشان را جمع  
می‌کنند و به سوی آتش دوزخ می‌کشانند و میرانند و این عذاب دوزخ از ایشان شب و روز جدا نشود و  
دائماً در آتش گرم و سوزان دوزخ بسوزند.

إِنَّا مُنْقِمُونَ

(نا) اسم ان - منقمون: خبر ان

بدرستی که ما در آن روز انتقام گیرنده‌ایم و گفته می‌شود این عذاب و انتقام همگی در روز قیامت است.  
زمانیکه از قبرهایشان خارج می‌شوند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿۱۷﴾

و به تحقیق پیش از آنها نیز فرعون را به محنت انداختیم و پیغمبری ارجمند سویشان آمد. (۱۷)

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ

**قَسَّأَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - قَوْمٌ: مفعول به - فِرْعَوْنُ: مضاف الیه**

و برآستی پیش از کفار مکه ما قوم فرعون یعنی قبطیان را به محبت و رحمت انداختیم و به ایشان عذاب رسانیدیم و پیغمبری بزرگوار دارای اصل و نسب یعنی موسی بن عمران علیه السلام را به سوی ایشان فرستادیم تا ایشان را به راه راست و احکام الهی راهنمایی کند اما قوم فرعون عناد کردند و از اطاعت و فرمانبرداری سر باز زدند و از پذیرفتن احکام تورات سرپیچی کردند تا اینکه عذاب ما به ایشان آمد کسائی می گوید، آنگاه موسی علیه السلام تورات را بر بنی اسرائیل ارائه داد و گفت این کتاب خداست که در آن حلال و حرام و احکام و سنت ها و فرایض بیان شده است، زن و مرد زناکاری که زن و شوهر داشته باشند باید سنگسار کرد و دست درد را باید برید و هر گناهی که از شما سرزند قصاص خواهد داشت، آنان فریاد بر آوردند و گفتند به این احکام نیازی نداریم و حالتی که قبلاً داشتیم برای ما آسان تر و بهتر از این بود، چون بنی اسرائیل از پذیرفتن احکام خداوند خودداری کردند موسی گفت پروردگارا می دانی که کتاب ترا رد کردند و آیات ترا تکذیب نمودند، خداوند متعال به جبرئیل فرمان داد تا کوه طور سبزه را در هوا بر افراشت و بر فراز سر ایشان نگه داشت و خداوند متعال در این باره چنین می فرماید: «و چون برداشتیم کوه طور را بالای ایشان گویا آن ساینایی بود و گمان کردند که آن فرود آئنده بود بر ایشان گفتیم: بگریید آنچه دادیم شما را به توانایی، سوره اعراف آیه ۱۷۱، و نیز می فرماید: «بشنوید، گفتند شنیدیم و فرمان نبردیم» کوه شروع به نزدیک شدن به آنان کرد چنانکه پنداشتند بر ایشان سقوط خواهد کرد ناچار ایمان آوردند و نیمی از چهره های خود را خاک نهادند و با تیمه دیگر به کوه می نگرستند تا آنکه کوه را خداوند به جای خود برگرداند، و به این سبب سجده یهوایی چنین است که نیمی از چهره خود را بر خاک می نهند.

**أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِيَّيْكُمْ رَسُولُ آمِينَ ﴿۱۸﴾**

و گفت (ای فرعونیان) کار بندگان خدا را به من واگذارید برآستی که من برای شما پیغمبری امین هستم. (۱۸)

**أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ**

**أَدُّوا: فعل امر - (و) فاعل**

آمده است که فرعون قبطی بود و قوم وی قبط بودند و قوم بنی اسرائیل در سرزمین ایشان غریب بودند بنی اسرائیلیان از نژاد یعقوب علیه السلام بودند با پدر خویش یعقوب به مصر پیش یوسف رفتند. آن روز هشتاد و دو کس بودند و ایشان را در مصر توالد و تناسل بود و فرعون ایشان را در مصر زبون گرفته بود و عذاب می داد و کارهای ضعیف و دشوار می فرمود تا رب العزیز موسی را به پیغمبری به دو کار به ایشان فرستاد یکی ایمان آوردن به وحدانیت حق تعالی و عبادت وی و دیگر اینکه بنی اسرائیلیان را از جنگ ایشان بیرون آورد و از عذاب سخت برهانند.

اینست که رب العالمین فرمود: «ان ادوا الی عباد الله» موسی علیه السلام فرمود: ای فرعونیان! کار بندگان خدا را به من واگذارید.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

به راستی که من برای شما بینمبری امین هستم به تحقیق من از جانب خدای تعالی آمده‌ام تا شما را به راه راست هدایت کنم.

وَأَنْ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتَيْتُكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۹﴾

بر خدا تقوی مجوئید بر راستی که من دلیلی روشن برایتان آورنده هستم. (۱۹)

وَأَنْ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ

تَقُولُوا. فعل مضارع - (و) فاعل

و بر خدا برتری مجوئید. و به او تکبر و سرکشی نکنید و خود را از بینمبری وی بزرگ و برتر متداندید و اهانت و خبی ننمائید.

إِنِّي آتَيْتُكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

(ی) اسم آن - آتیتکم: خبر آن

بدرستی که من برای شما نسبت به ادعای خود حجتی روشن و دلیلی آشکار می آورم. این حجت روشن و آشکار معجزه‌هایی چون عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه گانه موسی علیه السلام بوده است.

وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿۲۰﴾

و من از اینکه سنگسارم کنید به پروردگار خویشم و پروردگار شما پناه آوردم. (۲۰)

وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ

(ی) اسم آن - عُدْتُ فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر

و بدرستی که من از اینکه سنگسارم کنید یا بکشید یا دشنام دهید به خدای خود و خدای شما پناه آوردم زیرا که او پناهگاه و نگهدار من است. چونکه فرعون و فرعونیان موسی را تهدید به سنگسار کرده بودند آن هنگام که موسی زبان به اعتراض گشود و فرمود پسران بتی اسرائیل را می‌کشید و زنان ایشان را زنده می‌داری و من به پیشگاه پروردگار جهانیان شکایت کردم.

وَإِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا لِي فَأَعْرِضُونِ ﴿۲۱﴾

اگر مرا باور ندارید پس از من کناره کنید. (۲۱)

وَإِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا لِي فَأَعْرِضُونِ

لَمْ يُؤْمِنُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل

و اگر به من ایمان نمی آورید و مرا باور نمی دارید پس از من کناره گیری کنید، یعنی اگر نبوت و رسالت را تصدیق نمی کنید پس مرا رها کنید و آزار و اذیتم نکنید تا آن گاه که خدای تعالی میان من و شما قضاوت و داوری کند. ایشان سخن آن حضرت را قبول نکرده جفا و شتم را با دست و زبان خود آغاز کردند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّهُ لَوْلَا أَنَا لَمْ يَكُنْ مُحَمَّدٌ (۲۲)

پس پروردگار خویش را بخواند که اینان قوم گناهکارانند. (۲۲)

فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّهُ لَوْلَا أَنَا لَمْ يَكُنْ مُحَمَّدٌ

دَعَا: فعل ماضی - فاعل (هو) - رَبَّهُ: مفعول به - لَوْلَا: اسم ان - قَوْمٌ: خبر ان - مُحَمَّدٌ: نعت پس موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش ندا سر داد و گفت: که اینان قوم گناهکار و تبهکارانند یعنی گروهی هستند که در کفر و عناد یا فشاری می کنند خدایا ایشان را هلاک و نابود یگردان. حق تعالی دعای ایشان اجابت کرد و فرمود:

فَأَنسِرْ بَعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳)

پس گفتیم بندگان مرا شبانه بپر زیرا که شما تعقیب شدگانید. (۲۳)

فَأَنسِرْ بَعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ

فَأَنسِرْ: فعل امر - فاعل (انت) - لَيْلًا: مفعول فیه - كُمْ: اسم ان - مُتَّبِعُونَ: خبر ان پس ای موسی! بندگان مسلمان مرا به شب از مصر بیرون ببر بدرستی که پس از دریافت خبر از رفتن شما فرعون و فرعونیان شما را تعقیب خواهند کرد و اما چگونه تعقیب موسی و یارانش را توسط فرعونیان و کشته شدن فرعون در سوره های قبل بیان گردید.

وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ (۲۴)

و دریا را پشت سر خود گشوده (آرام) واگذار برآستی که آنان لشکر بانی غرق شدنی اند. (۲۴)

وَأَتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا

أَتْرُكُ: فعل امر - فاعل (انت) - الْبَحْرَ: مفعول به - رَهْوًا: حال

و دریا را در حالت ساکن و آرام بر همان حال که راهها در او ظاهر شده رها کن و دیگر عضایی به آن مزن که به حال اول خود باز نگردد و اجازه بده که قبطیان در آن داخل شوند و از این بابت مترس

إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ

هم: اسم ان - جُنْدٌ: خبر ان - مُّغْرَقُونَ: نعت

بدرستی که ایشان گروهی غرق شدگانند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد همچنانکه در داستان های پیش گفتیم فرعون و همه فرعونیان در دریا غرق شدند.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾

چه باغ‌ها و چشمه‌سارهایی بعد از خود بر جای گذاشتند. (۲۵)

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

کَمْ: مفعول به مقدم - تَرَكُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

ال فرعون، چه بسیار باغها و چشمه‌سارهایی بعد از غرق شدنشان از خود بر جای گذاشتند.

وَزُرُوعٍ وَمَقَابِرَ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو (از خود بر جای گذاشتند). (۲۶)

وَزُرُوعٍ وَمَقَابِرَ كَرِيمٍ

و چه بسیار کشتزارهای رسیده و جایگاه‌ها و منازل نیکو و اسباب تنعم و برخورداری از وسایل زندگی از خود بر جای گذاشتند.

وَنَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَكَاهِنٍ ﴿٢٧﴾

و نعمتی که در آن متعمم بودند باز گذاشتند. (۲۷)

وَنَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَكَاهِنٍ

(و) اسم کان - فَكَاهِنٍ: خبر کان

و آن همه ناز و نعمتی را که از آن برخورداری می‌شدند و اسباب رفاه زندگی‌شان بود و به وسیله‌ی آن در آرامش بسر می‌بردند باز گذاشتند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾

چنین، و ما آن را به گروهی دیگر دادیم (به میراث دادیم). (۲۸)

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ

كَذَلِكَ: جار و مجرور - أَوْرَثْنَاهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به - قَوْمًا: مفعول به ثانی -

آخَرِينَ: نعت

و اینچنین ما ایشان را به هلاکت رساندیم، این همه وسایل رفاه زندگی از منزلت‌های نیکو و ناز و نعمت‌های مختلف و فراوان آنان را به مردمی دیگر یعنی بنی اسرائیلیان باقی گذاشتیم تا از آن همه نعمت بهره‌مند گردند.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾

پس آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد و مهلت یافته نبودند. (۲۹)

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ

بَكَتَ: فعل ماضی - اَلسَّمَاءُ: فاعل

پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند یعنی از هلاکت ایشان کسی نیندیشید. در معالم آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین برو بگرینند و از انس علیه السلام نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود دریکه روزی او از آن فرود آید و دریکه عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگرینند. جمله آسمان و زمین برو بگرینند. و ایشان از وقتی به وقتی دیگر از مهلت داده شدگان نبودند.

مجاهد می گویند: «هیچ مؤمنی نمی میرد، جز این که آسمان و زمین چهل بامداد بر او می گرینند. راوی می گویند: از مجاهد پرسیدم آیا زمین می گریند؟ گفت: آیا تعجب می کنی؟ چرا زمین بر بنده ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می کرد نگریند؟ و چرا آسمان بر بنده ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان زمزمه ای مانند آواز زنبور غسل داشت، نگریند!»

وَلَقَدْ جِئْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾

و پسران اسرائیل را از آن عذاب خفت انگیز رها نمودیم. (۳۰)

وَلَقَدْ جِئْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ

جِئْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - إِسْرَائِيلَ: مفعول به

و برآستی بنی اسرائیل را از عذاب خفت آور نجات دادیم که آن ذلت و خواری عبارت بود از: بندگی از برای فرعون و فرعونیان و قتل فرزندان توسط ایشان و محنت و رنج های زیاد دیگری که از جانب فرعونیان بر بنی اسرائیلیان اعمال می شد.

مِنَ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

از جانب فرعون بود، برآستی که او متکبری از افراط کاران بود. (۳۱)

مِنَ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

ه: اسم ان - (هو) اسم کان - عَلِيًّا: خبر کان

عذابی واقع شده از جانب فرعون برای بنی اسرائیلیان بود. برآستی او یعنی فرعون متکبر و افراط کار بزرگی بود و از جمله ی کافرانی که از حدود ایمان تجاوز کرده و سرکش و طغائی شده بود و بسیار خودخواه و مغرور و مدعی خدایی بود.

وَلَقَدْ آخَرْتَنَّهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾

و از روی علم بر اهل زمانه شان برگزیدیم. (۳۲)

وَلَقَدْ آخَرْتَنَّهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ

آخَرْتَنَّهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به

و بدرستی که موسی علیه السلام و مؤمنان بنی اسرائیل را از روی علم و دانش بر جهانیان زمانشان برگزیدیم. و تا علم و آگاهی و دانش دقیق او را بر امر رسالت انتخاب کردیم بر دانشی و به دانش تمام دانستیم از همه ی آفریدگان او را شایسته گزیدیم و به فضل و کرم و بی سبب او را به رسالت بر عالمیان زمانش برگزیدیم.

وَمَا آتَيْنَهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهَا بَلَاغٌ مُّبِينٌ ﴿۳۳﴾

و آنچه ما به ایشان دادیم که در آن امتحانی آشکار بود. (۳۳)

وَمَا آتَيْنَهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهَا بَلَاغٌ مُّبِينٌ

مَا آتَيْنَهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - ما: مفعول به ثانی - فِيهَا: جار و مجرور خبر

مقدم - بَلَاغٌ: مبتدا موخر - مُّبِينٌ: نعت

و از آیات و نشانه های موسی یعنی از معجزات او آن بود که آنچه را که در آن از امتحان آشکار بود به آنان دادیم تا ببینیم چگونه عمل می کنند و جمیعاً معجزات نه گانه به موسی عطا کردیم.

گه اندر نعمتی مغرور و غافل	گه اندر تنگ دستی خسته و ریش
چو در سرا و ضرا حالت آیتست	ندانم کی به حق پردازی از خویش

در کشف الاسرار آمده است: آدمی گهی خسته به تیر بلاست گهی غرقه ی لطف و عطا و حق تعالی تقاضای شکر می کند به وقت راحت و نعمت و تقاضای صبر می کند در حال بلا و شدت مصطفی صلی الله علیه و آله قومی از انصار را دید گفت: شما مؤمنان اید گفتند آری گفت نشان ایمان چیست؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در محنت صبر کنیم و به تقضای الله راضی باشیم گفت آنتم مؤمنون و رب الکعبه در گلستان سعدی آمده است که:

ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرو آرد و دیگری را در شکم ماهی نکو دارد.  
وقتی است خوش آنرا که بود ذکر تو مونس

ور خود بود اندر شکم حوت چو یونس

گر تیغ قهر بر کشد نبی و ولی سر در کشد و گر غمزه ی لطف جنباند، بدان تیکان در رساند.

گر بمحشر خطاب قهر کند	انبیا را چه جای معذرتست
برده از روی لطف گویردار	کاشقی را امید مغفرتست

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿۳۴﴾

اما اینان گویند. (۳۴)

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ

هَؤُلَاءِ: اسم ان - لَيَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

بدرستی که مشرکان دنیا می گویند.

إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعْسِرِينَ ﴿۳۵﴾

جز مردن نخستین مان هیچ نیست و ما زنده بشو نیستیم. (۳۵)

إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعْسِرِينَ

هِيَ: مبتدا - مَوْتُنَا: خبر

مشركان گفتند: عاقبت کار و حال دنیا نیست. جز مردن نخستین و بعد از مرگ از این دنیا دنیای دیگری وجود ندارد و حساب و کتابی نخواهد بود و دوباره بعد از مرگ زنده بشو نیستیم و از برانگیختگان نخواهیم بود.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۶﴾

اگر راست گوئید پدران ما را بیارید. (۳۶)

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هم: اسم کان - صَادِقِينَ: خبر کان

مشركان به مؤمنان می گویند اگر شما راست می گویند که زندگی دوباره ای بعد از مرگ است یعنی بعد از مردن زنده شدنی در کار است پس پدران ما را که در گذشته مرده اند بیاورید و ایشان را به دنیا برگردانید زهی شک و گمانی بوج و تو خالی و باطل چونکه معاد و رستاخیز در روز قیامت است نه در دنیا.

أَهْمٌ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۳۷﴾

آیا این جماعت بهترند یا قوم تبع (که ملوک و شاهان بمن بودند) و کسانی که پیش از آنها بودند که چون گناهکار بودند هلاکشان کردیم. (۳۷)

أَهْمٌ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ

هم: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

آیا آنان بهترند یا قوم تبع یعنی آیا قوم قدرش که دارای قدرت و حکومت و دارایی مال و مکتب هستند یا قوم تبع حمیری که شاهان و ملوک بمن بودند و بر مردم حکومت کردند؟

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

وَالَّذِينَ: مبتدا - مِنْ قَبْلِهِمْ: جار و مجرور

و یا آنانکه پیش از قوم تبع بودند مثل قوم عاد و ثمود و جز آن

أَهْلَكْنَاهُمْ

أَهْلَكْنَاهُمْ: فعل ماضی - (تا) فاعل - هم: مفعول به - جمله خیر الذین  
و ما ایشان را به عذاب هلاک نابود کردیم.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُجْرِمُونَ

هم: اسم ان - (و) اسم کان - مُجْرِمِينَ: خبر کان، جمله خبر ان

بدرستی که ایشان گروهی تبهکار و گناهکار بودند و از منکران پست و حشر بودند. بزرگان گفته اند که حق تعالی را نسبت به اولیای خود قهری ظاهر است و لطفی در آن مخفی لطف مخفی آنست که می خواهد که به آن قهر ظاهر حقیقت انسان را از قیود لوازم بشری پاک و مظهر گرداند و باز حق تعالی را نسبت به دشمنان خود لطفی ظاهر است و قهری در آن مخفی، قهر مخفی آنست که می خواهد که به آن لطف ظاهر علاقه ی باطن ایشان را به عالم اجسام استحکام دهد تا واسطه ی گرفتاری به قیود این عالم از شهود عالم اطلاق و لذات روحانی و معنوی محروم بمانند و چون قهر و مکر در زیر لطف ظاهری پوشیده است عاقل بیاید که بر حذر باشد و به مال و جاه متغور نباشد تا که از هلاک صوری و معنوی خلاص یابد.

فَصَبَّحُ تَبَّحَ بطور مختصر آنست که تبع اول به مکه رسید و اهل مکه تَبَّحَ را اطاعت نداشتند و خدمت نکردند تَبَّحَ وزیر خویش را گفت، که این چه شهر است و چه قومند که در خدمت و طاعت ما تقصیر کردند. بعد از آنکه جهانیان همه سر بر خط طاعت ما نهادند. وزیر گفت ایشان را خانه ای است که آن را کعبه گویند مگر به آن خانه معجب و مغرور شده اند، تَبَّحَ در دل خویش نیت کرد که این خانه را خراب کنم و مردان این شهر را بکشم و زنان را اسیر گیرم، هنوز این اندیشه تمام نشده بود که رب العزّه او را به دردسر مبتلا کرد، چنانکه او را طلاقت نماید و آب گندیده از چشم و بینی و گوش وی جاری شد، چنانکه هیچ کس را به نزدیک وی قرار نبود و اطباء همه از معالجه ی وی عاجز گشته گفتند این بیماری از چهار طبع بیرون افتاده، کاز آسمانی است، و ما به معالجه ی آن راه نیریم. پس دانشمندی فرایش آمد، گفت: ایها الملک اگر سر خود با من بگویی من این درد را درمان سازم، ملک گفت من در کار این شهر و این خانه ی کعبه چنین اندیشه کرده ام، دانشمند گفت، زینهار ای ملک، این اندیشه مکن و از این نیت باز گرد که این خانه را خداوند نیست قادر که آن را به حفظ خویش می دارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی بر آرد. تَبَّحَ از آن اندیشه تویه کرد و تعظیم خانه و اهل آن در دل خود بجای داد و در حال شفا یافت، عنایت الهی و سابقه ی ازلی در رسید و از آن دین و ملت کفر که داشت برگشت و به خداوند کعبه ایمان آورد و در دین ابراهیم خلیل علیه السلام شد پس کعبه را جامه پوشانید و قوم خود را فرمود تا آن را بزرگ دارند و با اهل آن نیکویی کنند. از مکه به زمین یثرب شد آنجا که مدینه مصطفی صلی الله علیه و آله است و در آن وقت رقم شهر و بنا نبود، چشمه ی آب بود و تبع با چشم و

لشکر بسر آن چشمه فرو آمد. دانشمندان که با وی بودند در کتاب خوانده بودند که آن زمین شرب مهاجر رسول آخر الزمان است و مهبط وحی قرآن است، چهارصد مرد از ایشان که عالمتقر و فاضلتز بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بیعت مفارقت نکنند و بر امید دیدار او آنجا مقام کنند. اگر او را خود دریابند و الا فرزندان و نسل ایشان ناچار او را دریابند و برکات دیدار او با عقاب و ارواح ایشان برسد، این قصه با تَبِيعْ بگفتند و تَبِيعْ را همین رغبت افتاد. یک سال آنجا مقام کردند و بفرمود تا چهارصد قصر بنا کردند آن جایگه، هر عالمی را قصری و هر یکی را کنیزی بخرد و آزاد کرد و به زنی بوی داد با جهاز تمام و ایشان را وصیت کرد که شما اینجا همی باشید تا پیغامبر آخر الزمان را دریابید و خود نامه ای نوشت و مهر زرین بر آن نهاد و به آن عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر محمد را دریابی این نامه بدو رسان و اگر نیابی به فرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نامه این بود:

ای پیغامبر آخر الزمان، ای گزیده‌ی خداوند جهان، ای پرور شکار شیخ بندگان، من که تَبِيعْ ام، بتو ایمان آوردم و گرویدم، گواهی دهم که نبوت تو حق است و دین تو پاک و قول تو صدق، تو خاتم پیغمبرانی، فرستاده حق جل و جلاله به عالمیانی، ایمان آوردم به آن خداوند که تو بنده و پیغمبر اوئی، فرستاده و پیغام رسان اوئی، گواه باش که من، بر ملت تو آم و بر ملت پدر تو ابراهیم خلیل عليه السلام، اگر تو را بینم و اگر نبینم، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. آنکه نامه را مهر بر نهاد و بر آن مهر نوشته بود:

«لله الأمر من قبل و من بعد و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله» و عنوان نامه نوشته بود: الى محمد بن عبد الله خاتم النبيين و رسول رب العالمين من تَبِيعْ، امانه الله في يد من وقع الي ان يوصل الي صاحبه. گفته‌اند مردمان مدینه ایشان که انصار رسول خداوند از نژاد آن چهارصد مرد علماء بودند و ابویوب انصاری که رسول خدا به خانه او فرو آمد از فرزندان آن عالم بود که تبع را نصیحت کرده بود تا از آن علت شفا یافت و خانه‌ی یوایوب که رسول آنجا فرو آمد از جمله‌ی آن بناها بود که تَبِيعْ فرموده بود و چون رسول خدا هجرت کرد به مدینه، نامه تَبِيعْ به وی رسانیدند رسول نامه به علی داد تا بر خوانند، رسول سخنان تَبِيعْ شنید و او را دعا کرد و آن کس که نامه رسانید نام وی بولیلی او را بنواخت و گواهی کرد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِلْعَيْتِ

وَمَا آسَمَاةَا وَزَمِينَ وَآنَجِه رَا كِه در مِيَان آن دُوسْت به بَارِي نِيَا فَرِيْدِه آيِم. (۳۸)

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِلْعَيْتِ

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به - بین: مفعول فیہ - لَعِيبٌ: حال و ما آسمانها و زمین و آنچه میان ایشان است به بازی نیافریدیم یعنی آنها را از روی حکمت آفریده‌ایم و مخلوقات و کائنات را با حکمت کامل خود به ظهور در آوردیم و اگر آدمیان را بدون سوال و جواب و ثواب و عقاب رها کنیم از حکمت نخواهد بود. پس به اعمال آنان رسیدگی خواهد شد و متناسب اعمالشان پاداش و عقاب داده خواهد شد.  
سنائی غزنوی گفت:

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو      تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا  
چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید      درون سو شاه عربان و بیرون سو کوشک در دنیا

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾

آنها را جز به حق نیافریده‌ایم ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۳۹)

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خَلَقْنَاهُمَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - هما: مفعول به - أَكْثَرَهُمْ: اسم لَكِنَّ: لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لَكِنَّ

و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیپوده و به بازی نیافریده‌ایم بلکه آنها را به حق آفریده‌ایم بلکه هر عملی در آخرت نتیجه‌ای مثل خود خواهد داشت که آن پاداش و ثواب بر طاعت و عقوبت بر معصیت است. و اما بیشتر مردمان یعنی مشرکان به جهت غفلت نمی‌دانند و راه را بیراهه رفته‌اند.

چون بعضی ظهورات حق آمد باطل      پس متکر باطل نشود جز جاهل  
در کل بوجود هر که جز حق بیند      باشد ز حقیقه الحقایق غافل

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۰﴾

وعدۀ گاه همیشه‌گی شان روز فیضله (قیامت) است. (۴۰)

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ

یوم: اسم ان - مِيقَاتُهُمْ: خبر ان - هم: مضاف الیه - أَجْمَعِينَ: توكید  
به درستی که روز فیضله حق از باطل یا جدایی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی هنگام جمع شدن همه آدمیان است یعنی روز قیامت، روزی که صالح و طالح از هم جدا شوند.  
صالح و طالح<sup>۱</sup> متاع خویش نمودند      تا که قبول اقتد و که در نظر آید

<sup>۱</sup> - لیکوکار و بدکردار

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾

روزی که دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری کرده نشوند. (۴۱)

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

یوم: بدل - یغنی: فعل مضارع - مولى: فاعل - شیئاً: مفعول مطلق - هم: مبتدا - ينصرون: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

آن روز که دوستی برای دوست دیگر چیزی را کارساز نباشد و آنها یاری کرده نمی‌شوند و کسی دیگری را سود نرساند و آن روز سخت‌تر از این است که به کمک یکدیگر بشتابند. آری! آن روز، روز فصل و جدایی است روزی است که انسان از همه چیز جز غم‌ش جدا می‌شود، و کسی توانایی حل مشکلات و یا تخفیف عذاب دیگری را ندارد.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۴۲﴾

مگر آنکه خدایش رحم کند که وی نیرومند و رحیم است. (۴۲)

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ

من: بدل - رحیم: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

یاری کرده نمی‌شود مگر کسی را که خدای تعالی بر او رحم کرده است.

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

ه: اسم آن - هو: ضمیر فصل - العزيز: خبر آن

براستی این رحمت الهی بی حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می‌شود که دارای عمل صالح‌اند. خداوند بر آنان رحیم و مهربان است. حضرت رسول ﷺ به ابوه‌ریره رضی الله عنه فرمود که بر طریق آنها باش که چون مردم بترسند ایشان را هیچ ترسی نباشد و چون مردم از آتش امان خواهند ایشان خود آمن باشند ابوه‌ریره گفت یا رسول الله ﷺ آنها کدام‌اند صفت و حلیت ایشان با من بیان فرمای تا ایشان را بشناسم فرمود که قومی از امت من در آخر الزمان ایشان را روز قیامت در محشر انبیا حشر کنند چون مردم بدیشان نظر کنند ایشان را پیغمبران پندارند از غایت علو مرتبت و منزلت ایشان ناگاه من ایشان را بشناسم و گویم امت من امت من و خلاق بدانند که ایشان پیغمبران نیستند پس مانند برق و باد بگذرند و چشم‌های مردم از انوار ایشان خیره شود ابوه‌ریره گفت یا رسول الله مرا به عمل ایشان فرمای باشد که بدیشان ملحق شوم.

حضرت رسول ﷺ فرمود ای اباه‌ریره این قوم طریق دشوار اختیار کردند تا به درجه‌ی انبیاء رسیدند حق تعالی ایشان را به طعام و شراب سپرد گردانید و ایشان گریستی و تشنگی اختیار کردند و لباس برای

پوشیدن داد ایشان برهنگی گزیده همه به امید رحمت ترک حلال کردند از خوف حساب و لکن به آن مشغول نگشتند، ملائکه از اطاعت ایشان تعجب نمودند.  
 قطوبی لهم قطوبی لهم دوست میدارم که حق تعالی میان من و ایشان جمع کند از آن رسول الله ﷺ گریه کرد در شوق ایشان و فرمود که چون حق تعالی خواهد که به اهل زمین عقوبتی فرستد بدیشان نظر کند عذاب را از اهل زمین باز گرداند ای اباهریزه بر تو باد که طریقهی ایشان را رعایت کنی هر که طریقهی ایشان را مخالفت کند در شدت حساب رحمت بیند.

روشن دلی که لذت تجرید بافتست بیرون رود ز خویش چو بیدار شود کسی  
 می بابدش یخون جگر خورد غولها تا از غبار چشم مصفا شود کسی

إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقْمِ (۴۳)

حقا که درخت رقم (۴۳)

إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقْمِ

شَجَرَت: اسم إن - الرَّقْمُ: مضاف الیه

براستی که درخت رقم خوراک گناهکاران و تبهکاران است. خوراک گیاهی همچون ابو جهل و یزاتش از کافران است.

می گوید رقم درختی است در ولایت تهامة می روید دارای برگ های خرد و میوهی آن بسیار تلخ است حق سبحانه تعالی درختی را که میوهی آن مخصوص دوزخیان باشد و با اجبار به ایشان بخوراند به این اسم نامگذاری کرده اند.

طَعَامُ الْأَيْمِ (۴۴)

غذای گنه کاران است (۴۴)

طَعَامُ الْأَيْمِ

طَعَامُ: خیران

همانطوریکه گنه گنیم این درخت رقم غذای مشرکان است همچون ابو جهل ها این مشرکان از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و گشنده می خورند.

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵)

چون مس گداخته در شکمها می جوشد (۴۵)

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ

كَالْمُهْلِ: جار و مجرور - يَغْلِي: فعل مضارع - فاعل (هو)

آن زقوم را چون بخورند همچون مس و روئین گذاخته در شکم‌ها بجوشد جوشیدنی.

### كَلْبِ الْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾

چون جوشیدن آب گرم. (٤٦)

### كَلْبِ الْحَمِيمِ

جوشیدن آن درخت که همچون جوشیدن آب گرم است - الله تعالی به قدرت خود در دوزخ درختی روپاییده است که آن را در اینجا به نام شجره الزقوم یاد کرده - آن درخت در روز رستاخیز برای ظالمان یک بلای بزرگ است - زیرا چون دوزخیان از شدت گرسنگی مضطرب شوند از این درخت به ایشان خورانیده می‌شود که نخست فرو بردن آن بسیار سخت است و پس از فرو بردن در معده اثر ناگوار تولید می‌کند و عذاب بسیار دردناک و شدیدی ایجاد می‌کند بعد از خوردن زقوم تشنگی پیدا می‌شود آنگاه آب نهایت جوشان به آنان نوشانیده می‌شود در اثر آن روده‌هایشان قطع شده بیرون می‌افتد خداوند ما را و شما را از شر آن درخت در پناه خود حفظ کند.

### خَذْوَةٌ فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

ای فرشتگان این گناهکار را بگیرید و به سختی او را به سوی جهنم بکشید. (٤٧)

### خَذْوَةٌ فَأَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ

خَذْوَةٌ: فعل امر - (و) فاعل - : مفعول به - فَأَعْتَلُوهُ: فعل امر - (و) فاعل - : مفعول به

ای فرشتگان این گناهکار را بگیرید و به سوی جهنم با قهر و غضب تمام وی را بکشید تا در میانه دوزخ قرار گیرد و آماده عذاب آتش دوزخ و جوشیدن درخت تلخ زقوم شود. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد؟»

### ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

سپس از عذاب آب جوشان روی سرش بریزند. (٤٨)

### ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ

ثُمَّ صَبُّوا: فعل امر - (و) فاعل

سپس بریزند از بالا سر او از عذاب آب گرم و جوشان تا تمام بدن او با ریختن آب گرم جوشان مخلوط شده با زقوم معذب شود همچنانکه درون او از زقوم معذب است.

### ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

بچش که تو بگمانت همان نیرومند ازجملندی. (٤٩)

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ

ذُقْ: فعل امر - اَمْت (فاعل) - که: اسم آن - اَنْتَ: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خَبِرَانُ الْكَرِيمُ: خَبِرَانُ ثانی

فعل امر در این آیه به معنای تهدید و تهاکم را در بر دارد، می‌گویند: ای فرشتگان به این دوزخی از روی سرزنش و توبیح بگویند که این عذاب را ببخش تو به خیال خود همان نیرومند و گرافقدر هستی همچنانکه این بزرگی را در دنیا داشتی اینک خوار و زبون شده‌ای و مستحق عذاب دوزخ آن هم آمیخته با درخت قَلَحِ رِقَوْمِ

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿۵۰﴾

براستی این همان عذابی است که شما در بازه‌ی آن شک و تردید داشتید. (۵۰)

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ

هَذَا: اسم آن - ما: خبر آن

می‌گویند براستی این همان عذابی است که به شما مشرکان و تبهکاران وعده داده بودیم و لیس شما در بازه‌ی آن شک داشتید اکنون آن را به معاینه دیدید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿۵۱﴾

براستی که پرهیزکاران در جایگاه امن هستند. (۵۱)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ

الْمُتَّقِينَ: اسم آن - فِي مَقَامٍ: جاز و مجرور خبر آن

براستی پرهیزکاران در جایگاه امن در آن دنیا قرار می‌گیرند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نباشد و از همه‌ی غم‌های دنیا آسوده خاطر باشند و بیاورند پیش مؤمنان از میوه‌های بهشت آن میوه‌هایی که پیش وی آرند همه به یکدیگر مانند به نیکویی و پاکی و بی غیبی به مانند میوه‌های دنیا - هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بویی که خواهی در آن بینی رنگ‌ها همه نیکو و بوی‌ها همه خوش و طعم‌ها همه شیرین.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۵۲﴾

در بهشت‌ها و چشمه‌سارها. (۵۲)

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

بهشتیان در تفرج‌گاه‌های با صفا و هر چه از خورده‌ی و نوشیدنی بخواهند در حال حاضر گردد و در قصرهای باشکوه و نیکو که در زیر آن چشمه‌هایی جاری است. در حدیث شریف آمده است که در بهشت نهری است که آب وی از شیر سفیدتر و از غسل شیرین‌تر است.

چشم حافظ زیر بام قصر آن جوری سرشت شیوهی جنات تجری تحتها الانهار داشت

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿۵۳﴾

از حریر نازک و دیبا بستر می پوشند در حالی که روبروی یکدیگر نشسته اند. (۵۳)

يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ

سُندُسٍ؛ پارچه های ابریشمی نازک و لطیف - وَإِسْتَبْرَقٍ؛ پارچه های ابریشمی ضخیم و درخشان. از حریر نازک و دیبای ضخیم می پوشند و روبروی یکدیگر می نشینند و به شادی می پردازند در تفسیر سور آبادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دارالجلال که حق تعالی همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشیند و همه رویهای یکدیگر ببینند.

انس گفت: رسول الله ﷺ فرمود: بدرستی که در بهشت بازاری است یعنی مجمعی که بهشتیان هر روز به آن می آیند پس باد شمال بر آن می وزد، بادی که از جانب دست راست آید که آن باد مشک و انواع طیب را در روی ایشان و لباسهای ایشان می ریزد و بهشتیان را خوشبو می کنند.

كَذَلِكَ وَرَوَّجْتَهُمْ بَعْضُ عَيْنٍ ﴿۵۴﴾

آری چنین است، و ایشان را با حوربان گشاده چشم همسر می گردانیم. (۵۴)

كَذَلِكَ وَرَوَّجْتَهُمْ بَعْضُ عَيْنٍ

وَرَوَّجْتَهُمْ؛ فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به

آری چنین است، آنان را با حوربان گشاده چشم همسر می گردانیم. در بعضی آثار است که بهشتی را سفرهای فرستند از یاقوت سرخ، چون سر آن باز کند سیب های گوناگون بیفتد، بهشتی سیب در دهان گیرد طعمی یابد شیرین تر و لذیذتر از هر چه در بهشت خورد آنگاه قوتی عظیم در وی پدید آید به آن لعبت (معشوقه)، دوشیزه بیاید لذتی یابد که از دیگر جفتان چنان لذت نیافت، و هر بار که پیش وی باز رود او را دوشیزه یابد از اول بار نیکوتر و به کمال تر پس آن لعبت ها هر ساعتی برنگی باشند و جمالی دیگر نمایند، همچنین سیب ها دیگر گون شوند. بهشتی با خود گوید این لعبت نه آن است و این سیب نه آن که در دنیا دیدیم.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

و اگر زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید به سوی زمین آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین باشد هر آینه روشن می گرداند. قوله تعالی: «وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ مَّا يُحِبُّونَ» و ایشان را در آن بهشت زنانی است پاک و پاکیزه، در حدیث شریف آمده است که: هر مردی را دوزخ و حورا بر آن عذد که الله داند. مصطفی ﷺ گفت: در بهشت عذاب نیست (مرد بی زن) بلکه زنانی پاک کرده شده از غیبها و آفتها که در زنان دنیا موجود است از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و بدخوبی و مرگ، گویند، زنان بهشتی (حورا) آنچنان صفا و لطافت و غایت حسن دارند که مغز استخوان ساقهای

ایشان از پس استخوان و گوشت او دیده می‌شود. در حدیث شریف آمده است که: ابوهریره گفت: از مصطفی ﷺ پرسیدم که در بهشت با زبان صحبت باشد؟ مصطفی ﷺ فرمود: نعم، بلی. انس از حضرت رسول ﷺ روایت کند. حضرت فرمود: «يعطى المؤمن فى الجنة قوه كذا وكذا من الجماع»

«مسلمان را در بهشت قوت بخندین و خندین زن داده می‌شود از جهت جماع»

معاذین خیل گفت حضرت رسول ﷺ فرمود: بهشتیان در بهشت سی و سه ساله می‌شوند چنانکه در دنیا در این سن و سال باشند، کمال جوانی و قدرت مرد در این وقت است و در جای دیگر سی سال ذکر کرده است. زیاده نمی‌شوند در سی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال می‌باشند (سی سال) - همچنین دوزخیان سی ساله می‌باشند - و در آن جاودان می‌مانند که نعمت آنکه گوارا کرده که تمام و کمال باشد و قطع نشود و با آن بمانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «أكثر رضى من رضى نساء الجنة به الدنيا بيانها، ما بين مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و مافیها بهتر است.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَنَكِهَةٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٥﴾

در آنجا هر میوه‌ای را که بخوانند با آسایش خاطر می‌طلبند. (۵۵)

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَنَكِهَةٍ ءَامِنِينَ

يَدْعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ءَامِنِينَ: حال

در بهشت هر میوه‌ای را که آرزو کنند در حالی که ایمن از ضرر و زیان‌اند حاضر شود و قطع نشود و مداوم در اختیار بهشتیان باشد. هر گاه بهشتیان از آن درخت بهشتی روزی داده شوند گویند: این آن میوه است که ما را یک بار دادند. از بهر آنکه به رنگ و صورت یکسان باشند به طعم مختلف، بهشتی یک سیب از درخت بچیند به رنگ سیب بود، چون در دهان نهد طعم همه‌ی میوه‌ها دارد و این نهایت لطف است و غایب حکمت. هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بویی که خواهی در آن بابی آنکه هر میوه‌ای صورت نیکو دارد و آوازی خوش و نعمه‌ای لطیف از وی روان.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّعَتْهُمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

و مرگی جز در مردن اولشان نباشد و خدا از عذاب جهنم محفوظشان داشته است. (۵۶)

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ

يَذُوقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمَوْتَ: مفعول به

در آنجا جز مرگ اولشان طعم مرگ را نباشد. یعنی در بهشت هرگز نمی‌میرند و آن مرگی را که در دنیا چشیده‌اند «کل نفس ذائمه الموت» دیگر نمی‌چشد.

در آنجا خدا را جمیع و شام به یاکی بنام می‌کنند، اهل بهشت بول و براز نمی‌کنند و آب از دهن نمی‌افتند و آب از بینی نمی‌اندازند و عرق ایشان مانند مشک خوشبوست. جابر گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «ان اهل الجنة ياكلون فيها و يشربون» - گفت آن حضرت بهشتیان در بهشت می‌خورند و می‌نوشند صحابه پرسیدند: فضلهی طعام چه می‌شود و چگونه به در می‌رود فرمود: آروغ است و عرق است مثل عرق مشک یعنی آروغ می‌زنند و به ماده رطوبتی بیرون می‌آید بنا این کار فضلهی طعام بیرون می‌رود.

مصطفی ﷺ گفت: «من يدخل الجنة ينعم ولا يبأس ولا يبلى ثيابه ولا يفنى شبابه» کسی که به بهشت داخل شود برای او محنت و مشقت نیست و لباسهایش کهنه نمی‌شود و جوانی او نابود نمی‌گردد. ابوسعید گفت: حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: به درستی که در بهشت صد درجه است چنانچه اگر عالمیان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات همه را گنجایش می‌دهد.

وَوَقَّهٖمُ عَذَابَ الْجَحِيمِ

وَوَقَّهٖمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - فاعل (هو)

و آنان را (بهشتیان) از عذاب دوزخ محفوظشان ساخت. حق تعالی ایشان را از عذاب دوزخ نگاهشان داشت و در بهشت جاودان باشند و دوزخیان در دوزخ می‌مانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از این عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که بهشتی‌ها به بهشت و دوزخی‌ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می‌نمایند، و منادی ندا می‌دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشی‌های اهل جنت، و غمی بر غم‌های اهل دوزخ افزوده می‌گردد».

فَضَلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

این فضل و کرمی است از جانب پروردگارت، رستگاری بزرگ این است. (۵۷)

فَضَلًا مِّن رَّبِّكَ

فَضَلًا: مفعول لاجله

این همه از نعمت‌های جاودان بهشتی از جمله آن نعمت‌ها - میوه‌های مختلف - حوران بهشتی، قصرهای بلند و نیکو، جوی آبی روان و خوش و گوارا به خاطر فضل و کرم پروردگار توست که به شما بخشیده شده است.

ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

۱- براز: غایط - سرگین: صدقوح آدمی  
۲- صدق در گلو افکندن

ذَلِكَ مِتْدًا - هُوَ ضَمِيرُ فَصْلِ - الْفُورُ: خَيْرٌ - الْعَظِيمُ: نَعْتٌ  
آن نعمت بهشتی و حیات ابدی در بهشت، رستگاری بزرگی است و چه نعمتی و مقامی بالاتر از این که  
بهشتیان در آن می‌رسند.

فَأَنذَرْتُكَ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾

پس براسی ما قرآن را به زبان تو جاری گردانیدیم که شاید ایشان پند پذیر شوند. (۵۸)

فَأَنذَرْتُكَ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

يَتَذَكَّرُونَ: فَعْلٌ مَضَارِعٌ - فاعِل (و)،  
جمله خبر لعل

ای محمد ﷺ ما این قرآن را به زبان عربی بر زبان تو روان ساختیم تا فهمی و درک آن برای قومت آسان  
و سهل باشد و از اعجاز قرآن پند و عبرت گیرند و به احکام شرعیه آن عمل کنند تا رستگار شوند.

فَأَرْتَقِبْ إِيَّاهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿۵۹﴾

پس منتظر باش زیرا آنان نیز منتظرند. (۵۹)

فَأَرْتَقِبْ إِيَّاهُمْ مُرْتَقِبُونَ

فَأَرْتَقِبْ: فَعْلٌ أَمْرٌ - فاعِل (انت) - هم: اسم إن - مُرْتَقِبُونَ: خَيْرٌ إن

پس منتظر باش آن چیزی که به ایشان نازل شود و در حالی که ایشان نیز منتظرند که چه چیزی بر تو  
نازل می‌شود اما بدانند آنچه که بر تو نازل می‌شود نصرت و نعمت الهی است و آنچه که بر ایشان نازل  
می‌شود عذاب نامتناهی. دوستان را هر دم فسخی تازه و خصمان را هر زمان درنجی بی اندازه.  
بیت:

تابعان را وعده‌ی حسن المآب منکران را وعده‌ی فوقوا العذاب

## سوره الجاثیه

سوره «جاثیه» مکی است و دارای سی و هفت آیه است مگر یک آیت «قل للذین آمنوا یغفروا...» که این آیت در مدینه در شأن عمر خطاب فرود آمده است و وجه تسمیه این سوره به جاثیه این است که جاثیه بر سر زانوها بنشینن برای خضوع و خضوع در برابر داور دادرسی قیامت است به این نام نامگذاری شده است که در جای خود صحیح خواهیم داشت و در فضیلت سوره اسی بن کعب روایت کند از مصطفی ﷺ «من قرأ سوره خم الجاثیه، برالله عورته و بسکن روخته عند الحساب» یعنی: کسی که سوره «خم الجاثیه» را بخواند و در آن بیندیشد و به آن عمل کند خداوند عیب‌هایش را روز قیامت می‌پوشاند و ترسش را به آرامش مبدل می‌گرداند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و بگناه پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

حم  
(حآ - میم)

که در سوره های قبل شرح آن رفت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۱﴾

فرود آمدن این کتاب (قرآن) از جانب خدای غالب و با حکمت است. (۱)

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

تَنْزِيلُ: مبتدا - مِنَ اللَّهِ: جار و مجرور خبر

فرود آمدن قرآن از جانب خدای غالب و با حکمت است خداوندی که ملکش نیرومند و در حکمت

فرزانه و حکیم است.

إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾

براستی در آسمانها و زمین هر آینه نشانه‌هایی برای مؤمنین است. (۲)

إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ

فِي السَّمَوَاتِ جَارٍ وَمَجْرُورٍ خَيْرٌ إِنَّ مَقْدَمَ - آیت: اسم آن مؤخر

براستی در آسمانها و زمین، برای مؤمنین نشانه‌هایی است که همه این آفرینش بر وحدانیت خدای یگانه و قدرت صانع اوست که خداوند آسمان را بر ستون بر افراشته و در هوا معلق بدانسته و زمین را بساطی گسترده قرار داده است.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

و در خلقت خودتان و در آنچه که از انواع جنبندگان که پراکنده‌اند برای گروهی که یقین دارند عبرت‌هاست. (۴)

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

فی خلق: جار و مجرور خبر مقدم - آیه: مبتدا مؤخر

و اگر در آفرینش خودتان یعنی از ابتدای خلقت وجودی خودتان بنگرید هر آینه در آن عبرت‌هاست برای کسانی که از باوردارندگان اند چونکه انسان از نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و بعد به صورت انسان کامل در می‌آید و نیز به آفرینش انواع جنبندگان که در جهان پراکنده‌اند از پرندگان و مور و مورچه و ملخ و ساختمان وجودی زنبور و یا حیوانات آبی و سمی و وحشی توجه کنید هر آینه به نشانه‌های خدای نیرومند پی خواهید برد. باید دانست که در آفرینش آن حکمت‌هاست که آدمی از ذرک آن عاجز است.

وَأَخْلَفَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ

آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۵﴾

و در اختلاف شب و روز و در آنچه آن روزی که خدا از آسمان فرود آورده و زمین را پس از مردنش با آن (باران) زنده گردانید و تغییر بادها برای گروهی که خردوری می‌کنند عبرت‌هاست. (۵)

وَأَخْلَفَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ

آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

حرف جر محذوف - أَخْلَفَ مجرور به حرف جر، خبر مقدم - آیه: مبتدا مؤخر

و به دنبال هم آمدن شب و روز همه و همه از نشانه‌های کردگار یگانه خدای عزوجل است. اینست زیبایی صنعت و کمال قدرت او، آسمان به باران گریان، هزاران چراغ (ستاره) در وی رخشان، همه به دنبال یکدیگر پویان، و بی زبان خالق را تسبیح گوینان که از آسمان روزی می‌فرستد و آن بارش باران است که از آسمان به زمین فرود می‌آید تا زمین مرده را بدان زنده سازد و نبات بر آرد چنانکه خدای تعالی گفت: آنچه خداوند از آسمان یا از آب باران فرو فرستاد پس زمین مرده را با آن آب زنده گردانید و از آن انواع نبات و اجناس درختان برآید، نبات رنگارنگ و درختان گوناگون، رنگهای

نیکو، که لختی برای غذای آدمی و لختی برای غذای چهارپایان، لختی برای غذای مرغان. و نیز در ورزش بادها و دگرگونی هوا نشانه‌های بزرگی است. که هر یکی از این نعمت‌ها بر هستی خالق گواه و به یگانگی وی نشان برای کسانی که بخواهند خردوری کنند.

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهٗ آيَةٌ  
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
 تَا تُؤْتَانِي بِهِ كَفَّ أَرَىٰ وَبِهِ غَفْلَتٌ نَّخُورِي  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار  
 تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ  
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌بری

هر آینه از صنایع و حکمت که بر شمرديم نشانه‌هایی است بر کردگار و یکتایی خداوند و توانایی و دانایی او گواه است. برای کسانی که عقل دارند و دریابند تا به خدا بگردانند. و دل با وی راست دارند و او را قادر و توانا بدانند.

ذٰلِكَ ءَايٰتُ اللّٰهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ يَا حَقِّقُ بِالْحَقِّ فَيَايَ حَدِيثٍ بَعْدَ اللّٰهِ وَءَايٰتِهِمْ يُؤْمِنُوْنَ ﴿٦﴾

این آیه‌های خداست که ما به حق بر تو می‌خوانیم، پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان دارند؟ (۶)

ذٰلِكَ ءَايٰتُ اللّٰهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ يَا حَقِّقُ

ذٰلِكَ: مبتدا - ءَايٰتُ: بدل - تَتْلُوهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به، فاعل (نحن)، جمله خبر این نشانه‌ها دلایل روشن قدرت خدای خالق و یکتاست و یا این آیه‌های قرآن است که ما آن را بر تو می‌خوانیم و هر چه بر تو می‌خوانیم حق و درست است.

فَيَايَ حَدِيثٍ بَعْدَ اللّٰهِ وَءَايٰتِهِمْ يُؤْمِنُوْنَ

این همه که بر شمرديم از آیات و نشانه‌های خدای یگانه و یکتاست با وجود این همه دلایل موجود در پهنه‌ی گیتی باز هم به قرآن ایمان نیاورند، پس به کدام سخن پس از سخن خدای تعالی که قرآن است و دلایل قدرت اوست ایمان می‌آورند یعنی اگر به این سخن نمی‌گروند پس به کدام سخن می‌گروند؟

وَيٰٓسَ لِكُلِّ اَفَّاكٍ اٰسِیْرٍ ﴿٧﴾

وای بر دروغساز گنهکار. (۷)

وَيٰٓسَ لِكُلِّ اَفَّاكٍ اٰسِیْرٍ

وَيٰٓسَ: مبتدا - لِكُلِّ: جار و مجرور خبر

وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای که با مشاهده این همه نشانه‌ها و دلایل راه تبهکاری پیش می‌گیرند.

يَسْمَعُ ءَايٰتِ اللّٰهِ تَنْزِيْلًا عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَاَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرَةٌ لِّمَدَابِئِ الْمِمْ ﴿٨﴾

که آیه‌های خدا را بر او می‌خوانند بشنود آنگاه به تکبر کردن مصر شود گویی آن را نشنیده است. پس، به عذابی الم انگیزش بشارت بده. (۸)



مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ

مِنْ وَرَائِهِمْ: جار و مجرور خیر مقدم - جَهَنَّمُ: مبتدا مؤخر

دوزخ پشت سر آنها است که بدان روی آورند و از پس ایشان یعنی بعد از مرگ آرزویشان به سوی دوزخ خواهند بود.

وَلَا يُعْقِبُ عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا أَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولَئِكَ

يُعْقِبُ: فعل مضارع - مَا: فاعل - كَسَبُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - شَيْئًا: مفعول مطلق

و اموالی که بدست آوردند و دوستیانی که غیر خدا گرفته‌اند چیزی از عذاب الهی را از آنان در دوزخ دفع نمی‌کند چون بتانی را که معبود خویش ساخته‌اند قادر نیستند نه سودی و نه زیانی هم به خود برسانند و هم به پرستش کنندگان برسانند.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر - عَظِيمٌ: نعمت

و بر آنان است در قیامت آتش دوزخ که سختی شدت آن از حد گذشته و قابل ذکر نیست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْحِ أَلِيمٍ ﴿۱۱﴾

این قرآن راهنمایی است و کسانی که آیات پروردگارش را منکر شده‌اند عذابی از اضطراب درد دهنده بر آنان است. (۱۱)

هَذَا هُدًى

هَذَا: مبتدا - هُدًى: خیر

این قرآن راه نماینده و هدایت است برای کسانی که آن را می‌خوانند و بدان عمل می‌کنند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْحِ أَلِيمٍ

الَّذِينَ: مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر - جملته لَهُمْ عَذَابٌ خیر

و کسانی که به آیات پروردگارش یعنی به قرآن کافر شدند، بر ایشان عذابی از اضطراب دردناک است که آن سخت‌ترین عذاب است.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرَىٰ أَلْفَاكٌ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِيَسْتَعْمُوا مِن فَضْلِهِ. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲﴾

خدا همان است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی به فرمان وی در آن روان شود و از فضل و کرم او طلب روزی کنید و شاید که سپاس دارید. (۱۲)

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرَىٰ أَلْفَاكٌ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِيَسْتَعْمُوا مِن فَضْلِهِ. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

۱ - یعنی در پشت سر احساس افتخار و شرف و عزت آن‌ها به دنیا و تکبر از حق، جهنم قرار دارد. و به قولی دوزخ رویا روی انبیاست زیرا رویکرد آن‌ها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش نمی‌روند.

لفظ **اللَّهُ** مبتدا - **الَّذِي** خبر - **سَخَّرَ** فعل ماضی - **فاعل (هو)** - **الْبَحْرَ** مفعول به  
 او خدایان است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتی‌ها برآید فرمان او و اجازة‌ی او در دریا روان  
 شوند تا شما انسانها بتوانید از فضل و کرم خدا بهره‌گیرید و در مقابل این نعمت‌ها شکر گزار و سپاسدار  
 باشید، و پروردگار شما اوست که با قدرت تمام و کامل خود برای شما کشتی را در دریا می‌راند و  
 جاری می‌گرداند تا داد و ستد کنید و به رزق و روزی خود برسید و وسیله زندگی خود را فراهم سازید.  
 از در بخشندگی و بنده‌نوازی مرغ‌ها را نصیب و ماهی دریا

**وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** ﴿۱۳﴾  
 و هر چه را در آسمانها و زمین است از جانب خویش یکسره رام شما کرد که در این برای گروهی که  
 خردوری کنند عبرت‌هاست. (۱۳)

**وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ**  
**وَسَخَّرَ** فعل ماضی - **فاعل (هو)** - **مَّا** مفعول به - **جَمِيعًا** حال  
 و برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را یکجا از جانب خود پدید آورده آنچه در  
 آسمان است از خورشید و ماه و نجوم و باران و آنچه در زمین است از کوه و دریا و درختان و میوه‌ها  
 همه‌ی اینها از اوست نه از غیر او.

**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**  
**فِي ذَلِكَ** جار و مجرور خبر **إِنَّ** مقدم - **ل**: ابتداء - **آیت**: اسم **إِنَّ**  
 هر آینه در آفرینش این چیزها نشانه‌هایی است برای گروهی که در عجایب خلق و غرایب صنع او  
 تفکر می‌کنند که این‌ها همه از برای منفعت انسانهاست تا شکر گزار آن باشند.

**قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** ﴿۱۴﴾  
 به کسانی که ایمان دارند بگو کسانی را که از روزهای خدا بیم ندارند ببخشند تا خدا گروهی را در قبال  
 اعمالی که می‌کرده‌اند سزا دهد. (۱۴)

**قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**  
**(و) در کَانُوا** : اسم کان - **يَكْسِبُونَ** : فعل مضارع - **(و) فاعل**، جمله خبر کان  
 به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو کسانی را که از روزهای خدای تعالی امید ندارند و نمی‌ترسند در  
 گذرند و ببخشند تا خداوند گروهی را در قبال اعمالی که می‌کرده‌اند سزا دهد. یعنی در آخرت مؤمنان  
 را در مقابل اعمال نیک‌شان پاداش و کافران را در مقابل اعمال بدشان کیفر دهد.

ابن عباس گفت این آیت در شأن عمر خطاب فرو آمد در عزای بنی المصطلق بودند و لشکر اسلام، به  
 سر چاهی فرود آمد که آن را مرسیع می‌گفتند عبدالله ابی که سر منافقان بود، غلام خود به طلب آن  
 فرستاد، دیر باز آمد، عبدالله گفت چه سب بود که بر سر چاه دراز بماندی و دیر آمدی، غلام گفت

بدانجهت دیر آمدیم که غلام عمر خطاب بر سر چاه نشسته بود و آب می کشید تا مشک های پیغامبر بر کرد و مشک های بویگر و مشک های مولای خویش، عبدالله متفق گشت مثل ما با این قوم چنانست که گفته اند:

سین کلینک یا کلینک این سخن به عمر رسید، عمر در خشم شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند، جبرئیل آمد و این آیت بر پیامبر صلی الله علیه وسلم آورد، عمر به حکم آیت برفت و آن عزم خویش نسخ کرد.

گفته اند این آیت مدنی است.

سدی و جماعتی از مفسران گفته اند که این آیت در شأن جمعی صحابه فرود آمد که از اهل مکه در ربیع عظیم بودند، از گفتار و کردار ایشان و از رنج و ایذای مشرکان به رسول خدا ﷺ نالیدند و از وی دستور قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیامده بود، رب العزم این آیت فرستاد و ایشان را به حکم وقت، عفو و تسخ فرمود.

چنانکه در جای دیگر فرمود: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» پس آیت قتال فرود آمد و این آیت «لِجَزِي قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» منسوخ گشت.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

هر که عمل شایسته ای کند برای خویش می کند و هر که بدی کند بر ضرر اوست آنگاه سوی پروردگارتان بازگشت می یابد. (۱۵)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ

مَنْ: مبتدای جازم - عَمِلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - صَالِحًا: مفعول به

و هر که کاری شایسته انجام دهد سود آن به خود او باز می گردد.

وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا

مَنْ: مبتدای جازم - أَسَاءَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - فَعَلَيْهَا: جازم و مجرور خیر - مبتدا محذوف،

جمله خیر مَن

و هر که کار بدی انجام دهد زیانش به خود او بر می گردد.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

۱- یعنی سگت را فریاد کن تا تو را بخورد.

۲- یعنی از او روی برگرداند.

۳- سوره البقره، آیه ۴-۳.

۴- گفته اند این آیه منسوخ نیست چونکه در مدینه یا در غزوه ای بنی مضطرب فرود آمدند این کثیر می گویند، «این حکم که مسلمانان برای نالنف قلب های مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود اما بعد از آنکه بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند، خداوند جمله مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

سپس در روز قیامت همگی یکسره به سوی او برگردانیده می‌شوید و او شما را در مقابل اعمالتان جزا خواهد داد و به کسی نقصان نخواهد رسید و هر چه حکم رود از روی عدل و داد رود نه از ثواب کسی کاسته می‌شود و نه برگناه کسی افزوده خواهد شد.  
شیخ سعدی گفت:

پی نیک مردان بیاید شناخت  
که هر کس گرفت این سعادت بیافت  
ولکن تو دنبال دیو خسی  
ندانم پی صالحان کی رسی  
پیغمبر کسی را شفاعت گریست  
که بر جاده‌ی شرع پیغمبرست

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى  
الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

پسران اسرائیل را کتاب و حکمت و پیغمبری دادیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم و بر اهل  
زمانه برتری شان دادیم. (۱۶)

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ  
آتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بَنِي: مفعول به

و به درستی که ما به بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) کتاب تورات و حکمت در دین و پیغمبری دادیم  
یعنی برخی از ایشان را با معجزه‌های آشکار پیغمبری دادیم و از زمان یوسف علیه السلام تا زمان عیسی به  
آنان پیغمبری عطا کردیم و به ایشان از چیزهای پاکیزه و حلال روزی دادیم. - گفته‌اند مترادف من و  
سلوی است - ایشان را بر مردم روزگارشان برتری بخشیدیم.

وَأَيُّنَّهُمْ بَيَّنَّتْ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ  
رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان دادیم پس اختلاف نکردند مگر پس از آنکه علم بسویشان  
آمده بود آنهم از روی حسد و تعدی که در میان خود داشتند که پروردگارت روز رستاخیز در مورد  
مطالبی که در آن اختلاف می‌کرده‌اند میان ایشان قضاوت می‌کند. (۱۷)

وَأَيُّنَّهُمْ بَيَّنَّتْ مِنَ الْأَمْرِ

وَأَيُّنَّهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - بَيَّنَّتْ: مفعول به ثانی

و در کار دین آیات و نشانه‌های آشکاری به ایشان عطا کردیم در مورد احکام شرع، جلال و حرام و یا  
در حق نبوت و معجزات روشن و نیز به ایشان علم و آگاهی دادیم تا آنچه را از شما خواهد نبوت و یا در  
بازه نبوت و نشر گفته شده بیندیشند و پند گیرند.

فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

اخْتَلَفُوا: فعل ماضی - (و) فاعل

پس در کار دین اختلاف نکردند مگر پس از آنکه به ایشان علم و آگاهی آمد و از علم به جای اینکه در جای مثبتش استفاده کنند در جای منفی استفاده کردند و به جای اینکه با استدلال و منطق نبوت پیغمبران ما را بپذیرند و احکام شرع را پیاده کنند در آن اختلاف کردند و علم را وسیله اختلاف در امر دین قرار دادند.

بِقِيَامِ يَوْمِ يَنْتَهُمْ

بِقِيَامِ: مفعول لاجله - يَنْتَهُمْ: مفعول فيه

آن اختلافی را که بوجود آوردند از روی حسد و تعدی و رقابتی بود که در میان ایشان است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

رَبُّكَ: اسم آن - يَقْضِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر آن - بَيْنَهُمْ: مفعول فيه - يَوْمَ: مفعول فيه به درستی که پروردگار تو میان ایشان در روز رستاخیز در آنچه که در آن از امور دین که از احکام شرعی و حلال و حرامی که در تورات بود و با آیات روشن پسویشان آمده بود و یا با توجه به شواهد نبوت در آن اختلاف کرده بودند قضاوت و داوری خواهد کرد و حق و باطل در آن روز مشخص خواهد شد و به سزای اعمالشان خواهند رسید.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

پس ترا ای محمد ﷺ بر راهی از شریعت امر دین قرار دادیم و از هوسها و خواهشهای کسانی که نمی دانند پیروی مکن. (۱۸)

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

جَعَلْنَاكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ك: مفعول به - عَلَىٰ شَرِيعَةٍ: جار و مجرور

پس ای محمد ﷺ ترا به شریعتی از امور دین قرار دادیم پس از این آئین و روش پیروی کن و به این راه روشن برو و در میان امتت به احکام شریعت عمل کن و آن راه را بکار بیند و از هوا و هوسها و خواهشهای نفسانی کسانی که نمی دانند و خدای عزوجل را به یگانگی نمی شناسند و رسالت ترا دروغ می پندارند و از قوانین و احکام الهی بی خبرند یعنی کافران، پیروی مکن که راه آنان چیز گمراهی نیست.

إِنَّهُمْ لَن يَغْنَوْا غَنًا مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾

براستی آنها در برابر خدا کاری برای تو نمی سازند بستمگران دوستان همدیگرند و خدا دوست برهیز کاران است. (۱۹)

إِنَّهُمْ لَن يَغْنَوْا غَنًا مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا

هم: اسم آن - لَن يَغْنَوْا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر آن

این آیه برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می‌گوید: آنها هرگز نمی‌توانند ترا در برابر خداوند بی‌نیاز کنند و کاری برای تو در مقابل خدا نمی‌توانند بکنند و چیزی را در برابر خداوند نمی‌توانند از تو دفع کنند و برداشتن عذاب الهی کار آنها و در دست آنها نیست.

وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

الظَّالِمِينَ: اسم آن - بَعْضُهُمْ: مبتدا - أَوْلِيَاءُ: خبر - بَعْضٍ: مضاف الیه - جمله بعضی اولیاء خیر آن و براستی ستمگزان بعضی‌شان دوستان بعضی دیگرند و این به حسب مجانست است و چون تو با ایشان جنسیتی نداری پس به دنبال آرزوهای ایشان مرو. بلکه مصاحب از جنس خود طلب کن، گفته‌اند الجنس مع الجنس، کبوتر با کبوتر باز با باز.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - وَلِيُّ: خبر

و خدای تعالی دوست پرهیزکاران است پس تو نیز پرهیزکاران را دوست داشته باش  
از بدان نیکویی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی

هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۲۰﴾

این قرآن برای مردم بصیرت‌هاست و برای گروهی که به یقین پیوسته‌اند، هدایت و رحمت است. (۲۰)

هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ

هَذَا: مبتدا - بَصِيرَةٌ: خبر

و این دنباله‌روی از شریعت برای مردمان بصیرت‌هاست یعنی چیزهایی روشن که بدان راه حق را ببینند و از گمراهی نجات یابند و نیز این قرآن و شریعت و احکام الهی هدایت و بخششی است از جانب خدای تعالی برای گروهی که از گردنهای گمان و وهم گذشته و به یقین رسیده‌اند و نیز این قرآن دعوت و کرامت برای مردمان و دلیل روشن برای آنان است. در معالم آورده که یکی از مشرکان مکه به مؤمنان گفت آنچه که شما از قرآن در باب بعث و حشر می‌گوئید اگر راست باشد و نیز می‌گوئید ما را به جهانی دیگر می‌برند پس بدان که در آنجا نیز ما از جهت مال و جاه و مقام از شما افزون خواهیم بود آنطوریکه در این دنیا از شما افزون هستیم آیت آمد که:

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً

نَجِيَّاهُمْ وَمِمَّا تَدْمُونَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۲۱﴾

آیا کسانی که کارهای بد کرده‌اند می‌پندارند که آنها را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند خواهیم کرد و زنده بودن و مردنشان یکسان است، چه بد حکم می‌کنند؟ (۲۱)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

**حَسِبَ** : فعل ماضی - **الَّذِينَ** : فاعل - **أَجْرَحُوا** : فعل ماضی - (و) **فاعِل** - **السَّيِّئَاتِ** : مفعول به  
 آیا کسانی که کارهای بد کرده‌اند چون کفر و معصیت، می‌پندارند که ایشان را در آخرت مانند کسانی که  
 ایمان آورده و کارهای نیکو کرده‌اند بشمار خواهیم آورد؟ گفتند: که سبب نزول این آیت در شأن یکی  
 از مشرکان فرو آمد که می‌گفتند: اگر آنچه محمد می‌گوید حق و راست است پس ما در آن جهان بر  
 مسلمانان افزونی خواهیم داشت همچنانکه در این دنیا برتر از ایشان از جهت جاه و مال و منال  
 هستیم. این کافران و مشرکان یعنی عتیه و شیبه و ولید را همچون مؤمنان و گرویدگان گردانیم یعنی  
 مثل علی و حمزه و عبیده بن العرث. آنکه گفت:

**سَوَاءٌ نَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ**

**سَوَاءٌ** : حال - **نَحْيَاهُمْ** : فاعل **سَوَاءٌ**

و می‌پندارند که زندگانی ایشان همچون زندگانی نیکان است و مرگ ایشان همچون مرگ نیکان یکسان  
 باشد. هرگز نه، زیرا که برای مؤمنان نصرت و رحمت است و کافران را خواری و ذلت و عقوبت در  
 دنیا و آخرت. هر که بر کفر بمیرد بر کفر برانگیخته خواهد شد. از کوزه همان تراود که در اوست.

**سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ**

**سَاءَ** : فعل ماضی ذم - **مَا** : فاعل

بد حکمی است که ایشان می‌کنند و نتیجه‌ی شرک و توحید را برابر می‌پندارند.  
 سنانی غزنوی گفت:

اهل دنیا اهل دین نبوند ازیرا راست نیست هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن

**وَمَا يَخْلُقُ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** (۲۲)  
 خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده، تا هر کس در قبال اعمالی که کرده سزایند و آنها ستم کرده  
 نمی‌شوند. (۲۲)

**وَمَا يَخْلُقُ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**

**وَمَا يَخْلُقُ** : فعل ماضی - **لَفْظُ اللَّهِ** : فاعل - **السَّمَوَاتِ** : مفعول به - **هَمْ** : مبتدا - **لَا يُظْلَمُونَ** : فعل مضارع  
 مجهول - (و) **نایب فاعل**، جمله خبر

و خداوند آسمانها و زمین را به عدل و راستی بیافرید و مقتضای آن، آن است که میان نیکوکار و  
 گنهکار و یکتاپرست و مشرک تفاوت باشد و نیز پاداش داده شود هر نفسی به تناسب آنچه که از خیر  
 و شر کسب کرده‌اند و عمل کنندگان ستم دیده نشوند یعنی به عدل و راستی ما بین آنان حکم و قضاوت  
 خواهد شد و از ثواب کسی کاسته نمی‌شود و بر کیفر کسی افزوده نخواهد شد بلکه برای هر کسی  
 فراخور عمل او جزا داده خواهد شد.

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾

آیا کسی را که خواهش نفس خود را معبود خود گرفته و خدا او را با وجود علم و آگاهی به گمراهی کشیده و بر گوش و قلب وی مهر نهاده و بر دیده اش پرده افکنده ندیدی؟ به جز خدا چه کسی او را هدایت می کند؟ چرا پند نمی گیرید؟ (۲۳)

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً  
أَفَرَأَيْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - مَن: مفعول به - اتَّخَذَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - إِلَهَهُ: مفعول به - هَوْنَهُ: مفعول به دوم

و سعید بن جبیر در سبب نزول این آیه آورده است که این آیه در حق مشرکان قوم قریش نازل شد که سنگ و طلا و نقره را پرستش و عبادت می کردند و سپس چیز دیگری را بهتر از اول پیدا می کردند و آن معبود اول را رها می کردند و آنچه به نظرشان بهتر است عبادت می کردند. می گوید: آیا می بینی آن کس را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است و از آن فرمانبرداری و اطاعت می کند یعنی بش را می پرستد آن هنگام که بتی نیکوتر از او می بیند بت اول را رها می کند و نیکوتر را معبود خویش قرار می دهد؟ آیا خداوند او را با وجود علم و آگاهی به گمراهی کشیده و بر گوش و قلب او مهر نهاده و بر جلو چشمانش خجاب افکنده است؟ که خوی بد او این بلا را بر سرش آورده است. شیخ سعدی گفت:

بد خوی در دست دشمنی گرفتارست که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد.

اگر ز دست بلا بر فلک رود بد خوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

مَنْ: مبتدا - يَهْدِيهِ: فعل مضارع - ه: مفعول به - فاعل (هو)

پس چه کسی غیر از خدا او را راه می نماید و هدایت می کند و خود نیز از او روی گردان است بنابراین کسی در هنگام عذاب او را یاری نخواهد کرد و به او سودی نخواهد رساند.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا پند و اندرز نمی گیرید؟ باید که پند گیرید و راه خود را صحیح و درست انتخاب کنید و گرفتار چنین عذاب و بلائی جاودان نشوید.

در حدیث شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «ما عبد تحت السماء الا ابغض الي الله من الهوى» در زیر آسمان، معبودی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد مورد پرستش قرار نگرفته است.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

گفتند جز زندگی این دنیا زندگانی دیگری نیست. (قیامت نیست) که ما بمیریم و زنده شویم و جز زمانه ما را هلاک نکند، در این باب علمی ندارند و جز گمان نکنند. (۲۴)

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ

هـی: مبتدا - حیاتنا: خبر

و منکران بحث و تشر گفتند هیچ زندگانی به غیر از زندگانی این دنیا که ما در آن هستیم نیست می میریم و زنده می شویم یعنی زندگی و مرگ فقط برای این جهان خاص است که از مادر متولد می شویم و در این زمان می میریم و چیزی جز روزگار ما را هلاک نمی کند فقط گذشته شب و روز است که ما را به هلاکت می اندازد و پس نه عزرائیلی است که جان انسان ها را بگیرد و نه قبض روحی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال می فرماید: آدمیزاد مسرا اذیت می نماید (والتشیر) به این طریق است که: طبیعت را دشنام می دهد و من همان طبیعت هستم، همه چیز بدست من است، شب و روز را یکی پس از دیگری می آورم.»

وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ

لهم: جار و مجرور خبر مقدم - من: حرف جر زائد - علم: مبتدا مؤخر

منکران بحث و تشر به آنچه می گویند علم و آگاهی ندارند و سخنی بی اساس و نتایجیده و بدون تفکر می گویند.

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

هم: مبتدا - يظنون: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

ایشان نیستند مگر که گمان می کنند از روی شک و تردید و به مجرد تقلید و بدون اینکه به یک دلیل منطقی تکیه کنند سخن می گویند و اظهار عقیده می کنند.

وَإِنَّا نُنزِّلُ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَوْنَا يَا آيَاتِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

و چون آیه های روشن ما را برای ایشان بخرانند دلیشان جز این نیست که گویند اگر راست گویند پدران ما را بیارید. (۲۵)

وَإِنَّا نُنزِّلُ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَوْنَا يَا آيَاتِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

اذا: مفعول فيه - نزل: فعل مضارع مجهول - آیه: نایب فاعل

و چون آیت های کتاب ما بر ایشان خوانده شود در حالیکه در حق بعث و نشر روشن و واضح است. جز این نیست که ایشان گویند اگر راست می گوئید پدران ما را دوباره بیاورید که مرده اند و پس از مرگشان دوباره زنده کنید و بدین ترتیب به بعث و نشر انکار می کردند.

قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾  
 بگو: خداست که شما را زنده می کند و باز می میراند. آنگاه شما را به سوی رستاخیز که شکی در آن نیست محشور می کند ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۲۶)

قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
 لفظ الله مبتدا - یحییکم: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر  
 بگو خداست که شما را در دنیا زنده می کند یعنی شما را از رحم مادر متولد می کند و دوباره هر گاه که اجل هایتان فرا رسد می میراند.

آنگاه شما را به سوی رستاخیز جمع می کند که هیچ شکی در آن نیست. اما اکثر مردمان حقیقت آن را در نمی یابند و روز رستاخیز را منکر می شوند.  
 در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «مردم (در روز قیامت) به سه قسم محشور می شوند. یک قسم شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، چهار نفر چهار نفر بر یک شتر و ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می گردند. و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و در هر گوشه و کنار، و در هر صبح و شام و گاه و بیگاه با آنها خواهد بود.»

وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿۲۷﴾  
 پادشاهی آسمانها و زمین خاص خداست و روزیکه رستاخیز پیا شود آن روز باطل اندیشان زیان می کنند. (۲۷)

وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ولله: جار و مجرور خبر مقدم - ملک: مبتدا مؤخر

و پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداست. در کلیله و دمنه آمده است:

و در فطرت کائنات به وزیر و مشیر و معاونت و پشتیبان محتاج نگشت و بدایع ابتداع در عالم کون و قیام پدید آورد و آدمیان را به فضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات متمیز گردانید و از برای هدایت رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانند و صحن گیتی را به نور علم و معرفت آدین بستند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ

وَيَوْمَ مَفْعُولٌ فِيهِ - نَقُومُ: فعل مضارع - النَّاعَةُ: فاعل - يَوْمَيْدُ: توكيد - يَحْسُرُ: فعل مضارع -

الْمُبْطِلُونَ: فاعل

و روزی که قیامت بر پا شود در آن روز نیککاران و گنہکاران زیان کنند و به سوی دوزخ باز گردند و در آتش جهنم بسوزند. ابوهریره رضی الله عنه گفت: براسی که حضرت رسول ﷺ فرمود: گرمی آتش دنیا یک پاره از هفتاد پاره‌ی آتش دوزخ است یعنی آتش دوزخ هفتاد مرتبه گرم تر از این آتش دنیاست و این عدد هفتاد به جهت کثرت مبالغه است نه به تعیین عدد.

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ كُلِّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُحْرَمُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾

هر گروهی را به زانو در آمده بینی و هر گروهی را سوی نامه‌هایش دعوت کند آن روز در قیال اعمالی که می کرده‌اید سزایان دهند. (۲۸)

وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ

تَرَىٰ: فعل مضارع - فاعل (انت) - كُلِّ: مفعول به - جَائِيَةٍ: حال

و تو در آن روز هر گروهی را به زانو در آمده بینی و گفته‌اند زانو زدن خاصه کفار است. جنو: نومی نشستن که در آن توک انگشت و دو زانو بر زمین زده می‌شود و گفته‌اند که جنو نشستن برای عموم مردم است که از ترسناکی و هراسناکی آن روز جنو می‌زنند.

در آن روز کز فعل پرسند و قول

بجایی که دهشت خوردانینا

اولوالعزم را تن یلرزده زهول

تو عذر گنه را چه داری بینا

كُلُّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَىٰ كِتَابِهَا

كُلِّ: مبتدا - تَدْعِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

هر گروهی به کتابهای ایشان فراخوانده شوند یعنی هر گروهی به سوی کارنامه‌ی اعمال خود فرا خوانده شوند تا پاسخ اعمال خود را ببینند.

الْيَوْمَ تُحْرَمُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

الْيَوْمَ مَفْعُولٌ فِيهِ - تُحْرَمُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) تايب فاعل - مَا: مفعول به

امروز به آنچه می‌کردید جزا داده خواهید شد. خداوند در آخرت به اقتضای اعمال انسان از خیر و شر پاداش و جزا خواهد داد و هیچ شکی در آن نیست.

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْمَعُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۹﴾

این نامه مااست که به حق بر سرش رسر شما سخن می‌گند که ما آنچه را عمل می‌کرده‌اید، نسخه برداشته‌ایم. (۲۹)

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ

هَذَا: مبتدا - كَتَبْنَا: خبر

این است کتاب ما یعنی آن کتاب و کارنامه اعمالی که کرام الکاتبین را به نوشتن آن امر کرده بودیم که این نامه از آنچه که عمل کرده اند سخن می گوید و اعمال خیر و شر ایشان را بازگو می کند که در آن راستی است نه زیاده نوشته شده و نه نقصان.

إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(نا) اسم - ان - نَسْتَنْسِخُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبرکان، كُنَّا نَسْتَنْسِخُ: خبر ان

براستی ما آنچه را که شما انجام می دادید نسخه بر می داشتیم. و ما فرشتگان را مأمور ثبت اعمال خوب و بد شما کردیم تا آنچه را که می کردید ثبت و ضبط نمایند. در معالم آورده که چون دو فرشته دفتر اعمال ایشان به آسمان برند حق سبحانه تعالی هر چه ثوابی یا عقابی در آن نوشته شده باشد ثبت نماید و لغو و بیهوده را محو کند و گفته اند نسخه برداری از لوح محفوظ است که سال به سال نامه‌ی اعمال بنی آدم به ملائکه می سپارند.

دریغ است فرموده‌ی دیو زشت که دست ملک بر تو خواهد نوشت

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ۚ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿۳۰﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگارشان برحمت خویش داخلشان کند که این رستگاری آشکار است. (۳۰)

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ۚ

الَّذِينَ: مبتدا - فَيُدْخِلُهُمْ: فعل مضارع - ه: مفعول به - رَبُّهُمْ: فاعل  
و اما کسانی که ایمان می آورند و کارهای شایسته می کنند، پروردگارشان ایشان را به بهشت می برد و غرق نعمت و رحمت خویش می گرداند.

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

ذَلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - الْفَوْزُ: خبر - الْمُبِينُ: نعت

آن رحمت و آن نعمت یعنی داخل شدن به بهشت و برخورداری از آن رستگاری بزرگی است و جاودان در آن بماند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاتَّكَبْتُمْ وُكُنتُمْ قَوْمًا تُجْرِمُونَ ﴿۳۱﴾

اما کسانی که کافر شده اند (به ایشان گفته می شود) مگر آیات من برای شما خوانده نمی شد؟ ولی تکبر کردید و قومی گناهکار بودید. (۳۱)

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاتَّكَبْتُمْ وُكُنتُمْ قَوْمًا تُجْرِمُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - آيَاتِي: اسم کان - تُنَلَّنُ: فعل مضارع مجهول - هي (نائب فاعل)، جمله خبر کان، آيَاتِي تُنَلَّنُ خَيْرَ الَّذِينَ

و اما کسانی که کافر شده اند از روی توبیخ به ایشان گفته می شود آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد؛ و آیا پیغمبران برای شما نفرستادیم تا آیات های ما را و کتاب ما را بر شما بخوانند.

قطعا و یقینا آیات من بر شما خوانده می شد ولی شما استکبار می کردید و شما قومی گناهکار و تبهکار هستید و از پذیرفتن آیات ما روی برگردانیدید و سرکشی کردید و از راه حق باز ماندید و گمراه شدید.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَؤُنَّ إِلَّا ظَنُّؤُنَّ وَمَا عَنَّا

بِمُسْتَقِينَ (۳۲)

و چون گفتند وعده ی خدا راست است و در قیامت هیچ شبهه ای نیست، گفتند: ما نمی دانیم رستاخیز چیست، جز گمانی نمی ورزیم و ما (به وقوع آن) یقین نداریم. (۳۲)

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ

إذا: مفعول فيه - وَعَدَ: اسم ان - حَقٌّ: خبر ان - السَّاعَةُ: مبتدا - رَبِّ: اسم لای نفی جنس - فِيهَا: جار و

مجرور خبر لای نفی جنس، لَا رَبِّ فِيهَا: خبر السَّاعَةُ

و چون به شما ای قوم گفته می شد که بذرستی وعده خدای در حشر و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب راست و درست است و هیچ شکی در وقوع آن قیامت نیست می گفتید ما نمی دانیم که قیامت چه چیزی است که شما در باره ی آن صحبت می کنید.

إِنْ نَظْنَؤُنَّ إِلَّا ظَنُّؤُنَّ وَمَا عَنَّا بِمُسْتَقِينَ

نَظْنَؤُنَّ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - ظَنُّؤُنَّ: مفعول مطلق - عَنَّا: اسم ما - بِمُسْتَقِينَ: خبر ما

ما در حق قیامت جز گمان نمی ورزیم یعنی ما فقط گمان در باره ی قیامت داریم و به هیچ وجه یقین نداریم و در وقوع آن پیوسته در شک و تردیدیم.

وَيَذَأَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ (۳۳)

و اعمال بدی که کرده اند در نظرشان آشکار شود و غذایی که به استهزای آن می پرداخته اند به ایشان رسد. (۳۳)

وَيَذَأَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ

يَذَأَهُمْ: فعل ماضی - سَيِّئَاتُ: فاعل - حَاقَ: فعل ماضی - مَا: فاعل

سزا و جزای کارهای بد که کرده اند در آن روز هویدا و آشکار می گردد و از اعمال دست خود در بالا باشند و آنچه را استهزاء می کردند از وقوع قیامت در آن روز بر ایشان آشکار می گردد و آتش دوزخ از تمام جوانب ایشان را در بر خواهد گرفت و در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است آتش

دوزخ ملازم و مصاحب گاه و بیگاه با ایشان است. آتش با ایشان است هر کجا که قیلوله می‌کنند<sup>۱</sup> و آتش با ایشان است هر جا که شب می‌کنند و هر جا که صبح می‌کنند و شام می‌کنند یعنی آتش روز و شب و صبح و شام با ایشان است و ایشان را می‌راند و گرد می‌آورد و به محشر جمع می‌گرداند و به اعمال و کردار آنان رسیدگی می‌شود و به اعمالشان جزا داده خواهد شد.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَسْتَكْفُرُ بِمَا كُنَّا لَكُمْ تَارِكِينَ ﴿۳۲﴾  
و گویند همانطوریکه ملاقات این روزتان را فراموش کردید ما نیز امروز شما را فراموش می‌کنیم و جایگاهتان آتش دوزخ است و بر شما هیچ یاری کننده و نصرت دهنده‌ای نیست. (۳۲)

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَسْتَكْفُرُ بِمَا كُنَّا لَكُمْ تَارِكِينَ ﴿۳۲﴾

قِيلَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - الْيَوْمَ: مفعول فیه

و گویند ایشان را که امروز شما را در آتش فرو می‌افکنیم آنطوری که چیزی را بیندازند و آن را بدست فراموشی سپارند همچنانکه شما نیز دستورات و فرمان ما را و هدایت رسول ما و احکام شرع ما را فرو گذاشتید و بدست فراموشی سپردید و دیدار امروز را به استهزاء گرفتید و حال بدانید که جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما هیچ کمک دهنده‌ای و نصرت دهنده‌ای نیست که شما را از عذاب آتش دوزخ برهاند و نجات دهد. و این جزای بدی که در دنیا کردید و رسولان و کتابها و احکام الهی را تکذیب کردید است و در آن جاودان مانید و بیرون آمدن نتوانید.

اگر بد کنی چشم نیکی مدار	که هرگز نیازد کز انگور بار
درخت ز قوم ار بجان پروری	مپندار هرگز کز و بر خوری
رطب ناورد چوب هرزهره بار	چه تخم افکنی بر همان چشم دار

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَضْتُمْ أَهْلِيَّةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۳۵﴾  
چنین، زیرا آیه‌های خدا را مسخره گرفتید و زندگی دنیا غرضتان کرد، آن روز از جهنم بیرون نشوند و به مقام جلب رضای خدا از آنان درخواست نمی‌شود. (۳۵)

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَضْتُمْ أَهْلِيَّةَ الدُّنْيَا

ذَلِكُمْ: مبتدا - کم: اسم ان - اتَّخَذْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل، جمله خبر ان، جمله انکم اتَّخَذْتُمْ خبر ذلک - آيَاتِ: مفعول به - هُزُوًا: مفعول به ثانی

این فرود آمدن عذاب به شما به سبب آنست که شما آیت‌های کتاب خدای تعالی یا دلایل قدرت او را و رسولانی را که برای هدایت شما فرستادیم به استهزاء می‌گرفتید و در باره‌ی آن خردوری نکردید و زندگانی دنیا شما را فریفته کرد و به آن زندگی فانی و زودگذر مغرور شدید و از زندگی جاوید و باقی باز مانندید.

<sup>۱</sup> - خواب نیمروز

سنائی غزنوی گفت:

اگر دینت همی باید ز دنیا دار دل بگسل  
همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریدم  
بین باری که هر ساعت ازین پیروزه گون خیمه  
گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره  
تو چون موری و این راه است همچون موی بت رویان  
گراز رحمت همی ترسی ز نا اهلان بیر صحبت

که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا  
اگر دنیا همی خواهی بده دین و بپر دنیا  
چه بازیها برون آرد همی این پسر خوش سیما  
که اینجا صورتش مار است و آنجا شکلش اژدها  
مرو زنهار بر تقلید و بر تخمین و بر عمیا  
که از دام زیون گیران به عزلت رسته شد عنقا

قَالِيَوْمَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْمَعُونَ

قَالِيَوْمَ: مفعول فيه - لَا يُخْرِجُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - هُمْ: مبتدا - يُسْمَعُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر

پس امروز از آن آتش دوزخ ایشان بیرون آورده نشوند و نیز ایشان نتوانند طلب خشنودی کنند زیرا که خشنودی از ایشان فاصله دارد و چه دور است به جهت اعمالی که در دنیا انجام دادند و انکار ورزیدند.

و در حدیث شریف آمده است. از انس رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

متنعم ترین اهل دنیا در روز قیامت که از دوزخیان است آورده می شود فیض فی النار صبغه، پس غوطه داده می شود و فرو برده می شود در آتش یک غوطه دادن چنانکه لباس را در داخل خم برای رنگ کردن اندازند سپس به او گفته می شود ای فرزند آدم آیا هرگز روی نیکی دیدی آیا در دنیا برای تو نعمت و راحتی بود؟ پس آن روز دوزخی می گوید: «والله یارب - به خدا سوگند ای پروردگار هرگز روی نیکی در دنیا ندیدم و هرگز در دنیا برایم ناز و نعمت و آسایش نگذشت یعنی بعد از آنکه در دوزخ در آید همه ناز و نعمت و آسایش دنیا را نداشته است پس از اینجا معلوم می شود که راحتی و آسایش این دنیا موقتی و زودگذر و فانی است.

قُلِّبَهُ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۶﴾

ستایش خاص خداست که پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار جهانیان است. (۳۶)

قُلِّبَهُ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْحَمْدُ: مبتدا موخر

پس سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار جهانیان است. و کسی غیر از او شایسته ی پرستش و ستایش نیست. و فقط اوست که نظام این جهان را بر حکمتی استوار ساخته است و آسمان بی ستون را در بالا سرمان قرار داده است و تربیت کننده ی عالمیان است.

سنائی غزنوی گفت:

وی خرد بخشش بی خرد بخشای	ای درون پسرور برون آرای
حافظ و ناصر مکین و مکان	خالق و رازق زمین و زمان
همه از امر تو زمان و زمین	همه از صنع تو مکان و مکین
و خنده لاشریک له گویان	کفر و دین هر دو در رمت پویان

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳۷﴾

بزرگی در آسمانها و زمین خاص اوست و اوست که عزیز و حکیم (بیرومند و فرزانه) است. (۳۷)

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

اَلهُ، جار و مجرور خبر مقدم - الْكِبْرِيَاءُ، مبتدا مؤخر

بزرگی و جلال قدرت و عظمت در آسمانها و زمین از آن اوست و غیر از او سلطان و فرمانروایی مطلق نیست.

شیخ سعدی گفت:

که ملکش قدیمست و ذاتش غنی	مرا و را رسد کبریا و منی،
	نظامی گنجوی گفت:
خاک ضعیف از تو توانا شده	ای همه هستی ز تو پیدا شده
ما به تو قائم چون تو قائم به ذات	زیر نشین علمت کاینات
ملک تعالی و تقدس تو را	ما همه فانی و بقا بس تو را
دیگ جسد را نمک جان که داد	جز تو فلک را خم دوران که داد
جز تو که یارده که انا الحق زنده	چون قدمت بانگ بر ابلق زنده

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ، مبتدا - الْعَزِيزُ، خبر - الْحَكِيمُ، خبر ثانی

و اوست که عزیز و غالب در سلطه و فرمانروایی عالمیان است و بر اقوال و افعال حکیم و داناست.

صانع و مکرّم و توانا اوست      واحد و کامران ته چون ما اوست

## سوره الاحقاف

سوره «الاحقاف» مکی است و دارای بیسی و پنج آیه است و جمله در مکه نازل شده است و در این سوره یک آیه به آیت شریف منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. بدانجهت احقاف نامیده شده که منازل قوم عاد در یمن بود از آن سخن رفته است. و موضوع آن در باب پرستش معبودان باطل است و بیان ناروا بودن آن. و در فضیلت این سوره، ابی بن کعب روایت کند از مصطفی ﷺ که گفت: کسی که سوره احقاف را بخواند ده برابر نیکی به اندازه هر ریگی از ریگهای دنیا به او بخشیده می‌شود و ده برابر به درجه و مقام او افزوده می‌شود و ده برابر از بدیهایش کاسته می‌شود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان زانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

حم (۱)

از حروف مقطعه است و در سوره‌های قبل در باره‌ی آن سخن رفت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

فرو آمدن این کتاب از جانب خدای نیرومند و فرزانه است. (۲)

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

تَنْزِيلٌ، مبتداءً مِنَ اللَّهِ، جار و مجرور خبر

فرو آمدن این کتاب از سوی پروردگار عزیز و حکیم است. و این قرآن به حق و به راستی از جانب خداوند نیرومند و فرزانه فرستاده شد و هیچ شک و کذبی در فرو فرستادن آن از جانب خدای عزیز و رحمان نیست. و او بر همه چیز غالب و قاهر و توانا و برتر است.

حی و قیوم و عالم و قادر      رازق خلق و قاهر و غافر

مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُتُوا مُعْرِضُونَ (۳)

ما آسمانها و زمین را و آنچه که در میان آن است جز به حق برای مدتی معین نیافریده‌ایم و کسانی که کافرنند از آنچه بی‌مشان داده‌اند روی گردانند. (۳)

مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به - يَنْهَمَا: مفعول فیه

ما آسمانها و زمین و آنچه که در میان آن دو است جز به حق و راستی نیافریدیم و این آفرینش بدون قصد و هدفی هم نیست و بیهوده و به باطل آفریده نشده است و جز برای مدتی معین خلق نکردیم که همانا روز قیامت و بعث و حشر است یعنی قصد از آفرینش اینها آن است که شما از نعمت‌های آن در این دنیا بهره‌مند شوید و سیاست‌گزار و شکرگزار صانع آن باشید و در روز موعود پاداش آن را دریافتید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُذِرُوا مُعْرِضُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - أُذِرُوا: فعل ماضی مجهول - (و) تالیف فاعل - مُعْرِضُونَ: خبر الَذِينَ

و آنانی که به آخرت نگریده‌اند و ایمان نیاورده‌اند و به رسالت پیغمبران و کتاب و احکام او منکر شدند و از آن روی گردانند و از آنچه که ایشان را بیم دادند تیرسیدند مانند زنده شدن بعد از مرگ و زود باشد که خواهند فهمید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَنتَوْنِ

يَكْتَبُ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَتَكَرَّرَ مِنْ عَلِيمٍ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾

بگو به من خبر دهید آنچه غیر خدا می‌خوانید به من نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده‌اند آیا در خلقت آسمانها شریکی داشته‌اند؟ اگر راست می‌گویند کتابی پیش از قرآن یا بیک اثر علمی نزد من بیاورید. (۴)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ

أَرُونِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) و قایه - (ی): مفعول به - مَا: مبتدا - ذَا: خبر

ای محمد ﷺ! به این مشرکان زوی گردان از حق و راستی یعنی منکران بعث و نشر بگو که از آنچه که می‌پرستید به جز خدای تعالی مانند ملائکه و پتیا و جن و جز آن به من نشان دهید که ایشان چه چیزی از زمین آفریده‌اند و یا اینکه آیا من در آفریدن آسمانها و زمین شریکی دارم که مرا کمک و یاری کرده باشند که چون معبودان شما از آفریدن آسمانها و زمین عاجزند پس چرا ایشان را در پرستش با من شریک می‌سازید.

أنتونی يَكْتَبُ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَتَكَرَّرَ مِنْ عَلِيمٍ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

أنتونی: فعل امر - (و) فاعل - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - تم: اسم کان - صَادِقِينَ: خبر کان

به من نشان دهید کتابی که به شما آمده باشد پیش از آمدن قرآن که شما را در آن به شرک فرموده باشند اگر راست گویان باشید؟ و هر چه که غیر از الله به پرستش آن شما را سفارش کرده باشند به من بگوئید آیا کسی در این دنیا که ازلی و ابدی است می‌تواند به جز الله ادعای مالکیت کند؟ و چون ظاهر

است که معبودان شما عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان نصرتی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می‌سازید اوست که ازلی و ابدی و خالق کائنات است.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾  
و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدای یگانه کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد؟ و آنها از دعایشان بی‌خبرند. (۵)

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ  
من: مبتدا - أَضَلُّ: خبر - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - غَفْلُونَ: خبر

و چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که به جای خدای قادر و خالق و متعال معبود دیگری را به دعا می‌خواند که در روز قیامت پاسخ نمی‌دهند چونکه قادر به پاسخگویی نیستند سنگ‌اند و جماداند کردند و کوراند و لال‌اند نه به خود سودی و یا زبانی می‌رسانند نه به دیگران.

بی بهره کسی است که چشمه‌ی آب حیات بگذارد و رو نهد به سوی ظلمات

وَإِذَا خُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾  
و چون محشور شوند آن بتان باطل دشمنانشان باشند و عبادتشان را انکار کنند. (۶)

وَإِذَا خُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ

إِذَا: مفعول فیه - خُشِرَ: فعل ماضی مجهول - النَّاسُ: نایب فاعل - (و) اسم کان - کَافِرِينَ: خبر کان و آن هنگام که در محشر جمع شوند بتانی که در این دنیا پرستش می‌کردند دشمنانشان خواهند بود بر خلاف آنچه که ایشان را نصرت دهند و یا شفاعت کنند بر علیه آنان گواهی خواهند داد یعنی می‌گویند ایشان ما را نپرستیده‌اند و عبادت ایشان را نفی می‌کنند و قبول نمی‌کنند بلکه می‌گویند ما هیچوقت شما را به پرستش خویش دعوت نکرده‌ایم.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِرَبَّنَا قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَاحِقٌ لَّمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾  
و آن هنگام که آیه‌های روشن ما را بر ایشان بخوانند، کسانی که کافرنند آن موقع که سخن حق بدیشان آمد گویند: این جادوئی آشکار است. (۷)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِرَبَّنَا قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَاحِقٌ لَّمَّا جَاءَهُمْ

إِذَا: مفعول فیه - تُتْلَىٰ: فعل مضارع - آيَاتُنَا: نایب فاعل - بِرَبَّنَا: حال و آن هنگام بر آنان یعنی بر اهل مکه آیات روشن ما آشکار و هویدا گردید و بر آنان خوانده شد کسانی که حق به سوبشان آمد به آن کافر شدند و از روی انکار گفتند:

هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

هَذَا: مبتدا - سِحْرٌ: خبر

بی شک این جادویی آشکار است. بدین ترقیب کافران و مشرکان قریش از روی تکبر و عناد آیات رسول خدا ﷺ را انکار کردند و سحر و جادو خواندند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْنَاهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شُهيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٨﴾

آیا می گویند محمد این را بر یافته است بگو: اگر آن را تزویر کرده باشم، در قبال خدا کاری برای من نتوانید کرد که خدا به چیزی که در آن غور می کنید داناتر است گواه بودن او میان من و شما پس است و اوست آمرزگار و مهربان. (۸)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ

افْتَرَيْنَاهُ: فعل ماضی - به: مفعول به - (هو) فاعل

آیا می گویند این قرآن را محمد ﷺ بر یافته است و از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند دروغ بسته است؟

قُلْ إِنْ افْتَرَيْنَاهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

تَمْلِكُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - شَيْئًا: مفعول به

بگو: اگر آن را تزویر کرده و بر یافته باشم و آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم در قبال خدا کاری برای من نمی توانید بکنید یعنی قطعاً خداوند مرا به مجازات منی رساند در این صورت شما هم نمی توانید مانع آن مجازات شوید و مرا از عقاب و عذاب او برهانید پس چگونه من می توانم چنین کاری بکنم و با این کلام خود را در معرض عذاب الهی قرار بدهم. نه هرگز دست به چنین کاری نخواهم زد.

هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ

هُوَ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

خداوند به چیزی که در آن به افترا می کنید و غور و بررسی می کنید داناتر است. و او آنچه را که شما در حق قرآن ظن می زنید و آن را سحر و بر یافته رسول خدا ﷺ می دانید بسته است.

كَفَىٰ بِهِ شُهيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

كَفَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو) شُهيدًا: تمییز - بَيْنِي: مفعول فيه

و خداوند به آنچه که در میان من و شماست گواه و بسته است یعنی بر صحت و صدق راستی گفتار و برگذب و عناد و انکار و فساد شما گواهی دهد.

وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

هُوَ مُبْتَدَأٌ - الْغَفُورُ: خَبِيرٌ - الرَّحِيمُ: خَبِيرٌ دَوْمٌ

و اوست آمرزگار و مهربان. آمرزنده است برای کسی که از شرک و فساد توبه کند و به آغوش اسلام بازگردد و مهربان و رحیم است برای کسی که در ایمان خود محکم و استوار باشد از ابویزید بسطامی پرسیدند که قومی گویند که کلید بهشت کلمه لا اله الا الله است گفت بلی و لیکن کلید بی دندان در باز نگشاید و دندان او چهار چیز است زبان از دروغ و بهتان و غیبت دور و دل از منکر و خیانت صافی و شکم از حرام و شبهت خالی و عمل از هوا و بدعت پاک.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا يَكْرَهُنَّ إِلَهِ إِلَّا مَا أَنَا إِلَّا

نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۹﴾

بگو ای محمد! من نوبیر پیغمبران و نخستین ایشان نیستم و نمی دانم با من و با شما چه خواهند کرد، جز آنچه را به من وحی کنند پیروی نمی کنم که من جزیم رسانی آشکار نیستم. (۹)

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا يَكْرَهُنَّ

(ت) اسم کان - يدعا: خبر کان

بگو، ای پیغمبر! من نوبیر و نوظهور پیغمبران و نخستین ایشان نیستم و نمی دانم با من و با شما چه معامله خواهد شد و چگونه رفتار خواهد شد گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است چونکه از قبل نیز پیغمبران پیشین دعوت به سوی توحید و احکام الهی می کردند و ایشان را انکار و تکذیب می کردند و این یک پدیده ی نوظهور و تازه ای نیست که برای شما آوردم و شما را به سوی خدای یگانه دعوت می کنم معامله خود را با شما پیش بینی نمی کنم و آزار شما چه وقت ادامه خواهد داشت و آیا من در مکه می مانم و یا به جای دیگر هجرت می کنم؟ در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند و گفتند کار ما و محمد در نزد خدا یکسان است او نیز عاقبت خود نمی داند چنانچه ما نمی دانیم و اگر مبعوث در نزد خداست بایستی که خدا او را خیر می گرد که با او چه خواهد کرد پس فرمان هجرت به سوی مدینه داده شد.

ابن عباسی گفت: رسول خدا در مکه بود و در خواب به او نمودند زمینی فراخ، نخلستانی که هم در آنجا درختان بود و هم آب روان و رسول به آن زمین هجرت می کرد، این خواب با یاران خود بگفت و یاران آن وقت در بلا و شدت بودند و در ادی و رنج، مشرکان گفتند: یا رسول الله، متی نهاجر الی الارض الی ارض العرب؟ این هجرت ما به آن سرزمین که به تو در خواب نمودند چه وقت خواهد بود؟ رسول ایشان را جواب نداد تا این آیت فرو آمد، گفت: «ما ادری ما یفعل بسی ولا یکم» اترک فی مکانی، ام اخرج و ایاکم الی الارض الی الی رفعت لی. من نمی دانم که با من چه خواهد کرد و نه با شما، هم درین مکه ما را بخواهند گذاشت یا به آن زمین که مرا نمودند به آنجا هجرت خواهیم نمود. و گفته اند - معنی آنستکه: من ندانم که در این دنیا با من چه خواهند کرد و آخر کار من به چه باز آید.

مرا از وطن خویش بیرون کنند چنانکه با انبیاء پیشین کردند، یا کشتن مرا بخواهند چنانکه قومی از پیغمبران گذشته را کشتند. و شما که یاران و مؤمنان اید، ندانم که با من بیرون خواهند کرد یا به وطن خود خواهند گذاشت و شما که ناگرویدگان اید و تکذیب می کنید، ندانم که شما را خست و مسخ و غرق و هلاک خواهد بود چنانکه پیشینان را بود. آنکه گفت:

إِن أُنِجُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أُنِجُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - يُوحَى: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل - أَنَا: مبتدا - نَذِيرٌ: خبر و من جز آنچه که به من وحی کرده می شود پیروی نمی کنم و من فقط از وحی و قرآن که از جانب خدای تعالی به من آورده می شود پیروی می کنم و من از نزد خود چیز نمی آورم و من جز بیم دهنده و ترساننده ای آشکار نیستم و شما را از عذاب خدای تعالی می ترسانم اینکه شما بپذیرید یا نپذیرید و به ایمان بگردید یا نگردید با خداست و من تبلیغ خود را به انجام می رسانم و در مقابل تبلیغ خود از خدای تعالی مزدی و پاداشی نمی گیرم پس رب العالمین به وحی پاک او را خبر داد که وی بر دشمنان غالب باشد و دین وی بر همه ی دنیا چیره و گسترده گردد و در گفتار خدای تعالی است «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لیکره المشرکون».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَمَأْمُنٌ وَأَنْتُمْ كَرِهْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰﴾

بگو آیا دیدید؟ اگر (این قرآن) از نزد خدای تعالی باشد و شما بدان کافر شده باشید و کسانی از بنی اسرائیل به مانند آن شهادت دهند و آنگاه ایمان بیاورند و شما تکبیر کنید البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند. (۱۰)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَمَأْمُنٌ وَأَنْتُمْ كَرِهْتُمْ

أَرَأَيْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - (هو) اسم کان - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خبر کان - شَهِدَ: فعل ماضی - شَاهِدٌ: فاعل

بگو آیا دیدید؟ اگر (این قرآن) از نزد خدای جهانیان باشد و شما بدان کافر شده باشید و آن را انکار کرده باشید و کسانی از بنی اسرائیلیان بر آن گواهی دهند و سپس بر آن ایمان بیاورند و شما استکبار کنید و از ایمان آوردن به قرآن روی برگردانید بدرستی که شما از ظالمین و ستمگران خواهید بود.

این شاهد بنی اسرائیلی دانشمند معروف یهود «عبدالله بن سلام» بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست و این سوره، سوره‌ی مکی است و اسلام آوردن ابن سلام در مدینه بود. شعبی گفت این سوره به مکه نازل شد و اما این آیه به مدینه نازل شده است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لفظ الله: اسم إِنْ - لَا يَهْدِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر إِنْ - الْقَوْمَ: مفعول به - الظَّالِمِينَ: نعت

براستی که خدای تعالی گروه ستمکاران و کافران را راه نمی‌نماید و هدایت نمی‌کند و در خواری و خفت فرو می‌گذارد چونکه به آنان راه حق نشان داده شده ولی آن راه را انتخاب نمی‌کنند و راه کج و مخالف آن را برای خود بر می‌گزینند که آن به عبارت دیگر راه سرکشی و طغیان و نافرمانی است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿۱۱﴾

کسانیکه کافرند در باره کسانی که مؤمن‌اند گویند: اگر این دین بهتر بود، آنان بر ما به سوی آن پیشی نمی‌گرفتند و چون بدان هدایت نیافته به زودی خواهند گفت: این دروغی قدیمی است. (۱۱)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ

(هو): اسم كَانَ - خَيْرًا: خبر كَانَ

آنانکه کافر شدند بر کسانیکه ایمان آورده‌اند و خدا و رسول و کتاب او را باور کردند می‌گویند اگر این دین بهتر بود آنان بر ما به سوی آن سبقت نمی‌گرفتند. یعنی می‌خواهند بگویند دینی را که محمد ﷺ آورد، اگر بهتر بود قطعاً ما نسبت به مسلمانان پیشی می‌گرفتیم پس گمان کافران در باره‌ی خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند آن‌ها می‌گفتند: ما از جهت رتبه و درجه نسبت به مسلمانان بزرگتر و بزرگی و شهرت ما از آنها بیشتر است.

وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ

هَذَا: مبتدا - إِفْكٌ: خبر

و چون کافران بدان قرآن هدایت نیافته‌اند بزودی خواهند گفت این بهتان و دروغی قدیمی و کهنه است چنانکه پیش از این نیز پیشینیان مثل این گفته‌اند و بدین ترتیب سرکشی و طغیان و عناد می‌کردند.

وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿۱۲﴾

و پیش از قرآن کتاب موسی (تورات) راهنما و مایه‌ی رحمت بود و این کتابی است که مصدق (آن) است و به زبان عربی است تا کسانی را که ستم کرده‌اند بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد. (۱۲)

وَمِنْ قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً

مِنْ قَبْلِهِ: جار و مجرور خبر مقدم - كَتَبَ: مبتدا مؤخر - إِمَامًا: حال و پیش از قرآن کتاب موسی یعنی تورات، راهنما و مایه‌ی رحمت بود و این قرآن نیز تصدیق کننده احکام و اصول شرایع و قوانین آن است که به شما فرستادیم.

وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا

هَذَا: مبتدا - كَتَبَ: خبر - لِّسَانًا: حال و این قرآن نیز تصدیق کننده کتاب تورات و همه کتابهای نازل شده از جانب خدای تعالی است که به زبان عربی که یهودیان مدینه آن را می‌دانند فرستاده شده تا ستمکاران و گمراهان را از عذاب آخرت و آتش جهنم بترساند و بیم دهد تا عذری برای آنان باقی نماند.

وَيُنذِرُ لِّلْمُحْسِنِينَ

و نیکوکاران را به سعادت دنیا و آخرت و نهایتاً به بهشت مژده دهد یعنی کسانی را که قرآن بخوانند و از آن عبرت گیرند و آن را کار ببندند رضوان الهی از برای آنان است نه کسانی که آن را افسانه قدیم و یا صحبت پیشینیان می‌خوانند.

توز قرآن ای پسر ظاهر مبین دیو آدم را نبیند جز که طین

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۳﴾

کسانی که گویند پروردگار ما خدای یکتاست و آنگاه (به ایمان) پایداری کنند نه بیمی دارند و نه غمگین شوند. (۱۳)

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

الَّذِينَ: اسم برت - رَبُّنَا: مبتدا - لفظ الله: خبر - خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر، جمله قَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ خبر برت - هُمْ: مبتدا - يَحْزَنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کسانی که گویند پروردگار ما خدای یگانه و یکتاست و سپس استقامت نموده و پایداری به خرج دادند و راه توحید را پیش گرفتند و بر اجرای احکام شریعت پافشاری کردند برای آنان نه بیمی است و نه اندوهگین شوند و کسانی که این اخلاق خوب و پسندیده را در دنیا رعایت کنند و در نهایت در بهشت رضوان جای گرفتند، چه سعادت بزرگی است برای آنان که خدای یکتا را به یگانگی پرستیدند و رسول را پذیرفتند و کتاب او را سرلوحه زندگی خود قرار دادند.

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

ایشان اهل بهشت‌اند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند جاودانه در آن می‌مانند. (۱۴)

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا

أُولَئِكَ، مبتدا - أَصْحَابُ، خبر - خَلِيدِينَ، حال  
آن گروه یعنی اهل ایمان یاران بهشت اند و در آن جاودان ماندگان اند.

جَزَاءً يَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

جَزَاءً، مفعول لاجله - (و) اسم کان - يَعْمَلُونَ، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و به آنان به آنچه که از توحید و یکتاپرستی انجام دادند و سپس در راه دین حق استقامت و پایداری کردند و بر اجرای احکام شریعت مصر بودند از نعمت های آخرت پاداشی داده خواهد شد چه پاداشی و جاودان در آن می مانند و از نعمت های آن بهره مند می شوند. پیر ابوعلی سیاده قدس سره گفت: اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار کنی دو رکعت نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تو است و نماز حق او عَلَى موسی الطَّلَا چون به نزدیک خضر الطَّلَا آمد دو بار بی روی اعتراض کرد یکی در حق آن غلام، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب خود در میان نبود خضر الطَّلَا صبر کرد اما در سوم حالت چون نصیب خود پیدا آمد که «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اجْرًا» خضر گفت ما را با تو روی صحبت نماید. «هذا فراق بینی و بینک» پس حذر کن که چیزی از اعتراض نفسانی و زینت دنیا با عبادت آمیخته کنی و بدانی که این سری بغایت عجیب است و معنی دقیق و حق تعالی ترا به این حکایت بند داد اگر فهم کنی.

وَوَضِعْنَا الْإِنْسَانَ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي بُنِيتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

و انسان را به نیکی کردن با پدر و مادرش سفارش کرده ایم، مادرش به سختی او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است. دوران بارداری و شیر گرفتن اوس سی ماه بود. چون آن هنگام به کمال رشد خود در آمد و به سن چهل سالگی رسید گفت: پروردگارا مرا ترغیب کن تا نعمت ترا که به من و به پدر و مادرم انعام کرده ای سپاس دارم و کار نیکی انجام دهم که آن را بیستی و فرزندان مرا به صلاح آور که من به سوی تو توبه می آورم و من از مسلمانانم. (۱۵)

<sup>۱۴</sup> - بخشی از آیه ۷۷، سوره کهف

<sup>۱۵</sup> - سوره کهف، آیه ۷۸

## وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا

وَصَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانَ: مفعول به - إِحْسَانًا: مفعول مطلق

و انسان را به نیکی و احسان با پدر و مادرش وصیت کردیم. که نباید پدر و مادر را آزرده زیرا که سبب آفرینش تو ایشان‌اند. شیخ سعدی گفت: حکایت: وقتی به جهل جوانی بانگ بر منادر زدم دل آزرده به کتبی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش	چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گر از عهد خردیت یاد آمدی	که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا	که تو شیرمردی و من پسر زن
تو آنی که از یک مگس رنج‌ای	که امروز سالار و سر پنجه‌ای

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «از بزرگترین گناهان این است که شخص پدر و مادرش را لعنت نماید» کسی گفت: یا رسول الله! چگونه ممکن است کسی پدر و مادرش را لعنت کند؟ فرمودند: «انسان پدر شخص دیگری را دشنام داده و او پدرش را دشنام می‌دهد، و مادر دیگری را دشنام داده و او مادرش را دشنام می‌دهد.» و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! از همه کس مستحق‌تر به نیکویی کیست؟ فرمودند: «مادر تو»، گفت: بعد از آن کیست؟ فرمودند: «بعد از آن هم مادر تو»، گفت: بعد از آن کیست؟ فرمودند: «بعد از آن هم مادر تو»، گفت: بعد از آن کیست؟ فرمودند: «بعد از آن پدر تو».

## حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا

حَمَلَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - أُمُّ: فاعل - كُرْهًا: مفعول مطلق

مادرش او را به سختی در شکم خود در هنگام بارداری حمل کرده و به دشواری او را به دنیا آورده است. و در این نه ماه چه سختی‌ها را تحمل کرده است.

## حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا

حَمَلَتْهُ: مبتدا - ثَلَاثُونَ: خبر - شَهْرًا: تمیز

دوران بارداری و شیرگرفتن او سی ماه است. یعنی از روزی که بچه در شکم مادر نطفه می‌زند و بعد از نه ماه متولد می‌شود و تا زمانی که او را از شیر بازگیرند به مدت سی ماه طول می‌کشد که در این مدت مادرش چه زحمت‌هایی متحمل نمی‌شود یعنی طفل باید تقریباً دو سال تمام از مادرش شیر بخورد و او از شیرهای جان خود به او غذا می‌دهد.

## حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

**بَلَغَ:** فعل ماضی - فاعل (هو) - **أَشَدُّدُمُ:** مفعول به - **وَبَلَغَ:** فعل و فاعل - **أَرْبَعِينَ:** مفعول به - **سَنَةً:** تمیز چون آن وقت که کودک به کمال رشد خود در آمد و به سن چهل سالگی رسید. یعنی به کمال قوت و رشد خود می‌رسد از این جهت گفته شده که بیشتر انبیاء **الکلیل** بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند. چون عقل انسان در این سن و سال کامل و بخته می‌گردد. آورده‌اند که: این آیت به قول سدی و ضحاک در شأن سعد بن ابی وقاص فرو آمد و به قول ابن عباس و جماعتی مفسران، در شأن ابوبکر صدیق فرو آمد و پدر وی ابوقحافه و اسمش عثمان بن عامر بن عمرو و مادر وی ام‌الخیر بنت ضحرین عمرو بود.

علی بن ابیطالب علیه السلام گفت: از مهاجران هیچکس با پدر و مادر در اسلام جمع نشد مگر ابوبکر صدیق و رب‌المره او را در این آیه به نیکویی رفتار کردن نصیحت کرد. و در خبر است، **رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ**. رضای پروردگار در رضای پدر و مادر است. از ابوبکر صدیق روایت کنند - گفت: من به تجارت شام می‌رفتم و رسول خدا در آن کاروان بود و زیر درخت سدره فرو آمد، برابر صومعه‌ی بخیراء راهب. ابوبکر گفت من به در صومعه‌ی بخیراء شدم تا از کار دین چیزی از وی پرسم، بخیراء گفت: والله که او نیست مگر پیغامبر خدای، که من در کتاب خوانده‌ام که بعد از عیسی بن مریم **الکلیل** هیچکس در سایه‌ی این درخت فرو نیامد مگر پیغامبری که نام وی محمد است. تصدیق یقین آنروز در دل ابوبکر افتاد و بعد از این در جاهلیت و در اسلام از رسول خدا مفارقت نکرد.

**قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي**

**رَبِّ:** منادا - **أَوْزِعْنِي:** فعل امر - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - فاعل (انت)

گفت پروردگارا! مرا ترغیب کن و در دل من القاء کن تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای شکر گزار باشم چونکه پدر و مادرم حق زیادی در گردن من از زمان بارداری و زمان تولد و بعد از تولد دارند خدایا مرا توفیق ده تا شکر نعمت‌های ترا و شکر نعمت‌های پدر و مادرم را که شما به ما عطا کرده‌ای بجای آورم و به من توفیق ده تا کار نیکی انجام دهم که آن کار مورد پسند شما قرار گیرد و رضایت شما را جلب نماید، پروردگارا فرزندانم را برایم به صلاح آر. در جای دیگر خداوند فرمود: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّتًا قَرَّةَ عَيْنٍ وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا».

**إِنِّي نَبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ**

پروردگارا براستی من به سوی تو توبه می‌آورم و من از تسلیم شدگانم و من مطیع و منقاد شمایم و شما را به پاکی و یگانگی می‌سنایم و آنچه از قصور خدمت و احسان به پدر و مادر از من سرزده باشد از

تو طلب مغفرت می‌کنم. اما این خمیرمایه‌ی اصلی را که سبب آفرینش انسانهاست کمتر ارج می‌نهند و کمتر به ایشان توجه می‌کنند.

حافظ گفت:

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد هیچ شوقی نه پدر را به پسر می‌بینم  
دختران را همه جنگ است و جدال با مادر پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم  
در قایوسنامه عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر آمده است که: بدان ای پسر که سپاس خداوند نعمت  
واجب است بر همه کس بر اندازه‌ی فرمان نه بر اندازه‌ی استحقاق که اگر (کسی) حسنگی خویش شکر  
سازد هنوز حق شکر یک جزو از هزار جزو نگزارده باشد جز که بر اندازه‌ی فرمان. اگر خداوند  
نعمت اندک شکر خواهد بسیار بود چنانکه اندازه‌ی طاعت در دین اسلام پنج است: دو از او خاص  
نعمتان است، و سه از او عموم خلاق را، یکی از او اقرار به زبان و تصدیق به دل و دیگر نماز  
پنجگانه و سوم روزه‌ی سی روز.

اما شهادت دلیل نفی است بر حقیقت هر چه جز از حق است و نماز صدق قول (و) اقرار بندگی است و  
روزه تصدیق قول (و) اقرار دادن به خدایی خداست.

چون گفتی که من بنده‌ام در بندگی باید بود و چون گفتی که او خداوندست در زیر حکم خداوند باید  
بود و اگر خواهی که بنده‌ی تو تو را طاعت دارد تو از طاعت خداوند خویش مگریز و اگر بگریزی از  
بنده خویش طاعت چشم مندار که نیکی تو بر کبوتر تو نه بیش از آن است که نیکی خداوند تو بر تو و  
بنده‌ی بی طاعت مباش که بنده‌ی بی طاعت خداوند خوی بود و بنده‌ی خداوند خوی زود هلاک شود  
چنان که شاعر گوید:

سزد گریزی بنده را تو گلو چو آید خداوندیش آرزو

و بدان ای پسر که آفریدگار چون خواست که جهان آباد ماند اسباب نسل پدید کرد در شهوت جانور،  
و پدر و مادر را سبب کون فرزند کرد. پس اینطور از موجب خرد پیر فرزندان واجب بود پدر و مادر  
خود را حرمت داشتن، و اصل او پدر و مادرست، و تا نگویی که پدر و مادر را بر من چه حق است؟  
که ایشان را غرض شهوت بود (مقصود نه من بودم، هر چند مقصود شهوت بود) مضاعف شهوت شفقتی  
وجود داشته که از بهر تو خود را به گشتن سپارند و کمتر حرمت پدر و مادر آن است که هر دو  
واسطه‌اند میان تو و آفریدگار تو، پس چندانکه آفریدگار خود را و خود را حرمت داری واسطه را نیز  
در خور او بیاید داشت. و آن فرزند که مادام خرد زهنمون او بوده از حق و مهر مادر و پدر خالی  
نیاشد، و خدای تعالی همی گوید در محکم تنزیل خود «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
منکم»<sup>۱</sup>. سلطان محمود غزنوی به دیدن ابوالحسن خرقانی آمد و به سفیر خود گفت برو به خرقانی  
بگو که پادشاه می‌آید آیا بر می‌خیزد یا نه اگر بر نخاست به او بگو «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و

<sup>۱</sup> - سوره‌ی نساء، آیه ۵۹.

اولی الامر منکم» چون آیت را بر او خواند گفت: چنان در اطیعوا الله غرق گشتم که از اطیعوا الرسول شرمنده ام چه برسد به اولی الامر منکم.»

این آیت را تفسیر کرده‌اند از چند روی و یک روایت چنین خوانده‌ام که «اولوا الامر» پدر و مادرند که به حقیقت امر به عربی دواست: یا کار است یا فرمان و اولوا الامر آن بود که او را هم فرمان بود و هم توان.

و پدر و مادر را توان است به پروردن تو و فرمان است به خوبی آموختن تو. و زینهار ای پسر که رنج مادر و پدر خوار تباری که آفریدگار به حق پدر و مادر بسیار گیرد و خدای تعالی همی گوید:

(قُلْ تَقِلْ لِهَٰمَا اَنْفٌ وَّ لَا تَنْهَرُ هَٰمَا وَّ قُلْ لِهَٰمَا قَوْلًا كَرِیْمًا<sup>۱</sup>)

و در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام را پرسیدند که حق پدر و مادر بر فرزند چیست و چند است؟ گفت ادب خدای تعالی در مرگ پدر و مادر، پیغامبر را علیه السلام بنمود که اگر ایشان روزگار پیغامبر دریافتندی بر پیغامبر واجب بودی ایشان را برتر از خویشان داشتن، و حق ایشان بشناختن، و در ایشان تواضع کهنتری و فرزندی نمودن، آنکه این سخن ضعیف می‌آمد که گفت: «انا سید ولد آدم و لافخر»<sup>۲</sup>.

پس حق پدر و مادر اگر از روی دین ننگری از روی مردمی و خرد بنگر که پدر و مادر نسبت نیکی و اصل پرورش نفس تواند و چون در حق ایشان مقصر باشی چنان نماید که تو سزای هیچ نیکی نباشی که آن کس که حق شناس نیکی اصل نباشد نیکی فرع را هم نداند، و با ناسپاسان نیکی کردن از خیرگی بود و تو نیز خیرگی خویش مجوی و با پدر و مادر خویش چنان باش که از فرزندان خویش طمع داری که با تو باشند، زیرا آن که از تو زاید همان طبع دارد که تو از او زادی. چه مثل آدمی چون میوه است و پدر و مادر چون درخت، هر چند درخت را تمهد بیش کنی میوه او نیکوتر و بهتر باشد، چون پدر و مادر را حرمت و آزر<sup>۳</sup> بیش داری دعا و آفرین ایشان اندر تو مستجاب‌تر باشد و به خشنودی خدای تعالی نزدیکتر باشی.

و نگر که از بهر میراث مرگ پدر و مادر نخواهی که بی مرگ پدر و مادر آنچه روزی تو باشد به تو رسد که روزی مقسوم است، به هر کس آن رسد که در ازل قسمت کرده شده است و تو از بهر روزی رنج بسیار بر خویشان منه که به کوشش روزی افزون نشود چه گفته‌اند مثل: (بالجد لا یلکد)<sup>۴</sup>. و اگر خواهی که از بهر روزی خدای تعالی خشنود باشی بامداد به کسی منگر که حال او از حال تو بهتر باشد تا دایم از خدای تعالی خشنود باشی. رودکی سمرقندی گفت:

<sup>۱</sup> - کوچک نشمار  
<sup>۲</sup> - سوره اسری، آیه ۲۳  
<sup>۳</sup> - قسمتی از حدیث نبوی، یعنی من سرور فرزندان آدمم ولی منافخره نمی‌کنم  
<sup>۴</sup> - قیرم، حیا  
 به بخت است نه به کوشش

زمانه پندی آزادوار داد مرا      زمانه را چون نکو بنگری همه پندست  
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری      بسا کسا که به روز تو آرزومند است  
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه      کرا زبان نه بپندست پای در پندست  
و در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اگر به کسی که از تو در مال و خلقت بالاتر است نظر می کنی، به کسی که از تو پائین تر است هم نظر کن».

و در ادامه قابوسنامه می فرماید: و اگر به مال درویش گردی جهد کن تا به خرد توانگر باشی که توانگری خرد از توانگری مال بهتر باشد و جاهل از مال زود مفلس شود و مال خرد را دزد نتواند بردن، و آب و آتش هلاک نتواند کردن. پس اگر خرد داری با خرد هنر آموز که خرد بی هنر چون تنی باشد بی جامه، و شخصی بود بی صورت، چه گفته اند («الادب صوره العقل»<sup>۱</sup>). در حدیث شریف به روایت ابی اسید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمه ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بلی! اینها بر ذمه ات باقی مانده است: [دعا نمودن برای آنها، امرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صله‌ی رحمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی شود و گرامی داشتن دوست آنها].»

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ  
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

این گروه کسانی هستند که از آنان به نیکوترین آنچه را که انجام داده اند، می پذیریم و از گناهانشان در گذریم و ایشان از جمله اهل بهشت اند (و این) همان وعده راستین است که بدان وعده داده می شوند. (۱۶)

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ  
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خیر - نَقَبِلُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - أَحْسَنَ: مفعول به

آن گروه از کسانی که با پدر و مادر نیکویی کرده شکر نعمت به جای آورند اینها باید بدانند که بهترین کاری که در دنیا انجام داده اند همان نیکویی به پدر و مادرشان است. ما این اعمال نیک ایشان را می پذیریم و از گناهانشان در می گذریم و بر آنان می آمرزیم و آنان را در مقابل اعمال بدشان مجازات نمی کنیم. ایشان از جمله اهل بهشت اند و بدانند که این پاداش بهشت همان وعده راست و درستی است که ما به ایشان در دنیا وعده داده بودیم و بر زبان پیغامبران جاری کردیم و کتابها به ایشان فرستادیم.

<sup>۱</sup> - یعنی فرهنگ و ادب نشان و نمودار خردست.

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَفِيتَانِ  
 اللَّهُ وَيَبْتَئَانِ إِيَّاهُ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

و آنکس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما آیا به من وعده می دهید که از گور زنده بیرون آورده شوم؟ و حال آنکه پیش از من نسل های بسیاری گذشته اند و آن دو به درگاه خدا استغاثه می کنند، و ای بر تو، ایمان بیاور براستی وعده خداوند راست است، پس پاسخ می دهد اینها جز افسانه های گذشتگان نیست. (۱۷)

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي

أُفٍّ: اسم فعل - تَعِدَانِي: فعل مضارع - (ا) فاعل - (ن) و فایه - ی: مفعول به

امادر مقابل آن نیکوکاران که در آیه ی قبل ذکر آن رفت گروه ظالمین دیگری هستند که خدای سبحانه و تعالی در حق ایشان می گوید: و آنکس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما (وای بر شما) کلمه ی اف نوعی نفرت و دلشنگی از کسی است. پس می گوید آیا به من وعده می دهید که زنده از قبرها بیرون آورده شوم یعنی آیا بعد از مرگ هم زندگی دوباره ای هست یعنی بعثت و حشری وجود دارد؟ و حال آنکه پیش از من نسل های بسیاری گذشته اند و مرده اند اما کسی از میان ایشان برانگیخته نشده است.

وَهُمَا يَسْتَفِيتَانِ اللَّهَ وَيَبْتَئَانِ إِيَّاهُ

هُمَا: مبتدا - يَسْتَفِيتَانِ: فعل مضارع - (ا) فاعل، جمله خبر - لفظُ اللَّهِ: مفعول به - وَيَبْتَئَانِ: مفعول مطلق

و آن دو (پدر و مادر) با تضرع و زاری خداوند را به فریاد می خوانند و از خداوند توفیق فرزندان خود را می خواهند و به فرزندان شان می گویند به خدا ایمان بیاورید و زندگی بعد از مرگ را باور دارید که بعثت و حشری هست و سؤال و جوابی خواهد بود.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

وَعْدَ: اسم ان - حَقٌّ: خبر

براستی که وعده خدای تعالی حق و راست است و هیچ خلاقی در آن نیست هر چه گفته است درست و حق گفته است پس به او ایمان بیاورید و انکار نکنید.

فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ

هَذَا: مبتدا - أَسْطِيرُ: خبر

پس در پاسخ آن دو می گویند آنچه که شما در باره بعثت و حشر می گوئید جز افسانه ها و دروغبانی هاین که پیشینیان در کتاب های خود بر تافته و بافته اند نیست و این بعثت و حشر یک سخن باطل و بی محتوای است و دلیل شان هم این است که می گویند این همه از گذشتگان مرده و رفته اند و یکی از اینها

از قیرها سر بر نمی‌دارد غافل از اینکه وعده خدا برای روز معین مقرر شده است باید بدانند که این روز رستاخیز آمدنی و شدنی است و به حساب و کتاب اعمال قطعاً رسیدگی خواهد شد و به مقتضای اعمالشان پاداش و کیفر داده خواهد شد.

ابن عباس و سدی و مجاهد گفته‌اند که: این آیت در شأن عبدالرحمن بن ابی بکر فرو آمد پیش از اسلام وی، پدر و مادر، او را بر اسلام می‌خواندند و وی از اسلام سرباز می‌زد و می‌گفت: عبدالله بن جدعان و عامر بن کعب و مشایخ قریش را زنده گردانید و از خاک بر آرید زنده، تا از ایشان پرسم درستی اینکه شما می‌گوئید و پدر و مادر وی در الله می‌زاریند و اسلام وی از الله بدعا می‌خواستند و او را تهدید می‌کردند که: «ویلک امن!» تا رب العزه دعای ایشان در وی مستجاب کرد و او را ایمان و اسلام کرامت کرد، اما عائشه و جماعتی مفسران این قول را منکرند و می‌گویند.

نزول این آیت در حق کافرست که بر پدر و مادر خود منکر بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِتْمَمَ كَأْتُوا

خَسِيرِينَ ﴿۱۸﴾

این گروه همان کسانی‌اند که قول بر آنان ثابت شد در جمله‌ی امت‌هایی که پیش از آنان از جن و انس گذشته‌اند برآستی هر آینه ایشان زیانکاران بودند. (۱۸)

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ

أُولَئِكَ، مبتدا - الَّذِينَ، خبر

این گروه، آنانکه سخنان ناپسند و زشت در حق پدر و مادر می‌گویند و یا بوجود آمدن خود را به جهت شهوت پدر خود می‌دانند کسانی‌اند که قول بر آنان ثابت شده یعنی عذاب بر آنان واجب شده و با گروهی از کفار که پیش از ایشان از انسانها و دیوان گذشته‌اند داخل شده و به امت‌های پیشین که کافر بوده‌اند می‌پیوندند.

إِتْمَمَ كَأْتُوا خَسِيرِينَ

هم: اسم ان - (و) اسم کان - خَسِيرِينَ، خبر کان، جمله خبر ان

هر آینه آنان زیانکاران بودند و در آخرت از باب این مسئله بازخواست خواهند شد که قرطبی می‌گوید: این آیهی کریمه در باره کسانی که شخص کافری که منکر و عاق پدر و مادرش بود نازل شد.

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَيُؤْتِيهِمُ أَجْرَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ ﴿۱۹﴾

<sup>۱</sup> - وای بر تو ایمان بیادور  
<sup>۲</sup> - عاق: آزار دهنده‌ی پدر یا مادر، کسی که با پدر و مادر خود نافرمانی و بدرفتاری کند و آنان را برنجاند. «عاق والدین» کسی که پدر و مادر هر دو از او ناراضی باشند.

و هر یکی را به حسب آنچه که عمل کرده‌اند مرتبه‌هاست و پاداش اعمالشان را تمام دهد و آنها ستم نمی‌بینند. (۱۹)

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا

لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم - دَرَجَاتٍ: مبتدا مؤخر

و برای هر کسی بر حسب آنچه که انجام داده‌اند درجاتی است. یعنی در مقابل اعمال انسانها در آخرت درجه‌های مختلف است یکی از انسانهای مؤمن را در درجات برتر بهشت جای دهد و کافران و کافرپیشگان را در درجات دوزخ.

وَلِيُوفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

وَلِيُوفِّيَهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - فاعل (هو) - أَعْمَالَهُمْ: مفعول به ثانی - (و) حالیه - هم: مبتدا -

لَا يُظْلَمُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر

و جزای کارهایی که انجام داده‌اند به تمام و کمال دهد و آنان ستمکرده نمی‌شوند. نه از پاداش کسی از مؤمنان کم کرده می‌شود و نه بر کافر کافران افزوده می‌شود بلکه هر یک را از روی عدل و انصاف و به تناسب اعمالشان پاداش و کیفر دهد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيْبَتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنَّا كُنَّمُ نَفْسُونَ ﴿۲۰﴾

روزی که کافران را نزدیک جهنم برند و (گویند) نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان ضایع کردید و از آن برخوردار شدید اکنون در مقابل آن استکبار که به ناحق در روی زمین می‌کردید و برای آن عصیان که می‌ورزیدید به عذاب خفت‌انگیز سزایتان می‌دهیم. (۲۰)

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ

يَوْمَ: مفعول فیه - يُعْرَضُ: فعل مضارع مجهول - الَّذِينَ: نایب فاعل

و ای محمد ﷺ یاد کن روزی را که کافران بر آتش دوزخ عرض کرده شوند در این وقت تنگاتنگ و گیرودار که کسی به حال کسی نظر نمی‌افکند بدیشان گفته می‌شود شما لذائذ و خوشی‌های خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام برگرفته‌اید و برای روز قیامت خود چیزی باقی نگذاشته‌اید.

أَلْهَبْتُمْ طَيْبَتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا

أَلْهَبْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - طَيْبَتِكُمْ: مفعول به

به ایشان گفته می‌شود شما نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگانی دنیا ضایع کردید و از آنها برخوردار شدید و از نافرمانی از فرمان خدای سبحانه و تعالی از شهوات و لذات دنیا پیروی کردید و آنچه را که پیامبران از آیات بشیر و نذیر شما را آگاه کردند دروغ پنداشتید و بعث و حشر را منکر شدید و از

انجام گناهان پاکي نداشتيد و بدین ترتیب هم زندگانی آن دنیا را تباه کردید و هم زندگانی آخرت را چونکه کسی برای لذات دنیا اقدام کند هم دنیا را از دست می‌دهد و هم آخرت را اما اگر کسی برای بدست آوردن آخرت اقدام نماید هم می‌تواند از این دنیا بهره‌مند شود و هم از آخرت.

چنانکه هدف کشاورز از پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست ولی گاه که غلغ ستوران است به تبع آن حاصل آید یعنی آخرت که بدست آید این دنیا نیز هم چون گاه خود بخود بدست خواهد آمد.

فَالْيَوْمَ نَجْزِيَنَّ عَذَابَ الْهَوْنِ يَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَمِمَّا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

نَجْزِيَنَّ: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل (و) - عَذَابَ: مفعول به

پس امروز جزا داده می‌شوید عذاب خواری و رسوایی در مقابل آنچه که بودید و در روی زمین بشاخص استکبار می‌کردید و به جهت آنکه فسق می‌کردید و از ایمان آوردن به خدای تعالی و به یگانگی شناختن او و نیز روی برگرداندن از نبوت و کتاب الهی همه و همه شما را بر آن داشت که از پذیرش حق تعالی و احکام او روی برگردانید و نتیجه‌ی کارتان همان است که گفتیم یعنی عذاب خواری و رسوایی.

وَأَذْكُرُ لَكُمْ عَادَ إِذْ أَنْذَرْنَا قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا

إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۲۱﴾

و یاد کن (ای محمد ﷺ) برادر قوم عاد راه وقتی در سرزمین احقاف قوم خویش را بیم داد و بیم رسان از پیش رو و پشت سر وی گذشته بودند که جز خدای یگانه را عبادت نکنید که من هر آینه از عذاب روز بزرگ بر شما بیمناکم. (۲۱)

وَأَذْكُرُ لَكُمْ عَادَ

أَذْكُرُ: فعل امر - فاعل (انت) - أَخَافُ: مفعول به - عَادَ: مضاف الیه

و ای محمد ﷺ یاد آور برای قوم تا پند گیرند و بیمناک شوند و یا مراد این است که یاد کن برادر قوم عاد راه پیغمبر قوم عاد (هود) و سرگذشت و سرنوشت حال و وضع و عاقبت کار ایشان را به قوم قریش بگو:

إِذْ أَنْذَرْنَا قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

أَنْذَرْنَا: فعل ماضی - فاعل (هو) - قَوْمَهُ: مفعول به

آن هنگام که پیغمبر هود خود را (عاد) بترسانید و از عذاب خدای تعالی بیم داد در جایگاهی به نام احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضر موث به ولایت یمن و گویند در میان عمان و مهربه واقع است و در حالیکه پیغمبران بیم کننده و ترساننده از عذاب دوزخ پیش از پیغمبر هود ﷺ گذشته بودند و پس از او نیز آمدند آن زمان که به پیغمبری قوم عاد رسید ایشان را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد خدایی که مستحق پرستش و عبادت است. قوم عاد در گناهها و بت پرستی‌ها زیاده روی می‌کردند. مردی از بزرگان ایشان که خلود بن معبد بن عام نام داشت و مردی تنومند و پر نیرو و زیبا و

سخن آور بود چون به او می‌گفتند چرا ازدواج نکرده‌ای و حال آنکه سن تو به سن پدرت رسیده است؟ می‌گفت من در خواب دیدم که سلسله زنجیری سپید و نورانی از پشت من بیرون آمد که پرتوی همچون آفتاب داشت و به من گفته شد هرگاه باز دیگر این نور را دیدی با کسی که فرمان می‌دهد ازدواج کن ولی هنوز برای بار دوم آن پرتو را ندیده‌ام و تصمیم به ازدواج گرفته‌ام، و برخاست تا به بتکده برود و برای توفیق خود در ازدواج دعا کند و چون خواست وارد بتکده شود نتوانست و آواز سروشی شنید که به او گفت ای خلود ترا با آنچه که در پشت داری به بتخانه چه کار؟ و او به بتکده رفت و سپس بار دیگر همان سلسله را در خواب دید که از پشت او بیرون آمد و سروشی به او گفت برخیز و با دختر عموی خود ازدواج کن و چون بیدار شد از او خواستگاری و با او ازدواج کرد و چون با او همبستر شد و او حامله شد مردم از هر سوی می‌شنیدند که سروشی بانگ برداشته و می‌گفت این هود است که مادرش به او حامله شده است وای بر شما که اگر او را اطاعت نکنید هلاک خواهید شد. مادر هود او را در شب جمعه به دنیا آورد و آن شب قبایل عاد گرفتار لرزه شدند و نمی‌دانستند ایشان را چه حالی پیش آمده است ولی همین قدر می‌دانستند که برای خلود پسری متولد شده است. هود از همه مردم زیباتر و خردمندتر بود هود همواره در سرزمین قوم خود با ایشان در باره بت‌های ایشان مجادله می‌کرد تا آنکه به چهل سالگی رسید و خداوند متعال او را به پیامبری مبعوث فرمود و به او وحی شد و او به سوی ایشان که در ریگزارها و بیابانها پراکنده بودند رفت مسکن ایشان در فاصله عمان تا حضرموت و احقاف تا عالجبه بود.

هود روز عیدی پیش ایشان رسید که بزرگان و سران ایشان بر تخت‌ها و کرسیها نشسته بودند و پادشاه آنان خلجان بر تختی زرین نشسته و تاج بر سر نهاده بود و قبایل عاد او را احاطه کرده و به شادی و بازی سرگرم بودند و متوجه نبودند که ناگاه هود در آمد و گفت: «ای قوم من خدا را عبادت کنید و برای شما خدایی جز او نیست، و شما دروغگویانی بیش نیستید»<sup>۱</sup>. و افزود این بت‌هایی که شما آنها را عبادت می‌کنید همان است که قوم نوح را غرق کردند و شما در پیشگاه خداوند گرامی‌تر از ایشان نیستید از پرستش این بت‌ها دست بردارید و از خداوند طلب آمرزش کنید، در این هنگام همه بتان به لرزه در آمدند، پادشاه به هود گفت وای بر تو پیش بیا و هود نزدیک او رفت و چون برابر او ایستاد فریاد کشید که همه جانوران وحشی و درندگان در پاسخ او گفتند رسالت خود را تبلیغ کن و مترس، دل‌های مردم از بیم آکنده شد، مردی از ایشان به نام عمرو بن حلی برخاست و گفت: «هیچ چیز همچون او نیست» و چون هود از سخن خود فارغ شد پادشاه به او گفت ای هود آیا تصور می‌کنی با این همه لشکر و شدت نیروی ما، خدای تو می‌تواند با ما مقابله کند؟ خداوند در این مورد می‌فرماید:

آیا ندید که خدایی که ایشان را آفریده است از ایشان تواناتر است.

إِنَّ لَنَا عَلَىٰ كُفْرِكُمْ عَذَابًا يَوْمَ عَظِيمٍ

<sup>۱</sup> - سوره هود، آیه ۵۰

ی: اسم ان - أَخَافُ: فعل مضارع - فاعل (انا)، جمله خیر ان - عَذَابٌ: مفعول به - یَوْمٍ: مضاف الیه  
 پیغمبر هود به قوم خود (عاد) گفت براستی من هر آینه از عذاب روز بزرگ یعنی قیامت که روز سَجّت  
 و هولناکی است بر شما می ترسم. قوم هود در گردشگاهی که از ایشان و پادشاهان بود جمع شدند و  
 بت های خود را برپا کردند و هود ~~الکلیله~~ نزد آنان آمد و فرمود ای قوم من خدا را بپرستید که این بتان نه  
 زبانی به شما می رسانند و نه سودی و نه می بینند و نه می شنوند ولی سران قوم در پاسخ گفتند: «همانا که  
 ترا در بی خریدی می بینیم و ترا از دروغ گویان می پنداریم، گفت ای قوم در من بی خریدی نیست بلکه  
 من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم، پیامهای پروردگار خود را به شما تبلیغ می کنم و من برای  
 شما نصیحت کننده امینم، آیا شگفت می کنید از اینکه برای شما بند و اندرزی از سوی خدا به وسیله ی  
 مردی از خودتان به شما برسد که شما را بیم دهد، و بیاد آرید هنگامی را که خداوند شما را جانشینان  
 پس از قوم نوح قرار داد و برای شما در خلق فراخی و گشایش افزود.»

قَالُوا آجِثْنَا لِمَآ فِکْنَا عَن ءَاہِثْنَا قَآئِنًا یَمَا تَعِدُنَا اِن کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۲۲﴾

قوم گفتند آیا به سوی ما آمده ای که از خدایانمان متصرفمان کنی اگر راست می گویی عذاب را که  
 به ما وعده می کنی بیا. (۲۲)

آجِثْنَا: فعل ماضی - (ت): فاعل - نا: مفعول به

قَالُوا آجِثْنَا لِمَآ فِکْنَا عَن ءَاہِثْنَا

آن قوم گفتند (عادیان) ای هود آیا آمده ای که ما را از پرستش بتانمان برگردانی و ما را از عذاب آخرت  
 تهدید می کنی و وعید می دهی؟ آیا آمده ای که ما خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما عبادت  
 می کردند اندر ما کنیم؟

قَآئِنًا یَمَا تَعِدُنَا اِن کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ

قَآئِنًا: فعل امر - فاعل (انت) - نا: مفعول به - ت: اسم کان - مِنَ الصّٰدِقِیْنَ: جار و مجرور خبر کان  
 پس بیاور برای ما آنچه که از عذاب آخرت وعده می دهی اگر از راستگویان هستی. قوم همچنان هود  
 را می زدند و دشنام می دادند و او را لگدمال می کردند آنچنانکه تصور می کردند مرده است و در  
 حالیکه می خندیدند رهایش می کردند و می رفتند، هود بر می خاست و بدون اینکه به این رفتار ایشان  
 اعتنایی داشته باشد همچنان دعوت می فرمود و چون در این کار اصرار و پافشاری کرد، گفتند «ای هود  
 برای ما معجزه ای نیاوردی و ما به گفتار تو خدایان خود را رها کننده نیستیم و ما به تو مؤمن نیستیم،  
 نمی گوئیم مگر اینکه یکی از خدایان ما به تو زیان و بندی رساند، هود گفت خدا را گواه می گیرم و شما  
 هم گواه باشید که از آنچه شرک می آورید بیزارم و همگی نسبت به من فکر کنید و مهلتم ندهید من بر  
 خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده ام، هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه خداوند

موی پیشانی او را بر دست می‌گیرد بدرستی که پروردگار من به راه راست است و اگر برگردید به تحقیق که من آنچه را که برای آن فرستاده شدم تبلیغ کردم و خدای من قومن غیر از شما را جانشین خواهد فرمود و شما به خداوند زبانی نمی‌رسانید که پروردگار من بر هر چیز نگهبان است<sup>۱</sup>.

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَئِن كُنَّ مِنْكُمْ قَوْمًا يَجْهَلُونَ ﴿۲۳﴾

گفت: علم (وقت نزول عذاب) پیش خداست و من آنچه را به ابلاغ آن فرستاده شده‌ام به شما می‌رسانم ولی شما را گروهی جهالت پیشه می‌بینم. (۲۳)

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ

الْعِلْمُ: مبتدا- عِنْدَ: مفعول فيه- لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه، عِنْدَ اللَّهِ خیر هود پیغمبر ﷺ گفت: جز این نیست که علم وقت فرو آمدن عذاب در نزد خداست یعنی نزد من نیست و من نمی‌دانم که خداوند عذاب را چه وقت فرود می‌آورد.

وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَئِن كُنَّ مِنْكُمْ قَوْمًا يَجْهَلُونَ

پس من مأمور تبلیغ دین هستم و وظیفه دیگری ندارم ولی از وقت عذاب بی‌خبرم و من شما را قومی می‌بینم که در جهل خود پافشاری می‌کنید بلکه از من چیزی را درخواست می‌کنید که از عهده‌ی من خارج است.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّطَّرْنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۴﴾

و چون عذاب را به صورت ابری که سوی وادیهایشان همی شد، دیدند گفتند: بما بیارد (نه) بلکه این چیزی است که به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذابی الم انگیز در آن هست. (۲۴)

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ

رَأَوْهُ: فعل ماضی- (لو) فاعل- ه: مفعول به- عَارِضًا: حال

پس آن هنگام که عذاب موعود را دیدند که به صورت ابری که به سوی وادی‌هایشان می‌رفت یعنی خدای تعالی ابر سیاهی به سوی آنان فرستاد و چون آن ابر را دیدند خوشحال و شادمان شدند.

قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّطَّرْنَا

هَذَا: مبتدا- عَارِضٌ: خبر

<sup>۱</sup> - سوره‌ی هود، آیه ۵۳- ۷۵

گفتند: این ابری است که به ما باران بباراند، از آن ابر جرقه‌هایی چون کوه بر می‌جهند و اینرا از صحرائی که آن را صحرای باران می‌نامیدند بیرون آمد و چون به آن نگریدند یکی به دیگری می‌گفت: این ابری است که بر ما باران فرو خواهد ریخت.  
و خداوند متعال می‌فرماید:

بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ

هُوَ؛ مبتدا - ما؛ خبر

بلکه آن چیزی است که شتاب گردید یعنی این همان عذابی است که شما بر نزول آن عجله داشتید تا جایی که گفته بودند بما بنما آنچه را که از عذاب وعده داده بودی.

رِيحٌ قَبِيحًا عَذَابٌ أَلِيمٌ

رِيحٌ؛ بدل - قَبِيحًا؛ جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ؛ مبتدا مؤخر

بلکه آن بادی است که در آن شکنجه دردناکی است، قوم عاد بتان خود را بیرون آوردند و بر تخت‌ها و پایه‌ها نهادند و خداوند متعال به خازن آن باد ناپود کننده دستور فرمود که یکی از طبقات خود را بگشاید. قبایل عاد چون به عذاب یقین پیدا کردند زنان و کودکان را در حصارها قرار دادند و خود بیرون آمدند پرچم‌ها و رایات خود را گشودند و کمانهای خود را بزه کردند و تیرها را پیش دست خود قرار دادند و توفان و باد همچنان آرام و بی حرکت و منتظر فرمان خدا بودند. هود عليه السلام ایستاده بود و آنان را از عذاب می‌ترساند و آنان می‌گفتند ای هود به زودی خواهی دانست که کدامیک از ما نیرومندتریم و چون بامداد روز چهارشنبه فرا رسید توفان در آن روز نجس مستمر بر ایشان دمیدن گرفت، روز نخست آن باد سید و بسیار سرد بود و هیچ چیز بر روی زمین نبود مگر آنکه آن را با خاک یکسان کرد روز دوم رنگ آن زرد بود و همه درختان را ازین بر آورد و روز سوم سرخ رنگ بود و بر هر چیز که وزید آن را نیست و ناپود کرد و آن باد هر روز می‌وزید و زنان نگاه می‌کردند که توفان با قوم ایشان چه می‌کند و شروع به سرودن شعر کردند و چنین می‌گفتند: «همانا روزگار عمرو را که دارای مراتب بلند بود از میان برد، حارث و ق مقام را هم که از فراز گردنه‌ها گردن می‌کشیدند نابود ساخت و کسی که به هنگام بلیه و زشگاه توفان را مسدود می‌کرد.

توفان هفت شب و هشت روز بیابی بر ایشان می‌وزید، به روز هشتم قوم عاد صف برکشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان خلیجان آنان را تشجیع می‌کرد و می‌گفت: «چرا امروز قوم عاد بیسناک باشد آیا از وزش باد باید بیسناک و بی تاب بود، در عین حال می‌ترسم که مغلوب شوند و همانا پسران ما را تعقیب می‌کنند.»

ثُمَّ مَرَّ كُلٌّ فِي يَوْمٍ يَأْمُرُ فِيهَا فَاصْبَحُوا لَا يَرَىٰ إِلَّا مَسَكِنَهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٥﴾

که به فرمان پروردگارش همه چیز را هلاک کند و چنان شدند که بر مسکنهایشان دیده نمی‌شد، و ما گروه تبهکاران را چنین سزا می‌دهیم. (۲۵)

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ

تُدْمِرُ: فعل مضارع - فاعل (هی) - کُلُّ: مفعول به

این باد همه چیز را که بر آن بگذرد و در مسیر آن قرار گیرد از جانها و مالهای قوم عاد را نابود و ویران می‌کند پس چنان شدند که چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد یعنی آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد و همه چیز نابود شدند و جز اثری از خرابه‌های منازلشان باقی نمانده بود. در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می‌کرد، در جامعه کسی می‌افتاد و او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر به زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید: گویی ایشان تنه‌های پوسیده و متلاشی شده درختان را از بن بر آورده‌اند. و از ایشان کسی جز پادشاه باقی نماند و خداوند متعال مرگ او را به تاخیر انداخت تا هلاک شدن قوم خود را ببیند و سرانجام مرد.

آنگاه توفان در پی آن نمایندگان درآمد و تمام ایشان را کشت و آنان را از زمین به آسمان می‌برد و با چهره بر زمین می‌کوفت. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «چون باد تندی می‌وزید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گفتند: خداوند، من از تو خیر آن را می‌خواهم، و از شر آن به تو پناه می‌برم».

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

نَجْزِي: فعل مضارع - فاعل (نحن) - الْقَوْمَ: مفعول به

همچنین گروه ستمکاران و تبهکاران را چنین سزا می‌دهیم یعنی این است آنچه را که وعده داده بودیم برای گروه ظالمین که پیمبران ما را تکذیب و با رسالت او مخالفت می‌کنند. هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن توفان فقط تسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می‌فرماید: «و چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت زهائیدیم».

هود و همراهانش از سرزمین عاد به منطقه شحر که از سرزمین‌های یمن بود رفتند و آنجا منزل کردند و هود پس از دو سال در گذشت. و گفته شده است که او در سرزمین حضر موت دفن شده و خدا داناتر است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَابْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ

سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا

كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾

و براستی عادیان را امکانات داده بودیم در چیزهایی به آنان که به شما در آن چنان امکاناتی نداده‌ایم و برای آنها گوش و دیدگان و دلها نهاده بودیم اما گوش و دیدگان و دلهایشان کاری بر ایشان

ساخت زیرا آیه‌های خدا را انکار می‌کردند و عذابی که به استهزای آن می‌پرداختند به ایشان رسید. (۲۶)

وَلَقَدْ مَكَّنْتَهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْئِدَةً

**مَكَّنْتَهُمْ**: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به - وَجَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - سَمْعًا: مفعول به و بدرستی قوم عاد را امکانات بخشیدیم در آنچه که برای شما ای کافران قریش امکانات را فراهم نکردیم از جمله قوت و نیرو و شوکت و بسیاری مال و نفوذ تصرف و ... و قرار دادیم برای ایشان گوش‌ها را تا بشنوند و چشمها را تا ببینند و دلهایی را تا در یابند و بفهمند.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْعِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

اما آنان یا گوش هوش سخن حق و راست نشنیدند و از آثار قدرت الهی اعتبار نگرفتند و در وحدانیت خدای یگانه خردوری نکردند و ته چشمان ایشان و نه دلهای ایشان چیزی را از عذاب خدای تعالی دفع کرده چونکه ایشان از روی تقلید و تعصب آیت‌های خدا را یا معجزات پیغمبر (هود) را انکار می‌کردند این خود دلیل عدم سوددهی و دریافت‌های ادراکی آنان بود و آنچه که بدان استهزاء می‌کردند ایشان را فرا گرفت، یعنی عذابی را که از روی استهزاء و تمسخر در نزول آن عجله می‌کردند بدیشان رسید و ایشان را نیست و نابود ساخت. مولانا در مثنوی گفت:

پس سپاس او را که ما را در جهان	کرد پیدا از پس پیشینیان
تا شنیدیم از سیاستهای حق	بر قرون ماضیه اندر سبق
استخوان و پشم آن گرگان عیان	بنگرید و بند گیرید ای مهان
عاقل از سر بنهد این هستی و باد	چون شنید انجام فرعونان و عاد
ورنه بنهند دیگران از حال او	عبرت‌سی گیرند از اضلال او

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

و دهکده‌هایی را که اطراف شما بودند هلاک کردیم و آیه‌ها را گوناگون کردیم تا شاید از ضلالت باز گردند. (۲۷)

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

**أَهْلَكْنَا**: فعل ماضی - (نا) فاعل - ما: مفعول به - حَوْلَكُمْ: مفعول فیه

و به درستی دهکده‌ها و آنچه را که در گرداگرد شما بود نیست و هلاک کردیم چون دهکده‌های قوم ثمود و قوم لوط و مانند آنها که از شهرهای مجاور سرزمین حجاز بود و اخبار و نشانه آثار آن به سمع مردمان مکه می‌رسید و خودشان نیز در سفرهای خویش از مکه به سوی شام و یا به سوی یمن از آن آثار گذر کردند و ما نشانه‌های خود را گونه‌گون بیان کردیم تا شاید که به سوی او باز گردند و دیگر

هیچ حاجتی و برهانی برای شما باقی نگذاشتیم هر چه گفتی بود گفتیم و مثال آوردنی بود مثال آوردیم اما شما اعراض کردید و از راه خود که همان بت پرستی است باز نگشتید.

قَوْلًا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِلهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ اِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۸﴾

پس چرا آن کسانی را که سوای خدا برای تقرب، به خدایی گرفته بودند آنان را یاری نکردند، بلکه نزد آنها گم شدند، این دروغ سازی شان بود با آنچه که می‌یافتند. (۲۸)

قَوْلًا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِلهَةً

نَصَرَهُمْ فعل ماضی - هم، مفعول به - الَّذِينَ: فاعل - اتَّخَذُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - قُرْبَانًا: مفعول به - ءِلهَةً: بدل

پس چرا ایشان را نصرت نکردند آن کسانی را که جز الله معبودانی برای تقرب به خدا اختیار کرده بودند، چرا آنان را در وقت عذاب یاری نکردند بلکه از نصرت ایشان غائب شدند و از کمک ایشان مأیوس و ناامید شدند.

بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ

ضَلُّوا: فعل ماضی - (و) فاعل

بلکه از یاری دادن به ایشان خود را کنار کشیدند و از دید آنان غائب شدند.

وَذَلِكَ اِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

ذَلِكَ: مبتدا - اِفْكُهُمْ: خبر - (و) اسم کان - يَفْتَرُونَ: خبر کان

و این دروغ و بهتان و خیال باطل آنان بود که معبودان باطل شریک خدای تعالی اند و ایشان مقرب خدای تعالی اند و در وقت ضرورت بر ایشان شفاعت خواهند کرد زهی خیال پوچ و باطلی که این خیال خام ایشان را به این عذاب گرفتار کرد.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ

وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿۲۹﴾

و چون جماعتی از پریان را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند و چون نبرد پیغمبر حضور یافتند، به هم دیگر گفتند گوش فرا دهید و چون تلاوت انجام شد بیم رسانان، سوی قومشان باز گشتند. (۲۹)

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ

صَرَفًا: فعل ماضی - (نا) فاعل - نَفَرًا: مفعول به - يَسْتَمِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْقُرْآنَ: مفعول به

فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصُرُوهُ

و بیاد آور ای محمد ﷺ آنگاه که جمعی از پریان را به سوی تو روانه کردیم که قرآن بشنوند. و چون نزد پیغمبر حضور یافتند به همدیگر گفتند گوش فرا دهید این عباس گفت نه نفر از جن نصیبین از سرزمین موصل که ایشان یهودان بودند و اسمهایشان حصا، معنا، شاصر، ناصر، افحم، یرد، ایشان، زوبقه و عمر بن حابر.

و گروهی هم هفت نفر و بعضی ها هم ده نفر ذکر کردند و در لباب هفتاد تن ذکر کرده است. که ایشان قرآن را می شنیدند و گوش فرا می داشتند. مفسران گفتند رسول خدای از مبعث وی ده سال و سه ماه گذشته بود که این جن نصیبین به اسلام در آمدند و بعد از آن یک سال و شش ماه او را به معراج بردند و ابتداء قصه آنست که: بو طالب از دنیا رفته بود و مشرکان او را رنج می داشتند، رسول تنها برخاست و به طائف شد تا از قبیله ی ثقیف قومی بدست آرد که او را نصرت کنند و بقوت ایشان، قریش از خود باز کند و در ثقیف سه برادر بودند سادات و اشراف ایشان یکی عبد یالیل دیگر مسعود، سوم حبیب پسران عمرو بن عمیر، ایشان را به اسلام دعوت کرد و ایشان هر سه سر باز زدند و ناسزا گفتند، رسول از ایشان نومید برخاست و ایشان سفیهان و جاهلان قوم خویش فرایی وی داشتند تا بر وی بانگ و ناسزا گفتند و او را در باغی پیچیدند از آن عتبه و شیبه هر دو آن باغ بودند و می دیدند که آن سفیهان ثقیف با وی چه می کنند و تغافل<sup>۱</sup> می کردند تا آن سفیهان از وی باز گشتند. رسول در آن حال از سر آن ضحرت و حیرت، زبان تضرع بگشاد و در الله زارید و دعا کرد. عتبه و شیبه که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنیب، غلامی داشتند نصرانی نام او عداس طبق<sup>۲</sup> انگور پیش رسول بنهاد، رسول دست فراز کرد گفت: بسم الله. عداس در روی رسول می نگرد و می گوید: والله ان هذا الکلام ما یقوله اهل هذه البلد، والله که این سخن که او می گوید اهل این شهر نگویند رسول گفت: تو از کدام شهری یا عداس و چه دین داری؟ عداس گفت: من نصرانیم بر دین ترسانی از شهر نیشوی، رسول گفت: تو از شهر یونس بن متی هستی، آن مرد صالح نیک رای پاک راه؟ عداس گفت تو چه دانی که یونس بن متی کیست؟ رسول گفت: او برادر من است پیغامبر خدای و من پیغامبر خدای هستم. عداس: به پای رسول در افتاد و بوسه بر پای وی می نهاد و دست وی می بوسید و او را تواضع می کرد. آنکه گفتند یا عداس چرا بوسه بر دست و پای وی می نهادی، نباید که ترا از دین خود برگرداند که این دین تو، از دین او بهتر است. عداس گفت: یا سیدی ما فی الارض خیر من هذا الرجل. لقد اخبرنی بامر ما یعلمه الانبی. پس رسول خدا از آنجا برفت تنها به سوی مکه، چون به بطن نخله رسید میان مکه و طائف شب بود، نماز عشاء آنجا می گزارد.

<sup>۱</sup> - خود را بغفلت زدن. خود را غافل و اتمود کردن، خود را به بی خبری زدن

<sup>۲</sup> - ظرفی چوبی بزرگ مسطح و گرد.

بعضی مفسران گفتند بامداد می‌کرد و در نماز سوره الرحمن می‌خواند، در میانه‌ی نماز قومی از جن نصیبین بر وی گذشتند و بکار خویش می‌رفتند. آواز خواندن رسول به سماع ایشان می‌رسید و از حرص سماع قرآن، بسر یکدیگر می‌افتادند و نزدیک بود که بر رسول در افتند، و **ذَٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ أَهْلًا»** و رسول در زیر درخت سمره نماز می‌کرد، رب العالمین آن درخت به آواز آورد تا رسول را آگاهی داد از ایشان و رسول چون از نماز فارغ شد، ایشان را برای سلام دعوت کرد و نبوت خود بر ایشان عرضه کرد. ایشان گفتند: من بشهد لک؛ کیست که در این نبوت ترا گواهی دهد؟ رسول گفت این درخت سمره. پس رسول از آن درخت گواهی خواست، درخت به آواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خداست، ایشان نه کسی بودند بر دین جهودی و به روایتی هفتاد کس بودند از بنی اقیقی، همه مسلمان شدند و به رسول ایمان آوردند و ایشان از نصیبین آمده بودند از نزدیک ابلیس و ابلیس ایشان را به شغلی می‌فرستاد چون با رسول ملاقات کردند و رب‌العزه ایشان را اسلام کرامت کرد به پیش ابلیس نرفتند. و مصطفی صلی الله علیه و آله ایشان را به قبیله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بر دین اسلام، آگاه کنان و بیم نمایان. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده که کسی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسید: از آمدن جنیان که آمده و قرآن را گوش می‌دادند، چه کسی به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خیر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خیر داد. و در حدیث شریف دیگر به روایت بخاری آمده است که **«إِنَّهُمُ يَسْمَعُونَ خَيْرًا مِنْكُمْ»** گروهی از جنیان که از (نصیبین) بودند، نزد آمدند، و براستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب خوراک نمودند، و از خداوند خواستم که به هیچ استخوان و یا فضله‌ی حیوانی نگذرنند مگر آنکه از آن چیز، برای خود خوراک را بیابند.<sup>۱</sup>

این است که رب العالمین فرمود:

**فَلَمَّا قُضِيَ وَلُوا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ**

**فَلَمَّا؛ مفعول فیه - قُضِيَ؛ فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل**

و چون تلاوت قرآن به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود بازگشتند یعنی: جنیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت سر گذاشته بودند بازگشتند در حالی که هشدار دهنده از مخالفت با قرآن و بیم دهنده از کفر بودند. این آیه نشان می‌دهد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سوی جن و انس فرستاده شده‌اند، و گروهی از جنیان به آن حضرت ایمان آوردند. که رسول خدا در بطن نخله ایشان را وعده داد که بر شما قرآن خوانم و آداب دین در شما آموزم و بعد از آن قصه لیله الجن رفت در شعب حجون، عبد الله مسعود روایت کند که - رسول خدا روزی گفت: **أُنِي أَمَرْتُ أَنْ أَقْرَأَ عَلَى الْجِنِّ اللَّيْلَةَ، فَأَيْكُمْ يَتَّبِعُنِي -** مرا فرمودند که امشب بر جن قرآن خوانم. کیست از شما که امشب متابعت من کند و به موافقت من بیاید؟ عبد الله مسعود گفت: من با وی برقم و دیگر هیچ کس با ما نبود چون به

<sup>۱</sup> - سوره الجن، آیه ۱۹

شعب حجرون رسیدیم وادی‌ئی است بالای مکه، رسول خدا خطی کشید و مرا گفت در میان این خط بنشین و نگر که قدم از این خط بیرون نتهی تا من به تو باز آیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و قرآن خواندن گرفت و پربان را دیدم بر مثال مرغان کرکس که از بالا در زیر می‌پریدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید به جلو می‌آمدند تا آن حد که بر پیغامبر بتزسیدم و چندان آواز و شعب ایشان بود که از آن سیاهان که گرد وی بر آمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشان را به عصا می‌زد که اجلسوا، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب به آخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده می‌شدند چنانکه پاره‌های ابر که از هم گسسته می‌شود. پس پیغامبر از ایشان فارغ شد و به نزدیک من باز آمد و فرمود یا عبدالله هیچ خفتی امشب؟ گفتم لا والله یا رسول الله، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که فریاد خوانم و بگریزم اما قول تو مرا بر جای می‌داشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه. رسول ﷺ فرمود لو ذهبت ما الثقینا الی یوم القیمه، اگر تو از این موضوع که من نشان کردم می‌رفتی ملاقات ما جز به قیامت نمی‌بود. گفتم یا رسول الله آن سیاهان با جامه‌های سفید که بودند، گفت - جن نصیبین بودند که از من متاع و زاد می‌خواستند، فتمتعتم بکل عظم خائل وروثه و بعره فقالوا - یا رسول الله یقدرها الناس علینا فهی النبی ﷺ ان یتنجی بالعظم و الروث. گفتم یا رسول الله آنچه آشوب و شعب بود که از ایشان به سمع من می‌رسید، گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من در خواستند، من ایشان را داوری بریدم و براسی حکم کردم.

قَالُوا يَنْفَرُونَ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۳۰﴾

گفتند: ای قوم پری! ما گوش به کتابی دادیم که بعد از موسی نازل شده و مصدق کتابهای پیش است و به حق و به راه راست هدایت می‌کند. (۳۰)

قَالُوا يَنْفَرُونَ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ

يَنْفَرُونَ: منادا - (نا) اسم ان - سَمِعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، خیر ان - أَنْزَلَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هو)

گفتند ای قوم ما! بدرستی که شنیدیم کتابی را که از جانب خدای تعالی بعد از کتاب موسی (تورات) به سوی ما فرستاده شده که تصدیق کننده آن کتابهایی است که پیش از او بوده است و موافق آنهاست گفته‌اند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خیر نداشتند با اعتبار نمی‌کردند و می‌دانستند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و مورد اتفاق بوده است. سپس آن گروه از جنیان افزودند که: قرآن تصدیق کننده‌ی کتابهای پیشین خود است و به سوی حق و به سوی دین حق و به سوی راه راست و درست و مستقیم یعنی رساننده به منزل مقصود دعوت می‌کند.

يَقَوْمًا اٰجِبُوا دَاعِيَ اللّٰهِ وَءَامِنُوْا بِهٖ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَيَجْزِيَكُمْ مِّنْ عَذَابِ الْاٰلِیْمِ ﴿۳۱﴾  
 ای قوم ما! دعوت کننده به سوی خدا را قبول کنید و به وی ایمان آورید تا خدای تعالی گناهان شما را  
 بیامزد و شما را از عذاب الم انگیز برهاند. (۳۱)

يَقَوْمًا اٰجِبُوا دَاعِيَ اللّٰهِ وَءَامِنُوْا بِهٖ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَيَجْزِيَكُمْ مِّنْ عَذَابِ الْاٰلِیْمِ  
 يَقَوْمًا: منادا - اٰجِبُوا: فعل امر - (و) فاعل - داعی: مفعول به

ای قوم ما! دعوت کننده‌ی الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید و به دعوت کننده الهی پاسخ دهید تا  
 برخی از گناهان شما را بیامزد - خواننده‌ی خدای تعالی یعنی محمد ﷺ - تا خداوند شما را از عذابی  
 دردناک برهاند و شما را در پناه خود محفوظ بدارد.

وَمَنْ لَا يُحِبِّ دَاعِيَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءُ اُولٰٓئِكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ﴿۳۲﴾  
 و هر که دعوت کننده‌ی خدا را اجابت نکند در زمین عاجز کننده نیست و غیر خدا دوستان ندارد که  
 آنها در گمراهی آشکارند. (۳۲)

وَمَنْ لَا يُحِبِّ دَاعِيَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءُ  
 مَنْ: مبتدا - لَا يُحِبِّ: فعل مضارع - فاعل (هو) - داعی: مفعول به - (هو) اسم لیس - بمعجز: ب: جر  
 زائد - بِمُعْجِزٍ: خبر لیس

و هر که دعوت کننده‌ی خدای را یعنی دعوت محمد ﷺ را اجابت نکند پس عاجز کننده در روی زمین  
 نیست یعنی عذاب الهی بر کسانی که دعوت خواننده را اجابت نکنند عذاب بدو نازل خواهد شد و او  
 قادر به دفع عذاب الهی نخواهد بود و غیر از خدای تعالی برای او دوست و یابوری نیست.

اُولٰٓئِكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ

اُولٰٓئِكَ: مبتدا - فِي ضَلٰلٍ: جار و مجرور، خبر

آنان یعنی کسانی که دعوت دعوت کننده را اجابت نکردند در گمراهی آشکارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید  
 هفتاد تن از جنیان نزد رسول خدا ﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن  
 خوانده و آنان را امر و نهی کردند و آنان دعوت دعوت کننده را پذیرفتند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که کسی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن را گوش  
 می‌دادند، چه کسی به پیغمبر خدا ﷺ خبر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد. روایت است که  
 ابوهریری رضی الله عنه ظرف آبی را جهت استنجا زدن و وضو ساختن پیغمبر خدا ﷺ با خود حمل می‌کرد.

و در این روایت این چیز هم آمده است که (پیغمبر خدا ﷺ فرمودند): ... گروهی از جنیان که از  
 (نصیبین) بودند، نزد آمدند، و برآستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب خوراک نمودند، و

از خداوند خواستیم که به هیچ استخوان و یا فضله‌ی حیوانی نگذرند مگر آنکه از آن چیزی برای خود خوراک را بیابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَتَّخِذْ لِنَفْسِهِ وَلَمْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَدِيرٍ عَلَيْهِ أَنْ يُخْضِعَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۳﴾

آیا ندیده‌اند آن خداوند که آسمانها و زمین را آفریده و در آفرینش آنها عاجز نمانده قادر است که مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین آست برآستی هر آینه او بر همه چیز تواناست. (۳۳)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَتَّخِذْ لِنَفْسِهِ وَلَمْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَدِيرٍ عَلَيْهِ أَنْ يُخْضِعَ الْمَوْتَىٰ يَرَوْا؛ فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله؛ اسم - خَلَقَ؛ فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ؛ مفعول

به - بِد حرف زائد - بِقَدِيرٍ؛ خبر آن

آیا ندیده‌اند و نمی‌دانند آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده در ابتدای خلقت و در آفرینش آنها عاجز نمانده قادر می‌باشد که مردگان را دوباره زنده گرداند؛ در کلیله و دمنه آمده است که در فطرت کاینات به وزیر و مشیر و معاونت و مظاهر محتاج نگشت، و بدایع ابداع در عالم کون و فساد پدید آورد، و آدمیان را به فضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات متمیز گردانید، و از برای هدایت و ارشاد رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانند، و سخن گیتی را به نور علم و معرفت آذین بستند، و آخر ایشان در نوبت و اول در رتبت آسمان حق و آفتاب صدق، سید المرسلین و خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف العربی را، برگزید و به معجزات ظاهر و دلایل واضح مخصوص گردانید، و از جهت الزام حجت و اقامت بینت به رفق و مدارا دعوت فرمود، و به اظهار آیات مثال داد، تا معاندت<sup>۱</sup> و تمرد<sup>۲</sup> اکتفا ظاهر گشت. و هر گاه خواست آفرینش خود را دوباره زنده گرداند

بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ه: اسم ان - قَدِيرٌ؛ خبر ان

آری چنین آست برآستی هر آینه او بر همه چیز قادر و تواناست و کسی قادر به عجز آن نیست.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۴﴾

روزی که کافران را نزدیک جهنم برند و گویند: آیا این حق نیست؟ گویند: قسم به پرورگارمان، چرا، گویند به سزای آن انکار که می‌کردید این عذاب را بچشید. (۳۴)

<sup>۱</sup> - مثال داد، یعنی فرمان داد

<sup>۲</sup> - معاندت؛ دشمنی

<sup>۳</sup> - تمرد؛ سرکشی

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ

وَيَوْمَ : مفعول به - يُعْرَضُ : فعل مضارع مجهول - الَّذِينَ : نایب فاعل  
و یاد کن روزی را که کافران بر آتش عرضه می‌شوند و در آن حال به ایشان گفته می‌شود که:

الْإِنْسَ هَذَا بِالْحَقِّ

هَذَا : اسم ليس - بِالْحَقِّ : جار و مجرور خبر  
آیا این حقیقت ندارد و حق و راست نیست؟!

قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا

گفتند سوگند به پروردگارانمان که آری این وعده حق است اما ایشان در موقعی دست به اعتراف می‌زنند  
که دیگر کار از کار گذشته است، می‌گوید:

قَالَ قَدْ وَقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ

لُدُّوهُمَا : فعل امر - (و) فاعل - الْعَذَابَ : مفعول به - تم : اسم كان - تَكْفُرُونَ : فعل و فاعل، جمله خبر  
پس عذاب الهی را به آنچه بودید که به بعث و نشر و روز رستاخیز کافر می‌شدید و سخن پیغامبران  
باور نمی‌داشتید. پس به جهت کفرتان در دنیا این عذاب را بچشید که مستحق بچشیدن آن هستید.  
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی‌ها، و جنت  
به سختی‌ها و مشکلات پیچیده است».

فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَكُم

يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَّغٌ فَمَهْلُ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ﴿٢٥﴾

صبر کن چنانکه پیغمبران صاحب ثبات صبر کردند و در مورد آنها شتاب مکن روزیکه عذاب موعود  
را ببینند گویی که آنها جز ساعتی از روز بسر نبرده‌اند، این بلاغی است پس آیا جز قوم فاسق هلاک  
خواهند شد؟ (۲۵)

فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ

پس ای پیغمبر صبر کن همچنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند و تو نیز از جمله پیغمبران اولوالعزم  
هستی پس بمانند ایشان پایداری کن و استقامت به خرج بده. استوار و محکم و راسخ باش پیغمبران  
اولوالعزم پنج تن‌اند، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد صلی الله علیه و آله ابن اسحاق می‌گوید، چون قریش دیدند که  
ابوطالب رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوار و زیون نمی‌سازد و تسلیم نخواهد کرد میان خود دستور دادند که در  
همه‌ی قبایل اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانی را که مسلمان شده‌اند مورد هجوم و شکنجه قرار دهند و  
آنها را مجبور کنند که از اسلام برگردند، چون ابوطالب متوجه‌ی این رفتار قریش شد میان بنی هاشم و

بنی مطلب پیاخاست و آنها را دعوت کرد که هر نوع آزار و شکنجه از پیامبر ﷺ را دفع کنند و به سود او قیام کنند و همگان این پیشنهاد را پذیرفتند غیر از ابولهب که همچنان سرسختانه در کفر و گمراهی خود پافشاری می کرد. عبدالله بن عمرو می گوید، روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای طواف کعبه آماده شد و به طواف پرداخت. مشرکین نسبت به آن حضرت درشتگویی کردند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «ای گروه اشراف قریش آیا سخن مرا می شنوید؟ همانا سوگند به کسی که جان من در دست اوست من برای شما کشته شدن را آورده ام».

گوید سخن او در ایشان چنان اثری گذاشت و چنان سکوتی کردند که گویی مرغ بر سرشان نشسته است و دشمن ترین آنها نسبت به آن حضرت شروع به تسکین دادن و آرام ساختن او کرد و می گفت ای ابوالقاسم برگرد به خدا سوگند که تو نادان نبوده ای و نیستی. و فردای آن روز نیز مشرکین در حجر اسماعیل جمع شدند و من هم همراهشان بودم، بعضی از ایشان به بعضی دیگر می گفتند دیروز رهایش کردید، در همان حال رسول خدا ﷺ ظاهر شد، و ایشان همگی برجستند و او را احاطه کردند و گفتند تو همانی که چنین و چنان می گویی و شروع به اعتراض نسبت به دشنام دادن به بت ها کردند و پیامبر ﷺ می فرمود آری من چنین می گویم، عبدالله بن عمر می گوید در این موقع متوجه شدم یکی از ایشان خود را جمع کرد و به شدت یقه ی پیامبر را گرفت، ابوبکر برخاست و در حالیکه می گریست می گفت آیا مردی را می کشید به جرم اینکه می گوید پروردگار من خداست و در این هنگام از آزار پیامبر ﷺ متصرف شدند و دست از او باز داشتند و این سخت ترین موردی بود که من دیدم قریش نسبت به او انجام دادند<sup>۱</sup>.

ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق می گوید، آن روز پدرم به خانه برگشت و حال آنکه مقداری از موهای فرق سر و ریش او کنده شده بود که آن را به شدت کشیده بودند و ابوبکر دارای موهای انبوه بود و سرش را شکسته بودند.

در مقابل این همه سختی ها و آزارهاست که خداوند خطاب به حضرت رسول ﷺ می فرماید ای پیغمبر ﷺ صبر کن همچنانکه پیغمبران اولوالعزم صبر کردند. گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است. صاحب تفسیر المنیر می گوید: این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می باشد. مولانا گفت:

صبر آرد آرزو رانی شتاب صبر کن و الله اعلم بالصواب

كَانَهُمْ يَوْمَ يَوْمٍ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ

هم: اسم کان - یوم: مفعول فیه - یرون: فعل مضارع - (و) فاعل

ای محمد ﷺ گویا ایشان روزی که ببینند آنچه از عذاب وعده داده شده اند آن هنگام عذاب هول و ترسناکی قیامت را مشاهده کنند به ایشان چنان نماید که:

<sup>۱</sup> - نگاه: سیره بن هشام جلد ۱

لَا يَلْبَسُوا إِلَّا سَآءَةً مِّن تَمَارٍ بَلُغٌ

يَلْبَسُوا، فعل مضارع - (و) فاعل - سَآءَةً، مفعول فيه

بنگردد که در دنیا جز ساعتی از یک روز درنگ نکرده اند و در روز رستاخیز آن هنگام که عذاب آتش در رخ را از سهمگینی مشاهده کنند می گویند گویا اینجا که چیز ساعتی از ساعت دنیا در طول روز نکرده اند این بلائی است یعنی این دلیل روشن و آشکاری است که خیال بوج کافران بی پایه و بی اساس است.

قَهْلٌ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْعَاقِبُونَ

يَهْلِكُ، فعل مضارع مجهول - الْقَوْمَ، نایب فاعل

همه آنها جز قوم نیکاران و تائبی به جلاکت خواهند رسید یعنی خصماً قوم فاسق و کافر در آن عذاب گرفتار خواهند شد.

## سوره محمد

سوره «محمد» مدنی است و دارای سی و هشت آیه است. میان علماء تفسیر که این سوره مدنی است یا مکی اختلاف است. مجاهد و ابن عباس و قتاده گفتند مدنی است. سدی و ضحاک گفتند مکی است. این سوره به جهت آنکه نام حضرت محمد ﷺ در آن آمده محمد نامگذاری شده است و چون در این سوره احکام جنگ با کافران نیز بیان شده است به نام سوره قتال نیز نامیده شده است. گفته اند که در این سوره یک آیه به آیت شریف منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. در فضیلت این سوره، ابی کعب گفت - قال رسول الله ﷺ من قرأ سوره محمد کان حقاً علی الله یسقیه من انهار الجنة. ابی کعب گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

کسی که سوره محمد را تلاوت کند بر خدا حقی باشد که سیراب کند او را از چشمه های جنت، در چهار جا از قرآن کریم نام محمد ذکر شده است و در غیر این چهار جا به نام رسول یا نبی یاد شده است. سوره آل عمران/ ۱۴۴ - احزاب/ ۴۰، آیه های ۲ و ۲۹ سوره محمد

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ اللَّهُ عَنْهُمْ (۱)

کسانی که کافرند و از راه خدا منحرف شده اند خداوند اعمال ایشان را تباہ کرده است: (۱)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ اللَّهُ عَنْهُمْ

الَّذِينَ: مبتدا - أَضَلَّ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر الّذین

این آیه در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» مردم مکّه اند و این آیه در باره ی آنان نازل شد و مراد از: (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...) در آیه ی بعد: انصار مدینه اند. می گویند: کسانی که به خداوند کفر ورزیدند و مردمان را از راه خدای تعالی باز داشتند یعنی از داخل شدن در اسلام مانع مردمان شدند چون ابو جهل و عتبّه و... خدای تعالی عملهای ایشان را از مکارم و خوبیهای اخلاق چون صله ی رحم و آزاد سازی اسیر و نگهداشتن حرمت همسایه و مهمانی و غیره باز داشت. گفته اند این آیه در شأن قومی از

مشرکان فرود آمد که خود از راه هدی برگشتند و دیگران را نیز از ایمان بر می گردانیدند. این عباس گفت - در شان روز بدر فرود آمد، چند مرد بودند. بوجهل و عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و عقبه بن ابی معیط و امیه بن خلف و این چند مرد، ضمن کفر ورزی بر دشمن حضرت رسول هزینة می کردند و طعام می دادند و پیوسته در راهها مانع مردمان می شدند و مردم را از رسول خدا و اسلام باز می داشتند و بکفر می فرمودند و بدین ترتیب در پیشرفت و گسترش اسلام مانع ایجاد می کردند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِرَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۲﴾

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و آنچه را که بر محمد نازل شده که حق است و از جانب پروردگارشان است باور دارند، خدا گناهانشان را محو می کند و کارشان را به صلاح آورد. (۲)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِرَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۲﴾

و آنانکه گرویدند و کارهای نیکو و شایسته انجام دادند چون صلوة رحم و به آنچه که بر محمد ﷺ فرستاده شده یعنی قرآن ایمان آوردند و احکام الهی را با جان و دل پذیرا شدند که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است.

كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ

كَفَّرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر الَذِّينَ

پروردگار جهانیان از ایشان گناهانشان را که در گذشته به آن مرتکب شده بودند درگذشت و خداوند نیز به جهت اعمال نیکشان و ایمان آوردنشان بر محمد کار ایشان را به صلاح آورد. یعنی دل ایشان را اصلاح کرد تا عاصی نشوند و مرتکب گناه نشوند.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ ﴿۳﴾

اینچنین بدرستی کسانی که کافرنند از باطل پیروی کنند و کسانی که ایمان دارند حق را که از جانب پروردگارشان است تبعیت کنند، چنین، خدا بر مردم مثالهای ایشان را می زند. (۳)

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ

ذَلِكَ: مبتدا - الَذِّينَ: اسم آن - اتَّبَعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر آن - جمله فعلیه خبر ذَلِكَ این بدان جهت است که کافران از باطل تبعیت کنند یعنی شیطان را و آنانکه گرویده اند بدنبال حق و حقیقت رفتند و حق را که قرآن است و از جانب خدای تعالی آمده است پیروی کنند.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ

يَضْرِبُ : فعل مضارع - فاعل (هو) - أَمْثَلَهُمْ : مفعول به

و خداوند برای مردمان اینچنین مثال ها می آورد و احوال و اوضاع اقوام را ظاهر می گرداند تا از آنان عبرت گیرند و به راه راست و مستقیم که همان راه دین اسلام است باز گردند.

فَإِذَا لَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضْرَبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخْتَضَمْتُمُوهُمْ فَشَدُّوا الرِّقَابَ فَإِنَّمَا مِنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّىٰ

تَضَعِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي

سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿۴﴾

و چون به آن کسان که کفر می ورزیدند برخوردید گردن هایشان را بزنید و چون بسیار بکشیدشان، بندها محکم کنید (اسیر گیرید) و پس از آن یا منت نهید یا فدیة بگیرید آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد حکم الهی این است و اگر خدا می خواست، از آنان انتقام می کشید ولی (نکرد) تا شما را به همدیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده اند اعمالشان نابود نشود. (۴)

فَإِذَا لَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضْرَبَ الرِّقَابِ

لَيْسَ : فعل ماضی - تم - فاعل - الَّذِينَ : مفعول به

می گوید: پس ای مومنان هر گاه که آنان را ببینید که کافر شدند گردنهای ایشان را بزنید زدن سخت، یعنی هر چه می توانید ایشان را بکشید و از بین ببرید.

حَتَّىٰ إِذَا أَخْتَضَمْتُمُوهُمْ فَشَدُّوا الرِّقَابَ

إِذَا : مفعول فيه - أَخْتَضَمْتُمُوهُمْ : فعل ماضی - تم - فاعل - هم : مفعول به - فَشَدُّوا : فعل امر - (و) فاعل -

الرِّقَابَ : مفعول به

ایشان را به اسیری بگیرید و محکم ببندید تا از دستان فرار نکنند. یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف و ناتوان کنید تا حالی و رمقی برای سر بلند کردن نداشته باشند.

فَإِنَّمَا مِنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا

مِنَّا : مفعول مطلق - بَعْدُ : مفعول فيه - فِدَاءٌ : مفعول مطلق - تَضَعِ : فعل مضارع منصوب - الْحَرْبُ : فاعل -

أَوْزَارَهَا : مفعول به

پس بعد از اینکه اسیر کردید یا منت نهید منت نهادنی و آزادشان کنید و یا از ایشان فدیة بگیرید فدیة گرفتاری تا اینکه مشرکان اسلحه جنگی خود را از دست ببندازند و اسلام را بپذیرند.

این عباس گفت: آیت من و فداء آنکه فرو آمد که مسلمانان انبوه گشته و کار اسلام و سلطان دین قوی گشت و این حکم ثابت بود در روزگار رسول ﷺ و در روزگار خلفاء راشدین و خبر درست است که

تمامه ابن اثال از بنی حنیفه را اسیر گرفتند و او را در ستون مسجد بستند. رسول خدا ﷺ به نزد وی رفت گفت: ما عندک یا تمامه نزدیک تو چیست یا تمامه یعنی سر چه داری و چه خواهی کرده؟ و رسول خدا از وی تعریف اسلام می کرد. و تمامه گفت: «یا محمد ان تقتلن قتلت ذادم وان تنعم، تنعم علی شاکرو ان کنت ترید المال فصل منه ماشئت» یا محمد اگر بکشی خونی را کشته باشی و اگر انعام کنی و منت نهی، بر شاکری سپاس دار منت نهاده باشی و اگر مال خواهی چندانکه خواهی هست. رسول او را همچنان فرا گذاشت تا دیگر روز باز آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید. سوم روز باز آمد و همان سؤال و همان جواب رفت آنکه رسول خدا منت نهاد و او را رها کرد، گفت: اطلقوا تمامه، از بند، او را آزاد سازید. تمامه بعد از آزاد شدن مسلمان شد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله. آنکه گفت یا محمد والله که از نخست هیچ کس بمن از تو دشمن تر نبود و اکنون در روی زمین هیچ کس بمن از تو دوست تر نیست والله که بمن هیچ بقتل از بغیض تر از بقتل تو نبوده و اکنون هیچ بقتل بدل من شیرین تر و عزیز تر از بقتل تو نیست.

ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ

مبتدا: محذوف - ذلک: خبر

حکم خداوند در حق کفار این است و اگر خدا می خواست، از آنان انتقام می کشید با نابود ساختن و عذاب دادن و به هلاکت رساندن همچون سیل و طوفان و زلزله و صاعقه و ...

وَلَكِنْ لِيَبْلُوْا بَعْضَكُمْ بَعْضًا

لِيَبْلُوْا: فعل مضارع - فاعل (هو) - بَعْضَكُمْ بَعْضًا: مفعول به

و اما خداوند شما را به قتال با دشمنان فرمان داد تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید و مسلمانان را از کافران متمایز و مشخص گرداند و برای کافران به جهت کفرشان کیفر و عذاب دهد و مسلمانان را به اقتضای اعمالشان پاداش دهد.

وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ

الَّذِينَ: مبتدا - قُتِلُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - فَلَنْ يُضِلَّ: فعل مضارع منصوب - فاعل (هو)،

جمله خبر الَّذِينَ

و کسانی که در راه خدا کشته شده اند و به شهادت رسیدند هیچوقت خداوند اعمالشان را تباه نخواهد کرد و پاداش ایشان را ضایع نمی کند در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی هریره رضی قال: قال رسول الله ﷺ (من آمن بالله ورسوله، و اقام الصلاة، و صام رمضان، كان حقا على الله ان يدخله الجنة، جاهد في سبيل الله، او جلس في ارضه التي ولد فيها). فقالوا: يا رسول الله، انلا

نُبَشِّرُ النَّاسَ قَال: (ان فی الجنة مائه درجه، احد ها الله للمجاهدين فی سبیل الله، ما بین الدر جتین کما بین السماء و الارض، فاذا سألتم و الله فاشئالوه الفردوس، فانه اوسط الجنة، و اعلى الجنة - اراه قال: و فوقه عرش الرحمن، و منه تفجر انهار الجنة)

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه بخدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را بچشت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه دنیا آمده است نشسته باشد. کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم از این خیر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آن ها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسئلت کردید، فردوس را مسئلت نمائید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خدا است، و چشمه بهشت از آنجا سرچشمه می گیرد.

سَبِّحْهُمْ وَبِصَلِّحْ بِاللَّهِ

خدا هدایتشان خواهد کرد و کارشان را به صلاح می آورد. (۵)

سَبِّحْهُمْ وَبِصَلِّحْ بِاللَّهِ

سَبِّحْهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) - وَبِصَلِّحْ: فعل مضارع - فاعل (هو) - بِاللَّهِ: مفعول به خداوند به زودی شهدا را هدایت خواهد کرد و راه خواهد نمود به سوی بهشت و کار و حال و وضعیتشان را نیکو خواهد گردانید و در دنیا به کارهای نیک و ثواب و در آخرت به درجات بهشت که بزرگترین سعادت و رستگاری است هدایت خواهد نمود.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ

و به بهشت موعود (بهشتی که درونشان می برد) که آنرا به ایشان شناسانیده است داخل خواهد کرد. (۶)

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ

وَيُدْخِلُهُمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) - الْجَنَّةَ: مفعول به ثانی و ایشان را به بهشت هایی که وصف کرده شده است داخل کند و چون وارد بهشت شوند مستقیم به سوی منازلشان روانه می شوند بدون اینکه کسی ایشان را به سوی آن بهشت راهنمایی و هدایت کند. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «والذی نفسی بیده ان اجدهم بمنزله فی الجنة اهدی منه بمنزله الذی کان فی الدنيا» سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخصی بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ نَصَرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَتَبَيَّنَتْ اَقْدَامُ مَكْرُ

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری دهید خداوند شما را یاری می دهد و قدمهایتان را استوار می دارد. (۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

ای منادا- ها؛ حرف تنبیه- الَّذِينَ؛ نعمت- إِن تَنصُرُوا؛ جمله شرط- يَنصُرْكُمْ...؛ جواب شرط  
ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا و رسولش را یاری دهید و رسول را بر دشمنان غالب گردانید  
خداوند شما را در جنگ یاری می دهد و گامهایتان را محکم و ثابت می گرداند و این چنان است که  
خداوند در جای دیگر می فرماید: «فادکرونی اذکرکم» پس مرا ذکر کنید و به یاد آورید تا من شما را  
به یاد آورم»

مولانا گفت:

یا ریت در تو فزایدنی در او گفت حق ان تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرُوا

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلَ أَعْمَلُهُمْ ﴿۸﴾

و کسانی که کفر ورزیدند هلاک بر آنان باد و خدا اعمالشان را تباه گرداند. (۸)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلَ أَعْمَلُهُمْ

الَّذِينَ؛ مبتدا- کَفَرُوا؛ فعل ماضی- (و) فاعل- فَتَعَسَا؛ مفعول مطلق فعل محذوف- خَیْرَ الَّذِينَ  
محذوف

ولی آنانکه کافر شدند پس هلاک و نابودی و زشتی و خواری و اندوه بر ایشان است و خداوند ایشان  
را گمراه و نابود خواهد کرد و اعمال بدشان ایشان را تباه خواهد نمود هم در دنیا خوار و ذلیل خواهند  
بود و هم در آخرت جایگاهشان در عذاب جاودان خواهد بود یعنی خداوند عملهای ایشان را نابود و  
باطل کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ ﴿۹﴾

چنین؛ زیرا آنها چیزی را که خداوند نازل کرده مکروه داشتند و اعمالشان را محو کرد. (۹)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ

ذَلِكَ؛ مبتدا- هم؛ اسم آن- كَرِهُوا؛ فعل ماضی- (و) فاعل، جمله خبر آن، جمله بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا؛ خبر ذَلِكَ  
این کمی و نابودی عملهای ایشان به جهت آنست که ایشان آنچه را که خداوند بر رسول خود ﷺ از  
قرآن خود فرموده اطاعت نکردند و نپذیرفتند بلکه راه عناد و سرکشی در پیش گرفتند و بدین دلیل به  
سیاه روزی و تباهی نشستند.

أَلَمْ تَنظُرُوا فِي الْأَرْضِ فَنَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْكُفْرَ مِن مِّثْلِهَا ﴿۱۰﴾

چرا در زمین نمی گردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بود؟ که خدا ایشان را هلاک کرد و سرنوشت کافران نیز همانند آنست. (۱۰)

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

أَفَلَمْ يَسِيرُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - كَيْفَ: خبر كان - عَاقِبَةُ: اسم كان

پس آیا سیر و گشت نمی کنند و نمی نگرند سرنوشت کسانی که پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان چگونه بوده که خداوند چگونه ایشان را به عذاب هلاک کرد و ازین برانداخت.

دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

دَمَّرَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

خداوند ایشان را با عذاب هلاک و نابود کرد و از بیخ و بن برانداخت که آثار بقایای هلاکتشان باقی است.

وَاللَّكْفِيرِينَ امْتَلَأَهَا

لِللَّكْفِيرِينَ: جار و مجرور خبر مقدم - امْتَلَأَهَا: مبتدأ مؤخر

و سرنوشت و حال و وضع ناگرویدگان به تو نیز ای رسول ﷺ عواقب و مجازاتی خواهد داشت همچون سرنوشت امت های پیشین، و این سخن تهدید و وعید از برای کافران قریش است.

ذَلِكَ يَأْنِ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿۱۱﴾

چنین زیرا خدا دوستدار کسانی است که ایمان دارند و کافران دوستداری ندارند. (۱۱)

ذَلِكَ يَأْنِ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

ذَلِكَ: مبتدأ - لفظ الله: اسم آن - مَوْلَى: خبر أن

آنچه درباره نصرت و رستگاری دوستان و عقوبت دشمنان گفته شد بدان جهت است که خدای تعالی دوست کسانی است که بخدا ایمان آورده و رسول و قرآن او را متابعت کنند و برای خدا برای آیمان است. و برای کسانی که ایمان نیاورده اند و بخدا و رسولش نگر و بده اند و قرآن را متابعت نکرده اند هیچ دوستی و یاورنی نیست که عذاب آتش دوزخ را از ایشان دفع کند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

يَسْمَعُونَ وَاكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَشْوٰى لَهُمْ ﴿۱۲﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت داخل کند که جویها در آن روانست و کسانی که کافرنند، تشع برند و روزی خورند چنانکه چهارپایان می خورند و جهنم جایگاهشان است. (۱۲)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

لفظ **اللَّهِ** : اسم **إِنَّ** - **يُدْخِلُ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر **إِنَّ**

بدرستی که خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای پسندیده کرده اند و از غرض و ریا پاک و مجزا هستند در بهشت هایی داخل می کند که در زیر درختان آن جویهائی روان است که آب آن از شیر سفیدتر و از غسل لذیذتر و از شراب گواراتر است و در زیر کوشکهایی قرار می گیرند و از آن بوستان و روضه بهره مند می شوند.

در حدیث شریف آمده است:

عن صهیب رضی الله عنه - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا دخل اهل الجنة گفت: آنحضرت چون بهشتیان به بهشت درآیند - يقول الله تعالى - خدای تعالی می گوید - تریدون شیا ازیدکم - می خواهید چیزی را و نعمتی را که زیاده کنم شما را بر در آمدن بهشت - فقولون - پس تعجب می کنند بهشتیان و می گویند - الم تبيض و جوهنا؟ آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما را به افاضه حسن و جمال در غایت فضل و کمال یا به آسان گردانیدن حساب و خلاص گردانیدن از ورطه بیم و هلاک زیاده بر این چه خواهد بود؟ - قال فيرفع الحجاب فينظرون الي وجه الله پس برداشته می شود پرده پس می نگرند بسوی ذات اقدس الله تعالی - که همه نعمتها دیدار حق است چنانکه نهایت همه نعمتها دیدار مراتب وجود اقدس اوست.

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْمَعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ**

**الَّذِينَ** مبتدأ - **يَسْمَعُونَ** فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر **الَّذِينَ**

و اما آن کسانی که کفر ورزیدند و حریص مال دنیا شده اند و از حطام دنیا بهره مند می شوند و می خورند همانند خوردن چهار پایان یعنی فقط می خورند و می خوابند و گشتی می کنند، گویی آنان چهار پایانی اند که جز شکم و شهوت جنسی خود هدف دیگری ندارند و سرمست دنیا و شهوتهای آن شده اند بدانند که جایگاهشان و محل بازگشتشان آتش دوزخ است و در آن جاودان می مانند. قبل این آیه از کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده اند صحبت کرده و خداوند فرمود جایگاهشان در بهشتی است که در زیر قصرهای آن رودهایی جاری بود با مقایسه این قسمت از آیه کسانی که به مال دنیا حریص اند مقایسه کرده است.

مولانا در مثنوی در تفسیر این حدیث مصطفی صلی الله علیه و آله که:

ان الله تعالی خلق الملائكة و ركب فيهم العقل، و خلق البهائم و ركب فيهم الشوه و خلق بني آدم و ركب فيهم العقل و الشوه، فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم.

<sup>۱</sup> گشتی کردن: جفت گیری کردن

آورده است یعنی براسی خداوند تعالی فرشتگان را خلق کرد و در آنان عقل و خرد قرار داد و چهارپایان را آفرید و در آنان شهوت قرار داد و سپس فرزندان آدم را آفرید و در آنان عقل و شهوت را در آمیخت، انسانی که در وجود او عقل بر شهوت غالب باشد، بالاتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقل چیره و غالب باشد قزوتر از چهارپایان است.

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک کره را جمله عقل و علم وجود	آن فرشته است، او نداند جز سجد
نیست اندر عنصرش حرص و هوا	نور مطلق، زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فریبی
او نبیند جز که اضطیل و علف	از شقاوت غافل است و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر	نسیم او زافرشته و نیمیش خر
نسیم خرد خود مایل سفلی بود	نسیم دیگر مایسل عقلی بود
آن دو قوم، آسوده از جنگ و حراب	وین بشر با دو مخالف در عذاب
وین بشر هم، ز امتحان قسمت شدند	آدمی شکل اند، و سه امت شدند:
یک گره مستغرق مطلق شده است	همچو عیسی یا ملک ملحق شده است
نقش آدم، لیک معنی جبرئیل	رسته از خشم و هوا و قبال و قیل
از ریاضت رسته، وز زهد و جهاد	گوئیا از آدمی او خود نژاد
قسم دیگر با خران ملحق شدند	خشم محض و شهوت مطلق شدند
پس در این ترکیب، حیوان لطیف	آفرید و کرد با دانش الیف
نام «کالاتمام» کرد آن قوم را	زان که نسبت کوبه یقطه نوم را
لاجرم اسفل بود از سافلین	ترک او کن لا احب الالفین

وَكَأَيِّن مِّن قَرِيْبَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرِيْبِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

و چه بسیار دهکده ها که نیرومند تر از شهری بود که ترا بیرون راند، و ما هلاکشان کردیم پس هیچ یاری دهنده‌ای بر آنان نیست. (۱۳)

وَكَأَيِّن مِّن قَرِيْبَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرِيْبِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ

كَأَيِّن: مبتدا - مِن: حرف جر زائد - قَرِيْبَةٍ: تمیز - هِيَ: مبتدا - أَشَدُّ: خبر - قُوَّةً: تمیز

و چندی از اهل قریبه ها و دهکده‌ها که از جهت نیرو و قدرت سخت تر و نیرومند تر از اهل دهکده تو بودند یعنی از همان مردمی که تو را از مکه بیرون کردند نیرومندتر بودند با توجه به آن نیرومندی ایشان را هلاک کردیم همانطوریکه خداوند فرمود: «إِنَّمَا تَكُونُوا بَدْرَ كَمِ الْمَوْتِ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَرْجٍ مَّشِيْدَةٍ».

سپل بی زنهار را در زیر پل آرام نیست      ما بغفلت زیر طاق آسمان آسوده ایم

أَهْلَكْتَهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ

أَهْلَكْتَهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم؛ مفعول به - نَاصِرٌ: اسم لای نفی جنس - لَهُمْ: جار و مجرور  
خبر لای نفی جنس

ما اهالی آن دهکده ها را هلاک کردیم پس هیچ یاری دهنده‌ی نبود که ایشان را در وقت نزول عذاب و هلاکت یارشان کند و به فریاد آنان برسد. قطعاً این عذاب و آتش دوزخ در روز رستاخیز نیز به آنان خواهد رسید و دائم در آن آتش خواهند سوخت.

أَفَن كَانَ عَلَىٰ يَتْنَةٍ مِّن رَّيْبَةٍ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٤﴾

آیا کسی که با دلیل روشنی از جانب پروردگار خویش است چون آنکسان است که عمل بدشان برایشان آرایش گرفته و هوسهای خویش را پیروی کرده‌اند؟ (۱۴)

أَفَن كَانَ عَلَىٰ يَتْنَةٍ مِّن رَّيْبَةٍ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

من: مبتدا - اسم گان (هو) - عَلَىٰ يَتْنَةٍ: جار و مجرور خبر گان - كَمَن: جار و مجرور خبر من  
آیا کسی که بر حجتی و دلیل روشنی از جانب پروردگار خویش است همچون پیغمبر ﷺ و مومنان مانند آنکسان است که شیطان عمل بدشان را بر ایشان آرایش داد و از هوا و هوسهای خود پیروی می کنند و برگفتار و عمل خود مغرورند؟ چون ابوجهل و مشرکان؟  
شیخ سعدی گفت:

مشو غره بز حسن گفتار خویش      به تحسین نادان و پندار خویش

همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال

یکی یهود و مسلمان نزاع می کردند	چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان: گرین قباله من	درست نیست، خدایا، یهود می رانم
یهود گفت بتوریه می خورم سوگند	و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد	بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّن

خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِلشَّرَابِ وَأَنْهَارٌ مِّن عَسَلٍ مُّصَفًّى وَهَمٌّ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ

خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾

وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده‌اند (چنین است) در آن جویها از آب که به دیرماندگی متغیر نشده و در جویها از شیری که طعم آن تغییر نیاید و جویها از می که مایه لذت نوشندگان است و جویهایی از عسل ناب، و در آنجا همه گونه میوهها دارند با مغفرت پروردگارشان آیا چون آنکسان است که در جهنم جاودان اند و آبی جوشان نوشانده شود تا روده‌هایشان را پاره پاره کند. (۱۵)

### مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ

مَثَلُ مبتدا - خبر محذوف - وَعِدَ: فعل ماضی مجهول - الْمُتَّقُونَ: نایب فاعل  
مثل وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده‌اند (چنین است) که آن بهشت مانند بوستانی است که:

فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ

فِيهَا: جار و مجرور خبر مقدم - أَنْهَارٌ: مبتدا موخر - آسِنٍ: آبی که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد  
که در آن بوستان برای پرهیزکاران جویهایی است از آبی که به دیر ماندگی رنگ آن تغییر نیافته است.

وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ

و در آن جوی هایی است از شیری که مزه‌اش تغییر نگشته و ترش نکرده همچون شیرهای دنیا که مزه  
تغییر می‌کند بلکه آن شیر در نهایت سفیدی است.

وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ

و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت بخش و فرح آفرین و خوش و گواراست.

وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى

و جویهایی است از عسل ناب و خالص. در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و  
دریای آب و دریای عسل و دریای شراب، سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند». در حدیث  
شریف دیگر در مشکوه آمده است که:

وعن انس قال سئل رسول الله: پرسیده شد پیغمبر خدا ﷺ - ما الكوثر؟ كوثر چیست؟ قال - فرمود - ذاك  
نهرًا عطائيه الله - یعنی فی الجنة؛ جوی است که داده است خدای تعالی آن جوی را در بهشت برای من،  
و آن سفیدتر از شیر است و در آن جوی، پرندگان اند که گردن های ایشان مانند گردن های شتران است  
یعنی شتری که آماده کرده شده است برای نحر و ذبح - بدرستی که این پرندگان در آن حوض متعم و  
فربه و خوشحال باشند حضرت رسول ﷺ فرمود: خورندگان آن پرندگان که بهشتیان باشند متعم تر و  
مترفه تر از آن پرندگان اند.

وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مبتدا موخر محذوف

و در آنجا بر ایشان از همه نوع میوه ها فراهم است یعنی انواع مختلف میوه که خواسته باشند در آنجا  
حاضر و آماده باشد و از همه اینها بالاتر آمرزش و مغفرت خداوند بخشنده مهربان است که گناهان  
ایشان را می‌بخشد پس این بهشت برای اهل آن یعنی پرهیزکاران است.

كَمْ هُوَ خَيْرٌ مِنَ النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ

گَمَّنَ : جار و مجرور خبر مقدم - مبتدا موخر محذوف - هُوَ : مبتدا - خَلِيلٌ : خبر  
 پس آیا اهل این بهشت موعود که وصف آن رفت همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟  
 هرگز! مسلماً چنین نیست بلکه بهشتیان در ناز و نعمت و میوه و نهرهای بهشتی فرو می روند و  
 دوزخیان در آب جوشان و عذاب دردناک دست و پا می زنند و با خوردن زقوم و با ریختن آب  
 جوشان که به مراتب از آب جوشان دنیا داغ تر و گرم است دست و پا می زنند و از درون و برون در  
 این آتش دوزخ می سوزند و روده هایشان را پاره پاره می کند پس چگونه با بهشتیان برابر و یکسان  
 باشند. نمود بالله من عذاب جهنم. از آتش دوزخ به خدای جهانیان پناه می بریم.

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ  
 الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾

و بعضی از ایشان به تو گوش فرا دارند و چون از نزد تو بیرون شوند بکسانی که علم دارند گویند هم  
 اکنون چه گفت، همان کسانی که خدا بر دلهایشان مهر نهاده و هوسهای خویش را پیروی  
 کرده اند. (۱۶)

وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ

وَمِنْهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مَّن : مبتدا موخر

یعنی از ایشان که همان منافقانند آنان به خطبه‌ی تو گوش فرا می دهند در روز جمعه و غیر آن  
 منافقانی مثل عبدالله بن ابی بن سلول و رفاعه بن زید و مالک بن جشم و یاران در محضر النبی ﷺ  
 حاضر می شدند و به سخنان او گوش می دادند.

حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا

أُوتُوا : فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - الْعِلْمَ : مفعول به

آن منافقان آن زمانی که از نزد تو بیرون روند از کسانی که صحابه که علم داده شده اند مثل ابن عباس و  
 ابن مسعود و ابوالدرداء و امثال ایشان می پرسند پیغمبر اکنون چه گفته است یعنی ما سخن او را  
 نفهمیدیم و این سخن از روی استهزاء و تسمخر می گفتند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

أُولَٰئِكَ : مبتدا - الَّذِينَ : خبر - اتَّبَعُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - أَهْوَاءَهُمْ : مفعول به

آن گروه کسانی اند که به حکم ازلی خدای تعالی بر دلهای ایشان از نفاق و شک و تردید مهر نهاده  
 است و بدنیاال هوا و هوس خود رفته اند و بدان جهت سخن رسول الله را به استهزاء می گیرند و  
 تجاهل العارف می کنند و می گویند ما او را نمی فهمیم چه می گوید.

وَالَّذِينَ آهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًىٰ وَءَالَتْهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿١٧﴾

و کسانی را که هدایت یافته اند خداوند هدایتشان را افزون کند و پرهیزکاریشان را به ایشان عطا کرد. (۱۷)

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَوَسَّعَتْهُمْ تَقْوَاهُمْ

الَّذِينَ: مبتدا - اهْتَدَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل زَادَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر ولی کسانی که هدایت شدند به سوی راه خیر به خدا و رسولش ایمان آورده و احکام الهی را پذیرفته و بدان عمل کردند خداوند بر هدایتشان افزود و تقوا و پرهیزکاری به ایشان عطا کرد و ایشان را بر توفیق انجام عمل نیک که ثواب دنیا و سعادت آخرت را در پی داشت یاری نمود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنْتُمْ إِذَا جَاءَتْكُمْ ذَكَرْتُمْ ۗ  
آیا انتظاری بجز رستاخیز دارند که ناگهانی به ایشان در آید که علامت های آن آمده است و چون رستاخیز بر آنان در رسد، دیگر کجا جای پند و اندرزشان است. (۱۸)

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً

تَأْتِيَهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هی) - بَغْتَةً: حال پس آیا منافقان و کافران جز این انتظار می برند آنگاه که قیامت به ایشان ناگهان بیاید. دیگر وقت پند گرفتن دیر شده و بی فایده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن عائشة رضي الله عنها قالت: كان رجال من الاعراب جفاه يا تون النبي ﷺ فيسأ لونه: متى الساعة؟ فكان ينظر الى اصفرهم فيقول:

(ان يعيش هذا الايدرکه الهمم حتى تقوم عليكم ساعتكم) یعنی موتهم. از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خدا ﷺ بطرف خردسال ترینشان نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود قیامت بر سر شما بر پا می گردد».)

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا

جَاءَ: فعل ماضی - أَشْرَاطُهَا: فاعل

پس بدرستی که علامتها و نشانه های آن اینکه پدید آمده است زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که حضرت محمد ﷺ آخرین انبیاء (ع) اند بنابراین بعث آن حضرت ﷺ خود از نشانه های قیامت است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آن از انس آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«بعثت انا و الساعه کھاتین، و اشار بالوسطی و السبابه» من در حالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این چنین (نزدیک) است و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

فَأَنذَرْتُكُمْ إِنَّا جَاءَتِكُمْ ذِكْرُنَا

فَأَنذَرْتُكُمْ فِيهِ - مفعول فيه - مَلَمٌ خیر مقدم - مبتدا موخر محذوف

پس آن هنگام که قیامت بر آنان در آید، دیگر کجا جای نصیحت باقی می ماند برآستی در آن وقت دیگر وقتی برای اندرز گفتن نخواهد بود.

فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكُمْ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ  
وَمَثُوبِكُمْ ﴿۱۹﴾

پس بدان که برآستی خدائی جز خدای یکتا نیست، برای گناه خود و مردان مومن و زنان مومن  
آمزش بخواه که خدا جای رفتن و قرار گاه شما را می داند. (۱۹)

فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكُمْ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

فَأَعْلَمُ: فعل امر - فاعل (انت) - ه: اسم أن - إِلَهٌ: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف -

لفظ اللَّهُ: بدل، جمله خبر أن

پس بدان که هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست ای محمد ﷺ آنچه بنظر و استدلال دانسته‌ای یگانگی  
و یکتایی ما را نیز بدان و یقین داشته باش که خدای تعالی یگانه و یکتاست. یگانه در ذات و صفات،  
بری از علتها، مقدس از آفات، منزله از حاجات. خدای جهان و جهانیان خدای ازلی و ابدی، دارنده  
آفریدگان و بخشایش دو جهان.

پس ای محمد ﷺ یاد کن و ذکر کن لا اله الا الله و بر آن قول ثابت قدم باش فضل هیچ چیزی بمانند فضل  
لا اله الا الله نیست و هیچ چیز شرف و فضیلت ندارد که کلمه لا اله الا الله دارد. یاد کن این کلمه را و  
آن را محکم دار و بر آن استوار باش. و از خداوند طلب عصمت کن تا ترا از گناه نگاهدارد و برای  
مردمان مومن و زنان مومنه آمزش بخواه و این بزرگترین کرامتی است از جانب خدای یگانه درباره  
این امت که پیغمبر ﷺ ایشان را به طلب آمزش گناهان ایشان امر فرموده که تا پیغمبر ﷺ بر گناهان  
امت خود طلب مغفرت کند، یعنی از بهر وی شفاعت کند و رب العزه شفاعت وی قبول کرد.

هر کرا چون تو پیشوا باشد	ناامید از خدا چرا باشد
چون نشان شفاعت کبری	یافت بر نام نامیت صغری
آمنان با گناهکارها	بتو دارند امیدوارها

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله ﷺ قال: ( لكل نبي دعوة مستجابة يدعونها، واريد ان اختبي ودعوتي  
شفاعة لا مني في الآخرة)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « برای هر پیغمبری دعای مستجابی است که آن را از خدا می خواهد، و من می خواهم این دعا را نگهداشته و در روز قیامت برای شفاعت امت خود دعا نمایم»

و باز در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که

عن ابی هریره رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ( والله انی لا استغفر و الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مره)

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «بخدا قسم است که من در هر روزی بیش از هفتاد بار از خداوند طلب آمرزش نموده و بخداوند توبه می نمایم»

از شداد بن اوس رضی الله عنه از پیغمبر ﷺ روایت است که فرمودند: «بهترین استغفار این است که بگویی»

(اللهم انت ربی، لا اله الا انت، خالقننن، و انا عبدک، و انا علی عهدک، و وعدک ما استطعت، اعوذ بک من شر ما صنعت، ابوء لک بنعمتک علی و ابولک بذنوبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت)

و فرمودند: «کسیکه این استغفار را در روز از یقین دل گفته و در همان روز پیش از آنکه شام شود بمیرد، از اهل جنت خواهد بود، و کسیکه آنرا در شب از یقین دل گفته و (در همان شب) پیش از آنکه صبح شود بمیرد، از اهل جنت خواهد بود».

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَقَالِبِكُمْ وَمَثَلِكُمْ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يَعْلَمُ**: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - **مَقَالِبِكُمْ**: مفعول به

و خداوند جای رفتن و گرویدن و محل آمد و رفت هر یک از شما را و اعمال و رفتار و کردار شما را و نیز فرارگاه شما را می داند یعنی او می داند به کجا می روید و در کجا زندگی می کنید و چه می کنید و چه نمی کنید.

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ تُحْكَمَةٌ وَّذِكْرٌ فِيهَا اَلْقِتَالُ رَأَيْتَ

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَاَوْكِلْ لَهُمْ ﴿٢٠﴾

کسانیکه ایمان دارند گویند چرا سوره ای نازل نشده که و زمانی که سوره ای محکمی نازل شود و کارزار در آن یاد گردد کسانی را که در دلهایشان مرضی هست بینی که ترا نگرند چون نگرستن کسی که از هول مرگ غش کرده است پس وای بر آنان: (۲۰)

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ

**يَقُولُ**: فعل مضارع - **الَّذِينَ**: فاعل - **نَزَّلَتْ**: فعل ماضی مجهول - **سُورَةٌ**: نایب فاعل

آنانکه ایمان آورده اند می گویند چرا سوره ای نازل نشده است که ما با کافران قتال کنیم چون ایشان و اینان مومنان صحابه بودند که از سر ایمان و صدق خویش و متکی به وحی منزل، پیوسته آرزوی نزول وحی می کردند و نیز درخواست قتال و کشت و کشتار با کافران را داشتند و مشقت در راه خدا را به

جهت رسیدن به ثواب آخرت تحمل کردند. چونکه منافقان نزول وحی را کراهت می داشتند می ترسیدند که اگر فرمان قتال نازل شود قتال بر ایشان سخت بود و یا سرایشان با وحی آشکار گردد.

فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ

أَنْزَلَتْ : فعل ماضی مجهول - سُورَةٌ : نایب فاعل - وَذُكِرَ : فعل ماضی مجهول - الْقِتَالُ : نایب فاعل پس هنگامیکه سوره‌ای محکم نازل شود که در آن ذکر قتال به صراحت آمده باشد یعنی سوره‌ای بیاید که در آن حکم قطعی جهاد آمده باشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی سعید رضی الله عنه قال: قيل يا رسول الله، اى الناس افضل؟ فقال رسول الله ﷺ: (مومن يجهاد في سبيل الله بنفسه و ماله)

قالوا: ثم من؟ قال: (مومن في شعب من الشعاب، يتقى الله، و يدع الناس من شره)

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: مسلمانی که به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید. گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: مسلمانان با تقوایی که در گوشه‌ای افتاده و مردم را از شر خود درامان می‌دارد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: مجاهد فی سبیل الله مانند کسی است در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید او را به جنت داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را پختانه‌اش برگرداند.

رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَيْتِ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ

رَأَيْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل - الَّذِينَ : مفعول به - فِي قُلُوبِهِمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مَرَضٌ : مبتدا موخر

می بینی کسانی را که در دلهایشان بیماری شک و نفاق و بستی در دین است که به سوی تو می نگرند بمانند نگرستن کسی که بر وی بیهوشی فرود آمده باشد و از غم و اندوه مرگ متحیر و غمناک شده باشد پس آیه از محکمت است که در آن فرض بودن جهاد به وضوح بیان شده است.

فَأُولَئِكَ لَهُمْ

فَأُولَئِكَ : مبتدا

پس وای بر منافقان و مشرکان که آتش دوزخ بر ایشان مهیا و آماده است یعنی بهتر بود که از خدا و رسولش اطاعت می کردند و سخن نیکو می گفتند چنانکه آیه بعدی مفسر آن می باشد.

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿١١﴾

فرمان پذیری و سخن نیکو و شایسته بر ایشان بهتر است و چون کار مصمم و قطعی شد پس اگر با خدا صادق باشند بی شک بر ایشان بهتر است. (۲۱)

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ

طَاعَةٌ: خیر از برای اولی

فرمان برداری و سخنی شایسته و نیکو گفتن بر ایشان بهتر است از اینکه با رسول خدا و قرآن به مخالفت برخیزند.

فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ

عَزَمَ: فعل ماضی - الْأَمْرُ: فاعل

پس آن هنگام که عزم به قتال جزم شد و امر به قتال رسید یعنی حکم قطعی جهاد رسید

فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ

صَدَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - لَفَطُ اللَّهِ: مفعول به (هو) اسم کان - خَيْرًا: خبر کان

در آن وقت که جنگ به واقعیت پیوست پس اگر با خدا صادق و راستگو باشند در آشکار ساختن ایمان و اضرار به جهاد به جهت پاداشی آخرت قیام نمایند اگر این اقدام از سوی آنان صورت گیرد و از نافرمانی و مخالفت و نفاق دست بردارند بی شک بر ایشان بهتر است.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾

پس ای ضعیف ایمانان! [آیا می اندیشید؟] اگر متولی امور مردمان شوید نزدیک است که در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید. (۲۲)

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ

تم: اسم عسی - أَنْ تُفْسِدُوا: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل، جمله خبر عسی

پس آیا ای ضعیف ایمانان هیچ می اندیشید و می پندارید که اگر روزی برگردید و از قرآن روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که عصیان کنید و خون یکدیگر بریزید و دو گروه شوید و در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندیهای خود را از هم بپزید؟

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن ابی هریره رضی الله عنه، عن النبی صلی الله علیه و آله قال: (خلق الله الخلق، فلما فرغ منه قامت الرحم، فاخذت بحقوالرحمن، فقال له، مه، فالت: هذا مقام المائد بك من القطيعه، قال: الا ترضين ان اصل من وصلك، واقطع من قطعك؟ قالت: بلى يا رب، قال: فذاك). قال ابوهريره: اقرؤوا ان سئتم: (فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامكم)

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: خداوند متعال خلایق را خلق نموده و چون از خلق کردن آنها فارغ گردید، رحم بر خاسته و نزد خداوند متعال عارض گردید، خداوند برایش گفت: چه می گویی؟ رحم گفت: اینجا جای دادخواهی به تو از قطع صله رحم است، خداوند متعال فرمود: آیا راضی نیستی کسی که حق ترا اداء نماید. بر او رحمت نموده و کسیکه از تو بریده (و حق ترا اداء نکند)، او را بحال خودش واگذارم؟ رحم گفت: چرا نه؟ بلکه راضی هستم، خداوند متعال فرمود: و چنین خواهد بود.

و ابوهریره رضی الله عنه گفت: اگر می خواهید این آیه مبارکه را تلاوت نمائید: (و اگر متولی امور مردمان شوید، حتماً در روی زمین فساد کاری نموده و صله رحم را قطع خواهید نمود).

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿۲۳﴾

همان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و کرشان کرده و دیدگانشان را کور کرده است. (۲۳)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ

أُولَئِكَ، مبتدا - الَّذِينَ، خبر - لَعَنَهُمُ، فعل ماضی - هم، مفعول به - لَفِظَ اللَّهُ، فاعل آن گروه که مفسد اند و از دین روی برگردانند همان کسانی اند که خداوند ایشان را لعنت کرده یعنی آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است و ایشان را از شنیدن سخنان حق ناشنوا و چشمهایشان را کور کرده است تا دلایل قدرت و عبرت نبینند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿۲۴﴾

چرا دربارہ این قرآن اندیشه نکنند و یا بر دلهایی قفل هاست. (۲۴)

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

يَتَذَكَّرُونَ، فعل مضارع - (و) فاعل - الْقُرْآنَ، مفعول به - عَلَى قُلُوبٍ، جار و مجرور خبر مقدم - أَقْفَالُهَا، مبتدا موخر

چرا در قرآن و مواعظ و پندهای آن بی اعتناء هستند یا مگر بر دلهای ایشان قفل هایی نهاده شده است؟ که در واقع نمی شنوند و نمی فهمند که در اینجا دلها به منزله قفلها باشد باید آن قفل را با کلید باز کرد و کلید قفل دلهای لا اله الا الله باشد. از ابوذرید بسطامی پرسیدند که قومی گویند که کلید بهشت کلمه لا اله الا الله است؟ گفت بلی و لیکن کلید بی دندان در باز نگشاید و دندان او چهار چیز است. زبان از دروغ و بهتان و غیبت دور و دل از مکر و خیانت صافی و شکم از حرام و شبهت خالی و عمل از هوا و بدعت پاک.

مولانا در غزلیات گفت:

قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دلهای ما

مفتاح شو مفتاح را دندان شو دلدانه شو

تاکی دو شاخه چون رخی تاکی جو بیدق کم تاکی

تاکی جو فرزین کژ روی فرزانه شو فرزانه شو

إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ ۗ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلٌ لَهُمْ ﴿٢٥﴾  
 کسانی که هدایت برای ایشان روشن شده و با وجود این پشت بگردانیده‌اند شیطان (اعمال بدشان را) آسان نمود و آرزویشان دراز کرد. (۲۵)

إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ ۗ

الَّذِينَ : اسم - اِنَّ - اَرْتَدُوا : فعل ماضی - (و) فاعل

براسی کسانی که هدایت برای ایشان روشن شده و با وجود این پشت بگردانیدند یعنی مرتد شده و از اسلام به سوی کفر بازگشتند چنانکه قبلاً نیز بر کفر بودند. هر چند رسول خدا ﷺ دلایل روشن و معجزات آشکار به آنان آورده بود.

الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ

الشَّيْطَانُ : مبتدا - سَوَّلَ : فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خیر - جمله سَوَّلَ لَهُمْ : خبر ان  
 که شیطان خطاها و اشتباهات را به ایشان آراست و خطاها و اشتباهات را بایشان زیبا و آسان جلوه داد.

وَأَمَلٌ لَهُمْ

أَمَلٌ : فعل ماضی - فاعل (هو)

و خداوند به ایشان مهلت داد و عجله نفرمود تا اینکه در ارتکاب گناه خود بیفزایند و شیطان ایشان را به آرزوهای دور و درازشان انداخت و به آنان طول عمر وعده داده و با این کار فریشان داد.

ما عبت تخم امل در دار دنیا کاشتیم دانه‌ی خود در زمین شور بیجا کاشتیم

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش در دو چیز جوان است، یکی: حب دنیا و دیگری: آرزوی دراز».

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾

چنین زیرا آنها یکسانی که آیات منزل خدا را مکروه دارند گویند، در بعض امور اطاعت شما خواهیم کرد و خدا اسرارشان را می داند. (۲۶)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ

**ذَٰلِكَ** : مبتدا - هم : اسم آن - **قَالُوا** : فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر آن  
این مرتدشدن و گمراه شدنشان به جهت آن است که آنان کسانی را که خداوند به آنان وحی نازل کرده  
مکروه دارند و از روی نفاق به پنهانی گفتند زود باشد که شما را فرمانبریم و در بعضی کارها مددکاری  
کنیم و مطیع و منقاد شما هستیم!

**وَاللَّهُ يَسْمَعُ إِسْرَارَهُمْ**

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **يَسْمَعُ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، خبر - **إِسْرَارَهُمْ** : مفعول به  
و خداوند می داند آنچه در درون دلهای ایشان است و توطئه و نقشه های منافقان را برملا و آشکار می  
کند.

**فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَرَهُمْ** (۲۷)

پس چگونه باشد آن هنگام که فرشتگان جان ایشان را بگیرند بر چهره ها و پشتهایشان می زنند. (۲۷)

**فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَرَهُمْ**

مبتدا - محذوف - **فَكَيْفَ** : خبر

پس حال ایشان چگونه باشد آن هنگامی که فرشتگان جانشان را می گیرند و در آن زمان چه خواهند  
کرد و چه خاکی بر سرشان خواهند ریخت و فرشتگان بر چهره ها و پشت های ایشان می زنند. کاشفی  
گفت: فرشتگان به رویهای ایشان می زنند زیرا که چهره های خود را از حق بگردانیده اند و بر  
پشت های ایشان می زنند زیرا که بر اهل حق پشت کرده اند.

**ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ** (۲۸)

چنین عقوبت به سبب آن است که ایشان پیروی چیزی کردند که خدا را به خشم آورده و رضایت او  
را مکروه داشتند و خدا اعمالشان را محو کرد. (۲۸)

**ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**

هم : اسم آن - **اتَّبَعُوا** : فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر آن

اینگونه (جان بر گرفتن) از منافقان بدانجهت است که آنان بدنبال چیزی می روند که خدای را بر سر  
خشم می آورد، و از چیزی که موجب خوشنودی او است بدشان می آید، و لذا خداوند کارهای (نیکی)  
ایشان را باطل و بی فایده می گرداند.

**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَن لَّنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْفَتَهُمْ** (۲۹)

مگر آنکسان که در دلهایشان مرضی هست پنداشته اند که هرگز خدا کینه هایشان را آشکار نخواهد  
کرد. (۲۹)

**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَن لَّنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْفَتَهُمْ**

**حَسِبَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا** موخر بلکه آن منافقان که در دلهایشان بیماری نفاق است پنداشتند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد. در واقع خدای سبحانه و تعالی با این آیه منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها، بغض‌ها و کینه‌ها و حسدهایی را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند آشکار خواهد کرد.

**وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسْمِهِمْ وَلَتَعْرِفْنَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ** (۳۰)  
اگر می‌خواستیم ایشان را به تو می‌نمودیم و آنها را با علامتهایشان می‌شناختی و البته آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی و خداوند اعمالتان را می‌داند. (۳۰)

**وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسْمِهِمْ**

**لَأَرَيْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ك: مفعول به - هم: مفعول به ثانی**  
اگر ما می‌خواستیم هر آینه ایشان را به تو می‌نمایانیدیم. و منافقان را با دار و دسته‌هایشان هر آینه به تو می‌نشانیدیم. در نتیجه ایشان را به سیمایشان می‌شناختی.

**وَلَتَعْرِفْنَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ**

**لَتَعْرِفْنَهُمْ: فعل مضارع - (ن) تاکید - هم: مفعول به - فاعل (انت)**

و هر آینه تو قطعاً آنان را می‌شناسی، البته آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی، آری منافقان به غیب‌جویی و گفتن سخنان نیش‌دار و زرنده می‌پردازند. به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم (ص) سخن نمی‌گفت مگر این که آن حضرت او را می‌شناختند.

**وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ**

**اللَّهُ: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر**

و خداوند اعمال و کردار شما را می‌داند و به مقتضای آن پاداش خواهد داد. انس بن مالک رضی الله عنه می‌فرماید که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به چهره و به سخن نشناخته باشد. انس رضی الله عنه می‌گوید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان بنا ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شنی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است.»

**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجْتَهِدِينَ مِنَكُمُ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ** (۳۱)

و هر آینه شما را خواهیم آزمود تا مجاهدان و صبرکنندگان شما را معلوم داریم و خیرهایشان را آزمایش کنیم. (۳۱)

**وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجْتَهِدِينَ مِنَكُمُ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ**

وَأَنْتَبِهُوكُمْ: فعل مضارع - (ن) توكید - كم: مفعول به - فاعل (نحن)

و هر آینه شما را با آیات محکمات و فرض کردن جهاد فی سبیل الله می آزمائیم تا اینکه به آشکارا بدانیم که چه کسی از جهادگران صابر و شکیبا هستند و در محک قرار بدهیم که قوت و ضعف ایمان در وجود شما برای همه روشن شود یعنی صدق و کذب آن برای همه آشکار گردد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است:

عن ابی هریره رضی الله عنه قال: جاء رجل الى رسول الله ﷺ فقال: دلنی علی عمل یعدل الجهاد، قال: (لا اجد) قال: (هل تستطيع اذا خرج المجاهد ان تدخل مسجدك، فتقوم و لا تفتس، و تصوم و لا تطرد؟

قال: و من يستطيع ذلك.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و گفت عملی را بمن نشان دهید که برابر جهاد ثواب داشته باشد، فرمودند: «چنین عملی را نمی بینیم» «آیا می توانی از لحظه ای که مجاهد به جهاد بیرون می شود به مسجد داخل گردیده و به نماز و روزه مشغول گردی، و هیچگاه از نماز خارج نشده و افطار نمانی؟» آن شخص گفت: چنین طاقتی را چه کسی دارد؟

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا

اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِيطُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾

کسانیکه [هدایت برای ایشان روشن شده و با وجود این] کفر ورزیده و از راه خدا منحرف شده و با پیغمبر مخالفت کرده اند به هیچوجه خدا را زیانی نمی زنند و اعمالشان محو خواهد شد. (۳۲)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ

الَّذِينَ: اسم - إِنَّ - خبر آن در جمله بعدی آمده است.

بدرستی آنانکه کفر ورزیدند آنهم پس از اینکه هدایت بر ایشان روشن و آشکار شده باشد و از راه خدا منحرف شده و با رسول خدا ﷺ و قرآن به مخالفت برخیزند و معجزات روشن و آشکار و حجت های قاطع که دال بر نبوت پیغمبر ﷺ است نادیده انگارند و آنرا تکذیب کنند بدانند که با این کارشان هیچ زیانی به خدا نمی رسانند یعنی از کفر و شرک ایشان و یا از اطاعت نکردن ایشان رسول را و یا تکذیب نمودن معجزات و قرآن را هیچ اثر ضرری بر خدا و به رسول او نرسد.

لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا

لَنْ يَضُرُّوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر آن

هیچ زیانی به خداوند نتواند رساند یعنی از کفر ایشان هیچ ضرری به خدای و پیغمبر او نرسد بلکه شر آن به خود ایشان باز گردد.

## وَسَيُحِيطُ أَعْمَلَهُمْ

سَيُحِيطُ : فعل مستقبل - فاعل (هو) اعمال: مفعول به

و زود باشد که خداوند اعمالشان را و ثواب اعمالشان را یعنی عبادتهایی که می کنند و یا کارهای خیرشان را چون صدقه - صلهی رحم و ... به جهت کفرشان باطل و محو و نابود خواهد ساخت و یا توطئه ها و نیرنگشان را نقش بر آب خواهد ساخت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾

شما که ایمان دارید از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و اعمال خود باطل نکنید. (۳۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ

ای: منادا - ها: حرف تنبيه - الَّذِينَ: بدل

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از پیغمبر نیز فرمان برید و هر چه را که از جانب خدای تعالی آمده است بپذیرید و مطیع باشید و اعمال خود را باطل مگردانید یعنی کارهای خوب و ثواب خود را با انجام کارهای بد و یا مرتکب به اعمال گناهان کبیره یاریا، جاه طلبی و ... باطل مگردانید و این خود بینی اعمال نیک انسان را از بین خواهد برد.

در هر عملی که عجب ره یافت	رویش زره قبول بر تافت
ای گشته به کار خویش مغرور	وز درگه قرب گشته مهجور
تا چند ز عجب و خود نمائی	وز دبدب منسی و مائی
معجب مشو از طریق تلبیس	کز عجب به چه فساد ابلیس

نقل است که احمد حنبل و شافعی رضی الله عنهما نشسته بودند حبیب عجمی از گوشه‌ی در آمد احمد گفت من او را سئوالی کنم شافعی گفت ایشان را سئوال نشاید کرد که ایشان قومی عجب باشند چون حبیب فرا رسید احمد گفت چه گوئی در حق کسی که از این پنج نماز یکی از او فوت شده است و نمی داند که کدام است حبیب گفت هذا قلب غفل عن الله فلیؤدب یعنی این دل کسی بود که از خداوند غافل بود او را ادب باید کرد در جواب او متحیر شد شافعی گفت: نگفتم که ایشان را سئوال نشاید کرد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾

کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا منحرف شده اند آنگاه بمیرند و کافر باشند، هرگز خدا ایشان را نخواهد آمرزید. (۳۴)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ  
 الَّذِينَ: اسم إن - وَهُمْ: مبتدا - كُفَّارٌ: خبر - فَلَنْ يَغْفِرَ: فعل مضارع منصوب - لفظ الله: فاعل، جمله  
 خبر إن

بدستی کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا باز داشتند و منحرفشان کردند و سپس در حالیکه  
 کافر بودند در گذشتند هرگز خداوند ایشان را نخواهد آمرزید زیرا که در حالت کفر از دنیا رفته اند. کلی  
 گفت: این آیه در حق رؤسای اهل بدر یعنی کشته شدگان اشراف و بزرگان قریش در بدر نازل شده است.

فَلَا تَهْتُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَهْلَكُمْ ﴿۲۵﴾  
 پس سست مشوید و کافران را به صلح مخوانید که شما برترید و خداوند با شماست و هرگز خدا از  
 اعمال شما نمی گاهد. (۲۵)

فَلَا تَهْتُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ

فَلَا تَهْتُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل

پس ای مومنان سستی نکنید و کافران را به صلح دعوت نکنید که این کار سبب تزلزل و خواری و  
 نشانه‌ی ضعف شما خواهد شد. شیخ سعدی گفت:  
 هر که را دشمن پیش است، اگر نکشده دشمن خویش است.

سنگ بر دست و مار سر بر سنگ  
 خیره زانی بود قیاس و درنگ

وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

وَأَنْتُمْ: مبتدا - الْأَعْلَوْنَ: خبر

ای مومنان شما از هر حیث نسبت به مشرکان قریش بهتر و برترید پس چرا ایشان را به صلح فرامی  
 خوانید و در حرب سستی بخرج می دهید هر چند مشرکان در بعضی اوقات بر شما چیره شوند اما  
 بدانید که سرانجام پیروزی از آن شما خواهد بود.

وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَهْلَكُمْ

لفظ الله: مبتدا - مَعَكُمْ: مفعول فيه - كُمْ: مضاف الیه - مَعَكُمْ: خبر

و نصرت خداوند با شماست و هیچوقت اعمال نیک شما را ضایع نمی گرداند و تباہ نمی کند.

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن  
 که دوست خود روش بنده پروری داند  
 مولانا در مثنوی گفت:

عاشقان را شادمانی و غم اوست  
 دست مزد و اجرت خدمت هم اوست  
 عشق معشوق از تماشایی بود  
 عشق آن شعله است که چون بر فروخت  
 عشق نبود هرزه سودایی بود  
 هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

إِنَّمَا لِلدُّنْيَا لَهْوٌ وَلَهُوَ إِنْ تَوَلَّوْا وَتَنَقَّوْا بِؤْتَاكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْتَلِكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿۳۶﴾  
زندگانی این دنیا فقط بازیچه و سرگرمی است و اگر مومن باشید و پرهیزکاری کنید پاداشتان را می‌دهد و از شما امواتان را نمی‌خواهد. (۳۶)

إِنَّمَا لِلدُّنْيَا لَهْوٌ وَلَهُوَ

لِلدُّنْيَا: مبتدا - لهو: خبر

همانا زندگانی این دنیا بازیچه‌ای بیش نیست یعنی گرفتار شدن به زندگی دنیا و به مادیات و زرق و برق آن حاصلی جز لهو و لعب ندارد. چونکه زندگانی این دنیا سریع همچون برق می‌گذرد و شما را فریب می‌دهد و از عبادت الهی باز میدارد. و عمر در فکر زندگانی و مادیات دنیا سپری می‌شود. شیخ سعدی در گلستان حکایتی دارد که می‌گوید: بازرگانی را شنیدم که صدو پنجاه شتر، بار داشت و چهل بندهی خدمتکار، شبی در جزیره‌ی کیش مرا به حجره‌ی خویش آورد. همه شب نیامید از سخن‌های پریشان گفتن، که فلان انبارم بترکستان و فلان بضاعت بهندوستان و این قبایله‌ی فلان زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین. گاه گفتم: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است باز گفتم: نه، که دریای مغرب مشوشست، سعدیا، سفری دیگرم در پیشست، اگر آن کرده شود، بقیت عمر خویش بگوشه بنشینم، گفتم: آن کدام سفرست؟ گفت: گوگرد پارسى خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه‌ی چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه‌ی حلبی، به یمن و بردیمانی به پارس و از آن پس ترک تجارت کنم و بدکانی بنشینم. انصاف از این مالپخولیا چندان فرو گفتم که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای: گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور / بارسالاری بیفتاد از ستور  
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را / یا قناعت پر کند یا خاک گور

وَإِنْ تَوَلَّوْا وَتَنَقَّوْا بِؤْتَاكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْتَلِكُمْ أَمْوَالَكُمْ

و اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید خداوند در مقابل آن بشما پاداش می‌دهد و امواتان را از شما نمی‌گیرد. یعنی شما دارای ایمانی قوی باشید و کارهای نیک انجام دهید خداوند به مقتضای آن بشما در آخرت پاداش خواهد داد و خداوند همه مالهای شما را نمی‌خواهد بلکه مقداری از آن مال را همچون زکات و عشر و خمس و ... را به مستحقان باید داد گفته‌اند این قسمت از آیه منسوخ است.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

نه ایشان به خست نگه داشتند / به حسرت بمردهند و بگذاشتند!  
به دستم نیفتاد مال پدر / که بعد از من افتد بدست پسر  
همان به که امروز مردم خورند / که فردا پس از من به یغما برند  
خور و پوش و بخشای و راحت رسان / نگه می‌چه داری ز بهر کسان؟

زر و نعمت اکنون بده، کان تست      که بعد از تو بیرون ز فرمان تست  
به دنیا توائی که عقبی خری      بخر، جان من، ورنه حسرت بری

إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخُلُوا وَيُخْرِجْ أضعفانكم ﴿۳۷﴾  
و اگر امواتان را از شما بخواهد [پس در خواستن مبالغه کند] آنکه بخل می ورزید [و آن بخل کینه های شما را به روی کار می آورد]. (۳۷)

إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخُلُوا وَيُخْرِجْ أضعفانكم

يَسْأَلْكُمْوهَا : فعل مضارع - كم: مفعول به - ها: مفعول به ثانی - فاعل (هو)

اگر خداوند مالهایتان را از شما بخواهد پس در آن خواستن مبالغه کند یعنی گوید همه را نفقه کنید در این صورت شما بخل می ورزید و از اجرای فرمان الهی به جهت سختی آن امتناع می ورزید و در نتیجه آن بخل کینه های شما را به روی کار می آورد، چون مال در نزد انسان محبوب و دوست داشتنی است پس به جهت سنگینی امر و طاقت فرسا بودن آن به مخالفت اسلام و دشمنی با آن پیر می خیزید در حالیکه این مقدار از نفقه مال را که خداوند در عرصه ی قوت و ضعف ایمان و نفاق برای شما قرار داده است آزمایشی است که شما را در محک امتحان قرار می دهد.

هَاتُوا هؤلاء تَدْعُونَ لِتُقْفُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَنْكُم مِّن يَّبْخَلُ وَمَن يَّبْخَلُ فَإِنَّمَا

يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ ۗ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ ۗ وَأَن تَكُونُوا الْفُقَرَاء وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا

يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ ﴿۳۸﴾

شما همان گروهی هستید که از شما دعوت کرده می شود تا در راه خدا انفاق کنید آنگاه از میان شما کسانی هستند که بخل می ورزند. و هر کس بخیلی کند جز این نیست که به زبان خود بخیلی کرده است و خداوند غنی و بی نیاز است و شما فقراید و اگر روی بگردانید بجای شما گروهی دیگر آرد که مانند شما نباشند. (۳۸)

هَاتُوا هؤلاء تَدْعُونَ لِتُقْفُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

ها: حرف تنبيه - انتم: مبتدا - هؤلاء: خبر

آگاه باشید شما همان گروهی هستید که از سوی آفریدگارتان دعوت به انفاق در راه خدا می شوید یعنی در راه خدا نفقه کنید که همان زکات و عشر مال و ... است و یا در راه جهاد صرف کنید.

فَيَنْكُم مِّن يَّبْخَلُ

مِنْكُمْ : جازومجرور خبر مقدم - مِّن: مبتدا موخر

پس از میان شما کسانی باشند که به دادن زکات و نفقه و یا کمک در غزوه بخیلی کنند.

وَمَن يَّبْخَلُ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ ۗ

مَنْ: مبتدا - يَسْحَلُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر  
و هر گسی بر آنچه که به او از واجبات و انفاق که واجب است بخیلی کند پس جز این نیست که بخل  
ورزد بر نفس خود که او را از یاداش محروم می سازد.

وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - الْغَنِيُّ: خبر - أَنْتُمْ: مبتدا - الْفُقَرَاءُ: خبر  
و بدانید و آگاه باشید که خداوند از گرفتن نفقه و صدقه بی نیاز است بلکه شما به آنچه که از نفقه می  
دهید محتاج هستید که یاداش آنرا در روز قیامت دریافت کنید اگر امروز یکس بدهید فردا در روز  
قیامت در عوض آن ده برابر و یا مضاعف بشما داده خواهد و به اهداف و مقاصد خود دستگیر می  
گردید.

هر او را رسد کبریا و غنی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی

وَأَنْتُمْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلُ قَوْمًا بِغَيْرِكُمْ

يَسْتَبَدِلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) قوماً: مفعول به  
و اگر روی بگردانید بجای شما قومی دیگر جایگزین خواهد کرد که همچون شما نباشند، یعنی اگر از  
جهاد و تقوی و با نفقه روی بگردانید قوم دیگری را بجای شما می آورد و آنان را جانفشینان  
می گرداند.

ثُمَّ لَا يَكُونُوا امثالكم

(و) اسم کان - امثال: خبر کان

پس آن قوم مثل شما نباشند بلکه فرمانبردار باشند و پرهیزکارتر، مراد بنی کنده و بنی نجع از بنی و  
مشهور آنست که از حضرت رسول ﷺ پرسیدند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رضی الله عنه در پهنوی آن  
حضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان فارسی زد و گفت: هذا قومهم و از ابن عمر روایت  
است که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «لله عز وجل خيرتان من خلقه في أرضه قریش خیره الله من  
العرب و فارس خیره الله من العجم».

## سوره الفتح

سوره «فتح» مدنی است و دارای بیست و نه آیه است و جمله در مدینه فرو آمده است و علت نامگذاری آن به «الفتح» آنست که این سوره با مژده‌ی فتح المبین شروع شده آنکه که از حدیبیه بازگشته بودند نازل شده است و در فضیلت این سوره آورده‌اند که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر که این سوره شب اول از ماه رمضان در نماز نقل بخواند، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و از آفات و مکاره نگه دارد و این سوره از آن سوره هاست که در آن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سوره یک آیت است.

«لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» نسخ آیه. و در بیان سبب نزول، همانطوریکه اشاره شد نازل شدن آیه فتح است که رسول اکرم فرمودند: همانا برای من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همه‌ی آنچه که بر روی زمین است، دوست داشتنی‌تر می‌باشد و آن آیه در همین سوره، فتح بوده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾

بدرستی که ما به تو فتحی آشکار حکم کردیم. (۱)

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

(نا) اسم ان - فَتَحْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان

براستی ما از برای تو حکم کردیم حکمی آشکار و فتحی روشن و فتح آن پیروزی است که بخاطر مجاهدت‌های مسلمانان بدست آمد و مراد صلح حدیبیه است چرا که فتوحات زیادی بر آن مترتب بود و یا فتح مکه که دو سال بعد از صلح حدیبیه به وقوع پیوست و گسترش اسلام و عظمت و شکوه مسلمانان را بدنیال داشت. میان علماء که این کدام فتح است خلاف است.

قتاده گفت فتح مکه است، مجاهد گفت، فتح خیبر است و جمهور مسلمانان بر آنند که این صلح حدیبیه است. چون کار بسیار دشوار و پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان بسیار پیچیده بود تا اینکه روز حدیبیه رب العزه، به فضل خود آن کار مشکل بر گشاد و آن دشواری را آسان کرد و آن گشایش را فتح نام کردند.

از مصطفی ﷺ پرسیدند آن روز که «افتح هذا فقال» - عظیم گفتند یا رسول الله این فتحی است، گفت - فتحی عظیم، آنرا عظیم گفت که در آن روز برای گناهان گذشته و آینده مومنان آیت مغفرت آمد و وعده نصرت و ظفر دادند و غنایم خبیر در آن پیوست و غلبه روم بر پارس که پیغامبر خدای آنرا وعده داده بود در آن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مومنان بدان شاد شدند.

مجمع بن خازیه الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت و آن صلح افتاد و رسول خدا و یاران باز می گشتند مردم را دیدم که بر آن مرکبها می شتافتند و به نزدیک رسول خدا می رفتند، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان به نزدیک رسول برای چیست؟ جواب دادند که وحی آمده از آسمان می شتابند تا آنرا بشنوند و بدانند گفتا - چون مردم فرآهم آمدند، رسول خدا آغاز کرد و بر خواند «انا فتحنا لک فتحاً مبیناً»

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَهَدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۲﴾  
تا خداوند ناروای گذشته و آینده ترا ببخشد و نعمت خویش بر تو کامل کند و تا ترا به راهی راست هدایت کند. (۲)

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَهَدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا  
لِيَغْفِرَ: فعل مضارع - لَكَ: جار و مجرور - لَفِظَ اللَّهُ: فاعل - مَا: مفعول به

ای پیامبر ﷺ این فتح را بدانجهت میسر گردانیدیم و آنرا فتحی و گشایش آشکار قلمداد کردیم که خداوند ناروای گذشته و آینده ترا بیامرزد و ببخشد و ترا به سوی راه راست هدایت کند. گفته اند که این صلح حدیبیه یا فتح مکه است و نیز خداوند خواست نعمت خود را بر تو کامل کند تا در آخرت رستگار و پیروز شوی و با این فتح نعمت خود را بر تو تمام گردانیدیم و تا به نعمت آن در دین ثابت قدم و استوار باشی و آن تبلیغ و اشاعه دین اسلام است. اما آنچه درباره جنگ حدیبیه و بیعت رضوان و صلح قریش و امور دیگر در کتابها و تفاسیر آمده چنین است:

این لشکرکشی در ذیقعده سال ششم هجرت رسول خدا ﷺ صورت گرفته است. محمد بن سعد می گوید، رسول خدا ﷺ اصحاب خود را برای انجام عمره، آماده ساخت و ایشان با شتاب آماده شدند، پیامبر ﷺ دو جامه پوشید و سوار بر ناقه قصوای خود شد و روز دوشنبه اول ماه ذیقعده از مدینه بیرون آمد و عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود قرار دادند. پیامبر ﷺ از همسران خود ام سلمه را با خود برد، و چون بیرون آمدن رسول خدا ﷺ به اطلاع مشرکان رسید، تصمیم گرفتند تا آن حضرت را به مسجد الحرام راه ندهند و او را از وصول به مکه باز دارند و در ناحیه بلذخ از دو زردند و دو بیست اسب سوار را به ناحیه کراع الغمیم فرستادند که فرمانده ایشان خالد بن ولید یا عکرمه بن ابی جهل بود. محمد بن سعد می گوید، خالد بن ولید همراه سواران خود نزدیک آمد و اصحاب پیامبر ﷺ را نگریست. پیامبر ﷺ به عباد بن بشر دستور فرمود: که با سواران خود جلو برو و در برابر خالد بایستد و اصحاب را هم به صف فرمود، و چون وقت نماز عصر فرا رسید پیامبر ﷺ با اصحاب خود نماز خوف گزارد، چون غروب شد، پیامبر ﷺ به اصحاب خود فرمود: که به سمت راست بروید و از راه دیگری که ریگزار و

تهی ماحور است بروید که جاسوسان قریش در محل مرالظهران و ضبحنان هستند، و همچنان حرکت کرد تا به حدیبیه رسید که کنار منطقه حرم و در نه میلی مکه است، اتفاقاً دستهای ناقه پیامبر در گودالی فرو رفت و به زانو در آمد.

احمد بن محمد ثعلبی در تفسیر خود می گوید، چون پیامبر ﷺ به آبگیر اشطاط رسید (جایی نزدیک حدیبیه) که نزدیک عسفان است جاسوسی که از قبیله خزاعه بود به حضور پیامبر آمد و گفت: من در حالی از مکه بیرون آمدم که کعب بن لوی و عامر بن لوی همه افراد قبایلش را هم جمع کرده اند و تصمیم جنگ با تو دارند و به هر حال از ورود شما به مسجد الحرام جلوگیری خواهند کرد، پیامبر ﷺ فرمود: عقیده خودتان را بیان کنید، آیا معتقدید که به زن و فرزند این کسانی که آنها را یاری کرده اید حمله کنیم و از میان برداریمشان البته در آن صورت اگر تسلیم شوند باز هم خونخواه خواهند بود و در غیر آن صورت هم گردنی است که خدا آنرا قطع می کند، یا آنکه مصلحت می بینید که ما به سمت مکه و خانه خدا حرکت کنیم و هر کس راه ما را بست و جلوگیری کرد با او جنگ کنیم؟ ابوبکر برخاست و گفت: ای رسول خدا ما که برای جنگ با کسی نیامده ایم ولی هر کس مانع وصول ما به مکه شود با او جنگ خواهیم کرد، پیامبر ﷺ فرمود: در این صورت همین الآن حرکت کنید و حرکت کردند تا به عسفان رسیدند و آنجا بشر بن سفیان کعبی به دیدار پیامبر آمد و مطالبی گفت، و پیامبر پاسخی دادند.

رسول خدا ﷺ به راه خود ادامه داد و چون گردنه مرار را پیمود شترش به زانو در آمد، مردم شروع به هی کردن ناقه کردند و گفتند، این ناقه چموش شده یا وامانده است، پیامبر ﷺ فرمود: وا نمانده و چموشی هم نمی کند ولی همان کس که فیل را از ورود به مکه بازداشت این را هم باز داشته است. سپس فرمود: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، قریش مرا به هر کاری بخوانند که در آن بزرگداشت حرم الهی و رعایت پیوند خویشاوندی باشد اجابت خواهم کرد و می پذیرم، و دستور داد که فرود آیند و آنها در دورترین نقطه حدیبیه کنار چاه کم آبی فرود آمدند و آبی اندک از آن بیرون می کشیدند، بعد از مدت کمی آب آن کمتر و تقریباً خشک شد، مردم از تشنگی به پیامبر ﷺ شکایت کردند و ایشان تیری از تیردان خود بیرون کشید و به مردی از اصحاب خود به نام ناجیه بن عمیر بن یعمر بن دارم داد که شتران قربانی پیامبر هم بدست او بود و او با آن چوبه تیر وارد چاه شد و آن را در ته چاه قرارداد و آب فوران زد بطوریکه از کنارهای آن خود را کنار کشیدند.

بدیل بن ورقاء خزاعی همراه تنی چند از قوم خود به حضور پیامبر آمد و قبیله خزاعه از میان اهل تهامه خیرخواه پیامبر بودند، بدیل گفت: من تمام قبیله کعب بن لوی و عامر بن لوی را دیدم که با همه کس و کار خود کنار آبهای فراوان حدیبیه آمده اند و با تو می خواهند جنگ کنند و ترا از رفتن به مکه باز دارند.

پیامبر ﷺ گفت: ما برای جنگ با کسی نیامده ایم بلکه همه عمره گزاریم و برای انجام آن آمده ایم، قریش را هم جنگ در مانده کرده است اگر بخواهند حاضر مندی به ایشان مهلت دهم و پیمان ترک مخاصمه بینم مشروط بر اینکه مرا با دیگر مردم واگذارند اگر پیروز شوم ممکن است آنها هم مانند

دیگران مسلمان شوند و در آن صورت از من آسوده خواهند شد. بدیل گفت: آنچه می‌گویی بدیشان می‌رسانم، آنگاه نزد قریش رفت، خردمندان قریش به بدیل گفتند، آنچه شنیده‌ای بگو، و بدیل گفت: شنیدم که چنین و چنان می‌گفت و سخنان پیامبر ﷺ را گفت و اضافه کرد که محمد ﷺ برای جنگ نیامده است بلکه به منظور زیارت خانه خدا آمده است، قریش او را متهم ساختند و با او بد برخورد کردند و گفتند، بر فرض که برای این منظور هم آمده باشد و نخواهد جنگ کند ما او را با سلاح و در این حال نمی‌پذیریم و هرگز نمی‌تواند با زور وارد مکه شود، و هرگز نباید اعراب بتوانند بگویند که ما تسلیم شدیم.

گوید قریش آنگاه عروه بن مسعود ثقفی را به حضور پیامبر فرستادند، عروه پیش از آنکه برود به قریش گفت: من متوجه شدم و دیدم هر کس را پیش محمد ﷺ می‌فرستید و بر میگردد به او سرزنش می‌کنید و بدزبانی، شما بخوبی می‌دانید که نسبت میان من و شما نسبت پدر و فرزندی است، مگر شما مثل پدر من نیستید؟ مگر من مثل فرزند شما نیستم؟ (مادر عروه شیبمه دختر عبد شمس است) آنگاه نزد پیامبر ﷺ آمد و به گفتگو نشست، و گفت: قریش با همه افراد و ساز و برگ خود بیرون آمده‌اند همگی پوست پلنگ پوشیده‌اند و با خدای خود عهد بسته‌اند که نگذارند هرگز با زور وارد مکه شوی و اگر آنان بر تو هجوم آورند، ممکن است افراد تو بگریزند و تو را تنها بگذارند، ابوبکر صدیق که پشت سر رسول خدا ﷺ نشسته بود به عروه گفت: پائین تنه بت لات را بمک فکر می‌کنی، ما از دور و بر او پراننده می‌شویم، بت لات معبود ثقفی‌ها هم هست، عروه سخت ناراحت شد از پیامبر ﷺ پرسید، که ای محمد ﷺ این کیست؟ پیامبر فرمود: این پسر ابوقحافه است، عروه گفت: اگر نه این بود که برگردن من حق نعمت داری جوابت را می‌دادم ولی حالا این بجای آن، راوی گوید، عروه ضمن صحبت به ریش پیامبر دست می‌کشید، مغیره بن شعبه که بالای سر پیامبر با سلاح و شمشیر ایستاده بود دست او را با نیام شمشیر می‌زد و می‌گفت: پیش از آنکه شمشیر به تو بخورد دستت را از ریش پیامبر بردار، عروه گفت: یا محمد این کیست؟ گفت: این برادرزاده‌ات مغیره بن شعبه است، عروه گفت: ای بی وفا مگر من خونبهایی که بر عهده‌ات بود نپرداختم.

پیامبر ﷺ عثمان بن عفان را احضار و پیش ابوسقیان بن حرب و اشراف قریش ارسال فرمود که به آنها بگوید، پیامبر ﷺ برای جنگ نیامده است بلکه به زیارت و بزرگداشت خانه کعبه آمده است. عثمان چون به مکه رسید، ابان بن سعید بن عاص را در لحظه ورود به مکه یا پیش از آن دید و ابان او را همراهی کرد و در پناه خود گرفت تا پیام رسول خدا ﷺ را برساند، و چون عثمان از تبلیغ رسالت خود فارغ شد ابان به او گفت: اگر می‌خواهی طواف کنی می‌توانی، عثمان گفت: این کار را نخواهم کرد تا رسول خدا ﷺ طواف بکند، قریش عثمان را پیش خود نگاهداشتند و به پیامبر ﷺ خبر نادرستی دادند که عثمان کشته شده است، پیامبر ﷺ فرمود: از اینجا تکان نمی‌خوریم تا قریش را از پا در آوریم، و مردم را به بیعت مجدد با خود فرا خواند.

در حق صلح قریش و شرایطی که در آن گنجانده شده بود گوید، سپس قریش، سهیل بن عمرو را که از بنی عامر بن لوی بود برگزیدند و بدو گفتند، پیش محمد ﷺ برو و با او صلح کن و شرط اصلی این باشد که امسال را برگردد.

سهیل بن عمرو پیش رسول خدا آمد و همینکه پیامبر ﷺ او را دید فرمود: کار شما آسان شد ایشان به خویشاوندی می آیند و سر صلح و آشتی دارند، قربانیها را رها کنید و لیبیک بگویید شاید دلهایشان نرم شود، از همه اطراف لشکر مسلمانان بانگ تلبیه و لیبیک برخاست، سهیل بن عمرو پیش رسول خدا رسید و صحبت های طولانی کردند و مقدمات صلح فراهم شد.

آنگاه رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب را احضار فرمود تا صلح نامه را بنویسد و فرمود: بنویس «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل بن عمرو گفت: من نمی دانم چیست، همانطور که قبلا می نوشتیم بنویس، پیامبر ﷺ فرمودند: بنویس «باسمک اللهم» و علی بن ابی طالب نوشت، آنگاه پیامبر فرمود: بنویس «این صلح نامه میان محمد ﷺ رسول خدا و سهیل بن عمرو است» سهیل گفت: ما اگر علم داشتیم می دانستیم که تو رسول خدایی با تو جنگ نمی کردیم و ترا از خانه کعبه منع نمی نمودیم و فقط باید نام خودت و نام پدرت را بنویسی، پیامبر فرمود: «به خدا سوگند من رسول خدایم هر چند مرا تکذیب کنید» و به علی ﷺ فرمود که لفظ «رسول الله» را پاک نماید، علی گفت: من آن را حذف و پاک نمی کنم، پیامبر ﷺ قلم را گرفت و با آنکه نوشتن نمی دانست آن را پاک کرد و سپس به علی بن ابی طالب فرمود: بنویس «این صلح نامه محمد بن عبدالله است با سهیل بن عمرو، قرار گذاشتند که تا ده سال جنگ میان آنها نباشد و مردم در امان باشند و دست از یکدیگر بدارند و هر کس برای بازرگانی از مدینه بگذرد جان و مالش محفوظ باشد و هر کس از قریش بدون اجازه سرپرست خود پیش محمد ﷺ بیاید او را پس دهد و اگر کسی از همراهان رسول خدا به قریش پناهنده شود پس ندهد» این شرط بر مسلمانان گران آمد و ناراحت شدند پیامبر فرمود: هر کس از ما بسویشان برود بهتر که خدا او را دور گرداند و هر کس از ایشان پیش ما بیاید و ما او را برگردانیم در صورتیکه خداوند بداند مسلمان است برای او وسیله رهایی فراهم خواهد فرمود. و در عهد نامه نوشته شد که باید نسبت به یکدیگر سلامت نفس داشته باشند و دزدی و خیانت روا نیست هر کس دلش بخواهد می تواند در پناه پیمان و حمایت محمد ﷺ فرار گیرد و هر کس بخواهد می تواند در پناه حمایت و پیمان قریش قرار گیرد، در این موقع بنی خزاعه برخاستند و گفتند، ما در عهد پیمان محمدیم و بنی بکر هم برخاستند و گفتند، ما در عهد و پناه قریشیم، پیامبر ﷺ فرمود: دیگر از شروط این است که ما را آزاد بگذارید تا وارد مسجد الحرام شویم و گرد کعبه طواف کنیم، سهیل بن عمرو گفت: به خدا سوگند ممکن نیست که اعراب بگویند تو با زور و فشار این امتیاز را از ما گرفته ای، این حق برای تو در سال آینده محفوظ است و امسال تو باید برگردی و به مکه هم بر ما داخل نشوی، و چون سال آینده بیاید ما از مکه بیرون می زویم و تو همراه اصحابت وارد مکه خواهی شد و سه روز در آن توقف خواهی کرد و حق نداری با سلاح کشیده وارد مکه شوی مگر با شمشیرهای در نیام، و سلاح معمولی سوارکاران، این

قربانیهای هم که همراه شما می آیند همانجا که ما آنها را نگهداشته ایم باید قربانی شوند و حق نداری آنها را به مکه بیاوری، پیامبر فرمود: ما آنها را می آوریم شما بر می گردانید! گویند، چون پیامبر ﷺ از نوشتن صلح نامه فارغ شد و صلح صورت گرفت گروهی از مردان مسلمان و گروهی از مشرکان بعنوان شهود صلح تعیین شدند و عبارتند از: ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن سهل بن عمرو سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه از بنی الا شهل و مکرز بن حفص بن اخیف که مشرک بود و علی بن ابی طالب رضی الله عنه که علاوه بر آنکه از شهود بود صلح نامه هم به دست و خط او نوشته شد.

گوید، چون پیامبر ﷺ از مساله صلح نامه فارغ شد، همراه قربانیها حرکت فرمود و مردم هم حرکت کردند، همینکه قربانیها به پای کوه هایی که به وادی ثنیه ختم می شد رسیدند مشرکان آمدند و راه را بستند و جلو پیشروی را گرفتند، پیامبر ﷺ همانجا که قربانیها را نگهداشتند و از حدیبیه بود توقف فرمود و به یاران خویش دستور داد که برخیزید و قربانیهای خود را بکشند و سر برآشند، گوید، به خدا قسم یک نفر هم بر نخاست پیامبر ﷺ بر خاست و به خیمه خود رفت و موضوع را با ام سلمه گفت، ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا بیرون برو و بدون اینکه با کسی حرفی بزنی قربانیهای خود را بکش و بعد موی تراش خود را بخواه تا سرش را برآشند، پیامبر ﷺ بر خاست و بیرون آمد و سخنی نگفت نخست قربانیها را قربانی کرد و سپس خراش بن امیه بن قحط را احضار فرمود تا سرش را تراشید، مردم همینکه چنین دیدند برخاستند و قربانیهای خود را کشتند و شروع به تراشیدن سر یکدیگر کردند و نزدیک بود کسانی در آن میان زخمی و یا کشته شوند.

زهری می گوید، پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت میان راه مکه و مدینه سوره فتح نازل شد. قتاده از انس نقل می کند که می گفته است، به هنگام مراجعت از حدیبیه که همه از آن روی که نگذاشته بودند مراسم عمره خود را انجام دهیم غمناک و اندوهگین بودیم خداوند متعال آیات سوره فتح را نازل فرمود و پیامبر ﷺ گفت: خدای آیتی بر من فرو فرستاد که نزد من دوست داشتنی تر است از همه دنیا و هر چه در آن است، چنانچه در آیه اول و دوم سوره فتح می گوید: «بتحقیق گشودیم برای تو گشودنی هویدا، تا بیمارزد برای تو خدا آنچه گذشته از لغزش تو و آنچه پس افتاده و تمام کند نعمت خود را بر تو و راه نماید ترا راه راست».

مقاتل بن حیان می گوید، منظور این است که کارها را برای تو آسان کردیم آسان کردنی روشن.

وَيُصْرِكُ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٢﴾

و تا خدای تعالی ترا نصرت دهد نصرتی قوی. (۲)

وَيُصْرِكُ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا

يُنصِرُكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - لفظ اللهُ: فاعل - نَصْرًا: مفعول مطلق - عَزِيمًا: نعمت و تا خدای تعالی نصرت و پیروزی دهد نصرتی قوی و ارجمند که هیچ خواری و ذلتی در آن نباشد و الحق چنین هم شد که خداوند محمد را بر راه راست پایدار داشته، و گفته شده است مقصود این است که به وسیله تو خداوند مردم را هدایت می کند و نصرت و پیروزی عزت بخش به تو ارزانی می دارد.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَاللَّهُ جُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۴﴾

اوست که آرامش را در دل‌های مومنان نازل کرد تا ایمانی به ایمانشان افزوده شود، و لشکرهای آسمان و زمین از آن خداوند است و خداوند دانا و فرزانه است. (۴)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَنْزَلَ: فعل ماضی - قاعِل (هو) - السَّكِينَةَ: مفعول به

و او آنکسی است که آرامش و سکون را در دل‌های مومنین فرو فرستاد تا ایمانی به ایمانشان افزوده گردد و یقین خود را با یقین دیگر به جهت داشتن ایمان به اصول دین افزون سازند و احکام شرع را سر لوحه زندگانی خود قرار دهند.

وَاللَّهُ جُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ

اللَّهُ: جار و مجرور خبر مقدم - جُودُ: مبتدا موخر

و از برای خداست سپاه آسمانها از فرشتگان و لشکر زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان در راه خدا جهاد کنید و مطمئن باشید که نصرت الهی از آن شماست و خداوند چاره‌ی کار شما را بسیار سهل و آسان میگرداند و سامان می دهد.  
مولانا در مثنوی گفت:

جمله ذرات زمین و آسمان	لشکر حق اندگاه امتحان
باد را دیدی که با عبادان چه کرد	آب را دیدی که با طوفان چه کرد
آنچه بر فرعون زد آن بحر کین	و آنچه با قارون نمود است این زمین
آنچه با پیلانسان پیل کرد	و آنچه پشه کله نمود خورد
و آنکه سنگ انداخت داودی بدست	گشت ششصد پاره و لشکر شکست
سنگ می بارید بنا اعدای لوط	تا در آب سیه خوردند غوط
دست بر کافر گواهی می دهد	لشکر حق می شود سر می نهد

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

لفظ الله: اسم - عَلِيمًا: خبر وَكَانَ - حَكِيمًا: خبر دوم وَكَانَ

و خداوند به مصالح خلق داناست و صواب کار را در آنچه کند از جمله آرامش قلبهای گرویدگان می داند و به آنچه که تقدیر و تدبیر می کند حکیم و فرزانه است.

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾

و تا اینکه مردان مومن و زنان مومنه را به بهشت هنایی داخل کند که جویها در آن روان است و جاودانه در آن می ماند و گناهانشان را از ایشان زائل کند و بزداید و این نزد خدا کامیابی بزرگی است. (۵)

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

لِيُدْخِلَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (هو) - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - وَالْمُؤْمِنَاتِ معطوف - جَنَّاتٍ: مفعول به ثانی

تا اینکه مردان مومن و زنان مومنه را به بوستانهایی که از زیر قصرهای آن در زیر درختان آن جویهای روان است و جاودان در آن باشند داخل می کند. تا این که گناهان و بدبایشان را بزداید و بر آنها ببخشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

عن انس رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (ان في الجنة لشجرة، يسير الراكب في ظلها مائة عام لا يقطعها)

از انس رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم روایت است که فرمودند: «در بهشت درختی است که شخص سواره ضد سال در سایه آن راه رفته و هنوز آنرا به آخر نمی رساند.

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا

ذَلِكَ: اسم - وَكَانَ - عِنْدَ: مفعول به - فَوْزًا: خبر وَكَانَ

و این وعده برای ایشان از جانب خدای تعالی کامیابی بزرگی است و چه کامیابی بزرگتر از این وجود دارد که ایشان از کارهای زشت ایمن و آسوده شوند و به اهداف خود که آن بهشت است که وصف آن گذشت نائل گردند.

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُلْمَ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾

و تا این که مردمان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند، قرین جادئه بد باشند و خدا غضبشان کند و لعنتشان کند و جهنم برایشان مهیا کند که چه بد سرانجامی است. (۶)

وَيُذَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ يَا اللَّهُ فُلِكَ السَّوَاءُ

يُذَذِّبُ : فعل مضارع - فاعل (هو) - الْمُنَافِقِينَ : مفعول به - وَالْمُنَافِقَاتِ : معطوف

در آیه قبل سخن از کامیابی مردان و زنان مومن بود و در این آیه سخن از عذاب مردان و زنان منافق و مشرک است می‌گوید، تا اینکه خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند مراد مردان و زنان منافق اهل مدینه و مردان و زنان مشرک اهل مکه هستند. که به خدای گمان بد می‌برند چونکه بعضی از منافقان گمان می‌بردند که پیغمبر ﷺ به حدیبیه می‌رود کشته خواهد شد یا سالم به مدینه نخواهد آمد و لشکر او شکست خواهد خورد پس حضرت رسول ﷺ سالم به مدینه برگشت و حق سبحانه و تعالی فرمود:

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوَاءِ

عَلَيْهِمْ : جار و مجرور خبر مقدم - دَائِرَةُ : مبتدا موخر

البته شکست بر این کسانی است که به خدا گمان بد می‌برند و از روی نفاق گمان می‌کنند که پیغمبر در حدیبیه شکست خواهد خورد و یا سالم به مدینه بر نخواهد گشت.

غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ

وَعَضِبَ : فعل ماضی - لفظ الله : فاعل - لَعَنَهُمْ : فعل ماضی - هم : مفعول به - فاعل (هو) - أَعَدَّ : فعل

ماضی، فاعل (هو) - لَهُمْ : جار و مجرور - جَهَنَّمَ : مفعول به

و خداوند آن گمان بد برندگان را غضبشان کند و ایشان را لعنت کند و از رحمت خود براند و دور گرداند و برای ایشان دوزخ را مهیا کند.

وَسَاءَتْ مَصِيرًا

سَاءَتْ : فعل ذم - فاعل (هی) - مَصِيرًا : تمیز

و دوزخ چه بد بازگشتی است و چه سرانجام بدی در انتظار آنان است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَكِيمًا ﴿۷﴾

سپاه آسمانها و زمین از خداست، و خدا نیرومند و فرزانه است. (۷)

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَلّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - جُنُودٌ: مبتدا موخر  
 لشکریان آسمانها و زمین و اهل آن که فرشتگان، انس، جن و شیاطین و غیر آنها از آن خداست همه  
 ملوک و مسخر اوست و تکرار این جمله به جهت وعده نیکو برای مومنان است که به نصرت الهی  
 پشت گرمی داشته باشند و وعید و تهدید است از برای منافقان و مشرکان که از تکذیب و گمان بد بر  
 خدای یگانه زیان می بینند و ترسان می شوند.

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم **وَكَانَ** - **عَزِيزًا**: خبر **وَكَانَ** - **حَكِيمًا**: خبر دوم **وَكَانَ**  
 و خداوند نیرومند و حکیم و فرزانه است. و به مصالح خلق داناست و صواب کار را در آنچه می کند  
 از برای مومنان می داند و به آنچه که تقدیر و تدبیر می کند حکیم و فرزانه است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۸﴾

براستی [ای پیامبر!] ما ترا گواه و مژده دهنده و بیم رسان فرستادیم. (۸)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

(نا) اسم از - **أَرْسَلْنَاكَ**: فعل ماضی - (نا) فاعل - ک: مفعول به - **شَهِدًا**: حال - **وَمُبَشِّرًا**: معطوف -

**نَذِيرًا**: معطوف

بدرستی ای پیامبر! ما ترا بر گفتار و کردار امت تو شاهد و گواه فرستادیم و نیز ترا بشارت دهنده و  
 مژده رسان به بهشت برای مومنین و اطاعت کنندگان و بیم رسان از آتش دوزخ برای منافقین و مشرکین  
 و گناهکاران فرستادیم تا ایشان را از آتش دوزخ بترسانی و در آخرت جایی برای اعتراض باقی نگذاری  
 و تا پیامبر بر شما گواه و شاهد باشد چنانچه در سوره بقره/۱۲۳ آمده است: «ویکسون الرسول  
 علیکم شهیداً»

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتُعِزَّزُوا وَتُقَوَّرُوا، وَتَسْبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۹﴾

تا اینکه به خدا و به پیغمبر او ایسان بیاورید و او را نصرت دهید و بزرگ شمارید و بامدادان و  
 شامگاهان تسبیح گوئید. (۹)

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتُعِزَّزُوا وَتُقَوَّرُوا

**تُعِزَّزُوا**: فعل مضارع - (و) فاعل - **و**: مفعول به - **تُقَوَّرُوا**: فعل مضارع - (و) فاعل - **و**: مفعول به

این وعده و وعید برای آنست که خدای را تصدیق کنید و به او بگروید و به یگانگی او اقرار کنید و  
 رسولش را باور دارید که پیغمبر از جانب او به رسالت مبعوث شده است تا شما را هدایت کند و راه  
 نماید. و فرمان او را بزرگ دارید و احترام بگذارید:

### وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً

**سَبِّحُوهُ** : فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - **بُكْرَةً** : مفعول فيه - **أَصِيلاً** : معطوف  
و بامدادان و شامگاهان یعنی در اول روز و آخر روز خدای را به پاکی یاد کنید و تسبیح گوئید و یا  
نماز پنجگانه را بجای آورید که آن خود تسبیحی است که خدا را به پاکی در شبانه روز یاد می کنید.  
در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که:

عن ابی هریره رضی الله عنه قال: قال النبی صلی الله علیه و آله كلمتان حبيبتان الي الرحمن، خفيفتان على اللسان، ثقيلتان في  
الميزان: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: « دو کلمه است که محبوب در نزد  
رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است » « سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم »

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ  
وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُورَةٌ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾

براستی کسانی که با تو بیعت کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، زوی دستهایشان دست  
خداست پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می شکند و هر که بر آنچه با خدا پیمان  
سته وفا کند، پس خداوند بزودی به او پاداش بزرگی می بخشد. (۱۰)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ

**الَّذِينَ** : اسم إنّ - **يُبَايِعُونَكَ** : فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به - **يُبَايِعُونَكَ** : فعل مضارع - (و)

فاعل، جمله خبر إنّ - لفظ **اللَّهِ** : مفعول به

براستی آنانکه در حدیبیه با تو بیعت کردند جز این نیست که با خدا بیعت کرده اند زیرا که مقصود به  
بیعت اوست و برای طلب رضای اوست.

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

يَدُ : مبتدا - فَوْقَ : مفعول فيه - **أَيْدِيهِمْ** : مضاف الیه - فَوْقَ **أَيْدِيهِمْ** : خبر

دست خدا روی دستهایشان است یعنی عهد و پیمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله است در واقع عهد رسول الله همان  
عقد میثاق با خدای سبحان است. تعبیر دست الله بر بالای دست ایشان در اینجا مجازی است نه  
حقیقت، در واقع به معنی سلطه و غلبه و چیره و غالب بودن قدرت خداوند بر عهدکنندگان است پس  
عهدی که صحابه با رسول الله صلی الله علیه و آله بسته در حقیقت عهدی است که با خدا بسته است. مولانا گفت:

دست او را حق چو دست خویش خواند پس بدالله فوق آیدیم برآند

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ

من: مبتدای جازم - نَكَثَ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر  
پس هر کسی که پیمان شکنی کند و نقض عهد نماید، تنها به زیان خود پیمان شکنی می‌کند و زیان و ضرر آن از این عهد شکنی به خودشان بر می‌گردد و به غیر او تجاوز نمی‌کند.

وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

من: مبتدای جازم - أَوْفَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو) - فَمِيسُوتِيهِ: فعل مستقبل - مفعول به - فاعل (هو) - أَجْرًا: مفعول به - عَظِيمًا: نعت

و اما هر کسی به آنچه که با خدا پیمان بسته که پیمان بستن با رسول خدا در واقع پیمان بستن با خداست وفا کند، پس خداوند به زودی پاداش بزرگی در روز قیامت به او می‌بخشد و آن عبارت از بهشت است. رباعی:

پیمان شکن که هر که پیمان بشکست  
آنرا که درست بود پیمان است

از پای در افتاد و برون شد از دست

نشکست بهیچ حال هر عهد که بست

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا يَفْقَهُونَ  
بِالَّذِينَ نَهَيْتَهُمْ مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ  
نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾

اعراب بادیه نشین (بر جای ماندگان) به زودی به تو خواهند گفت که اموال و کسان ما را گرفتار کردند برای ما آموزش بخوان، چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند بگو: اگر خدا در حق شما زبانی بخواند یا در حق شما سودی بخواند پس چه کسی در برابر خداوند شما اختیار چیزی را دارد. بلکه خداوند به آنچه می‌کنید همواره آگاه است. (۱۱)

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا

سَيَقُولُ: فعل مستقبل - الْمُخَلَّفُونَ: فاعل - شَغَلَتْنَا: فعل ماضی - (نا): مفعول به - أَمْوَالُنَا: فاعل  
باز ماندگان عرب بادیه نشین که از جهاد سر باز زدند به زودی خواهند گفت که اموال و کسان ما را گرفتار کردند برای ما طلب آموزش کن ابن عباس گفت - این آیه در شان قومی منافقان فرو آمد از قبایل عرب جمهینه و مزینه و نخع و اسلم و غفار، قومی در مدینه مسکن داشتند و قومی در نواحی مدینه رسول خدا ﷺ شش سال از هجرت گذشته او را آرزوی عمره خاست و طواف کعبه و زیارت خانه، به این قبایل عرب کس فرستاد و ایشان را بخواند تا چون روند از این جهت ایشان را می‌خواند و جمع می‌کرد. قومی که مخلصان بودند و اهل بصیرت اجابت کردند و بیامدند و قومی که منافقان بودند

نشستند و تخلف کردند و عذر دروغ آوردند که: «شغلتنا اموالنا و اهلونا» رب العالمین ایشان را مخلف خواند، یعنی که ایشان از سخن و صحبت رسول الله سر باز زدند. همان است که جای دیگر فرمود:

«ولکن کره الله انبعاثهم فنبطهم و قیل اقمعدوا» و نیز خدای تعالی فرمود:

«انکم رضیتم بالعقود اول مره فاقعدوا» گفتند ما را اهل و عیالست و جز ما ایشان را قیم نیست و خرمایانان داریم در این نخلستان و آنرا تیمار کننده نیست، اکنون ما را آموزش بخواه از خدای به این تخلف که از ما سرزد. و کان رسول الله ﷺ اذا قیل عذر انسان استغفرله و این سخن آنکه گفتند که رسول از حدیبیه باز آمد و ایشان را عتاب کرد و به آن تخلف که کردند رب العالمین ایشان را در آنچه گفتند دروغ زن کرد گفت - «يَقُولُونَ يَا لَيْسَنَّهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»

يَقُولُونَ يَا لَيْسَنَّهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - يَا لَيْسَنَّهُمْ: جار و مجرور - ما: مفعول به (هو) اسم لَيْسَ - فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خیر لَيْسَ

به زبان های خود می گویند آنچه را که در دلهایشان نیست یعنی این عذر و استغفار به زبان می گویند و در دل ایشان از استغفار خیری نیست که ایشان در بند آن نیستند که رسول از بهر ایشان آموزش بخواهد یا نخواهد. که این همان روش منافقان است آنچه را که زبانشان می گویند دلشان گواهی نمی دهد و دورو هستند بلکه خبیث تبت اند و تقاضا در دل دارند.

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا

مَنْ: متبدا - يَمْلِكُ: فعل مضارع - (هو) فاعل (هو) - شَيْئًا: مفعول به

ای محمد ﷺ در جواب ایشان بگو که چه کسی می تواند مالک شود برای شما یعنی چیزی از حکم خدای تعالی را از شما منع کند اگر خدای تعالی بخواهد بشما قهری و غضبی و شکستی و یا خللی در مال و اهل و یا عقوبتی بر تخلف انجام دهد و یا اگر بخواهد بشما سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهل و عیال انجام دهد. چونکه ایشان گمان بردند که آن تخلف که نمودند سب نفع ایشان است در نفس و مال و سبب دفع مضرت از ایشان خواهد بود. رب العالمین خیر داد که اگر از آن نفع و ضرر چیزی در راه شماست و به تقدیر و تدبیر واردت ماست هیچ کس نتواند آنرا دفع کند. آنکه فرمود:

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

۱- سوره توبه، آیه ۴۶

۲- سوره توبه، آیه ۸۳

لفظ **اللَّهُ** : اسم کان - **تَعْمَلُونَ** : فعل مضارع - (و) فاعل - **خَيْرًا** : خبر کان

بلکه چنین نیست که شما به زبان می گوئید و عذر و استغفار ناصلاح و نادرست می آورید بلکه الله تعالی خود آنچه که در دلهای شماست آگاه و داناست و عمل و نیت شما را می داند و از نفاق شما باخبر است و نیز می داند که قصد شما از تخلف چیست؛ بلکه انگیزه واقعی، همانا وجود شک و نفاق در اندرون شما و گمانها و پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که حق تعالی تدبیر آن کار خواهد کرد. چنانکه می فرماید:

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا السَّوْءَ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿۱۲﴾

بلکه گمان بردید که پیغمبر و مومنان هرگز سوی کسان خویش باز نخواهند گشت و این در دلهایشان آرایش گرفت و گمان بد کردید و قومی هلاک شده گشتید. (۱۲)

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا السَّوْءَ

**ظَنَنْتُمْ** : فعل ماضی - تم : فاعل - **لَنْ يَنْقَلِبَ** : فعل مضارع منصوب - **الرَّسُولُ** : فاعل - **أَبَدًا** : مفعول فيه می گوید باز ماندن شما از حدیبیه آنچه که شما گفتید نبود بلکه شما پنداشتید که مشرکان قریش رسول ﷺ را و مومنان را از خان و مان و دیار خویش مستاصل خواهند کرد و از بن بر خواهند انداخت، یا بکشند ایشان را یا بگریزند و در عالم پراکنده شوند، و این گمان بد که به ایشان بردید نموده و نشان داده‌ی شیطان است که بر شما آراست و در دل شما افکند. و گفته اند گمان بد ایشان آن بود که با یکدیگر می گفتند که هرگز به پیش ایشان مروید و خود را فریب مدهید و گمان مکنید که از ایشان یکی سالم باز خواهد گشت که اهل مکه (مشرکان قوم قریش) مسلمانان را هلاک و نیست و نابود کنند. رب العالمین فرمود:

وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا

تم : اسم کان - **قَوْمًا** : خبر کان - **قَوْمًا بُورًا** : گروهی هلاک شده و این گمان بد که شما داشتید و می گفتید که ملت اسلام برافتد و دین خدا باطل گردد بدانید که به سبب این بدگمانی که شما دارید و فساد عقیده و نیتی که شما دارید خودتان گروهی هلاک شدگانید و خدا شما را هلاک کند و نیست و نابود گرداند.

وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾

و هر که بخدا و پیغمبر وی ایمان ندارد ما برای کافران آتشی افروخته مهیا کرده ایم. (۱۳)

وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا

(نا) اسم ان - **أَعْتَدْنَا** : فعل ماضی - (نا) فاعل، خبر ان - **سَعِيرًا** : مفعول به

و هر که بخدا ایمان نیاورد و او را به یگانگی نشناسد و رسول او را باور ندارد و کتاب او را تکذیب نماید و معجزات او را سحر بداند قطعاً ما برای این گروه از انسانهای کافر و مشرک آتشی سوزان آماده کرده‌ایم و این عذاب است که خدای تعالی برای ایشان آماده کرده است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ عَزُومًا

رَجِيمًا ﴿۱۴﴾

و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست، هر که را خواهد بیامرزد و هر که را خواهد عذاب کند و خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۴)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و پادشاهی و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست یعنی زمام امور مملکت در عالم بالا و پائین همگی در قبضه قدرت اوست و کسی غیر از او قادر نیست ادعای مالکیت آسمانها و زمین و اهل آن کند.

يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ

يَعْفِرُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - يَشَاءُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - وَيُعَذِّبُ: فعل مضارع -

فاعل (هو) - مَن: مفعول به

اوست که گناهان بزرگ شما را برای هر که بخواهد می‌آمرزد و به گناهان کوچک هر که را که بخواهد عذاب می‌دهد و کسی قادر نیست او را از این کار که گناهان بزرگ را ببخشد و یا به گناهان کوچک عذاب دهد، دفع کند و یا مانع آن شود.

وَكَانَ اللَّهُ عَزُومًا رَجِيمًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم **وَكَانَ** - **عَزُومًا**: خبر **وَكَانَ** - **رَجِيمًا**: خبر دوم **وَكَانَ**

و خداوند آمرزنده‌ی توبه توبه کنندگان است و بر آنان رتوف و مهربان است و هر که را بخواهد به مغفرت و بخشش خود مخصوص می‌گرداند.

مولانا در مثنوی گفت:

همین مکن زاین پس فراگیر احتراز	که زبختشایش در توبه است باز
توبه را از جانب مغرب دری	باز باشد تا قیامت پروری
تا ز مغرب برزند سر آفتاب	باز باشد آن در از وی رو مثاب
هست جنت را ز رحمت هشت در	یک در توبه است ز آن هشت ای پسر
آن همه که باز باشد که فراز	و آن در توبه نباشد جز که باز
هین غنیمت دار در بازست زود	رخت آنجا کش بکوری حسود

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِنَأْتِيَهُمْ دُرُوبًا نَنبِئُكُمْ بِرِيْدُونِ  
 أَنْ يَسْتَدِلُّوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَسْبِقُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ فَيَقُولُونَ بَلْ  
 تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

و چون سوی غنیمت‌ها روید که آنرا بگیرند، بزودی تخلف کردگان خواهند گفت، بگذارید ما نیز متابعت شما کنیم، می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز متابعت ما نکنید، خدا از پیش چنین گفته است خواهند گفت بلکه بما حسد می‌برید (نه) بلکه جز اندکی فهم نمی‌کنند (۱۵)

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِنَأْتِيَهُمْ دُرُوبًا نَنبِئُكُمْ  
 سَيَقُولُونَ : فعل مضارع مستقبل - الْمُخَلَّفُونَ : فاعل - إِذَا : مفعول فيه

پس زود باشد پس ماندگان از حدیبیه یعنی همان قبایل عرب بادیه نشین آنگاه که به سوی غنیمت‌ها بروید خواهند گفت بگذارید ما هم متابعت شما کنیم و در غزوه خیبر حاضر باشیم زیرا یقین داشتند که در غزوه خیبر دستیابی به غنائم حتمی است آورده‌اند که حضرت رسول ﷺ در ذی الحجه سال ششم که از حدیبیه برگشت در محرم سال هفتم به غزوه خیبر روی آورد و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده به این جنگ برود و در این جنگ شرکت کند چون تصمیم بر این شد مخالفان گفتند اجازه بدهید ما نیز در این جنگ با شما همراهی کنیم.

رِيْدُونَ أَنْ يَسْتَدِلُّوا كَلِمَ اللَّهِ

أَنْ يَسْتَدِلُّوا : فعل مضارع - (و) فاعل - كَلِمَ : مفعول به

می‌خواهند کلام خدا را تغییر و دگرگون کنند چون خداوند متعال به حضرت رسول ﷺ فرمان داده فقط کسانی در غزوه خیبر شرکت کنند و عازم میدان جنگ شوند که در حدیبیه شرکت کرده باشند.

قُلْ لَنْ تَسْبِقُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ

قُلْ لَنْ تَسْبِقُونَا : فعل مضارع - (و) فاعل - (نا) مفعول به

بگو: هرگز از ما در جنگ خیبر پیروی نخواهید کرد و یا ما به جنگ نخواهید آمد. آری خداوند از قبل چنین دستوری و فرمانی صادر کرده است که اعراب بادیه‌نشینان را که در حدیبیه حاضر نبودند از رفتن به غزوه خیبر باز داشته است.

فَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا

فَيَقُولُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - تَحْسُدُونَنَا : فعل مضارع - (و) فاعل - (نا) مفعول به

پس زود باشد منافقان خواهند گفت نه بلکه شما بر ما حسد می‌برید و جز رشک و حسد چیز دیگری مانع رفتن ما به غزوه خیبر نیست و این کار را از روی حسد انجام می‌دهید تا همه غنائم از آن شما باشد و ما را از آن غنائم محروم سازید. و خیبر ناحیتی بود و در آن حصارهای بسیار و مال و غنیمت فراوان، مسلمانان از آن حصارها یکان یکان می‌رفتند و مال بر می‌داشتند و صفیه دختر حبیبی

بن اخطب و دو دختر وی را اسیر گرفتند و تقدیر چنان بود که آن صفیه دختر حبیب بن اخطب جفت رسول خدا ﷺ گشت و روزی بر روی او نشان دید از او پرسید که این چیست؟ صفیه گفت: وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان در کنار من افتاد، این خواب با شوهر خود کنانه بن الریح گفتم. کنانه گفت: که تو می خواهی صاحب سرزمین حجاز پادشاه عرب و عجم - محمد شوهر تو باشد و بر روی من تپانچه (سیلی) زد، این نشان از آنست.

پس رسول خدا قصد حصار صعرب بن معاذ کرد حصار عظیم که در همه عرب حصارى از آن محکم تر نبود، مردمان از حصارهای دیگر آنجا می رفتند و مال فراوان آنجا می بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند، هر ده شبانه روز رسول بر در آن حصار بنشست، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست، رسول خدا محمد بن مسلمه پیش وی به جنگ فرستاد و گفت اللهم نصره. ایشان روی بهم آوردند، درختی بود میان ایشان، هر یکی از ایشان به آن درخت پناه می برد، آن جهود حمله آورد. محمد بن مسلمه آن جمله وی بدرخت رد کرد، آنگه بر او ضربتی زد که نیمه سرش با روی به دو نیم کرد، پس برادر آن جهود بیرون آمد و مبارزت خواست، زیر عوام پیش وی باز شد. مادر وی صفیه گفت: یا رسول الله پسر مرا بکشد رسول گفت نه که پسر تو او را کشد، زیر ضربتی زد که کتف وی با یک نیمه پهلو بیرون انداخت، و زیر او را کشت پس از چندی تلاش در مورد فتح یکی از دژها رسول گفت: و الله لا عطين الرايه غدا رجلاً يحبه الله و رسوله. پس دیگر روز علی را بخواند و علم به وی داد، علی رفت و علم بر در دژ ناعم بزد، جهودی بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من علی ام. جهود گفت عالی شد این کار بحق موسی و تورات، پس علی به تائید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار برکند و بینداخت سپس پیرامون دژ ناعم جنگی سخت درگرفت و سرانجام مسلمانان پیروزمندانه وارد دژ شدند. پس آن اموال و غنائم که از حصارهای خیبر یافتند به اهل حدیبیه قسمت کردند.

بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

(و) اسم کان - لَا يَفْقَهُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - قَلِيلًا: مفعول به

بلکه چنین نیست که آنان برداشت می کنند، واقعیت آن است که جز اندکی در نمی یابند و درک نمی کنند چون داشتن ایمان یقین و علمی صادقانه و اخلاص بی ریا از اموری است که ایشان مفهوم آن را در نمی یابند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَيَّ قَوْمٍ أُزِلُّوا بَأْسَ اللَّهِ وَلِئَلَّيْكُمْ أَنْ تَسْلَمُوا قُلْ إِن تَطِيعُوا  
يُؤْتِكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّوْا كَمَا قَوْلَيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يَعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾

به تخلف کردگان بادیه نشینان بگو: بزودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد، که با آنها کارزار کنید یا مسلمان شوند اگر اطاعت کنید خدایتان پاداشی نیکو دهد و اگر پشت کنید چنانکه پیش از این پشت کردید، عذابتان کند، عذابی الم انگیز. (۱۶)

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَيَّ قَوْمِ أُولِي الْأَسْبَابِ فَعْتَلُوا نَفْسَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ  
فَعْتَلُوا نَفْسَهُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - هم : مفعول به

به این بازماندگان اهل بادیه بگو: زود باشد که خوانده شوید به سوی کارزار قومی که سخت ستیزه جو و زورمند و نیرومند است که با آنها بجنگید یا مسلمان شوند این گروه ستیزه جو اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قاتل عرب که بعد از وفات پیغمبر ﷺ مرتد شدند که ابوبکر صدیق آنان را از پای در آورد، یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت به وادی حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم بود.

فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا

يُؤْتِكُمْ : فعل مضارع - کم : مفعول به - لفظ الله : فاعل - أَجْرًا : مفعول به ثانی - حَسَنًا : نعت  
اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکو برایشان دهد که آن بدست آوردن غنائم در دنیا و رسیدن به بهشت در آخرت است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

يُعَذِّبْكُمْ : فعل مضارع - کم : مفعول به - عَذَابًا : مفعول مطلق - أَلِيمًا : نعت  
و اگر از جنگ و جهاد و کارزار روی برگردانید و به جنگ پشت کنید همچنانکه پیش از این هم رفتن همراه رسول خدا به عمره در حدیبیه به جنگ پشت کردید، خداوند عذاب می کند شما را چه عذاب کردنی. در دنیا به اسارت در آوردن و کشته شدن و هلاکت و در آخرت گرفتار شدن به عذاب آتش دوزخ.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَؤْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷)

بر کور تکلیف نیست و بر لنگ تکلیف نیست و بر بیمار تکلیف نیست و هر که خدا و پیغمبر او را اطاعت کند وی را به بهشت داخل کند که در آن جویها روان است و هر که پشت کند عذابش کند عذابی الم انگیز. (۱۷)

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ

اگر به جنگ نرود از میان شما گناهی بر دین کسان نیست، بر نابینا حرجی و گناهی نیست و بر آدم لنگ حرجی و تکلیفی نیست و بر مریض حرجی و تکلیفی نیست زیرا که اینها از نظر جسمانی ناسالم اند و عذر ایشان اگر به جنگ نرود پذیرفته شده است و نیز کسانی که کودک باشند، یا دیوانه، زن، و بیمار باشند، بیماری که مانع جنگیدن در او باشد نیز برایشان تکلیفی نیست. مولانا گفت:

بهر نقصان بدن آمد فرج      در نبی که ما علی الاعمی حرج

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد در آنچه که به ایشان امر و نهی شده است وی را در بوستانهایی از بهشت که در زیر پای ایشان رودهایی جاری است در می آورد رودهایی که آب آن از شیر سفید تر و از شراب گواراتر و از عسل لذیذتر است.

وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا

من: مبتدا - يَتَوَلَّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - يُعَذِّبْهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - عَذَابًا: مفعول مطلق - الیم: نعت

و هر که از فرمان خدا و رسولش اعراض کند عذابی دردناک که درد آن منقطع نگردد و الم و درد آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان<sup>۱</sup> است چه به مخالفت امر خدا از دولت لقاء دور و بنا فرمانی از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ

السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾

بتحقیق خداوند از مومنان آن هنگام که زیر آن درخت با تو بیعت کردند خشنود گشت خدا آنچه را که در دلهایشان بود معلوم داشت و آرامش به ایشان نازل کرد و فتحی نزدیک به آنان پاداش داد. (۱۸)

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ

السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا

إِذْ: مفعول فيه - يُبَايِعُونَكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به - تَحَّتْ: مفعول فيه

بتحقیق که خداوند از گرویدگان صحابه<sup>ؓ</sup> خشنود گشت آن هنگام که بیعت کردند با تو در زیر درخت سمره پس خداوند آنچه که در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا می داند پس آرامش بر ایشان فرو فرستاد و پاداش دادن ایشان را فتحی نزدیک که فتح خیر است یا فتح مکه. و آن ساعت که دست بیعت گرفتند به رسول فرمان آمد از حق تعالی تا درهای آسمان بگشادند و فرشتگان از ذروه فلک نظاره کردند و از حق فرمان آمد بطریق مباحات که ای مهربان افلاک نظر کنید با آن گروه که از بهر اعزام دین اسلام و اعلای کلمه حق می کوشند جان بذل کرده و تن سبیل و دل فدا و در وقت قتال روی نشانه‌ی نیزه کرده و سینه سپر ساخته.

گواه باشید ای مهربان که من از ایشان خشنودم و در قیامت هر یکی را از ایشان در امت محمد چندین شفاعت دهم که از من خشنود گردند و ازین عهد تا آخر دور زمان هر مومنی که آن بیعت بشنود و بدل امر ایشان در قبول آن بیعت موافق بود من آن مومن را همان خلعت دهم که این مومنان را دادم.

وَمَغْفِرَةً كَثِيرَةً يَأْخُذُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾

و نیز غنیمت های بسیاری خواهند گرفت و خداوند عزیز و حکیم است. (۱۹)

<sup>۱</sup> - حرمان: بی بهره بودن، بی روزی بودن.

وَمَعَانِدَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا

يَأْخُذُونَهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به

و نیز غنیمت های بسیاری خواهند گرفت که از جمله آن غنائم غزوه خیبر و یا غنائم فتوحات دیگر است.

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

لفظ الله: اسم کان - عَزِيزًا: خیر کان - حَكِيمًا: خیر دوم کان

و اوست که عزیز و غالب یعنی غالب و چیره کننده دوستان و حکم کننده به شکست دشمنان است.

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ

آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۲۰﴾

و خداوند شما غنیمت های بسیار دیگری وعده داده که بزودی آنها را خواهید گرفت پس این را بر شما زودتر داد و دستهای آن مردم از شما بازداشت تا برای مومنان عبرتی باشد و براهی راست هدایتان کند. (۲۰)

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ

وَعَدَّكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - لفظ الله: فاعل - مَعَانِمَ: مفعول به ثانی

و خداوند شما را وعده کرده و گفته است ای رسول ﷺ غنیمتهای بسیاری در سرزمین های فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف جهان آنرا تا قیامت بدست من گیرید پس این وعده را بشما زودتر عملی ساخت و این غنیمت ها در غزوه خیبر بدست شما افتاد که آن باغها و نخلستانها و کشتزارهای بسیار مساعد بود که رسول خدا آنرا در میان شرکت کنندگان در حدیبیه تقسیم نمود و دستهای آن مردم را از شما بازداشت. یعنی دستهای اهالی خیبر را برای مومنان کوتاه ساخت.

وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

(هی) اسم کان - آيَةً: خبر کان - يَهْدِيَكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو) - صِرَاطًا:

مفعول به ثانی

تا اینکه آن غنیمت برای مومنان نشانه ای و عبرتی باشد و برای آنکه شما را براهی راست و مستقیم هدایت بنماید یعنی به راه حق و دین اسلام پایدار و استوار بدارد.

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۱﴾

و غنیمتهای دیگر که بدان دست نیافته آید و خدا بدان احاطه دارد و خدا به همه چیز تواناست. (۲۱)

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا

لَمْ تَقْدِرُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل

و غنیمتهای بی شمار دیگری که شما بدان دست نیافته اید و خدا بدان احاطه دارد بدست خواهید آورد. ابن عباس و مجاهد گفت. مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت. بعضی گفتند فتح مکه است یا فتوحات و غنائم فارس و روم است. و این قول پیغمبر خدا ﷺ است که فرمودند:

« غنائم برای شما حلال گردانیده شده است »

عن ابی هریره رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ ( غزا نبی من الانبیاء، فقال لقومه: لا یتبعنی رجل ملک بضع امراه، و هو یرید ان ینی بها و لمامین بها، و لا احد بنی بیوتا و لم یرفع سقفها، و لا آخری اشتری غنماً او خلفات، و هو ینتظر ولادها، فغزا، فدنا من القریه صلاه العصر، او قریباً من ذلك، فقال للشمس: انک ماموره و انا مامور، اللهم احبسها، فحبست حتی فتح الله علیه، فجمع الغنائم فجاءت یعنی النار - لنا کلها فلم تطعمها، فقال: ان فیکم غلولاً، فلیسا یعنی من کل قبیله رجل، فلزقت ید رجل بیده، فقال: فیکم الغلول فجاؤوا برأس مثل رأس بقره من الذهب، فوضعوا، فجاءت النار فاکلتها، ثم اجل الله لنا الغنائم، رأی ضعفنا و عجزنا، فأحلها لنا) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «پیغمبری از پیغمبران اراده جهاد نمود، و به قوم خود گفت: اگر کسی زنی را به نکاح گرفته و با او همبستری نکرده باشد، و یا خانه هایی را بنا نموده ولی سقف آنها را نهوشیده باشد، و یا گوسفندان و یا شتران آبتنی را خریده و انتظار ولادت آنها را داشته باشد، با من همراهی نکند.

آن پیغمبر به جهاد رفته و هنگام نماز عصر و یا نزدیک نماز عصر، بهمان قریه مورد نظر رسید، خورشید را (مخاطب قرار داده) و گفت: تو ماموریت داری و من هم ماموریت دارم، و خدایا! آفتاب را برایم متوقف بساز! و همان بود که (آفتاب) برایش تا هنگامیکه آن قریه را فتح کرد متوقف ساخته شد، اموال غنیمت را جمع نمود، آتشی آمد که آن غنائم را بسوزاند، ولی نتوانست آن را بسوزاند (پیغمبر) برای قوم خود گفت: کدام کسی از شماها در اموال غنیمت خیانت کرده است، باید از هر قبیله ای یک نفر آمده و با من بیعت نماید، (چنان کردند) و دست یکی از آنها به دست پیغمبر چسبید، پیغمبر برایش گفت: خیانت در مال غنیمت در قبیله شما صورت گرفته است، باید همه افراد قبیله آمده و با من بیعت نمایند، و دست دو یا سه نفر از آنها بدست پیغمبر چسبید، برای آنها گفت: خیانت در بین شما دو سه نفر است، و آنها کلهی مانند کلهی گاوی را که از طلا بود، آورده و روی اموال غنیمت گذاشتند، و همان بود که آتش آمده و اموال غنیمت را سوزانید، سپس خداوند غنائم را برای ما حلال کرد و چون خداوند متعال ضعف و بیچارگی ما را دید، غنائم را برای ما حلال نمود.»

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

لفظ **اللَّهُ**: اسم کان - **قَدِيرًا**: خبر کان

و خداوند به همه چیز قادر و تواناست از فتحها و نیز تقسیم غنائم و تقدیر و تدبیر کارها در دست اوست.

**وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَدَبُ لَمْ لَا يَجِدُوكَ وَإِنَّا وَلَا نَصِيرًا** ﴿۲۲﴾

و اگر کسانی که کافرند با شما کارزار کنند قطعاً به شما پشت خواهند کرد و دیگر دوست و یاورى نخواهند یافت. (۲۲)

**وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَدَبُ لَمْ لَا يَجِدُوكَ وَإِنَّا وَلَا نَصِيرًا**

**قَاتَلَكُمُ**: فعل ماضی - کم: مفعول به - **الَّذِينَ**: فاعل

و آنانکه از اهل حدیبیه که کافر بودند با شما در حدیبیه قتال می کردند و صلح نمی کردند هر آینه به شما پشت می کردند و هزیمت می شدند پس کارسازی و دوستی و یاورى نخواهند یافت. محالست چون دوست دارد ترا که در دست دشمن گذارد ترا

**سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** ﴿۲۳﴾

روش و سنت خداست که از پیش چنین بوده و روش خدا را تغییر پذیر نخواهی یافت. (۲۳)

**سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلُ**

**سُنَّةَ**: مفعول مطلق - **خَلَّتْ**: فعل ماضی - فاعل (هی)

این سنت الهی است یعنی این حکم خدا **عَلَّامٌ** و قانون قدیم او در نصرت دادن دوستانش بر دشمنانش می باشد و انبیاء همیشه بر دشمنان غلبه کرده اند.

**وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا**

**لَنْ يَجْعَلَ**: فعل مضارع - فاعل (انت) - **يَجْعَلُ**: مفعول به

و برای سنت و روش خدای تعالی هیچ تغییری و تبدیلی نیست تبدیلی هر چه در ازل مقدر و مقرر شده لامحاله موجود خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید. **قطعه:**

تغییر بحکم از لسی راه نیابد

تبدیل بفرمان قضا کار ندارد

در دائره امر کم و بیش ننگنجد

با سر قدر چون و چرا کار ندارد

**وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ**

**بِعَمَلِهِمْ لَبِيبًا** ﴿۲۴﴾

اوست که به نزدیک مکه پس از آنکه شما را بر مشرکان ظفر داد، دستهای شما از ایشان و دستهای ایشان از شما بازداشت و خدا به اعمالی که می کردید بینا بود. (۲۴)

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَّنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ

هُوَ : مبتدا - الَّذِي : خبر - كَفَّ : فعل ماضی - فاعل (هو) - أَيْدِيَهُمْ : مفعول به

اوست که در دل مکه پس از آنکه شما را بر مشرکان مسلط ساخت و پیروز گرداند دستهای ایشان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید. در سبب نزول این آیه روایت شده است که جماعتی از اهل مکه روز حدیبیه بیرون آمدند و خواستند غافلگیرانه بر لشکر رسول الله تیراندازی کنند ولی مسلمانان آنان را با پرتاب سنگ پاسخ دادند. مولانا گفت:

قصه عهد حدیبیه بخوان      گفت ایدیکم تمامت زان بدان

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

لفظ الله : اسم و كَانَ - بَصِيرًا : خبر و كَانَ

و خداوند به آنچه می کنید، همواره بیناست و هیچ چیز و هیچ عملی از دید او پنهان و مخفی نیست و شما را بدان اعمالتان جزا خواهد داد.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَدْيَةِ مَعَكُوفًا أَنْ يُبَلِّغَ مَحَلَّهُمْ وَلَوْلَا

رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّفُوهُمْ فَتَعْيِبُكُمْ مِّنْهُمْ مَّعْرَةٌ بِعَيْنِ عِلْمٍ

لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ، مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

آنها کسانی بودند که کفر ورزیدند و شما را با قربانها که برای رسیدن به قربان گاه، بسته بود، از مسجد الحرام باز داشتند اگر بیم آن نبود که مردان مومن و زنان مومن را که نمی شناسید آسیب زیند و از بابت ایشان بدون اینکه بدانید، مکروهی بشما رسد تا خدا هر که را خواهد برحمت خویش در آرد، اگر دو گروه از هم جدا بودند کافرانشان را عذاب می کردیم، عذابی الم انگیز. (۲۵)

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَدْيَةِ مَعَكُوفًا أَنْ يُبَلِّغَ مَحَلَّهُمْ

هُمُ : مبتدا - الَّذِينَ : خبر - مَعَكُوفًا : حال

آنها یعنی: مشرکان و کافران قریش کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام باز داشتند و اجازه ندادند که خانه خدا را طواف کرده و پس از اعمال عمره از احرام بیرون آمده خود را حلال سازید و نیز نگذاشتند هدی شما که باز داشته شده بود به محل قربانگاه برسد یعنی در محل قربانی ذبیح و قربانی کرده شود چون باید قربانی در زمین حرم ذبح کرده شود که هدی رسول الله و مسلمانان در حدیبیه هفتاد شتر بود.

وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّفُوهُمْ فَتَعْيِبُكُمْ مِّنْهُمْ مَّعْرَةٌ بِعَيْنِ عِلْمٍ

رِجَالٌ : مبتدا - خبر محذوف

اگر بیم آن نبود که مردان مومن و زنان مومن را در مکه که شما ایشان را نمی شناسید لگدمال و نابود کنید، خداوند مانع این جنگ نمی شد. و آنان هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که ایمان خود را اکتمان می کردند حق سبحانه تعالی فرمود اگر شما وارد مکه شدید و به جنگ می پرداختید چون شما مسلمانان را می شناختید به هلاکت می رسانید زیرا که ایشان با مشرکان مختلطاند اگر شما ایشان را می کشتید پس از جهت هلاکت ایشان به شما مکروهی و عذابی می رسید و یا تاوانی چون کفارت و دیت بشما می رسید. می گوید - اگر نه از بهر آن مستضعفان می بود که در مکه اند مردان و زنانی که ایمان خویش پنهان دارند و شما ایشان را نشناسید و به نادانی ایشان را بکشید و شما را بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره به شما رسد، و نیز کافران شما را غیب کنند که اهل دین خود را کشتید اگر ته این بودید ما شما را بر ایشان مسلط می کردیم و در مکه می گذاشتیم آنکه گفت:

لِيَدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ

لِيَدْخِلَ : فعل مضارع منصوب - لفظُ اللَّهِ : فاعل - مَن : مفعول به

خداوند هر که را بخواهد به رحمت خویش داخل می کند یعنی در دین اسلام داخل می کند قبل از اینکه شما به مکه بروید و فتح مکه به وقوع پیوسته باشد اگر بخواهد در دین اسلام داخل می کند.

لَو تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

لَو تَزَيَّلُوا : جمله شرط، فعل ماضی - (و) فاعل - (ل) : جواب شرط - لَعَذَّبْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل -

الَّذِينَ : مفعول به - عَذَابًا : مفعول مطلق

اگر این دو گروه یعنی مسلمانان از کافران در مکه از هم جدا بودند هر آینه کافران را عذاب می کردیم چه عذاب دادنی در دنیا به قتل و هلاکت و در آخرت در آتش دوزخ گرفتار می کردیم.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ اللَّعِينَةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى

رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ الْقَوْمِ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ

يَكُلُّ مَنٍّ وَعَلِيمًا ﴿۲۶﴾

آن هنگام که کافران تعصب جاهلیت در دل گرفتند و خدا آرامش خویش به پیغمبرش و به مومنان نازل کرد و بر کلمه تقوی استوارشان داشت که در واقع آنان بدان سزاوارتر بودند و خدا همواره به همه چیز دانا بود. (۲۶)

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ اللَّعِينَةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى

رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ الْقَوْمِ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا

إِذْ : مفعول فيه - جَعَلَ : فعل ماضی - الَّذِينَ : فاعل - كَفَرُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - الْحَمِيَّةَ : مفعول به - حَمِيَّةٌ : بدل

ای محمد ﷺ بیاد آور آن زمانی را که کافران در دلهای خود تعصب و تکبر و غیرت و حمیت جاهلیت که به دلهایشان در آمده و سعی داشتند که بنده را از فرمانبرداری باز دارند و با یکدیگر گفتند که ما پیغمبر و یاران او را اجازه نمی دهیم و نمی گذاریم که بر مکه وارد شوند و مراسم عمره خود را انجام دهند زیرا که در روز بدر پدران و برادران ما را کشته اند و سوگند به لات و عزی که بر ما در مکه وارد نمی شوند پس خداوند آرامش و وقار و سکون را بر پیامبر خویش و بر مومنان فرو فرستاد و ایشان را پای بند کلمه تقوی و پرهیزکاری گردانید و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایسته آن بودند از این جهت این شایستگی را در حدیثی نشان دادند.

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

لفظ الله: اسم کان - عَلِيمًا : خبر کان

و خداوند به همه چیز دانا و آگاه است. در مورد تعبیر خواب پیغمبر در باره ی طواف خانه خدا آیت آمد که:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ  
مُحَلِّفِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقْضِرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا  
قَرِيبًا ﴿٢٧﴾

بتحقیق خداوند رویای رسول خویش بحق راست کرد مسلماً اگر خداوند خواهد، یا ایمنی به مسجد الحرام داخل می شوید در آنحال که سر ترا شنیده یا مو کوتاه کرده اید بدون آنکه بیسی داشته باشید خدا آنچه را که شما نمی دانستید دانست پس از این فتحی نزدیک برای شما قرار داد. (۲۷)

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ

لَقَدْ: حرف تحقیق - صَدَقَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - رسول: مفعول به - الرُّؤْيَا: مفعول به ثانی

در کشف الاسرار آمده است که:

رسول خدا پیش از آنکه به حدیبیه رفت در مدینه بخواب نمودند او را که بر وی گفتند: لیفتحن علیک مکه. این شهر مکه بر تو گشاده شود و وقت آن فتح در خواب معین نکردند. رسول با یاران گفت که فتح مکه مرا در خواب نمودند. یازان همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال در مکه روند. پس چون از حدیبیه به صلح باز گشتند و رسول به صلح کردن و بازگشتن رغبت نمود یاران با یکدیگر گفتند ایس کان یعدنا رسول الله ﷺ ان نأتي البیت فنطوف به. در خبر است که عمر بن خطاب

گفت یا رسول الله نه تو با ما گفته ای که در خانه کعبه رویم و طواف کنیم؟ رسول گفت بلی من گفته ام. اما به تو گفتم که امسال رویم یا دیگر سال؟ گفت - نه یا رسول الله که وقت آن معین نکردی رسول گفت - پس بدان که تو در خانه کعبه روی و طواف کنی و بروق این رب العالمین آیت فرستاد. « لقد صدق رسوله الرویا بالحق » راست نمود الله تعالی رسول خویش را آن خواب برآستی و درستی. سپس الله تعالی از رسولش خیر داد برآستی او گفت:

لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ

این : شرط جازم - شَاءَ : فعل ماضی - لفظُ اللهُ : فاعل - ءَامِنِينَ : حال

آنکه رسول خدا ﷺ به یاران خود به حکم آن خواب که او را نمودند فرمود: که - شما به ناچار در مسجد الحرام داخل شوید بدون اینکه ترسی داشته باشید و ایمن گشته از دشمنان و هر چند که در آن دخول بیقین بود اما کلمه استثناء بحکم ادب گفت.

مُخْلِقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ

مُخْلِقِينَ : حال ثانیه - رُءُوسَكُمْ : مفعول به ثانی

در حالت ترسی و در حالت امن و امان و در حالی که سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده وارد مسجد الحرام می شوید اما باید دانست که تراشیدن سر و یا کوتاه کردن آن هر دو مخصوص مردان است چه عمره باشد و چه حج، تراشیدن سر از نظر مذهب حنفی اولی تر از کوتاه کردن است اما زنان موی سر خود را در پایان مناسک چه در عمره و یا چه در حج به اندازه یک بند انگشت کوتاه خواهند کرد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: خلق رسول الله ﷺ نبي حجة و عنه ﷺ ان رسول الله ﷺ قال: (اللهم ارحم المحلقين) قالوا: والمقصرين يا رسول الله، قال: (والمقصرين)

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ در حج، سر خود را تراشیدند و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا دعا کرده و گفته اند: «خدا یا! بر کسانی که سرشان را تراشیده اند رحمت کن» گفتند: یا رسول الله! برای کسانی که موی سر خود را کوتاه کرده اند (هم دعا کنید) گفتند: «... و کسانی که موی سر خود را کوتاه کرده اند»

عن ابي هريره رضی الله عنه مثل ذلك الا انه قال: (اغفر) بدل، (ارحم) قالها ثلاثاً، قال: (و للمقصرين)

از ابوهریره رضی الله عنه مانند حدیث گذشته روایت گردیده، مگر او عوض «رحمت کن» «بیامرزه» را روایت نموده است، و بعد از اینکه سه بار به حق کسانی که سر خود را تراشیده اند، دعا نموده اند (بار چهارم) به حق کسانی که موی سر خود را کوتاه نموده بودند، دعا کردند.

پس با توجه به این حدیث شریف معلوم است که تراشیدن سر از کوتاه کردن آن بهتر است و کسانی که بعد از مناسک حج سر خود را بتراشند انشاء الله مورد رحمت خداوند قرار می گیرند.

فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَعَجَلْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا

فَعَلِمَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مَأْ: مفعول به - جَعَلْ: فعل ماضی - فاعل (هو) - فَتَحًا: مفعول به -

قَرِيبًا: نعت

پس خداوند آنچه را که شما نمی دانستید دانست یعنی از حکمت به تاخیر انداختن داخل شدن شما به مسجد الحرام. پس پیش از داخل شدنتان به مسجد الحرام خداوند فتحن نزدیک را برای شما قرار داد. که آن فتح خیبر و بدست آوردن غنایم جنگی است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾  
اوست که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را به همه دین ها غالب کند و خداوند به عنوان اظهار کننده حق بس است. (۲۸)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَرْسَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - رَسُولَهُ: مفعول به

او خدایی است که رسول خود را با هدایت به سوی مردم فرستاد یعنی بایان روشن و واضح و آن قرآن است و گفتند کلمه شهادت « لا اله الا الله » و دین حق یعنی دین اسلام است که آن دین را بر تمام ادیان پیروز گرداند الحمد لله آنچه که گفتیم به تحقق پیوست دین رسول الله در میان امت شایع شد و قرآن کتاب آسمانی و احکام الهی در میان امت رایج و مورد استقاده قرار گرفت و سراسر گیتی را با نور هدایت خود روشن و منور گرداند.

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

كَفَىٰ: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - لِقَطْفَ بِاللَّهِ: فاعل - شَهِيدًا: تمیز

و خدای بسنده و کافی است و پیروز کننده آن گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است برای بیان و شهادت آنچه که از معجزات آورد گواه و شاهد است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَصِيظَهُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

محمد پیغمبر خداست ﷺ و کسانی که همراه اویند. بر کافران سخت گیر و با یکدیگر مهربان اند آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند و وصف و نشانه مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره هایشان آشکار است این مثل ایشان است در تورات و مثل ایشان در انجیل است، چون کشته ای که جوانه خود را بر آرد و آن را نیرومند ساخت تا آنان را سبتر کرد و بر ساقه (شاخه) خود

بایستد و دهقانان را پشگفت آورد تا کافران را از دیدن آن به خشم براندازد خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیکو و شایسته کرده اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگی داده است. (۲۹)

محمد رسول الله

محمد: مبتدا - رسول: خبر - الله: مضاف الیه

محمد رسول و فرستاده خدای تعالی است. خدای تبارک و تعالی می فرماید، سوگند به عزت و جلال خود که بر کوه های عرب نوری فرو خواهم آورد که میان خاور و باختر را فروزان کند و از فرزندان اسماعیل پیامبری عرب و آموزش ندیده و امی بیرون خواهم آورد که همه به او ایمان خواهند آورد. از کعبه احبار روایت است «پیامبری در آخر الزمان ظاهر خواهد شد که بهترین پیامبران است و امت او بهترین امت ها هستند آنان گواهی می دهند که خدایی جز پروردگار نیست در هر جای بلندی خدا را تکبیر می گویند آنها در نماز خود صف می کشند همانطور که برای جنگ صف می بندند، دلهای ایشان کتابهایشان است، روز قیامت همگی با چهره درخشان برانگیخته می شوند، نام آن پیامبر احمد است امت او ستایشگر خدایند و در حال سختی و راحتی خدا را می ستایند، زادگاه او مکه و محل هجرتش مدینه است، آنها با هر دشمنی که برخورد کنند فرشتگان با ایشان اند در حالی که نیزه همراه دارند، خداوند به آنها چنان مهر دارد که پرنده نسبت به جوجه هایش، ایشان وارد بهشت می شوند، یک سوم ایشان بدون حساب وارد بهشت می شوند، یک سوم آنها که گناهای دارند خداوند می آمرزدشان و یک سوم آنها دارای گناهان بزرگ باشند در آتش جهنم می سوزند و سپس به رحمت خدا و به شفاعت پیغمبر ﷺ از دوزخ به بهشت می روند.

صفت او در تورات بنی اسرائیل که تبدیل و تغییر نیافته است چنین است نامش احمد و از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم و آخرین پیامبران است، او پیامبر عربی است که همانند دین حنیف ابراهیم را می آورد، لنگ بر کمر می بندد و اطراف خود را می شوید در چشم او سرخی است و میان دو شانه اش مهر نبوت، نه کوتاه قامت است و نه بلند، قطفه<sup>۱</sup> می پوشد و بر روی استر می جنگد و سوار خر می شود و در بازارها راه می رود و شمشیرش بر دوش اوست، با هر کس برخورد کند برایش مهم نیست، همراه او نماز و ذکری است زادگاه و محل رشد آغاز پیامبری او در مکه است و محل هجرت او مدینه است میان سنگ لاختهای مشتمل بر خار و درختان خرما، و آموزش ندیده نه می نویسد و نه کتاب می خواند و سخت ستایشگر خداوند است در راحتی و سختی او را می ستاید چیزی او بر شام مسلم است از میان فرشتگان جبرئیل دوست و یاور اوست، از قوم خود آزاری شدید می بیند ولی بعد بر آنها چیره میشود و ایشان را درو خواهد کرد دشمن از آن پیامبر از فاصله یک ماه راه می ترسد شخصاً در جنگ شرکت می کند تا به آنجا که مجروح می شود، هیچ پاسبان و پاسداری همراه او نیست که خدا نگهداریش می کند.

<sup>۱</sup> - جامه یا پارچه‌ی پرزدار و حوله‌ی بزرگ که روی دوش می اندازند.

وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرْتَهُمُ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا  
الَّذِينَ: مبتدا - أَشِدَّاءُ: خبر - رُحَمَاءُ: خبر ثانی - تَرْتَهُمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (انت) -

رُكْعًا: حال - سُجَّدًا: حال ثانی

و آنان که با اویند از صحابه رضی الله عنهم و مومنان، اینان بر کافران سخت گیر و درشت خویند و با یکدیگر  
مهربان اند و در میان خود دوستی و صفا و صمیمیت و عطاوت دارند.  
مولانا گفت:

روا شداء علی الکفار باش  
خاک بر دلداری اغیار باش  
شیخ سعدی در گلستان گفت:

جو بینی که در سیاه دشمن تفرقه افتاده است، تو جمع باش و اگر جمع شوند، از پریشانی اندیشه کن.

برو با دوستان آسوده بنشین  
جو بینی در میان دشمنان جنگ  
و اگر بینی که با هم زبان آند  
کمان راز کن و بر یاره بر سنگ

و نیز تو مومنان را در اغلب اوقات در حالت رکوع و سجود می بینی، یعنی مشغول به نماز اند و  
خوشنودی رضایت خداوند را طلب کنند. یعنی نماز چهره هایشان را زیبا جلوه می دهد در حدیث  
شریف از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در رکوع و سجده خود چنین  
می گفتند: سبحانک اللهم ربنا و بختدک، اللهم اغفر لی و نیز از عایشه رضی الله عنها در روایت دیگری  
آمده است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آن چیزی را در حالت رکوع و سجده می گفتند که در قرآن کریم  
مأمور به گفتن آل شده بودند.

سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ

سِيْمَاهُمْ: مبتدا - فِي وُجُوهِهِمْ: جار و مجرور، خبر

علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره هایشان آشکار شده است یعنی از بس که به رکوع و  
سجود پرداختند و به نماز ایستاده اند چهره هایشان نورانی شده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است

عن مغیره بن شعبه رضی الله عنه قال: ان كان النبي صلی الله علیه و آله ليقوم ليصلي حتى ترم قدماه، أو ساقاه فيقال له، فيقول: (أفلا  
أكون عبداً شكوراً)

از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم  
می کرد، چه برایشان گفته می شد (که سب این همه عبادت چیست) می فرمودند: «آیا بنده ای  
شکرگزاری نیابتم؟»

ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزِعٍ أُخْرِجَ شَطْرَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَى  
عَلَى سُوقِهِ يَمُوجِبُ الزَّرْعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

ذَلِكَ : مبتدا - مَثَلَهُمْ : خبر - مَثَلَهُمْ : معطوف.

این صفت که گفته شد یعنی صفتی که در کتاب تورات موسی مومنان را بدان وصف کرده آمده و صفت ایشان در انجیل در کتاب عیسی آمده بمانند کاشته ای است که جوانه خود را بر آورد که از آن جوانه ساقه و شاخه درخت روید و آن را نیرومند سازد پس بتیر شود پس بر روی ساقه های خود بایستد یعنی اول دانه بود پس گیاه ضعیف و سرانجام درختی نیرومند گردد و این قوی و نیرومندی و ستبری آن کشاورزان را به تعجب و امیدارد و این مثل، مثل شده پیغمبر است ﷺ و یاران او که به اول دعوت اسلام ضعیف بود هر چند زمان بگذرد قوت گیرد و بزرگ شود و سپس راست بایستد و سبب تعجب جهانیان گردد تا اینکه این رشد و تضح کافران را به خشم آرد.

مولانا گفت:

باز آن جان چونکه محو عشق گشت      یعجب الزرع آمد بعد کشت

وَصَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

وَصَدَّ: فعل ماضی - اللَّهُ: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به اول - وَعَمِلُوا: فعل ماضی (و) فاعل - الصَّالِحَاتِ:

مفعول به - مَغْفِرَةً: مفعول به ثانی

خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو کرده و عده متفرت و پاداش بزرگی داده است یعنی خداوند عده داده است به خاطر اعمال نیکشان گناهشان را بپامرزد «ان الحسنات یذهبن السیئات»<sup>۱</sup> براستی نیکی ها بدی ها را از بین می برند پس بر ما مسلمانان است که قدر این نعمت عظیم را بدانیم و سپاسگذار خدا و رسول او باشیم و صحابه و بزرگان دین را که برای اعتلای اسلام جان فشانی ها کرده اند حرمت ایشان نگاه داریم و قدر ایشان بشناسیم که صدر مکرم و امام مقدم و پیشگاه محترم ایشان صدیق اکبر بود، پس فاروق انور، پس ذولنورین ازهر، پس مرتضی اشهر، یکی منبع صدق، یکی مایه عدل، یکی اصل حیاء، یکی کان سخاء، واجب است بر هر مومن موحد که باطن خود به این صفات بیاراید. به صدق یا صدیق موافقت کند به عدل یا فاروق مرافقت کند. بحیاء یا ذولنورین مشایعت کند. بسخاء یا مرتضی متابعت کند تا رب العالمین فردا او را با ایشان حشر کند و ایشان را شفیع وی گرداند.

<sup>۱</sup> - سوره هود، آیه ۱۱۴

## سوره الحجرات

سوره « الحجرات » بر قول جمهور مفسران مدنی است و جمله در مدینه فرو آمده و دارای هیجده آیه است. ابن عباس گفت مگر یک آیت «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی» که گفته است در مکه فرود آمده. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست در نامگذاری این سوره گفته اند که در آن خداوند به درشت خویان اعرابی ادب آموخت. همانا که رسول اکرم ﷺ را از پشت حجره های زنان مومن و پاک نهادش رضی الله عنهن صیدا می کردند. در فضیلت این سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی ﷺ گفت: من قرأ سوره الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه. یعنی: «هر کس سوره «حجرات» را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود!»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید (در انجام کاری) از خدا و رسولش پیش دستی مکنید و از خدا بترسید که خدا شنوا و داناست. (۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ

ای منادا-ها: حرف تشبیه- الَّذِينَ: عطف بیان- لَا تَقْدِمُوا: فعل نهی- (و) فاعل- بَيْنَ: مفعول فیه  
ای کسانی که ایمان آورده اید در انجام کاری در برابر خدا و رسولش پیش دستی نکنید و آن کار را پیش از خدا و رسولش فیصله ندهید و در حضور رسول الله ﷺ در قضاوت شتاب مکنید و بر خلاف قرآن و سنت چیزی مگوئید و در این مورد از خدا بترسید. در معنی و سبب نزول آن آورده اند که حسن گفت- معنی آنست که- «لا تدبخوا» قبل ذبح النبی ﷺ و سبب آن بود که جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش از آنکه رسول نماز عید کند و قربانی کند، پس این آیت فرود آمد و رسول ایشان را فرموده تا قربانی را اعاده کنند. قومی گفتند این آیت در روزه روز شک فرود آمد و معنی آنست که- «لا تصوموا قبل ان يصوم بينكم»

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۱- روزه مگیرید قبل از این که در میانتان روزه بگیرند.

لفظ **اللَّهُ** : اسم **إِنَّ** - **سَمِيعٌ** : خبر **إِنَّ** - **عَلِيمٌ** : خبر دوم **إِنَّ**  
براستی که خداوند بسیار شنوا و داناست و حکم شما و قضاوت شما را که در آن قبل از حکم و قضاوت رسول خدا ﷺ باشد می شنود و می داند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٤١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید صداهای خود را از سخن پیامبر بلند نکنید و با او سخن بلند بمانند سخن گفتن بعضی از شما با بعضی دیگر بلند مگوئید، مبادا اعمالتان تباہ شود و شما احساس نکنید. (۲)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

لا تَرْفَعُوا : فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - أَصْوَاتُكُمْ : مفعول به - فوق : مفعول فيه - (و) حالیه - انتم : مبتدا - لا تَشْعُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

ای کسانی که ایمان آورده اید صداهای خود را از صدای پیغمبرتان بلندتر نکنید و با او سخن بلند و آشکارا مسازید همچون آشکار کردن برخی از شما بر بعضی دیگر بلکه آواز و صدای خود را نرمتر کنید تا شرط ادب به جای آورده باشید.

بیت:

نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز      که گفته اند طریقت تمام او ادب است

در خبر است که قوم بنی تمیم به خدمت پیامبر ﷺ رسیده بودند و می خواستند که یکی را برایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد ابوبکر یکی اختیار کرد نام وی قعقاع بن معبد، عمر خطاب دیگری اختیار کرد نام وی اقرع بن حابس، ابوبکر گفت مخالفت من خواستی به این اختیار کردی. عمر گفت من مخالفت تو نخواستم سخن میان ایشان دراز گشت و به آواز بلند سخن گفتند. انس بن مالک گفت: «کاد الخیران ان یهلک». آنکه در شان ایشان آیت آمد که «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» ابوبکر گفت: سوگند یاد کردم که از این به بعد هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم مگر چنانکه با همرازی پنهان سخن گویند و عمر بعد از آن با رسول خدا سخن چنان نرم می گفت که رسول دشوار توانستی شنید. انس مالک گفت - ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول بود که خطباء عرب را در مجلس رسول جواب می داد و در مجمع عرب آن روز که این آیت فرو آمد بترسید و در خانه نشست دل تنگ و اندوهگین گریان و زاری کنان و می گفت - انا الذی ارفع صوتی فوق صوت النبی و انا من اهل النار مگر این آیت به شان من فرود آمد که من به حضرت نبوت آواز بلند می دادم آه که اعمال من محو شد و من از آتشیانم و این سخن از بهر آن می گفت که گوش وی گران بود و سخن بلند می گفت پس به

این سبب از حضرت رسول باز ماند و خانه بر خود زندان کرده این قصه با رسول بگفتند، رسول برخاست و به خانه او آمد و او را به بهشت اعظم بشارت داد گفت: بل انت من اهل الجنة. بلکه تو از اهل بهشت هستی.

این عباس گفت: پس از آنکه این آیت فرود آمد، یاران همه متذلل گشتند و حضرت رسول به تعظیم و توقیر نشستند و سخن نرم گفتند. رب العالمین آن ببینید، و ایشان را در آن بستود و وعده توایب نیکو داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۴۰﴾

کسانی در نزد پیغمبر خدا صدایشان را ملایم کنند همان کسان اند که خدا دل‌هایشان را به پرهیزکاری امتحان کرده است و مغفرت و پاداشی بزرگ دارند. (۴۰)

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۴۰﴾  
 الَّذِينَ: اسم إِنَّ - يَغُضُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل أَصْوَاتَهُمْ: مفعول به - عِنْدَ: مفعول فيه - أُولَٰئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر، جمله خبر إِنَّ

براستی کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر خدا پائین نموده و آهسته سخن می گویند، آنان اند که خدا دل‌هایشان را پرهیزکار و پاکیزه و خالص کرده است.

این کسان آنان اند که خدای تعالی دل‌های ایشان را برای قبول تقوی امتحان کرده است در اینجا آزمودن به معنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آموزده شده است. بیت:

در کوره‌ی امتحان گرم بگذری / منت دارم که بی غشم میسازی

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جازومجرور خبر مقدم - مَغْفِرَةٌ: مبتدا موخر

آمزش گناهان و پاداش بزرگ بیکران برای این گروه پاکیزه دلان است در برابر این ادب و حرمتی که داشتند. یعنی در دنیا قلب‌هایشان را برای تقوی خالص می گرداند و در آخرت پاداش بزرگ جنت برای آنان است.

إِنَّ الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنَ الْمُنْجَرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۱﴾

براستی کسانی که از پشت حجره ها ترا ندا می کنند بیشترشان خردوری نمی کنند. (۴۱)

۱ - به رفتار و اخلاق کسی اقتدا کرده، اخلاق کسی را کسب کردند، در اینجا اخلاق حضرت رسول را بدست آوردند.  
 ۲ - کسی را محترم شمردن و به او احترام گذاشتن

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

الَّذِينَ اسم - إِنَّ - أَكْثَرُهُمْ مبتدا - لَا يَعْقِلُونَ فعل مضارع - (و) فاعل، خبر أكثر، جمله خبر إِنَّ

بی گمان کسانی که ترا از پشت حجره‌های استراحتگاهت صدا می زنند و به فریاد می خوانند اکثرشان نمی فهمند و خردوری نمی کنند. چونکه بدخلق و تند خوئی در نهاد ایشان موکد گشته و با این کارشان می خواستند نوعی خود نمایی کنند.

گفته اند این آیت در شان قومی از قبیله بنی النخیر و بنی عمرو بن تمیم فرو آمده است. رسول خدا لشکری به ایشان فرستاد و عیینه بن حصن را بر ایشان امیر کرد. چون دانستند که عیینه نزدیک رسید، عیال و فرزندان بگذاشتند و خود بگریختند. عیینه فرزندان ایشان برده گرفت و به مدینه آورد، بعد از آن پدران ایشان آمدند و فدیة آوردند تا فرزندان را باز خرند و رسول خدا ﷺ آن ساعت در حجره بود در خلوت و در خواب نیمروز بود. فرزندان چون پدران خود را دیدند، فرا پیش ایشان زاریدند و بگریستند. ایشان در آن وقت به در حجره رسول خدا بشتافتند و به آواز بلند می گفتند - یا محمد ﷺ اخرج الینا: رسول در خواب نیمروز فرو رفته بود. به آواز ایشان از خواب بیدار گشت و بیرون آمد. ایشان گفتند یا محمد! عیال ما به ما باز فروش. جبرئیل آن ساعت حاضر شد و گفت یا محمد که از ایشان یکی را حاکم انتخاب کن و رسول. هوالا عور بن بشامه را حکم کرده اعور گفت یک نیمه ایشان بدون فدیة آزاد کنی و نیمه دیگر فدیة دهند. رسول خدا گفت: فملت و رضیت. این آیت در شان ایشان فرو آمد.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

و اگر صبر می کردند تا نزد آنها بروی برای ایشان بهتر بود که خدا آمرزگار و رحیم است. (۵)

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ

هم: اسم ان - صَبَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، خبر ان

و اگر ایشان صبر می کردند و از پشت حجره ها فریاد بر نمی آوردند تا اینکه به پیش آنها می رفتی بر ایشان بهتر بود هر آینه اگر بیرون می آمدی همه اسیران را آزاد می کردی و این جزای آنچه که از پشت حجره ها ندا کردند است که اعور یک نیمه ایشان را بدون فدیة آزاد کرد و نیمه دیگر را با فدیة.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

۱- برای ما بیرون بیاور

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَفُورٌ**: خبر - **رَحِيمٌ**: خبر ثانی  
 و خداوند آمرزنده کسی است که از بی ادبی خود توبه کند. کاشفی گفت: و خدای تعالی آمرزنده است  
 کسی را که توبه کند از بی ادبی و رحیم و مهربان است به اهل ادب که اکرام و بزرگداشت سید  
 اولوالالباب می کنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت.  
 سرمایه ادب بکف آور که این متاع آنرا که هست سوء ادب نایدش بکف

يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ جَاءَكَ فَاسِقٌ بِنِيبٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا يَجْهَلُونَ فَضَبْحُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ  
 نَدِيمِينَ ﴿٦﴾

شما که ایمان دارید اگر فاسقی خبری نزد شما آورد به تحقیق پردازید مبدا گروهی را از روی  
 جهالت آسیب رسانید و آنگاه از آنچه کرده اید پشیمان شوید. (۶)

يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ جَاءَكَ فَاسِقٌ بِنِيبٍ فَتَبَيَّنُوا اَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا يَجْهَلُونَ فَضَبْحُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ  
 نَدِيمِينَ

ای: متادا - ها: حرف تنبیه - **الَّذِينَ**: عطف بیان - **جَاءَكَ**: فعل ماضی - کم مفعول به - **فَاسِقٌ**: فاعل  
 ای گروه مومنان وای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی بیرون رفته از فرمان خدای تعالی خبری  
 پیش شما آورد پس بتحقیق آن موضوع پردازید و به غور آن سخن برسید تا حقیقت روشن و ثابت  
 گردد مبدا نادانسته گروهی را از روی جهالت آسیب رسانید و آن هنگام اگر تحقیق نکرده دست به  
 عملی بزنید پی آمد آن پشیمانی است.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی. گفته اند این آیت در شأن ولید بن عقبه بن ابی معیط فرو آمد  
 که رسول خدا او را فرستاد به قوم بنی المصطلق، تا از ایشان زکات بگیرد، چون خیر به ایشان رسید که  
 ولید به طلب زکات می آید، به تعظیم و بزرگداشت فرمان خدای تعالی و به حرمت فرستاده رسول  
 همه سلاح در آوردند و به شادی و به استقبال وی بیرون آمدند. ولید چون ایشان را بر آن صفت دید  
 بترسید پنداشت که ایشان به قصد خون وی بیرون آمدند، بخاطر آن ترس از راه به مدینه بازگشت و  
 به رسول خدا گفت: آن قوم مرتد گشتند، زکات ندادند و قصد خون من کردند. رسول از ایشان در خشم  
 شد و خواست که به غذای ایشان لشکر فرستد، قومی از ایشان در رسیدند و احوال معلوم کردند، بر  
 خلاف آنکه ولید گفت. رسول ایشان را متهم داشت، خالدولید با جماعتی به ایشان فرستاد تا از حال  
 ایشان بررسی کند و حقیقت آن باز داند. خالد رفت و ایشان را بر ایمان و طاعت استوار دید و بر بانگ  
 نماز و جماعت و مال زکات جمع کرده و فرمان خدا و رسول در آن بجای آورده، خالد حال و قضیه  
 ایشان به رسول نمود و در حق ولید بن عقبه آیت فوق آمد. چنانکه در حدیث شریف آمده است:  
 «التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعِجْلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» نانی و درنگ کردن از خداوند **عَلَّاهُ** و عجله و شتاب از شیطان  
 است.»

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ  
وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿۷﴾

بدانید که پیغمبر خدا ﷺ در میان شماست اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، قطعاً به رنج در می  
افتد. ولی خدا ایمان را برای شما محبوب گردانید و آنرا در دلهای شما بیاراست و کفر و فسق و  
عصیان را در نظر تان ناخوشایند گردانید که اینان (تحقیق کنندگان) خودشان هدایت یافتگان اند. (۷)

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ

فِيكُمْ: جار و مجرور خیر آن مقدم - رَسُولَ: اسم آن موخر

بدانید که رسول خدا ﷺ در میان شماست پس احترام و ادب او را نگاه دارید و بیهوده سخن نگوئید و  
صدای خود را بالاتر از صدای او قرار ندهید و در هنگام رسیدن خیر مواظب باشید که میباید خیر بی  
اساس باشد و نهایتاً شما را به پشیمانی آرد. و خردمندان گفته اند: هر که سخن نسنجد، از جوابش برنجد.

لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ  
الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ

يُطِيعُكُمْ: فعل مضارع - كم: مفعول به - فاعل (هو) - لَفِظَ اللَّهُ: اسم لَكِنَّ - حَبِيبٌ: فعل ماضی - فاعل

(هو)، جمله خیر لَكِنَّ.

اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، قطعاً به رنج و مشقت در می افتد، عنت: رنج، مشقت، گناه و  
هلاکت است. اما خداوند ایمان را برای شما محبوب و دوست داشتنی گردانید و آنرا در دلهای شما  
بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظر تان ناخوشایند گردانید. از سخنان پیر هرات (خواجه عبدالله  
انصاری).

الهی! عاجز و سرگردانم، نه آنچه دارم دانم، و نه آنچه ندانم دارم

الهی! هر که را خواهی براندازی، یا درویشان دراندازی.

الهی! همه تو، ما هیچ، سخن این است، بر خود مپیچ.

الهی! گفתי کریمم، امید بدان تمام است، تا کرم تو در میان است، نا امید جرم است.

أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الرَّاشِدُونَ: خیر

آنان هدایت یافتگان اند به راه صلاح و آن خالص بودن ایمان و پاکي از کفر است.

فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۸﴾

فضل و نعمتی از جانب خداست، و خدا دانا و فرزانه است. (۸)

فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً

**فَضْلًا: مفعول لاجله**

فضل و نعمتی از جانب خداوند است، و به جهت فضل و بخشش اوست که ایمان را در نزد شما خوشایند و محبوب می سازد و کفر و فساق و عصیان و سرکشی را زشت و ناپسند ساخت. الهی! تو مؤمنان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی؛ عزیز کسی که تو او را خواهی؛ اگر بگریزد او را در راهی؛ طوبی آن کس را که تو او را بی!

**وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر - **حَكِيمٌ**: خبر ثانی

و خداوند به صدق و کذب خبر دهندگان داناتر است و حکیم و حکم کننده است و از حکمتهای اوست که تحقیق اخبار می فرماید که از خبرهای نادرست انواع فتنه ها زاید

هرگز سخنان فتنه انگیز مگو      و آن راست که هست فتنه، این نیز مگو  
خامش کن و گر چاره نداری زسخن      شوخی مکن و تند مشو تیز مگو

**وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى ففْتِنُوا  
الَّتِي تَبَى حَقَّ تَفَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاتَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ  
الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾**

اگر دو گروه از مومنان کارزار کنند، میانشان را صلح دهید اگر یکی شان بر دیگری تجاوز کند با آنکه تجاوز می کند جنگ کنید، تا فرمان خدا باز آید، میانشان را به عدالت اصلاح دهید و انصاف کنید که خدا دادگران را دوست دارد. (۹)

**وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا**

فعل محذوف - **طَائِفَتَانِ**: فاعل

بخاری و مسلم و غیر از ایشان در بیان سبب نزول این آیه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد پانسی الله! نزد عبدالله بن ابی بروید و او را به سوی حق دعوت کنید پس آن حضرت صلی الله علیه و آله سوار بر الاغی به سوی وی راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله بن ابی آمدند. آن زمین، زمین شوره زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله بن ابی رویه آن حضرت صلی الله علیه و آله کرد و گفت: از من دور شو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغت مرا اذیت کرد. پس عبدالله بن رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبو تر است. در این میان مردی از یاران عبدالله بن ابی خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر سر خشم آمدند و میان دو طرف با تبادل مشت و لگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه روایات دیگری نیز نقل شده است. می گوید:

«و اگر دو طائفه از مومنان با هم بجنگند و قتال کنند میان آن دو را اصلاح کنید و صلح در بینشان برقرار کنید».

فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَىٰ فَقتلُوا الَّتِي تَبَعِيَ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ

بَعَثَ: فعل ماضی - إِحْدَاهُمَا: فاعل - هَمَا: مضاف الیه

و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی و تجاوز کرده با آن گروه متجاوز بجنگد تا به حکم و فرمان الله تعالی باز گردد. در اینصورت بر مسلمانان لازم است تا با آن گروه سرکش و باغی بجنگد تا حکم خدای تعالی تحقق یابد.

فَإِنْ فَاتَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا

فَاصْلِحُوا: فعل امر - (و) فاعل - بَيْنَهُمَا: مفعول فیه

میانشان را به عدالت و قسط اصلاح کنید و به عدل و انصاف آشتی دهید چونکه مدار کار دین بر پایه عدل است. رباعی:

عدل چون لشکری است جان افزای      عدل مشاطه‌ای است ملک آرای

عدل کن ز آنکه در ولایت دل      در پیغمبری ز ند عادل

جز این نیست که مومنان برادران یکدیگرند و در دین منتسب به اهل و احباید که همان ایمان می باشد.

بنی آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

نوکز محنت دیگران بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

لفظ الله: اسم إن - يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْمُقْسِطِينَ: مفعول به

براستی که خداوند عدالت ورزندگان را دوست دارد.

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت

نوشین روان نمرود که نام نکو گذاشت

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾

براستی مومنان برادران اند. میان برادران خویش صلح کنید و از خدا بترسید شاید رحمتان کند. (۱۰)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ

**الْمُؤْمِنُونَ**؛ مبتدا - **اخوة**؛ خبر

جز این نیست که مومنان برادران یکدیگرند پس در بینشان صلاح آرید آن هنگام که شما در بین ایشان عداوت و دشمنی و کینه ای دیدید. در حدیث شریف آمده است: «المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یسلمه» «مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می کند و نه او را وامی گذارد و تسلیم می کند. پس باید میان مسلمانان صلح و آشتی برقرار کرد. شیخ سعدی گفت:

بسا کس به روز آمد و صلح خواند،  
چو شب شد، سپه بر سر خفته راند

**وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**

**اتَّقُوا**؛ فعل امر - (و) فاعل - **اللَّهِ**؛ مفعول به - کم؛ اسم لعل - **تُرْحَمُونَ**؛ فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر لعل

و در کارهای خود از خدا بترسید تا شاید مورد رحمت خداوند قرار گیرید آورده اند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه چون عمار، بلال، سلمان، خیاب، صهیب رضی الله عنهم استهزاء می کردند. حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ ءَمَنَ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّغَابِ بِغِسِّ الْعُتُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید گروهی، گروه دیگر را مسخره نکنند که شاید آن گروه از ایشان بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را (مسخره کنند) که شاید آن زنان بهتر از ایشان باشند، عیب یکدیگر مگوئید و همدیگر را به لقب زشت و ناپسند فسوق خطاب مکنید که فسوق از پس ایمان نشانه بدی است و هر که توبه نیارد پس آنها ستمگران اند. (۱۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ ءَمَنَ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ

آی؛ منادا - ها؛ حرف تنبيه - **الَّذِينَ**؛ عطف بیان - (و) اسم کان، خیراً: خبر کان

ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از شما گروه دیگری را به استهزاء بگیرد یعنی مردانی از شما مردان دیگر را به تمسخر نگیرند چه بسا آنها بهتر از اینها باشند آن کسانی که مورد استهزاء قرار گرفته اند از کسانی که تمسخر می کنند بهتر باشند و نیز نباید زنانی از شما زنان دیگر را به استهزاء بگیرند چه بسا آنها بهتر از اینها باشند. شیخ سعدی گفت: حق، جل و علا، می بینید و می پوشد و همسایه نمی بیند و می خروشد.

### نعوذ بالله، اگر خلق غیب دان بودی      کسی بحال خود از دست کس نیاسودی

بهترین خلق کسی است که خود را از همه‌ی مردم بی ارزش شمارد چنانکه خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که صد تن از بهترین خلق حاضر کنند حاضر کردند. حق تعالی فرمود: ده تن از میان صد تن بهترین را انتخاب کنند انتخاب کردند. فرمود: دو تن را از میان ده تن بهترین را انتخاب کنند انتخاب کردند فرمود یکی را از این دو تن برگزینند. یکی را که بهترین است برگزیدند. خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام فرمود: حال به این شخص بگویند در دنیا بگردد تا بدترین و فاسدترین خلق را معرفی کند. آن شخص چهار روز مهلت خواست تا بدنیا بدترین خلق برود سه روز گشت و کسی را نیافت که بدترین خلق باشد روز چهارم به او نشان دادند که فلانی بدترین خلق است. شخص برگزیده بدنیا بدترین خلق رفت و قتیکه به او نزدیک شد. با خود گفت: من از کجا می‌دانم که این شخص بدترین باشد و من از او بهتر باشم و این کار من جز حدس و گمان نخواهد بود و اگر قرار باشد که گمان بد برم بهتر است که به خود گمان بد برم برگشت و به موسی علیه السلام عرض کرد موسی علیه السلام فرمود: بدترین شخص را یافته‌ای؟ گفت: آری. من خود بدترین شخص هستم از خداوند وحی رسید که او بهترین خلق است نه به خاطر این که در عبادت بیش است بلکه خود را از همه خلق بدترین و پست‌ترین شمرده است.

ابن عباس گفت این آیت در شان ثابت بن قیس بن شماس نازل شد وی در همه اوقات به جنب رسول بود از بهر آنکه در گوش وی گرانی بود، به نزدیک رسول از آن می‌نشست تا سخن رسول آسان تواند شنید. روزی دیر رسید در آن مجمع و مردمان نشسته بودند. ثابت پای بگردن مردم فرو می‌نهاد و می‌گفت: تفسخوا تفسخوا. مردی او را گفت: اصبت مجلساً فاجلس، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا نشینی؟ ثابت از آن سخن در خشم شد و بنشست. آنکه آن مرد گفت: تو پسر فلانی نیستی؟ یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود، آن مرد دلتنگ گشت و از شرم سر در پیش افکند، آن ساعت جبرئیل آمد و این آیت آورد.

وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ

وَلَا تَلْمِزُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - أَنْفُسَكُمْ: مفعول به

عیب یکدیگر مگویند و همدیگر را به لقب بد و زشت خطاب نکنید. پس هر گاه کسی کس دیگر را عیب جویی کند در واقع خود را عیب جویی کرده است.

شیخ سعدی گفت:

هر که جمال عیب خویشتیند      طعنه بر عیب دیگران مزنید  
میرزا حبیب خراسانی گفت:

چند می‌گویی سخن از درد و رنج دیگران      خویش را اول مینا و اکن کمال این است و بس  
دل چو سنگ خاره شد، ای پور عمران با عصا      چشمه‌ها زین سنگ خار اکن، کمال این است و بس

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَلَيْسَ الْاِنْسَانُ لِرَبِّهِۦٓ الْاَكْثَرُ اٰثِمًا ۗ وَمَنْ يَّمْسُقْ اِلَیْمًا مِّنْ اٰیٰتِنَا سَبَّحْنَا عَلَیْهِ سُبْحٰنًا ۗ وَرَوَّیْنَا لَیْلَتَہٗٓ اِلَیَّہٗٓ اِلْمًا ۗ وَرَبُّہٗٓ اِلَیَّہٗٓ رَاجِعٌ ۗ  
**مَنْ** مبتدا جازم- **لَمْ** یَنْبَ : فعل مضارع- **فَاعِل** (هو)، جمله خبر- **فَاَوْلٰیئِکَ**، مبتدا- **ہُمْ**، ضمیر فصل-  
**الظَّالِمُوْنَ** : خبر

و هر که از منہیات خداوند متعال خودداری نکند، آن گروه، خود ستمگرند. ضحاک در بیان سبب نزول می گوید: این آیه به قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه مانند عمار، خباب، بلال، سلمان، صہیب و غیر ایشان- را مورد استهزاء و تمخسر قرار دادند البتہ در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَجْتَبٰوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ بَعِضُ الظَّالِمِيْنَ اِنَّہٗٓ وَلَا يَحْتَسِبُوْنَ وَلَا يَتَّقُوْنَ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اٰیٰتِنَا ۗ اٰیٰتِنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَجْتَبٰوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ بَعِضُ الظَّالِمِيْنَ اِنَّہٗٓ وَلَا يَحْتَسِبُوْنَ وَلَا يَتَّقُوْنَ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اٰیٰتِنَا ۗ اٰیٰتِنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَجْتَبٰوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ بَعِضُ الظَّالِمِيْنَ اِنَّہٗٓ وَلَا يَحْتَسِبُوْنَ وَلَا يَتَّقُوْنَ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اٰیٰتِنَا ۗ  
**اَيُّهَا** کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری گمانها پرهیزید که بعضی گمانها گناه است، کنجکاوی (احوال کسان) نکنید و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید و از خدا پروا کنید بی گمان خدا توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَجْتَبٰوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ بَعِضُ الظَّالِمِيْنَ اِنَّہٗٓ وَلَا يَحْتَسِبُوْنَ وَلَا يَتَّقُوْنَ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اٰیٰتِنَا ۗ  
**اَجْتَبٰوْا** : فعل امر- **(و)** فاعل- **کَثِيْرًا** : مفعول به

در عبارت «و لا تجسسوا و لا یقتب ...» فعل به صورت نهي آمده است. ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری گمانها پرهیزید که بعضی گمانها گناه است، کنجکاوی احوال کسان نکنید و در پی کشف اسرار و معایب دیگران مباشید، و باید که بعضی، بعضی دیگر را غیبت نکنند.

اٰیٰتِنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَجْتَبٰوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ بَعِضُ الظَّالِمِيْنَ اِنَّہٗٓ وَلَا يَحْتَسِبُوْنَ وَلَا يَتَّقُوْنَ وَلَا يَتَّبِعُوْنَ اٰیٰتِنَا ۗ  
**اِنَّہٗٓ** : حال

**اِنَّہٗٓ** : حال

آیا کسی از شما دوست می دارد اینکه گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این مثال که خداوند در این آیه آورده از چند جنبه قابل بررسی است یکی این که خوردن گوشت انسان حرام است دیگر این که گوشت برادر مرده با طبع انسان سازگاری ندارد و شرع اسلام خوردن آن را کراهت دارد و ثالثاً آن گوشت مرده است که انسان از خوردن گوشت مرده نفرت دارد. مولانا گفت،  
 لحمها بندگان حق خوری غیبت ایشان کنی کیفر بری

یکی از بزرگان دین و صلحاء سلف حکایت کرد که در گورستان نشسته بودم. مردی بمن برگذشت، بر زبان من برفت که هذا و امثاله و بال علی الناس، این چنین کسی بر مردمان وبال باشد. همان شب اندر

خواب مرا نمودند جنازه‌های بر آن مرده‌ای بود و مرا گفتند: کل من لحم هذا، گوشت این مرده بخور. چون نگه کردم این مرده آن کس بود که من او را غیبت کرده بودم گفتم - چون خورم گوشت این مرده؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم. مرا جواب دادند که - فلم اغتبت به اذًا، پس چرا غیبت وی کردی؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است. از خواب در آمدم اندوهگین و حزین. یکسال به آن گورستان می رفتم، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یکسال که او را باز دیدم از دور بمن نگرست و گفت - تُبَّتْ توبه کردی از آن، گفتم، بلی توبه کردم و دیگر نگویم؛ و در خبر است که مصطفی ﷺ ماعز را رجم فرمود به حکم آنکه بر نفس خویش چهار بار اقرار کرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جانی می گذشت و دو کس با یکدیگر می گفتند - می بینم این ماعز را الله بر وی ستر کرد و او خویشتن را رسوا کرد تا چنانکه سگ را به سنگ کشند او را کشتند رسول هیچ سخن نگفت و آن دو مرد با وی می رفتند تا جایی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول ﷺ گفت - از این گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند - یا رسول الله! مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود - آنچه شما خوردید از گوشت آن برادر شما از این صعب تر بود، اما انه الان فی انهار الجنة يتغمس فيها. ماعز اکنون در جویهای بهشت فرو می شود و هر ساعتی نو طهارتی در خود می بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد.

در « فی راتحه الکریهه من غیبه اخ المسلم » سنائی غزلوی گفته است:

گفت روزی مرید خود را پسر	که ز غیبت مکن تو چهره چو قیر
کاجکی مصیبت بدادی کند	تا که مغتاب راشدی چون بند
هیچ جمعی بغیبه نشستی	هر کسی مهر بغیبه نشکستی
ور نشستی، ز راتحات کریهه	گنده گشتی میان جمع سفیه
زان خجالت دگر بغیبت کس	نزدی نزد خلق هیچ نفس
هست غیبت بمان لحم اخیه	نخورد لحم اخ مرد و جیه
بجز از ابله و ضریر و سفیه	نماید شره بلحم اخیه

وَأَقْرَأُ اللَّهَ

أَقْرَأُ: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

و در غیبت کردن کسی از خداوند بترسید و از عقوبت خدای تعالی بپرهیزید.  
در گلستان شیخ سعدی آمده است:

یاد دارم که در عهد طفولیت متعبد بودم و شب خیز و مولع زهد و پرهیز تا شبی در خدمت پدر نشسته بودم و همه شب دیده بهم نیسته و مصحف عزیز در کنار گرفته و طائفة گرد ما خفته پدر را

گفتم که از اینان یکی سر بر نمی‌آرد که دوگانه‌ای بگذارند، و در خواب غفلت چنان رفته اند که گویی نخفته اند بلکه مرده اند گفت: ای جان پدر اگر تو نیز بختی به که در پوستین خلق افتی<sup>۱</sup>.  
 نبیند مدعی جز خویشتن را      که دارد پرده پندار در پیش  
 اگر چشم دلت را برگشایی      نبینی هیچ کس عاجز تر از خویش

إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **إِنَّ** - **تَوَّابٌ**: خبر **إِنَّ** - **رَّحِيمٌ**: خبر دوم **إِنَّ**

بدرستی که خدای تعالی از کسانی که از غیبت کردن خود توبه کنند توبه پذیر است و بر آنان که از غیبت باز ایستند مهربان و رحیم است. در بوستان شیخ سعدی آمده است

طریقت شناسان ثابت قدم	به خلوت نشستند چندی بهم
یکی زان میان غیبت آغاز کرد	در ذکر بیچاره یی باز کرد
کسی گفتش: ای یار شوریده رنگ	تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ؟
بگفت: از پس چار دیوار خویش	همه عمر تنهاده ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس	ندیدم چنین بخت برگشته کس،
که کافر زیکارش ایمن نشست	مسلمان ز جور زبانش نرسبت

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاُنثٰى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوْبًا وَّمِثَاقًا لِّتَعَارَفُوْا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ ﴿١٣﴾

ای مردم! براستی شما را از مرد و زن بیافریدیم. شما را جماعتها و قبیله ها گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید (ورنه) گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست هر آینه خدا دانا و کاردان است. (۱۳)

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاُنثٰى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوْبًا وَّمِثَاقًا لِّتَعَارَفُوْا

ای: منادا - ها: حرف تنبيه - النَّاسُ: عطف بیان - (نا) اسمِ اِن - خَلَقْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به، جمله خبر اِن

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم یعنی سبب بوجود آمدن شما یک مرد و زن است که آن آدم و حوا، است پس همه انسانها در اصل آفرینش یکسان اند و شما را بصورت گروه ها و قبیله ها گردانیدیم تا با یکدیگر شناسائی داشته باشید و به داد و ستد پردازید و مشکلات زندگی روز مره خود را حل کنید مقاتل گفت - سبب نزول این آیت آن بود که روز فتح مکه رسول خدا بلال را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت، عتاب بن اسید بن ابی العیص از سر عصیبت جاهلیت گفت: الحمد لله السدی قبض ابی حتی لم یر هذا الیوم، حارث بن هشام گفت - اما وجد محمد غیر هذا الغراب الاسود مؤذناً.

<sup>۱</sup> - دو گانه‌ای گذاشتن: دو رکعت نماز خواندن  
<sup>۲</sup> - در پوستین خلق افتادن: یعنی غیبت کردن

سهیل بن عمرو گفت: ان برد الله شيئاً بغيره، ابوسفیان گفت: انى لا اقول شيئاً اخاف ان يخبر به رب السماء، هر یکی از سر تکبر و تجبر خویش بزرگی می نمودند و عیب درویشان می جستند. جبرئیل فرو آمد و رسول را از آن گفتار ایشان خبر کرد، آنکه این آیت فرو آمد و ایشان را از آن ناسزا گفتن و عیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخر کردن باز داشت و زجر نمود.

ابن عباس گفت: در شان ثابت بن قیس فرو آمد که در مجمع رسول آن مرد را گفته بود: پسر فلانه.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ

اَكْرَمَكُمْ: اسم إن - عِنْدَ: مفعول فيه - أَتَقَىٰكُمْ: جمله خبر إن

بدرستیکه بزرگترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست زیرا هر که به تقوی بیش در مرتبه و فضیلت بیشتر که گفته اند شرف به علم و ادب است نه به اصل و نسب.

عبدالرحمن جامی در حق علم و ادب فرزند خود گفت:

ای چهارده سال قره العین	بالغ نظر علوم کونین
و اکنون که به چهارده رسیدی	چون سرو بر اوج سرکشیدی
دولت طلبی سبب نگه دار	با خلق خدا ادب نگه دار
جائی که بزرگ بایدت بود	فرزندی من ندادت بود
غافل منشین نه وقت بازی	وقت هنر است و سر فرازی است

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

لفظ الله: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن - خَبِيرٌ: خبر دوم إن

بدرستی که خدای تعالی دانای آشکار است و آنانکه تقوی پیش می گیرند می داند و ایشان را گرامی می دارد. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که گرامی ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی ترین آنان نزد خداوند صلی الله علیه و آله پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس سؤال شما از من درباره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام اند. به شرط آنکه اهل فهم و دانش باشند.

در حدیث شریف دیگر آمده است: «الحسب المال، و الکرم التقوی» حسب به مال است و کرامت به تقوی.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ: أَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِسُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ

تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥﴾

اعراب بادیه نشینان گویند: ایمان آورده ایم، بگو: ایمان نیاورده آید بلکه گویند مسلمان شده ایم و هنوز ایمان در دلهایتان نفوذ نکرده است. اگر اطاعت خدا و پیغمبر وی کنید، از اعمالتان چیزی کم نمی کند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۴)

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلُوبُنَا لَمْ نُوْمَرْ بِهَا وَلَكِن نُوْمِنُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَلَمْ يَأْتِ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِآيَاتٍ كَمَا يُؤْتِيكُمُ الْكِتَابَ الْحَكِيمَ

قَالَتِ: فعل ماضی - الْأَعْرَابُ: فاعل

اعراب بادیه نشینان گفتند: ایمان آورده ایم یعنی: ای پیامبر آنچه را که شما از جانب خدای تعالی آورده ای تصدیق و باور کرده ایم و از تو فرمانبرداری می کنیم به آنان بگو: ایمان نیاورده آید و ایمان هنوز در دلهایتان نفوذ نکرده است بلکه فقط به زبان می گویند ایمان آورده ایم در کشف الاسرار آمده این آیت در شان بنی اسد بن خزیمه فرو آمد. قومی بادیه نشین بودند، در سال قحط به مدینه آمدند و به ظاهر کلمه شهادت می گفتند و اسلام می نمودند، اما به باطن نفاق داشتند و مخلص نبودند و در راه مدینه تباه کاری می کردند و نرخها گران می کردند و آنکه به اسلام خویش منت بر رسول نهادند، گفتند - ما که آمدیم بجملگی آمدیم با عیال و فرزندان و با روئیهی خویش نه چون قوم های دیگر که تنها آمدند، بر راحل های خویش، و آنکه و هر گروهی از عرب با تو قتال کردند و ما قتال نکردیم. بر رسول منت می نهادند که ما مومنانیم و از وی عطا و صدقه می خواستند یا رب العالمین در شان ایشان این آیت فرستاد: « قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَتَكْفُرُونَ بِالرَّسُولِ لَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أُمَّةَ اللَّهِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص و تصدیق و اخلاص نیز در دلها شما نیامده، بلی مسلمانان آید بظاهر، بر زبان کلمه شهادت رانده و از بیم قتل و کشتار طاعت را فرمانبرداری نموده. از اینجا معلوم شد که آنچه بر ظاهر بنده می رود از طاعت داشتن و حکم و تقاد بودن آنرا اسلام گویند بر معنی استسلام، و آنچه بر باطن می رود از تصدیق و اخلاص آنرا ایمان گویند و مصطفی ﷺ فرموده - الاسلام علانیه و الایمان سریره، اسلام آشکار است و ایمان نهان. اسلام آنست که خلق از تو بینند، ایمان آنست که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است و ایمان با خالق، اسلام شریعت است و ایمان مایه. اسلام صدف است و ایمان در او در اسلام کالبد است و ایمان در او روح. اسلام حلیت است و ایمان عقیدت. اسلام سایه است و ایمان درخت. اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام قذح است و ایمان شراب. اسلام زبان است و ایمان کلمه. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم بامید، سنی ام باتیاب.

وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا

تُطِيعُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - لَا يَلِتْكُمْ: فعل مضارع بنفسی فاعل (هو) - کم:

مفعول به - شَيْئًا: مفعول به ثانی

و اگر خدای را و فرستاده او را از روی اخلاص فرمانبرداری کنید و از نفاق درگذرید خداوند پاداش اعمال شما را کم نگرداند بلکه پاداش شما را کامل و تمام برساند.

إِنَّا اللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ الله: اسم إن - عَفُورٌ: خبر إن - رَّحِيمٌ: خبر دوم إن

بدرستیکه خداوند گناه کسانی را که از خدا و رسول او فرمانبرداری کنند آمرزنده و بخشنده است و به تمام و کمال دادن پاداش و مزد ایشان مهربان و رحیم است و چیزی از مزد و پاداش ایشان نخواهد کاست.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۱۵﴾

مومنان براستی آن کسانی اند که بخدا و پیغمبر او ایمان آورده آنگاه شک نیاورده‌اند و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده اند، آنها خودشان، راستگویان اند. (۱۵)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ

الْمُؤْمِنُونَ، مبتدا - الَّذِينَ: خبر

خدای تبارک و تعالی در وصف مومنان مخلص و ثابت قدم چنین می فرماید: براستی مومنین آن کسانی اند که به خدا و پیغمبرش از صدق دل و اخلاص ایمان آورده و به او گرویده‌اند، هم اقرار به زبان و هم تصدیق به قلب دارند که این نوع از ایمان، ایمان خالص و بی غل و غشی است و پس از اقرار و تصدیق شک و تردیدی به دل راه ندادند و برای تحقق ایمان خود در راه خدا جهاد کردند و از مالهای خود به جهادگران کمک کردند و از جان خود برای اشاعه دین اسلام گذشتند.

چنانکه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که بهترین مردمان شخص مومنی است که: بجان و مال خود در راه خدا جهاد نماید.

از ابو سعید رضی اله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: مسلمانیکه بجان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقواییکه در گوشه افتاده و مردم را از شر خود در امان می دارد».

عن ابی هریره رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: (مثل المجاهد في سبيل الله اعلم بمن يجاهد في سبيله، كمثل الصائم القائم، و توعد الله للمجاهد في سبيله بان يتوفاه، ان يدخله الجنة، او يرجعه سالماً مع اجر او غنيمه)

و نیز از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مجاهد فی سبیل الله - ولی خدا می داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ مانند کسی است که در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به جنتش داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را به خانه برگرداند».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه بخدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه دنیا آمده است نشسته باشد گمانی گفتند: یا رسول الله! آیا پسر دم ازین خیر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای میخاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که مابین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می کردید، فردوس را مسألت نمائید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست و روده های بهشت از آنجا سرچشمه می گیرد»

**أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**

**أُولَئِكَ** : مبتدا - **هُمُ** : ضمیر فصل - **الصَّادِقُونَ** : خبر

آن گروه از جهادگران در راه خدا کسانی اند که در دعوی ایمان راستگویند بعد از فرو آمدن این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن راستگو هستیم آیت آمده که:

**قُلْ أَعْلَمُوكَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ**

**عَلِيمٌ ﴿١٦﴾**

بگو آیا خدا را از دین خویش خبر می دهید؟ که خدا هر چه در آسمانها و زمین هست می داند و خدا به همه چیز داناست. (۱۶)

**قُلْ أَعْلَمُوكَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ**

**أَعْلَمُوكَ** : فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ **اللَّهُ** : مفعول به

ای محمد صلی الله علیه و آله به این ادعا کنندگان بی اخلاص و بی باور بگو که: آیا خدا را از دین خود خبر می دهید؟ و آیا این آگاهی را به خدا می دهید تا خدا از این باخبر گردد؟

**وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **يَعْلَمُ** : فعل مضارع - فاعل (هو) - **مَا** : مفعول به

و خداوند آنچه در آسمانها و اهل آن و آنچه که در زمین است از اهل آن می داند پس چگونه از ایمان اشخاص مدعی بی خبر باشد.

**وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **عَلِيمٌ** : خبر

و خداوند به همه چیز داناست و هیچ چیز از ایمان آوردن مدعیان و غیره بر او پوشیده نیست، در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جناب علیه السلام روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسیکه قصدش از کاری ریا و سمعه باشد، خداوند فضیحتش کرده و اعمال باطنی اش را برای مردم برملا خواهد ساخت:

يَعْمُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۷﴾

به تو منت می نهند که مسلمان شده‌اند، بگو منت اسلام خویش بر من منهد، بلکه خدا بشما منت می نهد که سوی ایمان هدایتان کرده است، اگر راستگو باشید. (۱۷)

يَعْمُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا

يَعْمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

ای محمد صلی الله علیه و آله از اینکه به اصطلاح اسلام آورده‌اند بر تو منت می نهند یعنی با اسلام دروغین خود بر تو منت می نهند که مسلمان شده‌اند و حال آنکه چنین نیست و آنان بنو اسد بن خزیمه هستند که قبلاً بیان آن رفت.

قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ

لَا تَمُنُّوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - إِسْلَمَكُمْ: مفعول به

به ایشان بگو: بر من از اسلام آوردن دروغینتان منت نگذارید چونکه اگر جای منت هم باشد باید از خدای تعالی سپاسگزار بود اوست که به انسان ایمان می بخشد و نفع و سود آن ایمان باز به خود مومن بر می گردد.

بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

لَفِظُ اللَّهِ: مبتدا - يَمُنُّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

بلکه خدای تعالی بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان راه نموده و هدایت کرده است. اگر شما در دعوی ایمان خود راستگو و ثابت قدم باشید. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: روایت است که کسی از ابن عباس رضی الله عنهما پرسید: آیا در سوره‌ی «ص» سجده هست؟ گفت: بلی، و بعد از آن این آیت را تلاوت نمود: (و برایش اسحاق و یعقوب را بخشیده و همه‌ی آن‌ها را هدایت نمودیم ...)، (...پس تو هم به روش آن‌ها اقتدا کن). بعد از آن ابن عباس رضی الله عنهما گفت: و پیغمبر شما صلی الله علیه و آله از کسانی است که به اقتدا نمودن به روش پیغمبران دیگر امر شده است.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

براستی که خداوند نهفته آسمانها و زمین را می داند و خدا به اعمالی که می کنید بیناست. (۱۸)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

تَمَكَّرَ فَعَلَ مَضَارِعَ - (هُوَ) فَاعِلٌ - حَتَّى مَقْعُولٌ بِهِ

بر این معنی خداوند آنچه در آسمانها و زمین بخواهد و بخواهد است و بدان است می دانند یعنی آنچه را که اهل آسمانها و اهل زمین در دل خود بخواهند بدانند از جمله افعالی است که از اول در روایت می خوانیم بر این مذهب.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ لِنَهْجٍ مُّبِينٍ

قَطَعَ اللَّهُ مَبْتَدَأُ مَبْتَدَأُ مَحْمُولٌ عَلَى

بر این معنی که او به آنچه که بخواهد می هدایت از الطهارت ایمان و باطل بود و حق را حق و باطل را باطل است و آنکه  
به آن هدایت و به مضمون آن جزا خواهد داد



## سوره ق

سوره «ق» را، سوره «الباسقات» نیز گفته اند. سوره «ق» دارای چهل و پنج آیه است و آیات آن مکی است، مگر یک آیه که در مدینه فرو آمده «و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سنه ایام» و در این سوره دو آیه منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. و این هر دو آیت به آیت سیف منسوخ است. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب از مصطفی ﷺ روایت کند. قال: من قرأ سوره ق هون الله علیه ثارت الموت و سكراته. این سوره به جهت افتتاح حرف هجایی که با آن آمده نامگذاری شده است. سنت این است که این سوره را در جمعه‌ها و عیدین بخوانند. در حدیث شریف به روایت ام هشام بنت حارث ؓ آمده که فرمود: «ق، و القرآن المجید» را جز از زبان شخص پیامبر ﷺ فرا نگرتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یگانه پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١﴾  
قسم بقرآن ارجمند. (۱)

ق

در معنی ق مفسران قولهای مختلف آوردند. ابن عباس گفت: نامی از نامهای خدا تعالی است که به آن سوگند یاد کرده است. قتاده گفت نام قرآن است. شعبی گفت نام سوره است.

وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ

(و) قسم است - الْقُرْآنِ : مجرور - الْمَجِيدِ : نعت

سوگند به قرآن مجید و ارجمند یعنی قرآنی که بالا مقام و گرانقدر است و خیر دنیوی و اخروی در آن آمده است، قسم است به این قرآن بزرگوار که در ازل کارگزارانند و حکم راندند و آن اثبات نبوت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجا و غیر آنها یاد کرده آورده است:

۱- خداوند متعال گاهی به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال بگ چیز: «والمصر» و «النجم» و مثال یک حرف «ص» و «ن» است.

- ۲- گاهی به دو چیز و به دو حرف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی و اللیل» و «والسماء و الطارق» و مثال دو حرف «طه»، «طس»، «یس» و «جم» است.
- ۳- گاهی به سه چیز و سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالنجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.
- ۴- گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: «والذاریات... فالخاملات... فالجاریات... فالمقسمات...» و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «المر» در اول سوره «رعد» است.
- ۵- گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: «والطور...» و «المرسلات...» و «النازعات...» و «الفجر...» و مثال پنج حرف: «کعبص» و «جمصق» است.
- ۶- خداوند جل جلاله جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره فی (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
- ۷- خداوند جل جلاله در آغاز بیست و هشت سوره به حرف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.

بَلْ يَجْعَلُونَ آيَاتِنَا هُتًّٰى وَيَسْتَرْفِعُونَ صَوَاهِرَهُمْ كَمَا يَرْتَفِعُونَ عِزَّهُمْ يَوْمَئِذٍ هُمْ كَاكِبُونَ ﴿۲﴾

بلکه آنان در شگفتی هستند از این که پیغمبر ﷺ هشدار دهنده ای و بیم رسانی از خودشان به سویشان آورده است، و کافران گویند این چیزی عجیب است. (۲)

بَلْ يَجْعَلُونَ آيَاتِنَا هُتًّٰى وَيَسْتَرْفِعُونَ صَوَاهِرَهُمْ كَمَا يَرْتَفِعُونَ عِزَّهُمْ يَوْمَئِذٍ هُمْ كَاكِبُونَ ﴿۲﴾

بَلْ يَجْعَلُونَ: فعل ماضی - (و) فاعل - أَنْ: مصدری - جَاءَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - مَنذِرٌ: فاعل - هَذَا:

مبتدا - شَيْءٌ: خبر - عَجِيبٌ: نعت

این جواب قسم است و اینجا «شی عجیب» متصل به جمله «عجبا ان جاء هم» است. می گویند بلکه در شگفتی اند از این که هشدار دهنده ای و بیم رسانی از جنس خودشان به سویشان آورده است تا ایشان را به راه راست و دین اسلام هدایت کند و راه نماید پس کافران گفتند این چیز عجیبی است که پیغمبری از جنس خودمان باشد یعنی از جنس بشر باشد باید که فرشته می بود.

أَوَ ذَا مِثْنًا وَكُنَّا تَرَابًا ﴿۳﴾

چگونه وقتی مردیم و خاک شدیم، (زنده می شویم) این باز گشتی بعید است. (۳)

أَوَ ذَا مِثْنًا وَكُنَّا تَرَابًا ﴿۳﴾

مِثْمَاً: فعل ماضی - (نا) فاعل - «نا» در کثرت اسم کان - نَرَابَا: خبر کان  
استفهام انکار و استبعاد و عامل در آن پوشیده شده و تقدیر اکلمه ابیعت؛ آن رجع؛ حذف است. کافران  
گویند: آیا چون مُردیم و خاک شدیم و استخوانهای ما پوشیده گشت دوباره زنده خواهیم شد؟ و بعث و  
حشری و سؤال و جوابی و ثواب و عقابی خواهد بود؟

ذَلِكَ رَجَعٌ بَعِيدٌ

ذَلِكَ: مبتدا - رَجَعٌ: خبر - بَعِيدٌ: نعت

این بازگشت بسیار دوری است. نه عقل آنرا می پذیرد و نه عادت و نه و هم و گمان که ما بمیریم و بعد  
دوباره زنده می شویم. البته شما می میرید و دوباره زنده خواهید شد و سؤال و جوابی و ثواب و عقابی  
هم خواهید داشت. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که  
گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ برآنی حشر  
می گردند» سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ غلامت و نشانه ای وجود ندارد.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ④

تحقیق ما می دانیم که زمین چه مقدار از [جسدشان] را کم می کند | و نزد ما نامه  
نگهدارنده و ضبط کننده ای است. (۴)

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ

عَلِمْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَا: مفعول به

و بدرستی که ما می دانیم چه مقدار از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگشان کم می شود.

وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ

عِندَنَا: مفعول فيه - نا: مضاف الیه - وَعِندَنَا: خبر مقدم - كِتَابٌ: مبتدا موخر

و در نزد ما کتابی است نگاهدارنده و ضبط کننده که ما میدانیم بعد از مرگ ایشان چه تغییراتی در  
آنان ایجاد شده است و ما حتی اسامی ایشان را نیز فراموش نمی کنیم پس دوباره زنده شدن بعد از  
مرگشان برای ما کار مشکلی نیست چونکه ما ایشان را از نیست هست گردیم و بوجود آوردیم و  
زندگی دنیایی به ایشان بخشیدیم و سپس می میرانیم و بعد از مرگشان دوباره زنده می کنیم.

يَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ ⑤

[چنین نیست] بلکه حق را وقتی پیامدشان دروغ شمردند پس آنان در کاری سردرگم افتادند. (۵)

يَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ

كَذَّبُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - هُمْ: مبتدا - فِي أَمْرٍ: جار و مجرور خبر

نه، چنین نیست؛ بلکه ایشان حق را دروغ شمردند. مراد از حق در اینجا قرآن و نبوت است که بوسیله آن معجزات ظاهر و آشکار می‌گردد آن هنگام که بدیشان قرآن آمد و نبوت اعلام شد و معجزات ظاهر و هویدا گشت پس ایشان در آن کار شوریده حال و سردرگم شدند و قرآن را گاهی سحر و گاهی افسانه پیشینیان و گاهی شعر و حضرت رسول را دیوانه و مجنون خواندند و گاهی می‌گویند فال بین و کاهن است پس در این گونه صحبت‌ها سردرگم و شوریده حال بودند.

أَفَلَا يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾  
آیا به آسمان بالا سر خود نمی‌نگرند که چگونه آنرا بنا کرده ایم و زینتشان داده ایم؟ که شکاف ندارند. (۶)

أَفَلَا يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ  
أَفَلَا يَنْظُرُوا : فعل مضارع مجزوم - (وا) فاعل - فَوْقَهُمْ : مفعول فيه - كَيْفَ : حال  
آیا آن منکران بحث و حشر به آسمان بالا سر خود نمی‌نگرند که بی ستون نگه داشته شده که ما چگونه آنرا بنا کردیم و چگونه آنرا نگه داشته‌ایم و آنرا با ستارگان آرایش دادیم؟ در آن هیچ شکافی دیده نمی‌شود آیا به عظمت آفرینش آسمانها نمی‌نگرید و در آن تفکری نمی‌کنید؟ آیا این دلیل بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت نیست؟ اگر به آسمانها وضع دیگر او به تعمق و تانی بنگرید و در آن فهم کنید قطعاً به صانع او پی خواهید برد که آفریننده‌ی همه اینها جز خدای یکتا و یگانه نیست.

وَالْأَرْضِ مَدَدْتَهَا وَقَلَبْنَاهَا رُوسًا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾  
و زمین را گسترده‌ایم و در آن کوه‌ها افکنده‌ایم و در آن از هر گونه جفت دل انگیز رویانیدیم. (۷)

وَالْأَرْضِ مَدَدْتَهَا وَالْقَلْبْنَا فِيهَا رُوسًا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ بَهِيجٍ  
مَدَدْتَهَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - ها : مفعول به  
آری آفرینش زمین از یک سو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر، پیدایش کوه‌ها که ریشه‌های آن به هم پیوسته و همچون زرّهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مد‌های حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می‌کند. ثالثاً پیدایش گیاهان با آن همه عجائب و زیباییها رابعاً همگی اینها دلیل بر قدرت بی پایان خداوند لایزال و ابدی است.

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾  
[چنین کردیم] تا مایه روشنگری و بند آموزی هر بنده رجوع‌کننده‌ای باشد. (۸)

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ

**تَبَصَّرَةٌ** : مفعول لاجله - وِذْكَرَى : معطوف

این همه کردیم از برای بینائی یعنی با دیده اعتبار و عبرت نگریستن است و بخاطر ذکر و یاد و پند گرفتن است برای هر بنده ای که به سوی خدای یکتا باز گردند و رجوع کنند. گفته اند - تبصره و ذکرى دو نام اند شریعت و حقیقت را، تبصره حقیقت است و ذکرى (تذکره) شریعت است. شریعت بواسطه است و حقیقت به مکاشفت، شریعت خدمت است بر شریطه و حقیقت غریبه است بر مشاهده شریعت بی بدی است و حقیقت بیخودى، اهل شریعت فریضه گزاران اند، و معصیت گذاران، اهل حقیقت از خویش گریزان و بیکی نازان، قبله اهل شریعت کعبه است، قبله اهل حقیقت فوق العرش، میدان حساب اهل شریعت موقوف است، میدان حساب اهل حقیقت حضرت سلطان، ثمره اهل شریعت بهشت است ثمره اهل حقیقت لقاء و رضاء رحمان، شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفت:

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت

مختومقلی فراغی گفت که ترجمه آن در صفحه ۴۷ کتاب عرفان و مختومقلی به تالیف همین مولف آمده است.

بنگر همی با اعتنا در صنع و در آثار او      گر با حقیقت همزهی باجذبه شو تو چندگو  
گر قرب و وحدت را طلب داری نما و صف احد      زیرا که عمر ما ندارد اعتبار سمت و سو

وَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبْتًا وَحَبَّ الْحَصِيدِ ①  
و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و با آن باغها برویانیدیم با دانه ای که درو کنند، (۹)

وَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبْتًا وَحَبَّ الْحَصِيدِ

زَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مَاءً : مفعول به - مُّبْرَكًا : نعت

و از آسمان آبی پر برکت و رحمت نازل کردیم و بوسیله آن آب بوستانها مشتمل بر اشجار و میوه ها برویانیدیم با دانه ای که درو گردنی است همچون گندم، جو و ... که برای خوارک انسانها و دام هاست پرورش دادیم.

شیخ سعدی در گلستان گفت:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پردهی ناموس بندگان  
بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی بخطای منکر نبرد.

ای گریمی که از خزانه غیب      گیر و ترسا وظیفه خورداری  
دوستان را کجا کنی محروم؟      تو که با دشمن این نظر داری

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین  
پیرورد. درختان را بخلعت نوروزی قیای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه  
شکوفه بر سر نهاده.

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّمَا طَلَعْنَ نَضِيدٌ ﴿۱۰﴾

و درختان خرما را بلند بالا بر آمده که میوه‌ی آن توپر توست. (۱۰)

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّمَا طَلَعْنَ نَضِيدٌ

بَاسِقَاتٍ: حال - لَمَّا: جار و مجرور خبر مقدم - طَلَعْنَ: مبتدا موخر - نَضِيدٌ: به معنی توپر تو و درختان خرما را بلند بالا بر و یابندیم که آن خرمانیان دارای میوه‌های توپرنو و متراکم است. و در ادامه متن گلستان آمده که: عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمانی به تریتش نخل باسق گشته.

رَزَقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿۱۱﴾

که آن روزیندگان است، و بوسیله آب باران سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم، رستاخیز نیز همچین است. (۱۱)

رَزَقًا لِلْعِبَادِ

رَزَقًا: مفعول مطلق

این همه چیز را از گیاهان میوه دار و محصولاتی که دانه آن درو می شوند و یا درخت خرمانی که دارای میوه‌های تو پر توست از برای روزی شناس است.

وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا

أَحْيَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بَلْدَةً: مفعول به

و بوسیله آب آن باران زمین مرده را زنده گردانیدیم یعنی گیاهان پژمرده شده را دوباره جان بخشیدیم.

كَذَلِكَ الْخُرُوجُ

كَذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم - الْخُرُوجُ: مبتدا موخر

بعث و حشر و رستاخیز نیز همین طور است که بعد از مردنش دوباره زنده خواهیم کرد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿۱۲﴾

پیش از آنها قوم نوح و اصحاب الریس و قوم ثمود هم تکذیب کردند. (۱۲)

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - قَبْلَهُمْ: مفعول فيه - قَوْمُ: فاعل

پیش از اهل مکه که روز رستاخیز را مکنند و حضرت محمد را تکذیب می کنند قوم نوح نیز حضرت نوح علیهما السلام را تکذیب کردند و سرانجام به طوفان هلاک شدند و قوم ثمود پیغمبرشان صالح را تکذیب کردند و به زلزله، صاعقه، و صیحه نابود شدند و اصحاب الریس، یعنی صاحبان چاهی که بنا

کرده شده است می‌گویند آنان قوم شعب القطیة بودند که با چهار پایان خود در اطراف آن چاه اقامت داشتند حضرت شعب القطیة را تکذیب کردند. در حق قوم نوح و ثمود و عاد سخنان بسیاری در جای خود بیان کردیم و اینک مختصری در باره اصحاب الرس.

اصحاب الرس — رس نام چاهی است در تهامیه یا آذربایجان، یا انطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در آن کشتند، گفته اند چشمه و نخلستانی بوده است که بعداً در سوره بروج ذکر کرده خواهد شد. یا گفته اند قریه ای از ولایت یمن بوده.

علی بن الحسین بن علی، زین العابدین روایت کند که از پدر خویش الحسین بن علی روایت کرد. مردی از قبیله بنی تمیم پیش امیر المومنین علی القطیة آمد و گفت: یا امیرالمومنین بما از اصحاب الرس خیر بده که در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟ دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ آیا پروردگار جهانیان به ایشان پیغمبران فرستاد یا نه؟ و ایشان را به چه هلاک کرده؟ ما در قرآن ذکر ایشان می‌خوانیم؟ اصحاب الرس در قرآن آمده نه قصه ایشان بیان کرده شده و نه احوال ایشان گفته شده. امیرالمومنین گفت: یا اخاتمیم، سئوالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سئوال نکرده. ایشان قومی بودند در عصر بنی اسرائیل — پیش از سلیمان بن داود درخت صنوبر می‌پرستیدند، آن درخت که یافت بن نوح کاشته بود بر ساحل چشمه ای معروف. و در بیرون آن چشمه نهری روان بود، و بر ایشان دوازده قلعه بر شط آن نهر ساخته بودند. و نام آن نهر رس بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهری عظیم تر و بزرگ تر از آن نهر نبود و هیچ شهر آبادان تر از آن شهرهای ایشان نبود. و بزرگترین آن شهرها مدینه ای بود نام آن اسفند آباد و پادشاه ایشان در آن شهر مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن شهر بود، و ایشان تخم آن درخت به آن دوازده قلعه بردند تا در هر شهری درختی صنوبر بر آمده و رشد کرد، و اهل آن شهر آنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود برای هیچکس اجازه نبود که از آن بخورند یا از آب آن بگیرند که می‌گفتند «هی حیوه الهنتا فلا یمنی لاحدان ینقص من حیوتها» و رسم و آئین ایشان این بود که در هر ماهی اهل هر شهر گرد آن درخت صنوبر خویش می‌آمد و آنرا به زیور و جامه های رنگارنگ می‌آراست، و قریبانیها می‌کرد. و آتشی عظیم بر می‌افروخت. و آن قربانی را بر روی آتش می‌نهادند تا دود آن بالا می‌گرفت چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان میخجوب می‌گشت. ایشان آن ساعت به سجود می‌افتادند و تضرع و زاری می‌کردند تا از میان درخت، شیطان آواز میداد. چون آواز شیطان بگوش ایشان می‌رسید سر بر می‌داشتند شادان و سرمست یک شبانه روز به شادی و نشاط و شراب خوردن می‌پرداختند، یعنی که معبود ما راضی است. بر این صفت روزگار درازی بسر بردند تا کفر و شرکت ایشان بغایت رسید و تمرد و سرکشی و طغیان ایشان بالا گرفت. پروردگار جهانیان بر ایشان پیغامبری از بنی اسرائیل از نژاد یهود ابن یعقوب فرستاد. روزگار دراز ایمان نیاوردند و نگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا اینکه پیغامبر به خدای تعالی زارید و بر ایشان دعای بد کرد چون پیغامبر این دعا کرد، درختهای ایشان همه خشک گشت. ایشان گفتند این همه شومی از این مزد است که دعوی

پیغمبری می کند و از خدایان ما عیب می جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم انداختند. آورده اند در قصه که انبواب<sup>۱</sup> هایی فراخ بساختند و آنرا به قعر آب فرو بردند، و آب از آن انبواب ها بر می کشیدند تا بخشک رسید آنگه از آنجا در چاهی دور فرو بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبواب ها از قعر آب برداشتن گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیب جوی ایشان را هلاک کردیم. پیغامبر در آن وحشت چاه به الله زارید پس رب العالمین باد عاصف گرم به ایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر در افتادند و روی هم تاباشته گشتند. آنگه زمین در زیر ایشان همچون کبریت گشت، و از بالای ایشان ابری سیاه برآمد و آتش فروبارید و ایشان چنانکه سرب در آتش فرو گدازد، فرو گداختند. نمود بالله من غضبه و درک نعمته.

وَعَادَ وَفِرْعَوْنَ وَلِأَخْوَانَ لُوطٍ ﴿۱۳﴾

و عاد و فرعون و برادران لوط [ نیز پیغمبرانشان را تکذیب کردند ]. (۱۳)

وَعَادَ وَفِرْعَوْنَ وَلِأَخْوَانَ لُوطٍ

وَعَادٌ: معطوف

و نیز قوم عاد و فرعون و برادران لوط نیز پیغمبران خود را تکذیب کردند که برای هر یک از ایشان عذابی نازل و آنان را به هلاکت انداخت که قبلاً درباره هر یک آنها سخن گفته شد و به مرور کوتاهی بر سرنوشت قوم لوط می پردازیم.

عذابی که بر قوم لوط آمده مختصراً چنین است که: خداوند تعالی می فرماید:

پس ای لوط! اهل خانواده خود را پاسی از شب که بگذرد از این شهر بیرون ببر و خود نیز بدنیال آن بیرون شو و در رفتن عجله کنی و نباید کسی از شما برگردد و عظمت و هول عذاب را مشاهده کنی و به آنجا که فرموده شده آید یعنی به سرزمین شام یا مصر که اهل آن هلاک نخواهند شد بروید و در امان باشید و با آسایش خاطر به ذکر و شکر خدای تعالی پردازید<sup>۱</sup>. و باز سبحانه و تعالی می فرماید: ما به لوط توسط فرشتگان این خبر را دادیم و مفهوم آن پیام این بود که بزودی ریشه این گروه بریده خواهد شد آن زمانیکه صبح گردد یعنی در صبح همگی قوم از پیخ برکنده خواهند شد و از ایشان یکی باقی نخواهد ماند.

صبحگاهان در حالیکه وقت طلوع و درخشش خورشید بود جبرئیل علیه السلام بانگ و صیحه ای زد پس این بانگ همه اقوام لوط را فراگرفت و خانه های ایشان را نگو نساگردانید و با این عذاب صیحه جملگی قوم به هلاکت رسیدند. پس ما آن شهر را زیر و زبر گردانیدیم و سرنگونشان کردیم و بر سر ایشان بارانی از سنگ آنهم سنگهایی از گل متحجر شده بیارنیدیم و هلاکشان گردانیدیم<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> - فاصلهی میان دو بند یا گره نی، و هر چیز میان تهی مانند نی، لوله، لوله ی آب. انابیب جمع آن است.

<sup>۲</sup> - سوره حجر، آیه ۶۵

<sup>۳</sup> - سوره حجر، آیه ۷۴

وَأَصْحَابُ الْآيَةِ وَقَوْمٌ تُبِيعَ كُلِّ كَذَّابٍ الرَّسُلَ حَقَّ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾

و اهل ایکه و قوم تبع نیز همگی پیغمبرانشان را تکذیب کردند و عذاب من محقق گشت. (۱۴)

وَأَصْحَابُ الْآيَةِ وَقَوْمٌ تُبِيعَ كُلِّ كَذَّابٍ الرَّسُلَ حَقَّ وَعِيدِ

أَصْحَابُ: معطوف - كُلِّ: مبتدا - كَذَّابٍ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - الرَّسُلَ: مفعول به

و اصحاب ایکه یعنی ساکنان بیشه زار و همچنین قوم تبع نیز پیغمبرانشان را تکذیب کردند اهل ایکه مراد قوم شعبی رضی الله عنه در شهر مدین ساکن بودند در نزدیک شهر جنگلی پر از درخت بود بعضی از آنان ساکن بودند گناه قوم شرک و بت پرستی و راهزنی و غارتگری بود و نیز در وزن و پیمانه مکر می کردند تا اینکه خداوند حضرت شعبی رضی الله عنه را بر آنان مبعوث کرد تا آنان را به راه راست هدایت کند. پس از این قوم که بین راه حجاز و شام پائین تر از قوم لوط مسکن داشتند انتقام کشیدیم که در سوره شعراء بیان آن رفته است. و اما درباره تبع در سوره دخان آیه ۳۷ مطالبی بیان کردیم. مفسران گفتند: تبع پادشاهی بود از پادشاهان یمن از قبیله قحطان، چنانکه در اسلام، ملوک را خلیفه گویند، و در روم، قیصر و در فرس، کسری، ایشان تبع گویند و قوم تبع نیز چنانچه گفتیم پیغمبر خود را تکذیب کردند. پس ای پیغمبر صلی الله علیه و آله این تکذیب و یا این ساحر خواندن و یا شاعر خواندن و یا افسانه پیشینیان خواندن قرآن ترا غمگین نسازد نمونه‌ی تکذیب ایشان را بیش از شما نیز شاهد بودیم که مختصراً بیان کردیم.

أَفَعَيَّنَا بِالْأَوَّلِ بَلَّ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱۵﴾

آیا از خلقت نخستین عاجز و در مانده شده بودیم نه، بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند. (۱۵)

أَفَعَيَّنَا بِالْأَوَّلِ

فَعَيَّنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

یا اینکه ما از آفرینش نخستین عاجز و در مانده شده بودیم تا اینکه از خلق جدید فرومانیم هرگز! چنین نیست بلکه برانگیختن دوباره برای ما کاری بسیار آسان تر از خلقت نخستین است.

بَلَّ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

هَمْ: مبتدا - فِي لَبْسٍ: جار و مجرور خبر

نه، بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شک و حیرت و در سردرگمی قرار دارند ولی پنداری دور از امکان است. کاشفی گفت  
مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول، پس می‌فرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مددی چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و رد حیات به آن و بی شبهه ما بر آن قوت داریم بلکه کافران در شک و شبهه‌اند از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چونکه آنرا مخالف عادت می‌بینند.

مولانا گفت:

ناید آن الا که بر خاصان پدید باقیان فی لیس من خلق جدید

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمُوا مَا نُوسِسُ بِهِ نَفْسَهُمْ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿۱۶﴾  
و بتحقیق ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او به او چه وسوسه می‌کند و ما از رگ جان او (شاهرگ) به او نزدیکتریم. (۱۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمُوا مَا نُوسِسُ بِهِ نَفْسَهُمْ

خَلَقْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - الْإِنْسَانَ : مفعول به

و براستی ما انسان را آفریدیم و آنچه که نفس او بدان وسوسه می‌کند می‌دانیم یعنی هرچه در ضمیر و قلب او می‌گذرد از آن آگاه هستیم.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

وَنَحْنُ : مبتدا - أَقْرَبُ : خبر

و در حالیکه ما از رگهای جان او به او نزدیکتریم. شاهرگ آن رگی است که خون را به قلب اتصال می‌دهد. چگونه ممکن است آنچه در دلهایشان می‌گذرد بی‌خبر باشیم. شیخ سعدی در گلستان می‌آورد. حکایت:

در جامع بعلبک وقتی بکنه‌ای همی گفتم بطریق و عطف یا جماعتی افسرده، دل مرده، ره از عالم صورت بعالم معنی نبرده. دیدم که نفس در نمی‌گیرد و آتش در هیضم تر اثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت کوران، ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز، در معانی این آیت که: و نحن اقرب الیه من حبل الوريد سخن بجائی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیکتر از من بمن است و ینت مشکل که من از وی دورم!

چکنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست که روندهای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر درو اثر کرد و نمره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بجوش گفتم: ای سبحان الله! دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور.

فهم سخن چون نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

فسحت میدان از ادب بیار تا بزند مرد سخنگوی، گوی

مولانا در غزلیات شمس آورده که:

و هو معکم یعنی باتست درین جستن آنکه که تو می‌جویی هم در طلب اوراجو

نزدیکتر است از تو با تو، چه روی بیرون چون برف گدازان شو، خود را تو ز خود می‌شو

مولانا در مثنوی گفت:

ما از خود سوی تو گردانیم سر چون تویی از ما به ما نزدیکتر  
 پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری گفت: ای نزدیکتر از ما به ما! و مهربانتر به ما از ما! توازندی ما  
 بی ما، به کرم خویش نه به سزای ما الهی! از نزدیک نشانت می دهند و برتر از آن آنی، وز دورت  
 می پندارند و نزدیکتر از جانی، موجود نفس های جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی. ملکا! تو آنی که  
 خود گفتی و چنانکه گفتی آنی.

إِذْ يُلْقَى السَّمَوَاتِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَيْدٌ ﴿١٧﴾

و آنگاه که دو فرشته فراگیر که از چپ و راست نشسته اند (اعمال او را) فراگیرند. (۱۷)

إِذْ يُلْقَى السَّمَوَاتِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَيْدٌ

يُلْقَى: فعل مضارع - السَّمَوَاتِ: فاعل - عَنِ الْيَمِينِ: جار و مجرور خبر مقدم - قَيْدٌ: مبتدا موخر  
 و یاد کن آن دو فرشته که رفتار و کردار و گفتار انسانها را از جانب راست و از جانب چپ می نویسند  
 در کثارت و همراهت نشسته نگهبان اعمال شماست.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

سخنی به زبان نمی آورد مگر نزد او مراقبی آماده است. (۱۸)

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

لَدَيْهِ: مفعول فیه - ه: مضاف الیه، خبر مقدم - رَقِيبٌ: مبتدا موخر - عَتِيدٌ: نعت  
 هیچ سخنی را بر زبان جاری نمی کند مگر اینکه نزد او نگهبان و مراقب حاضر و آماده است و آنرا می  
 نویسد که مراقب آماده و فی الحال می نویسد هر چه از زبان جاری می شود نقل است که: آن دو فرشته  
 موکل جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (دستشوئی) از انسان کناره نمی  
 گیرد حتی آن موقع را نیز مد نظر قرار می دهند. در حدیث شریف به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نویسنده و کاتب نیکی ها و احسان در جانب راست انسان و کاتب بدیها و  
 گناهان در جانب چپ انسان قرار دارد. چون شخصی اعمال نیکی انجام دهد فرشته مراقب از جانب  
 راست، آن نیکی را ده برابر می نویسد و چون عمل بدی را انجام داد. به فرشته موکل سمت چپ  
 می گوید نوشتن را بمدت هفت ساعت به تاخیر انداز و آنرا بلافاصله منویس، شاید او تسبیح بگوید یا  
 آمرزش بخواهد.

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾

و آن هنگام که بیهوشی مرگ بحق بیاید، این چیزی است که از آن کناره می کردی. (۱۹)

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ

جَاءَتْ: فعل ماضی - سَكْرَةُ: فاعل

و آن زمان که بیهوشی مرگ به امر خدای تعالی که راست و درست است بیاید به او می‌گویند این مرگ است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر ﷺ در حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند. به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله ان للموت سكرات» پاک است خداوند! «همانا برای مرگ سختی هایی است.»

ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ نَجِئِدُ

ذَلِكَ : مبتدا - ما : خبر

این مرگ همان است که تو از آن می‌گریختی و می‌ترسیدی و آن را زشت می‌شمردی «کل نفس ذاتقه الموت» هر جانی چشیده مرگ است.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعْدِ ﴿۲۰﴾

و در صور دمیده شود، این روز وعده عذاب است. (۲۰)

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ

نُفِخَ : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف

و در صور دمیده شود دمیدن دوم مراد صور رستاخیز است که مردگان با این صور از قبرهایشان بیرون می‌آیند. در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل تا است» گفتند: یا اباهریره! یعنی چهل روز است؟ نه خیر، کس دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت نمی‌دانم. «و همه‌ی اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پائین‌ترین مهره کمر» [عجب الذنب] که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند.

ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعْدِ

ذَلِكَ : مبتدا - يَوْمَ : خبر

فرشتگان می‌گویند. این روز همان روزی است که مردمان را بدان وعید می‌کردند و می‌ترسانیدند یعنی روز رستاخیز.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله) بطرف خردسال‌ترین شان نگاه کرده فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند. پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می‌گردد.»

وَمَوَّاتٍ كُلِّ نَفْسٍ مَعَهَا سَابِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿۲۱﴾

و هر کسی در حالی می‌آید که با او راننده‌ای و گواهی دهنده‌ای است. (۲۱)

وَجَاءَتْ كُلُّ قَرْيَةٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ

جاءت: فعل ماضی - کل: فاعل - معها: مفعول فیہ - ها: مضاف الیه، خبر مقدم - سائق: مبتدا موخر در روز رستاخیز هر کس در حالی به میدان رستاخیز می آید که به همراه او راننده‌ای و گواهی دهنده‌ای (دو فرشته‌اند) می آید تا بر اعمال نیک و بد او گواهی دهند.

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَلِيدٌ ﴿۲۲﴾

تحقیق که از این روز سخت در غفلت بودی ولی ما پرده ترا از تو برداشتیم و اکنون دیده‌ات تیزبین است. (۲۲)

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَلِيدٌ

(ت) اسم کان - فی غفلة: جار و مجرور خبر کان

بدرستی که تو در دنیا از این روز بی خبر بودی و سخت در غفلت. ولی امروز از دیده تو پرده جهل و غفلت ترا برداشتیم تا هر چه شنیدی باشد به معاینه بینی و هر چه دیدنی است بینی چونکه دیده‌ات تیزبین است یعنی آنچه که از احوال و بعث و حشر بر تو در دنیا پوشیده بود، به تو نمودیم و بدان دانا شدی. مولانا گفت:

گر ز عزرائیل را بنگر اثر      گرنه بینی چوب و آهن در صور

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَيْنِي ﴿۲۳﴾

و همدم وی گوید: این چیزهایی است که نزد ما حاضر کرده شده است. (۲۳)

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَيْنِي

قال: فعل ماضی - قرینة: فاعل - : مضاف الیه - هذا: مبتدا - ما: بدل - لَدَىٰ: مفعول فیہ - عین: خبر و همشین وی یعنی فرشته که بر او موکل بود گوید این است آنچه نزدیک من بود الان حاضر است که به تو بنمائیم یعنی دفتر اعمال او را به او نشان می دهیم و سپس به سائق (راننده) و شهید (گواه) خطاب رسد که:

الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلٌّ كَقَمَارٍ عَنِيبٍ ﴿۲۴﴾

هر کفران پیشه سر سختی را در دوزخ فرو افکنید. (۲۴)

الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلٌّ كَقَمَارٍ عَنِيبٍ

الْقِيَا: فعل امر - (ا) فاعل - فی جهنم: جار و مجرور - کل: مفعول به

هر کفران پیشه سر سختی را در دوزخ افکنید این خطابی به آن دو فرشته موکل است که خداوند به دو فرشته ماموریت ثبت و ضبط اعمال دستور می دهد که هر کفران پیشه و سرسختی را به دوزخ بیفکنید.

### مَنَاعَ لِّخَيْرٍ مُّعْتَدِرٌ مُّرِيبٌ ﴿۲۵﴾

هر باز دارنده از خیر و در گذرنده از حدی ( را در دوزخ افکنید). (۲۵)

### مَنَاعَ لِّخَيْرٍ مُّعْتَدِرٌ مُّرِيبٌ

مَنَاعُ: نعت

هر باز دارنده از خیری را یعنی: هر باز دارنده مال زکات و یا هر کسی را که مانع کارهای خیر مردم شوند، در دوزخ افکنید و یا مانع شریعت و احکام اسلام شود و نیز هر درگذرنده از حدی را و شکاکی را که در وحدانیت خدای تعالی شک می کند در آتش دوزخ فرو افکنید.

### الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿۲۶﴾

همان که با خدا خدای دیگر قرار می داد پس او را در عذاب شدید بیفکنید. (۲۶)

### الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ

الَّذِي: مبتدا - فَأَلْقِيَاهُ: فعل امر - (ا) فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر

آنکه با خدای یکتا خدای دیگری را شریک گردانید پس او را در عذاب شدید آتش دوزخ بیفکنید، عذاب سخت جاودان. کاشفی گفت: آن هنگام که کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناه است که دیو بر من مسلط بود و مرا گمراه گردانید و دیو را حاضر سازند تکذیب می کند پس در آتش دوزخ افکنده شود به جهت سرکشی و ستیزه جویی و یا شرک به خدا و یا به جهت قتل نفس بدون حق.

### قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُمْ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿۲۷﴾

و همدم وی گوید، پروردگارا من او را به طغیان و نداشتن ولی خودش در ضلالتی دور بود. (۲۷)

### قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعَيْتُهُمْ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

قَالَ: فعل ماضی - قَرِينُهُ: فاعل - أَطَعَيْتُهُمْ: فعل ماضی - (ت) فاعل - ه: مفعول به

و همدم و همنشین وی می گوید: پروردگارا من او را به طغیان و نداشتن ولی در گمراهی دور بود. مراد از همدم او در اینجا دیو است که در دنیا همراه او بود ولی همین شیطان منکر این می شود که او را به گمراهی و ضلالت و داشته باشد و تجاهل العارف می کند و می گوید او خود در گمراهی دور و درازی قرار داشت و از حق بدور بود، چون که من او را هر چه به گمراهی فرا خواندم دعوت مرا پذیرفت و اگر با من عناد می کرد من هیچوقت نمی توانستم بر او مسلط شوم.

### قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ ﴿۲۸﴾

گوید، در پیشگاه من مجادله نکنید که از پیش شما اعلام خطر کرده بودم. (۲۸)

### قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ

لَا تَخْتَصِمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لَدَيَّ: مفعول فیه

در نزد من هیچ جدل و خصومتی مکنید زیرا که هیچ فایده ای از این خصومت دیده نمی شود و بدرستی که من پیش فرستادم بشما و عید خود را در کتاب خود یعنی در قرآن همه چیز را از حلال و حرام و احکام شریعت و نیک و بد را برای شما از قبل گفته ام.

مَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

گفتار نزد من تغییر نیابد و من ستمگر بندگان نیستم. (۲۹)

مَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ

**يَبْدُلُ** : فعل مضارع مجهول - **الْقَوْلُ** : نایب فاعل - **أَنَا** : اسم ما - **بِ** : حرف جر زائد - **ظَالِمٍ** : خبر ما گفتار و قول نزد من دگرگون نشود و تغییر نیابد وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل نشود و آنچه وعده داده ام و تهدید کردم عملی خواهد شد و راه گریزی در این امر نیست و من ستمگر نیستم که بدون استحقاق ایشان آنان را عذاب کنم بدانید که ذره ای به کسی ظلم و ستم نخواهد رفت. در جای دیگر فرمود: «لا ظلم الیوم» امروز هیچ ستمی نیست. چنانچه در آیه ۴۰ سوره نساء آمده: «ان الله لا یظلم مثقال ذره...» براستی خداوند به اندازه ی ذره ای ظلم و ستم نمی کند.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ ﴿٣٠﴾

روزی که به جهنم گوئیم آیا پر شدی و دوزخ گوید آیا هیچ از این زیاده هست؟ (۳۰)

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ

**يَوْمَ** : مفعول فیه - **مِنْ** : حرف جر زائد - **مَزِيدٍ** : مبتدا - خبر محذوف

آن روزی که ما به جهنم می گوئیم آیا پر شدی؟ این خطاب پروردگار یکتا به جهنم در روز قیامت است پس جهنم پاسخ می دهد و می گوید آیا باز هم بیشتر هست؟ حق سبحانه و تعالی کافران دیگری را به جهنم می فرستد تا پر شود. مولانا در غزلیات آورده:

چونکه به تبریز، چشم شمس حقم را بدید  
گفت حقتش «پر شدی» گفت که هل من مزید  
مولانا در مثنوی گفت:

عالمی را لقمه کرد و در کشید  
معداش نمره زنان هل من مزید

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «همه اهل دوزخ در دوزخ انداخته می شوند، و دوزخ می گوید: آیا زیادتر از این هم هست؟ تا اینکه (خداوند متعال) قدمش را در دوزخ می گذارد و در این وقت است که دوزخ می گوید: بس است. بس است»

وَأَرْسَلْنَا الْجَنَّةَ لِّلْمُتَّقِينَ خَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾

و بهشت به پرهیزکاران نزدیک گردانیده می شود و دور از آنان نیست. (۳۱)

وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ

وَأَزَلَّتْ: فعل ماضی مجهول - الْجَنَّةُ: نایب فاعل

و بهشت برای پرهیزکاران نزدیک گردانیده شود و به ایشان نزدیک باشد نه دور و قبل از اینکه بهشتیان به بهشت روند به ایشان منازل و نعیم بهشت نشان داده می شود. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از انس رضی الله عنه در روایت است که آنحضرت فرمودند: «(و موعدکم الحوض).» و عده‌ی شما بر سر حوض (کوثر) باشد.»

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾

می گوئیم: این است که به همه توبه گران نگهدار تقوی، وعده می دادند. (۳۲)

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ

هَذَا: مبتدا - مَا، خبر

این است بهشتی که برای پرهیزکاران و توبه کنندگان در دنیا وعده داده بودیم و برای هر بازگردنده از شرک به توحید یا از معصیت به طاعت یا بازگشته از خلق به حق و نگاهدارنده حدود در احکام الهی و رعایت کننده حلال و حرام و امر و نهی، در گلستان شیخ سعدی آمده است: هر گاه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق، جل و علا، بر دارد ایزد، تعالی، دروی نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند بازش به تضرع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی فرماید: «یا ملائکتی قد استخیت من عبدي ولیس له غیري فقد غفرت له» دعوتش را اجابت کردم و حاجتش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم. کرم بین و لطف خداوند گار گنه بنده کرده است و او شرمسار

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿۳۳﴾

کسی که از خدای رحمان نادیده ترسد و با دلی پر از انابت باز آید. (۳۳)

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

مَنْ: بدل - خَشِيَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الرَّحْمَنَ: مفعول به

و هر که غایبانه و پنهانی از خدای رحمان بترسد در حالیکه خدای عزوجل را ندیده است. از او بیمناک باشد یعنی نهان و آشکار او یکی باشد آنگاه که در خلوت غیر از خدا کسی او را نبیند از خدا بترسد و خدا را شاهد و ناظر اعمال خود بیند در قیامت با دلی رجوع کننده به سوی حق تعالی در حالیکه پاک و وارسته باشد به دیدار خدای خود می‌شتابد. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عباده بن صامت رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: کسیکه لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می دارد؛ و کسیکه از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می آید»

عائشه یا کسی دیگری از همسران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: ما مرگ را نخواستیم و از مرگ بد ما می آید، فرمودند: «مقصود این چیز نیست، بلکه مقصود این است که مومن هنگام مرگ، رضا و رحمت خداوند برایش نشان داده شده و در این وقت هیچ چیزی از راهیکه در پیش رو دارد برایش محبوب تر جلوه نمی کند، و از اینجا است که لقاء الله را دوست داشته و می خواهد، و شخص کافر هنگام مرگ عذاب و عقوبت خدا برایش نشان داده و درین وقت هیچ چیزی در نزدش از راهیکه در پیش رو دارد بدتر و ناپسندیده تر نیست، و از اینجا است که از لقاء الله بدش آمده و خداوند متعال هم لقاء او را نمی خواهد».

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿۳۴﴾

بسلامت داخل بهشت شوید که این روز جاودانگی است. (۳۴)

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ

أَدْخُلُوهَا : فعل امر - (و) فاعل - ها : مفعول به

ولی آنانکه بهشتی اند به آنان گفته می شود با سلامتی درآئید و وارد بهشت شوید و از نعمتهای بی زوال آن بهره مند شوید در حالیکه از عذاب و ترس از زوال نعمت بهشت در امان باشید و گفته اند این سلام از جانب سبحانه و تعالی و یا از جانب فرشتگان اوست.

ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ

ذَلِكَ : مبتدا - يَوْمٌ : خبر

این روز جاودانگی است. چونکه بهشت و نعمتهای آن همیشگی و جاودانی بوده و زوال نپذیرد و مرگ دیگری هم در کار نیست.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾

در آنجا هر چه بخواهند دارند و نزد ما بیشتر هم هست. (۳۵)

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ

لَهُمْ : جار و مجرور - خیر مقدم - مَا : مبتدا - مؤخر

در آن بهشت هر چه بخواهند و دلهايشان خواست وجود دارد و از انواع نعمتها و برکتها و حوران بهشتی و انواع میوه ها هر آنچه که میل کننده و هوس کننده است وجود دارد و در نزد ما بیشتر از آنچه که تصور آن را می کنید هست. بعضی ها گفته اند مراد از مزید رویت خدای تعالی است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

بدرستی نخستین گروهی که به بهشت در می آیند بر صورت ماه تمام اند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و شکل و هئیت - هر مرد را از بهشتیان دوزن است از حور عین. حور جمع حورا به معنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین جمع عیناء به معنی فراخ چشم که مغز استخوان ساقهای ایشان از پس استخوان و گوشت از غایب حسن و صفا و لطافت دیده می شود که صبح و شام خدا را به پاکی یاد می کنند اهل بهشت بیمار نمی شوند و بول نمی کنند و به پایخانه نمی روند و آب از دهن نمی افکنند و آب از بینی نمی اندازند. و ظرفه ها ایشان از طلا و نقره است و شانهای ایشان از طلا. بهشتیان در بهشت می خورند و می نوشند در بهشت اصلاً محنت و مشقت نبود و همه راحت و آسایش باشد و لباسهای او کهنه نمی گردد و جوانی او فانی و نابود نمی شود.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْإِلْدَادِ هَلْ مِنْ مَّجِيسٍ ﴿۳۶﴾  
پیش از آنها چه نسلی که هلاک کردیم که این هلاک شدگان نیرومند تر از ایشان بودند پس در شهر تفحص کردند آیا گریزگاهی بود؟ (۳۶)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْإِلْدَادِ  
گم : مفعول به مقدم - أَهْلَكْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - قَرْنٍ : تمیز - هُمْ : مبتدا - أَشَدُّ : خبر - بَطْشًا : تمیز

و بسیار کسان را که هلاک کرده ایم پیش از قوم تو از اقوام و ملل گذشته و گروه گروه جهانیان که بحسب واقع ایشان سخت تر بودند از کفار مکه از جهت قوت و عظیم تر بودند از نظر جسمانی چون قوم عاد و ثمود و قوم فرعون. پس دور شدند و در زمین بسیار رفتند و در شهرها راه بریدند یعنی تجارت کردند و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند و داد و ستد کردند پس قوم ترا نیز ای محمد ﷺ هر لحظه که بخواهیم عذاب می دهیم و به هلاکت می رسانیم همچنانکه اقوام پیشینیان را عذاب کردیم و به هلاکت رساندیم آیا آنها از آثار و بقایای بر جای مانده هلاکت ایشان عبرت نمی گیرند و دست از سرکشی بر نمی دارند؟

هَلْ مِنْ مَّجِيسٍ

مِن : حرف جر زائد - مَّجِيسٍ : مبتدا - خبر محذوف

آیا برای ایشان هیچ گریزگاهی وجود ندارد که از مرگ نجات دهد و برهانند و یا پناهی از قضای خدای تعالی که حکم فنا نازل شد که دستگیری ایشان کرده باشد؟ یعنی بنگرید که هیچ کس از مرگ نرسند و رهایی نیافتند و از عقوبت حق خلاص نشدند. روزگاری که به آدم وفا نکرد چه وقت به تو وفا کند عمری که بر نوح به پایان رسید با تو کی بقا دارد اجلی که بر خلیل تاختن آورد ترا کی فرو گذارد مرگی که بر سلیمان کمین ساخته با تو چه وقت مسامحت کند. مولانا گفت:

حال ایشان از نبی خوان ای حریص      نقبوا فیها ببین هل من محیص

موکلی که جان مصطفی ﷺ تقاضا کرد با توکی مدارا کند اگر عمر نوح و مال قارون و ملک سلیمان بدست آری بدرد مرگ سودی ندارد، تا آدمیان اندرین سفرند از صلب به رحم می آیند و از رحم به پشت زمین و از پشت زمین بشکم زمین می روند همنه عالم گورستانست زیرا او همه حسرت زیر او همه در حیرت سر بر آورده از آسمان پیرس که چند پادشاه یادداری چشم بر زمین افکن و باز پرس که در شکم چند نازنین داری؟

جهان ای پسر جاوید نیست      زدنیبا وفاداری امید نیست

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿۳۷﴾

براستی در این برای هر که دلی دارد یا با حضور قلب، گوش فرا دارد، در حالیکه شاهد باشد [اندرزی است]. (۳۷)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر إِنَّ - ل: لام ابتدا - لَذِكْرٍ: اسم إِنَّ - لَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - قَلْبٌ: مبتدا موخر - أَلْقَى: فعل ماضی - فاعل (هو) - السَّمْعَ: مفعول به - (و) حالیه - هُوَ: مبتدا - شَهِيدٌ: خبر

بدرستی آنچه که در این سوره گفته شد در آن پند و اندرزی است برای کسی که صاحب دل باشد و دلی بیدار داشته باشد و با حضور قلب گوش فرا دهد در حالیکه شاهد و پندپذیر باشد چونکه قلب مرده هیچ اثرپذیر نیست. شبلی قدس سره فرمود موعظه قرآن را دلی باید با خدای تعالی که طرفه العینی غافل نباشد.

پند گفتن با جهول خوابناک      تخم افکندن بود در شوره خاک

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿۳۸﴾

ما آسمانها و زمین و هر چه میان آن است به شش روز آفریدیم و به ما هیچ خستگی نرسید. (۳۸)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول

آورده اند که این آیت از آیات مدنی است. می گوید بدرستی که ما آسمانها و زمین و آنچه را میان ایشان است در شش روز بیافریدیم.

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» این شش روز را شش طور و شش مرحله می داند. در بیان سبب نزول این آیهی کریمه روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و از ایشان در بارهی چگونگی آفرینش آسمانها و زمین سوال کردند. حضرت رسول ﷺ در پاسخ ایشان فرمودند: خداوند

تعالی زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آنهاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی و شهرها و خرابی‌ها را روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه ستارگان و خورشید و ماه را آفرید. در اولین ساعت اجلاها را آفرید، در ساعت دوم آفت راه، در ساعت سوم آدم را آفرید.

وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ

مَسَّنَا : فعل ماضی - (نا) مفعول به - مِن : حرف جر زائد - لُغُوبٍ : فاعل

و در آفرینش اینها هیچ رنج و خستگی و باعاجز بودن بمانرسید بر خلاف آنچه که یهود گفتند روز شنبه استراحت کرده که رنگ مبارک حضرت رسول ﷺ بعد از شنیدن جمله استراحت روز شنبه از شدت غضب سرخ شده بود آیت آمد که:

فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾

ای محمد ﷺ بر آنچه که (یهود) می گویند صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی. (۳۹)

فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ

فَأَصْبِرْ : فعل امر - فاعل (انت) - يَقُولُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل

گفته اند این آیت به آیت السیف منسوخ است.

پس ای محمد ﷺ بر آنچه که یهودان در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است که می گویند خدا در روز شنبه استراحت کرده و ثواب غضب رنگ خود را سرخ کرده ای به آنچه که ایشان می گویند و یا به اتخاذ ولد و شریک و یا خطاب ساحر و شاعر و مجنون و یا آیات قرآن را سخنان پیشینیان می خوانند صبر کن و از خود استقامت بخرج بده همانطوریکه گفته ایم این آیت به آیت سیف منسوخ شده است و نیز خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید: تو به امر پروردگارت صبح و عصر نماز بگزار و پروردگار خود را به پاکی یاد کن و تسبیح بگو یعنی سبحان الله و بحمدالله بگو که گفته اند سبحان الله نصف المیزان - الحمد لله ملا المیزان.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « دو کلمه است که محبوب در نزد

رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است» (سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ الشُّجُورِ ﴿۴۰﴾

و پاره ای از شب نیز تسبیح او گوی بعد از سجده ها (نمازهای اضافی) نیز (او را تسبیح گوی). (۴۰)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ الشُّجُورِ

فَسَبِّحْهُ : فعل امر - فاعل (انت) - ه: مفعول به

پس ای رسول ﷺ در یاره ای از شب نیز پروردگارت را تسبیح بگویی نمازهای اضافی بجای آر. و آن نماز نفل، و یا نماز وتر بعد از عشاء است. چون قیام شب خصوصاً نماز تهجد دارای فضیلت های بسیاری است که در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اگر کسی خوابی می دید، آمده آن خواب را به پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه می کرد، خیلی آرزو داشتم که خوابی دیده و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قصه نمایم، در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من شخص جوانی بوده و در مسجد می خوابیدم، در خواب دیدم که گویا دو ملک مرا گرفته و به سوی دوزخ بردند، و (دیدم) که دوزخ بنامند چاه عمیق، و دارای دو شاخ است، و در آن مردمانی هستند که آنها را میشناسم، و من این عبارت را می گفتم: از دوزخ بخواوند پناه می جویم، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: در این وقت ملک دیگری آمده و برایم گفت: مترس. (این خواب را) به (حفصه) رضی الله عنهما قصه نمودم، و حفصه آنرا به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله قصه نمود، ایشان فرمودند: «عبد الله شخص نیکی است اگر شب نماز بخواند». بعد از این واقعه عبدالله رضی الله عنهما فقط وقت اندکی را در شب می خوابید.

وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿۴۱﴾

و روزی که ندا کننده از مکان نزدیک ندا کند گوش فرادار. (۴۱)

وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ

أَسْمِعْ: فعل امر - فاعل (انت) - يَوْمَ: مفعول فيه - يُنَادِ: فعل مضارع - الْمُنَادُ: فاعل

و روزی که ندا کننده (اسرافیل) از جای نزدیک ندا کند و از آمدن قیامت به تو خبر دهد گوش فرادار یعنی تقخه دوم. آن روز رستاخیز است که همه را برای حساب و کتاب جمع کند گویند همه استخوانهای ریز ریز شده و موهای پریشان شده برای حساب و کتاب جمع شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ برافشان می گردند»، سهل رضی الله عنه - می گوید: و در آن زمین برای هیچ کس هیچ علامت و نشانه ای وجود ندارد.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿۴۲﴾

روزی که صیحه را به حق بشنوند، این روز بیرون آمدن ایشان است. (۴۲)

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ

يَوْمٍ : مفعول فيه - يَسْمَعُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّيْحَةَ : مفعول به.

روزی که صیحه بیث را که آن صور دوم است بشنوند یعنی برای برانگیختن از قبرها صیحه کرده شد. آن چیزی که حق و راست و درست است و حتماً و قطعاً اتفاق خواهد افتاد و هیچ شکی در وقوع آن نیست در آن هنگام این شنندگان گویند:

ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ

ذَلِكَ : مبتدا - يَوْمٌ : خبر

آنجا که این صیحه را بشنوند گویند این ندا ندای بیرون آمدن از قبرهاست یعنی صیحه دوم که دیگر صیحه‌ای غیر از این نخواهد بود و این آخرین صیحه است. در کشف الاسرار آمده:

چون این ندا در عالم دُهد در خلق اضطرار افتد آن گوشها و پوستهای پوسیده و استخوانهای ریزیده و خاک گشته و ذره شده بهم بر آمیخته بعضی بشرق بعضی بغرب بعضی به بر، بعضی به بحر بعضی گرگان خورده و بعضی مرغان برده همه با هم می‌آید و ذره ذره بجای خود باز می‌شود و هر چه در هفت اقلیم خاکی جانور بوده از ابتدای دور عالم تا روز رستاخیز همه با هم آید تنها راست گردد و صورتها پیدا شود اعضاء و اجزای مرتب و مرکب گردد ذره کم نه و ذره بیش نه، موی از این به آن نیامزد و ذره از آن به این نیبوند آن صعب روزی که حشر و نشرست روز جزاء خیر و شیر است ترازی راستی آویخته کرسی قضا نهاده بساط هیبت باز گسترده همه خلق یزانو در آمده که «وتری گل امه جاثیه»<sup>۱</sup> دوزخ می‌گرد که «تکاد تمیز من الغیظ زبانیه»<sup>۲</sup> در عاصی آویخته که «خلوة فغلوه ثم الجحیم ضلوة»<sup>۳</sup> هر کس بخود در مانده و از خویش و پیوند بگریخته «لکل امره منهم یومئذ شأن یغنیه»<sup>۴</sup> آورده‌اند که پیش از آمدن خلق از خاک جبرئیل و میکائیل بزمین آیند براق می‌آیند و حله و تاج از بهر مصطفی ﷺ و از هول آن روز ندانند که روضه سید کجاست از زمین می‌پرستند و زمین می‌گوید من از هول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم جبرئیل ﷺ بشرق و غرب همی نگردد از آنجا که خوابگاه سیدست توری برآید جبرئیل آنجا شناید سید عالم ﷺ از خاک برآید چنانکه در خبرست انا اول من تنشق عنه الارض اول سخن این گوید ای جبرئیل حال امتم چیست خبر چه داری؟ گوید ای سید اول تو بر خیز ایشان در خاک اند ای سید تو حله در پوش و تاج بر سر نه و بر براق نشین و به مقام شفاعت رو تا امت در رسند مصطفی ﷺ همی رود تا بحضرت عزت سجده آرد و حق را جل جلاله بستاند و حمد گوید از حق تعالی خطاب آید که ای سید امروز نه روز خدمت است که روز عطا و نعمت است نه روز سجد است که روز گرم وجود است سر بردار و شفاعت کن هر چه تو

<sup>۱</sup> - سوره جاثیه، آیه ۲۸

<sup>۲</sup> - سوره الملک، آیه ۸

<sup>۳</sup> - سوره الحاقه، آیه ۳۰ و ۳۱

<sup>۴</sup> - سوره عبس، آیه ۳۷

خواهی آن کنم. تو در دنیا همه آن کردی که ما فرمودیم ما امروز ترا آن دهیم که تو خواهی «و لیسوف یعطیک ربک فترضی».

مولانا جامی در سلسله الذهب آورده که:

سویم افکن ز مرحمت نظری	باز کن بر رخم ز فضل دری
لب بختیان پی شفاعت من	منگر در گناه و طاعت من
مانده ام زیر بار عریان پست	اقتم از پای اگر نگیری دست
رحم کن بر من و فقیری من	دست ده بهر دستگیری من

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿۴۳﴾

براستی ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت به سوی ماست. (۴۳)

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ

إِنَّا اسم از - نَحْنُ : مبتدا - نُحْيِيهِ : فعل مضارع - قاعِل (نحن مستتر)، جمله خبر نَحْنُ ، جمله نَحْنُ نُحْيِيهِ خبر آن - نَحْنُ : مبتدا - نُمِيتُهُ : فعل مضارع - قاعِل (نحن مستتر)، جمله خبر نَحْنُ ، جمله نَحْنُ نُمِيتُهُ خبر آن - وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ خبر نَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ

بدرستی که ما زنده می کنیم و از نیست هست می کنیم یعنی نطفه مرده را حیات می بخشیم و بعد در دنیا می میرانیم و دیگر بار برای حساب و کتاب اعمال ایشان را با نسخه دوم زنده می گردانیم و بازگشت همه بسوی ماست و بدون کم و کاست عمل هر عمل کننده ای را جزا خواهیم داد.

يَوْمَ نَشْفُقُ الْأَرْضَ عَنْهُمْ بَرَآءًا ﴿۴۴﴾

روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود و شتابان شوند، این چیزی است که برای ما آسان است. (۴۴)

يَوْمَ نَشْفُقُ الْأَرْضَ عَنْهُمْ بَرَآءًا

نَشْفُقُ : فعل مضارع - الْأَرْضُ : فاعل - بَرَآءًا : حال

و به یاد آرزوی رای که زمین برای در آمدن شکافته شود و از آدمیان دور شود یعنی مردگان از قبرها شتابان بیرون آیند.

ذَٰلِكَ حَسْرَتُنَا يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ : مبتدا - حَسْرَتُنَا : خبر

این زنده شدن و برخاستن ایشان از قبرها که برای جمع کردن و برانگیختن برای حساب اعمال ایشان است، آن دوباره زنده کردن برای ما آسان است.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْنَا بِالْقُرْآنِ مِنَ الْخَافِ وَعَصِيدٍ ﴿۴۵﴾

ما بهتر دانیم که چه گویند و تو بر آنها مسلط نیستی پس هر که را از اعلام خطر ما ترسد به این قرآن  
پند بده. (۴۵)

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خیر - أَنْتَ: اسم ما - بِ: حرف جر زائد - جَبَّارٍ: خیر ما  
و ما از آنچه که کافران به انکار قیامت و یا اتحاد ولد و یا برای تو شاعر و ساحر و مجنون می گویند و  
یا قرآن را افسانه پیشینان می خوانند نسبت به آنها داننا تریم و تو مجبور به مسلط آنها نیستی و بر آنها  
قهر کننده نیستی گفته اند این جمله به آیت سیف منسوخ شده است.

ذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مِنَ الْخَافِ وَعَیْبٍ

ذَكَرَ: فعل امر - قائل (انت) مَنْ: مفعول به - خَافٍ: فعل مضارع - قائل (هو) - وَعَیْبٍ: مفعول به  
پس ای رسول ما ﷺ ایشان را به وعده عذاب من به قرآن پند ده و از عذاب من بترسان اما ایشان پند  
پذیر نیستند و گوش هوش ایشان از نصایح قرآن کر است.

شیخ سعدی:

پند گفتن با جهول خوابناک

تحم افکنند بود در شوره خاک

## سوره الذاریات

سوره «الذاریت» مکی است و همه آیات آن در مکه نازل شده است و دارای شصت آیه است. چون ذاریات به معنی بادهای پراکنده است این سوره به این نام خوانده شده است. محور و هدف این سوره، آزاد بودن از قید و بند دنیا و طی کردن مراحل انسانی و خالص بودن به عبادت حق تعالی است. گفته اند در این سوره دو آیت منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. در فضیلت این سوره آورده اند که ابی بن کعب گفت: قال رسول الله ﷺ من قرأ سورة «والذاریات ذرواً» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل ریح هبت و جزت فی الدنیا. «هر کس سوره «والذاریات ذرواً» را بخواند به عدد تمام بادهایی که در دنیا وزیده و جریان یافته اند ده حسنه به او داده می شود»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان راننده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوجًا ﴿١﴾

قسم به بادهای وزان (پراکنده کننده خاک). (۱)

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوجًا

(و) قسم - الذَّارِيَاتِ : مجرور - ذُرُوجًا : مفعول مطلق به معنی پراکندن

سوگند به بادهایی که ابرها را بر می انگیزد و خاک ها را پراکنده می کند. خداوند به بادهایی قسم می خورد که خاک و مانند آنرا در هوا پراکند.

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾

و قسم به ابرهای حمل کننده سنگین بار. (۲)

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا

ف: عطف - فَأَلْمِئَاتِ : معطوف - وَقَرَأَ : مفعول به، به معنی بار سنگین و سوگند به ابرهایی که بار سنگین (از باران) را بنا خود حمل می کنند و بر می دارند پس قسم به بردارندگان بار گران یعنی ابرها که بیارند.

فَأَلْمِئَاتٍ يُسْرًا ③

و قسم به کشتی هایی که بسولت روان شوند. (۳)

فَأَلْمِئَاتٍ يُسْرًا

فَأَلْمِئَاتٍ : معطوف - يُسْرًا : مفعول مطلق

و قسم به روندگان به سهولت و آسانی، کشتی های جاری که به سهولت بر سطح آب روان اند. یعنی دریا، ظرف آب است بدست فرشته ای که فرشته از وی غافل نمی شود و اگر غافل شود زمین را می کند و فرو می گیرد.

فَأَلْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا ④

و قسم [به فرشتگان] تقسیم کننده کار. (۴)

فَأَلْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا

فَأَلْمَقْسِمَاتِ : معطوف - أَمْرًا : مفعول به

و سوگند به فرشتگان تقسیم کننده امور باران ها و ارزاق و غیر آن مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک به اموری مامور شده اند. جبرئیل علیه السلام به وحی و میکائیل به رحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل به موت و اسرافیل به نفخ صور، خداوند به این چیزهای عجیب و فرشتگان مقرب قسم یاد می کند. در این عبارات خداوند نخست به بادهایی که خاک پراکنده کننده و سپس به ابرهایی که بار سنگین باران را با خود حمل می کنند. و سپس به سهولت روندگان سطح آب (کشتی ها) و سرانجام به تقسیم کنندگان امور که همان چهار فرشته مقرب اند که در بالا گفتیم قسم یاد می کند که جزاب قسم در آیه زیر آمده است.

إِنَّمَا تَوْعَدُونَ لَصَادِقٌ ⑤

براستی آنچه که بشما وعده داده شده است راست و درست است. (۵)

## إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ

ما، اسم ان - تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - ل: مز حلقه - لَصَادِقٌ: خبر ان  
 جواب همه قسم هایی که در آیات بالا ذکر شد در این آیه آمده است می گویند، براسنی قسم به آنهایی  
 که بر شما وعده داده شویبه همگی راست و درست و واقع شدنی است. از مرگ،  
 رستاخیز، بعث و حشر و بازگشت به سوی خداوند یکتا و حسابرسی اعمال نهایتاً رفتن به بهشت یا  
 دوزخ همگی راست و درست است پس به آن چیزهای بزرگ خداوند قسم خورده است که این چیزها  
 و امور قطعاً و حتماً خواهند آمد پس لازمه کار این است که انسان اصول اعتقاد خود را مانند  
 یگانه پرستی - نبوت و معاد قویتر کند و آنانکه پند و عبرت گیرند و بدان عمل کنند رستگاران اند و  
 آنانکه بر کفر خویش اصرار نمایند بدانند و آگاه باشند که این حشر و قیامت آمدنی است و هیچ شکلی  
 در وقوع آن نیست چونکه خداوند به چیزهای بزرگ و مهم که خارج از درک حیطه عقل است قسم  
 خورده است. چونکه پادها ویران کن هستند چنانکه قوم عاد را ویران کرده است.

## وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾

وهر آینه جزای اعمال واقع شدنی است. (۶)

## وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ

الدِّین: اسم ان - ل: مز حلقه - لَوَاقِعٌ: خبر ان

وهر آینه قیامت آمدنی است و جزای اعمال واقع شدنی است و هر کس به تناسب اعمالی که در دنیا  
 کرده اند جزا و کفرت خواهند دید.

باد صرصر ویران کرد و آبر باران را که خود سیل آور و ویران کننده و نابود کننده است مانند غرق  
 شدن قوم حضرت نوح علیه السلام در طوفان و بار سنگین آبی را که آبرها بر می دارتند جز خداوند نمی داند و  
 باز خود ویران کن دیگری است و گاهی باران رحمت است خداوند پادها را بشارت از برای رحمت  
 خود می فرستد و آن چنانکه گفت: (و هو الذی يرسل الريح بشراً بين يدي رحمته)  
 و گاهی نیز پادهایی که در آن عذاب دردناکی است نازل کند چنانچه:

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون پیغمبر خدا ﷺ ابری را که دارای باران بود، مشاهده می کردند، این طرف و آنطرف رفته و بخانه آمده و بیرون می شدند، و رنگ شان تغییر می کرد، و چون باران می بارید، بحالت عادی بر می گشتند، چون عائشه رضی الله عنها سبب را جویا شد فرمودند: «چه می دانم! شاید این مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آنرا مشاهده نمودند (و چون دیدند که ابر بطرف وادی شان می آید گفتند: این ابری است که جهت باریدن باران برای ما آمده است،) چنین نیست، بلکه همان چیزی است که شتابانه آنرا طلب نمودید».

و در آخر به فرشتگان مقرب یعنی فرشتگانی که پیام آور وحی و رحمت و ارزاق و موت و پیام آور بعث و حشر می باشند قسم خورده است و فرشتگان مامور نوشتن چهار چیزند: عمل شخص، رزق شخص، مدت زندگی شخص و شقاوت و سعادت آن شخص چنانچه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ که صادق و مصدوق می باشند برای ما گفتند: «تکوین خلقت هر کدام شما در شکم مادرش چهل روز است، و باز چهل روز دیگر به شکل خون بسته می باشد، و باز چهل روز دیگر به شکل پارچه گوشتی می باشد، و بعد از آن خداوند ملکی را می فرستد که چهار چیز را بنویسد: عمل آن شخص، رزق آن شخص، مدت زندگی آن شخص، و شقاوت و سعادت آن شخص، سپس روح در وی دمیده می شود. و از اینجاست که شخص عملی را انجام می دهد که بین او و بین بهشت به جز از فاصله ای اندکی باقی نمی ماند، ولی تقدیرش بر وی سبقت کرده و مرتکب عمل اهل دوزخ می گردد، و شخص دیگری مرتکب عملی می گردد که بین او و بین برزخ جز مسافت کمی باقی نمی ماند، ولی تقدیرش بر وی سبقت کرده و عمل اهل بهشت را انجام می دهد».

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ ﴿٧﴾

و قسم به آسمان که در آن راه است. (۷)

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ

(و) قسم - وَالسَّمَاءِ : مجرور - ذَاتِ : نعمت - الْحُبُوبِ : مضاف الیه، به معنی راهها، مراد مسیرهای ستارگان و سیارات است

و سوگند به آسمانها که دارای راهها و چین‌ها و شکنج‌های مختلف است. در تیبان آورده که این عصر رضی الله عنهما نقل می‌کند که مراد آسمان هفتم است و خدای تعالی بدان سوگند یاد کرده است. مولانا گفت:

روی زرد و پای سست و دل سبک      کو غذای و السماوات الحنیک

إِن كَرِهَى لَقَى قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

هر آینه شما در سخن مختلف هستید. (۸)

إِن كَرِهَى لَقَى قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ

کم: اسم آن - لقی قول: جار و مجرور خبر آن

به در شی که شما ای اهل مکه! هر آینه در سخن مختلف هستید یعنی گاهی پیغمبر ﷺ را شاعر، ساجد، مجنون می‌نامیدند و گاهی قرآن را افسانه‌ی پیشینیان می‌دانید. یعنی به بعضی چیزها مؤمن و به بعضی از آن کافر هستید و در صدق و کذب و مقر و منکر و محق و مبطل غوطه‌ورید.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مِنَ الْوَيْفِكِ ﴿٩﴾

و هر که از ایشان متصرف شود به سبب آن متصرف می‌شود. (۹)

يُؤْفِكُ عَنْهُ مِنَ الْوَيْفِكِ

يُؤْفِكُ: فعل ماضی مجهول - نائب فاعل (هو)

هر که از ایمان به محمد ﷺ و یا از قرآن و یا در علم الهی از هدایت برگردانیده شود و دعوت حق را تکذیب کند به خاطر آن اختلاف است که از حق باز گردانیده شود. مولانا گفت:

هم عرب ما هم سبوما هم ملک      جمله ما یؤفک عنه من افک

قُلِ الْفِرَاقُ بَيْنَهُمَا

مرگ بر دروغگویان (۱۰)

قُلِ الْفِرَاقُ بَيْنَهُمَا

قِيلَ: فعل ماضی مجهول - اَلتَّرْصُونَ: نایب فاعل، خراسون، به معنی دروغگویان، آنانکه حرف‌های بی اساس و بی پایه می‌زنند.

مرگ بر دروغگویان و لعنت بر شکاکان بر وعده و وعید الهی و دور باد کسانی که در حق توحید و نبوت و قرآن سخن مختلف می‌گویند!

الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرُقٍ سَاهُونَ ﴿۱۱﴾

آنانکه در ورطه نادانی بی خبر مانده‌اند. (۱۱)

الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرُقٍ سَاهُونَ

الَّذِينَ: نعت - هُمْ: مبتدا - فِي عَمْرُقٍ: جار و مجرور خبر - سَاهُونَ: خبر ثانی

آنانکه در ورطه نادانی دست و پا می‌زنند و بی خبر و فراموش کننده‌اند یعنی غافلان از امر آخرت و بی خبران و فراموش کنندگان از امر خدای تعالی.

گفته‌اند که به وقت ورود قوافل بر عقاب مکه می‌نشستند و هریک در حق مصطفی ﷺ به آینده و زونده دروغ می‌گفتند و مردمان را از صحبت شریف وی باز می‌داشتند حق تعالی ایشان را لعنت کرد.

يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الَّذِينَ ﴿۱۲﴾

می‌پرسند که روز رستاخیز کی می‌رسد؟ (۱۲)

يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الَّذِينَ

يَسْتَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - أَيَّانَ: مفعول فیه خبر مقدم - يَوْمِ: مبتدا مؤخر - الَّذِينَ: مضاف الیه

کافران و منکران اهل مکه از پیغمبر خدا ﷺ و از مؤمنان می‌پرسند که قیامت کی می‌شود و روز جزا چه وقت خواهد بود که خدای شما به شما سوگند یاد کرده؛ البته این سخن از روی استهزاء و تکذیب می‌گفتند حق سبحانه و تعالی فرمود:

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿۱۳﴾

روزی که به آتش مبتلا شوند. (۱۳)

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ

یَوْمَ : مفعول فيه - هُمْ : مبتدا - يُفَنِّئُونَ : فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل  
خداوند سبحانه و تعالی در پاسخ این انکار کنندگان قیامت فرمود: آن روزی که ایشان به آتش دوزخ  
مبتلا شوند و در آن عقوبت شوند، آتشی که بسیار سوزان و گرم است.

ذُوقُوا فَنَّتَکُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِدِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۱۴﴾

عذاب خود را بچشید این همان است که شما آن را به شتاب می‌خواستید. (۱۴)

ذُوقُوا فَنَّتَکُمْ

ذُوقُوا : فعل امر - (و) فاعل - فَنَّتَکُمْ : مفعول به

حال عذاب خود را بچشید. از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که  
فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته  
شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِدِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

هَذَا : مبتدا - الَّذِي : خبر

این همان چیزی است که شما در دنیا به رسیدن آن عجله می‌کردید و می‌گفتید این وعده قیامت و عذاب  
که خدای شما و پیغمبر مؤمنان می‌گویند و شما خواستار آن بودید کی خواهد آمد؟

إِنَّ الْمَسْئُومِينَ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۵﴾

براستی که پرهیزکاران در باغ‌ها و چشمه‌ساران‌اند. (۱۵)

إِنَّ الْمَسْئُومِينَ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ

الْمَسْئُومِينَ : اسم إن - فِي جَنَّتٍ : جار و مجرور خبر إن

به درستی که در آن روز پرهیزکاران بر خلاف مشرکان که در آتش گرم و سوزان جهنم می‌سوزند در  
بوستان‌ها و باغ‌های بهشت و در چشمه‌های روان باشند و از آن برخوردار گردند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگار ما لیبیک و سعیدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالیکه برای ما چیزهایی را داده که به هیچ یک از خلق خود نداده‌اید، می‌فرماید: از این هم [نعمت] بالاتری به شما خواهم داد، می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاترند؟ می‌فرماید: رضایت خود را نسبت بشما اعلان نموده و از این به بعد بر شما غضب نخواهم کرد.

عَالِيَيْنَ مَا آتَاهُمُ رَبُّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿۱۶﴾

و از آنچه پروردگارشان عطا کرده فرا گیرند که آنها پیش از این نیکوکاران بودند. (۱۶)

عَالِيَيْنَ مَا آتَاهُمُ رَبُّهُمْ

عَالِيَيْنَ: حال - مَا: مفعول به - آتَاهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - رَبُّهُمْ: فاعل

آنچه را که پروردگارشان از بهشت به ایشان عطا کرده از خیر و کرامت می‌گیرند و بدان راضی‌اند یعنی خداوند ثواب اعمالشان را که در دنیا از نیکی انجام دادند به ایشان می‌دهد و آنان از گرفتن ثواب اعمالشان از خداوند اظهار رضایت می‌کنند.

إِنَّمَا كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ

هم: اسم آن - (و) اسم کان - قَبْلَ: مفعول فیه - مُحْسِنِينَ: خبر کان، جمله خبری آن

زیرا که آنان پیش از این یعنی در دنیا از پرهیزکاران و نیکوکاران بودند و گرفتن این خیر و برکت بدان جهت است که ایشان در دنیا اعمال نیک انجام داده‌اند این است پاداش کسانی که در دنیا اعمال نیک انجام می‌دهند.

روزی شاگردی از شاگردان ابوحنیفه رحمه الله به او گفت: مردمان می‌گویند که ابوحنیفه هیچ در شب نمی‌خسبد گفت نیت کردم که هرگز دیگر جز اندکی از شب را نخسبم و من نمی‌خواهم که از آن قوم باشم که ایشان را به چیزی که نکرده باشند یاد کنند و این دلیل آنست که به عمل خود مغرور نبوده و از آن حساب نداشته‌اند.

طاعت ناقص ما موجب غفران نشود      راضیم گر مدد علت عصیان نشود

شیخ سعدی گفت:

عذر تقصیر خدمت آوردم      که ندارم بطاعت استغفار  
عاصیان از گناه توبه کنند      عارفان از عبادت استغفار  
حافظ شیرازی گفت:  
هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ      از یمن دعای شب و ورد سحری بود

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ ﴿۱۷﴾

که اندکی از شب را می خفتند. (۱۷)

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ

(و) اسم کان - قَلِيلًا: مفعول فيه - يَهْجُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان  
پرهیزکاران کسانی اند که اندکی از شب را می خفتند و بیشتر وقت شب را به نماز و دعا و تضرع و  
زاری می گذراندند. مولانا گفت:

شو قلیل النوم مما يهجعون      یاش در اسحار از یستغفرون

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ برایش گفتند:  
«محبوبترین نمازها در نزد خداوند متعال، نماز داود علیه السلام است، و بهترین روزهها در نزد  
خداوند متعال، روزهی داود ﷺ است، نیم شب را خوابیده و یک سوم آن را نماز می خواند، و باز  
یک ششم آن را می خوابیدند و یک روز را روزه می گرفت، و یک روز را می خورد».  
از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «بهترین عبادت در نزد پیغمبر خدا ﷺ عبادتی بود که  
بطور دائم و همیشگی باشد. از وی پرسیدند: پیغمبر خدا ﷺ [در شب] چه وقت بر می خواستند؟ گفت:  
و قتیکه خروش بانگ میزد».

وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِذُوا بِاللَّيْلِ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ لَسَّانًا يَوْمَ يُصْعَقُونَ ﴿۱۸﴾

و در سحرها آمرزش می خواستند. (۱۸)

وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِذُوا بِاللَّيْلِ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ لَسَّانًا

بِالْأَشْخَارِ؛ جار و مجرور - هَمَّ : میتدا - يَسْتَغْفِرُونَ؛ فعل مضارع - (و)فاعل، جمله خبر  
و پرهیزکاران کسانی اند که در سحرگاهها از خدای خود طلب آمرزش و استغفار می‌کنند. علاوه بر این  
تا صبح با نماز و ورد سحری بیدارند. گناهکاران از معصیت استغفار کنند و عارفان از غفلت.  
مختومقلی فراغی گفت:

به هنگام سحر از خواب برخیز      ز بهر خالق خود ناله برگیر  
نما نویسه به درگاه الهی      که ایزد هم نماید عفو تقصیر  
در حکایتی از گلستان شیخ سعدی آمده:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار پیشمای خفته. شوریده‌ای که در آن  
سفر همراه ما بود نمره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد گفتمش: آن  
چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که به نالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در  
آب و بهایم از بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می‌ناید	عقل و صبرم ببرد و طراقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت: باور نداستم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	سرخ تسبیه گوی و من خاموش

وَقَدْ آمَرَلَهُمْ حَقُّ السَّائِلِ وَالْمَحْرُورِ ﴿١٩﴾

و در اموالشان حقی برای سائل و محروم حقی مقرر بود. (۱۹)

وَقَدْ آمَرَلَهُمْ حَقُّ السَّائِلِ وَالْمَحْرُورِ

فِي آمَرَلَهُمْ؛ جار و مجرور خبر مقدم - حَقُّ؛ میتدا مؤخر

و در اموالشان حقی برای سائل و محروم بود. منظور از حق در اینجا آنچه را که خداوند بر آنها لازم  
شمرده است - مانند زکات و عشر و سایر حقوق واجب شرعی.  
سائل، آن کسی است که چیزی را برای خوردن ندارد و برای گذران روزمره‌ی خود از دیگران طلب و  
بازی می‌جوید گفته‌اند این آیت به آیت زکات منسوخ است.

محروم؛ کسی است که بی چیز باشد ولی فقیری است که زوی گدائی ندارد و از مردم چیزی طلب نمی‌کند گویا اینکه محروم و بی چیز نیست.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما بی به او می‌دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی‌باید تا او را بی نیاز گرداند و کسی هم به خالش بی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد.  
در صحیح البخاری این حدیث شریف آمده:

از ابوایوب رضی الله عنه روایت است که: شخصی به پیغمبر ﷺ گفت: مرا به عملی رهنمایی کنید که سب دخول جنتم گردد، کسی از صحابه گفت: این چه می‌گویند؟ این چه می‌گویند؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «حاجتی دارد / او را بگذارید، و در جوابش فرمودند: خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک میاور، نماز را بخوان، زکات را اداء کن، و صله‌ی رحم را بجا بیاور».

### وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿۲۰﴾

و در زمین برای اهل یقینان نشانه‌ها و عبرت‌هایی است. (۲۰)

### وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ

فِي الْأَرْضِ: جار و مجرور خبر مقدم - آيَاتٌ: مبتدا مؤخر

و در روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هاست که از آن عبرت گیرند. آثار و صنع خدای تعالی در روی زمین همه به یگانگی خدای تعالی گواہ است. آنانکه در این آثار و آفرینش خدای تعالی بیندیشند و خردوری کنند، از کوه‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، معادن، نباتات، انس و جن و حیوانات و پرندگان نشانه‌ی قدرت، صانع پروردگار حق تواناست.

### وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۲۱﴾

و در ذات خود نیز نشانه‌هایی است، آیا بند نمی‌گیرید؟ (۲۱)

### وَفِي أَنْفُسِكُمْ

فِي أَنْفُسِكُمْ: جار و مجرور

و در ذات وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است بر وجود صانع توانا.

أَفَلَا تُبْصِرُونَ

تُبْصِرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

آیا به وجود هستی خود نمی‌اندیشید و عبرت نمی‌گیرید و علامات کمال صنع را در ذات خود مشاهده نمی‌کنید؟ چه در عالم چیزی نیست که نمونه‌ی آن در ذات شما وجود نداشته باشد. در کیمیای سعادت امام محمد غزالی در باره شناختن نفس چنین آمده است: بدان که کلید معرفت خدای تعالی عزوجل معرفت نفس خویش است؛ و برای این گفته‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هر که خود را شناخت، پروردگار خویش را می‌شناسد. و نیز برای این است که گفت ایزد سبحانه و تعالی:

«ستریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»<sup>۱</sup>

«به زودی می‌نمایم ایشان را، نشانه‌های خود را در عالم و در نفوس ایشان، تا آشکار گردد مر ایشان را که اوست حق».

گفت نشانه‌های خود را در عالم و در نفوس ایشان به ایشان نمایم، تا حقیقت حق ایشان را پیدا شود. در جمله هیچ چیز به تو از تو نزدیک نیست، چون خود را شناسی دیگری چون شناسی؟ و همانا که گویی من خوبشتم را همی شناسم و غلط می‌کنی. که چنین شناختن، کلید معرفت حق را نشاید که ستور<sup>۲</sup> از خوبشتم همین شناسد، که تو از خوبشتم سرو روی و دست و پناهی و گوشت و پوست ظاهر بیش شناسی، و از باطن این قدر شناسی که چون گرسنه شوی، نان خوری، و چون خشمت آید در کسی افتی، و چون شهوت غلبه کند قصد نکاح کنی، و همه ستوران با تو درین برابرند.

پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد؛ تا خود چه چیزی، و از کجا آمده‌ای و کجا خواهی رفت، و اندرین منزلگاه به چه کار آمده‌ای و ترا برای چه آفریده‌اند، و سعادت تو چیست و در چیست؟ و شقاوت تو چیست و در چیست؟

و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات ستوران، و بعضی صفات ددگان<sup>۳</sup>، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فرشتگان است، تو از این جمله کدامی؟ و کدامست که آن حقیقت گوهر

<sup>۱</sup> - سوره فصلت، آیه ۵۲

<sup>۲</sup> - ستور: حیوان چهارپا

<sup>۳</sup> - ددگان: جانوران درنده

تست، و دیگران غریب و عاریت‌اند، که چون این ندانی سعادت خود طلب نتوانی کرد، چه هر یکی را از این غذایی دیگر و سعادت دیگر: غذای ستور و سعادت وی خوردن و خفتن و گشنی کردن<sup>۱</sup> است، اگر ستوری شب و روز جهد آن کن تا کار شکم و قریح راست داری، اما غذای دهان و سعادت ایشان دریدن و گشتن و خشم راندن است و غذای دیوان شرانگیختن و مکر و خیلث کردن است اگر تو از ایشان به کار ایشان مشغول شو تا به راحت و نیکبختی خویش رسی، و غذای فرشتگان و سعادت ایشان مشاهده‌ی جمال حضرت الهیت است، و آز و خشم و صفات بهایم و سیاح را با ایشان راه نیست، اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت الهیت را بشناسی، و خود را به مشاهده‌ی آن جمال راه دهی و خویش را از دست شهوت و غضب خلاص دهی، و طلب آن کن تا بدانی که این صفات بهایم و سیاح را در تو از برای چه آفریده‌اند؟ ایشان را برای آن آفریده‌اند تا تو را سیر کنند، و به خدمت خویش برند و شب و روز سخره گیرند؟

یا برای آنکه تا تو ایشان را اسیر کنی، و در سفری که تو را فرا پیش نهاده‌اند ایشان را سخره گیری، و از یکی مرکب خویش سازی، و از دیگری سلاح خویش سازی، و این روزی چند که در این منزلگاه باشی ایشان را به کار داری، تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی، و چون تخم سعادت خویش بدست آوری آن قرارگاهی که عبارت خواص از آن حضرت الهیت است، و عبارت عوام از آن بهشت است. پس جمله‌ی این معانی ترا دانستی است، تا از خود چیزی اندک شناخته باشی؛ و هر که این نشناسد، نصیب وی از راه دین قشور بود<sup>۲</sup> و از حقیقت و لب<sup>۳</sup> دین محجوب بود.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾

و روزی شما و آنچه شما را وعده می‌دهند در آسمان است. (۲۲)

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ

فِي السَّمَاءِ: جبار و مجرور خبر مقدم - رِزْقُكُمْ: مبتدا مؤخر

و رزق شما در آسمان است یعنی وسیله رزق که باران است و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و... که وسیله رزق و روزی شما را فراهم می‌آورد.

<sup>۱</sup> - گشنی کردن: جفت گیری کردن

<sup>۲</sup> - قشور: جمع قشر به معنی پوست، پوسته

<sup>۳</sup> - لب: خالص و برگزیده‌ی چیزی، عقل خالص از شوائب. بین قشور و لب صنعت مطابقت و تضاد است.

و نیز آنچه را که به شما وعده داده‌اند از بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب، یا همان بهشت است که گفته‌اند بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قرار دارد. مولانا گفت:

فی السماء زرقم نشینده‌ای؟ اندرین پستی چه بر چسبیده‌ای؟

قَوْرِبِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿۲۳﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین، براسی وعده‌ای که به شما می‌دهند، چنانکه سخن می‌گویید حق و راست است. (۲۳)

قَوْرِبِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ

(و) قسم - رَبُّ: مجرور - ه: اسم - ان: ل: مزحلقه - حق: خبر - ان: - مِثْلُ: حال

پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که به درستی آنچه که از ثواب و عقاب از امر روزی بر شما وعده شده است هر آینه راست و درست است مانند آن کسی که خود او سخن می‌گوید، یعنی همانطوری که به سخن گفتن خود یقین و باور دارید و در سخن گفتن شما شکی نیست در دادن روزی که ما شما را وعده داده‌ایم یقین کنید و در روزی دادن من هیچ شکی نیست. زمین را از آسمان نثار است و آسمان را بر زمین غبار.

هَلْ أُنثِقُ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمَكْرُمِ ﴿۲۴﴾

آیا خبر مهمانان بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ (۲۴)

هَلْ أُنثِقُ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمَكْرُمِ

أُنثِقُ: فعل ماضی - ک: مفعول به - حَدِيثُ: فاعل - ضَيْفِ: مضاف الیه - إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه مجرور به فتحه

آیا به درستی که به تو سخن مهمانان ابراهیم <sup>علیه السلام</sup> آمد. و در سوره حجر آیه ۵۱ می‌فرماید: «و ننبئهم عن ضیف ابراهیم»

و به آنان از مهمانان ارجمند ابراهیم خلیل الله خبر بده که فرشتگان به تعداد دوازده تن بودند در لباس انسانها و به مهمانی به خانه ابراهیم خلیل الله آمده بودند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلِّمْ عَلَيْنَا قَالِ سَلِّمْ قَوْمٌ مُّشْكِرُونَ ﴿۲۵﴾

چون نزد او شدند و سلام گفتند، سلامی گفت، [و به دل گفت ایشان] گروهی ناشناس اند. (۲۵)

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلِّمْ عَلَيْنَا

إِذْ : مفعول فيه - دَخَلُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - سَلِّمْ عَلَيْنَا : مفعول مطلق

آن هنگام که بر ابراهیم علیه السلام خلیل الله در آمدند پس گفتند بر تو سلام می کنیم سلام کردند.

قَالَ سَلِّمْ

سَلِّمْ : مبتدا - خیر محذوف

پس ابراهیم جواب سلام را گفت و ابراهیم ترسی در دل خود احساس کرد.

قَوْمٌ مُّشْكِرُونَ

مبتدا محذوف - قَوْمٌ : خیر

چونکه آنان افرادی ناشناخته بودند و به آن هنگام که ابراهیم به آنان طعام داد نخوردند. شما گروهی ناشناخته هستید یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت، مرا بگوئید که چه کسانی هستید گفتند مهمانانیم.

فَرَّغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿۲۶﴾

پس به سوی اهل خانه‌ی خود متوجه شد پس کباب گوساله فربه آورد. (۲۶)

فَرَّغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ

فَرَّغَ : فعل ماضی - فاعل (هو)

پس به سوی اهل خانه‌ی خود متوجه شد پس کباب گوساله فربه آورد. ابراهیم نزد همسرش ساره رفت و به او دستور داد برای ایشان خدمت کند، ساره گفت قرار نبود من برای کسی خدمت کنم و تو غیر تمندترین اشخاصی، ابراهیم گفت همچنان است که تو می گویی ولی اینها میهمانان برگزیده اند. آنگاه ابراهیم علیه السلام برخاست و گوساله‌ی فربه را کشت و بریان کرد و پیش ایشان آورد و ساره برای خدمت ایستاد، ابراهیم علیه السلام میهمانان خویش را دعوت به غذا خوردن کرد.

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾

و آن را نزدیکشان برد و گفت: چرا نمی خورید؟ (۲۷)

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ

فَقَرَّبَهُ: فعل ماضی - فاعل (هو) - ه: مفعول به

و آن غذا را نزدیکشان برد و گفت چرا نمی خورید؟

فَأَوْحَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

[و چون نخوردند] ترسی از آنها به دل گرفت، گفتند: بیم مدار و به پسرى دانا نویدش دادند. (۲۸)

فَأَوْحَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً

فَأَوْحَسَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - خِيفَةً: مفعول به

و چون فرشتگان نخوردند ترسی از آنها به دل گرفت ابراهیم از باب اینکه دست به غذا نبردند ترسید و گفت اگر می دانستم که شما چیزی نمی خورید این گوساله را از مادرش جدا نمی کردم و نمی گشتم. و گفت: همانا ما از شما بیمناکیم.

قَالُوا لَا تَخَفْ

گفتند مترس همانا تو را مزده می دهیم به پسرى دانا.

وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

بَشَّرُوهُ: فعل ماضی - (و) فاعل

براستی ما به پسرى دانا مزده می دهیم به فرزندی بشارت دادند که برایش بدنیا می آید و به حد هردی و بزرگی می رسد آنگاه بسیار دانا می شود یعنی فرزندی به نام اسحاق.

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَوقٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾

و زن وی فریاد کنان بیامد و به چهره ی خویش می زد و می گفت من پیری نازالم. (۲۹)

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَوقٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ

فَأَقْبَلَتُ: فعل ماضی - اَمْرَأَتُهُ: فاعل - مَبْتَدَاً - محذوف - عَجُوزٌ: خبر - عَقِيمٌ: نعت  
 و زن ابراهیم (ساره) فریاد کنان آمد و به چهره‌ی خود زد و گفت من پیری نازا هستم و ابراهیم پسر  
 است چگونه به فرزند ما را مژده می‌دهید؟ همچنین خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «همسر  
 ابراهیم ایستاده بود بختید و ما او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب مژده دادیم، گفت ای وای آیا  
 من می‌زایم یا آنکه پیرم و این شوهرم پیر است این کار عجیب است، گفتند آری از فرمان خداوند  
 تعجب می‌کنی رحمت و برکات خدا بر شما اهل خانه بزرگوار باد. ساره نمی‌دانست که ایشان  
 فرشتگان اند و از جانب خدا آمده‌اند.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾

فرشتگان گفتند همچنین پروردگارت گفت که به راستی او فرزانه و داناست. (۳۰)

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ

فرشتگان گفتند یعنی جبرئیل به او گفت «فرمان پروردگار تو چنین است که شما را از خودتان یعنی از  
 ساره و ابراهیم که هر دو پیر شده‌اند به فرزندی بشارت داده است.

إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - الْحَكِيمُ: خیر ان - الْعَلِيمُ: خیر دوم ان  
 براستی این پیامی است از جانب خدای تو و ما پیام رسان آن هستیم و او حکیم و دانا و فرزانه است و  
 او در آفرینش خود دارای حکمت و کرامت است و به هر که بخواهد حکمت و کرامت می‌بخشد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۳۱﴾

ابراهیم گفت ای فرستادگان پس قصد شما چیست؟ (۳۱)

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

ما: مبتدا - خَطْبُكُمْ: خبر - آی: منادا - ها: حرف تنبیه - الْمُرْسَلُونَ: بدل

ابراهیم گفت ای فرستاده شدگان هدف شما از آمدن و این مهمانی چیست؟ یعنی غیر از مؤده و بشارتی که برای فرزند به من دادید به چه قصد دیگری آمدید؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾

فرشتگان گفتند: ما را سوی گروه تبهکاران فرستاده‌اند. (۳۲)

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ

(نا) اسم ان - أُرْسِلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان

به درستی ما فرستاده شده‌ایم به سوی گروهی گنهکار یعنی به قصد عذاب قوم لوط آمده‌ایم و ابراهیم از مهربانی که بر لوط و خاندان او داشت غمگین شد و گفت در پی آنچه مأمور شده‌اید بروید.

يُرْسِلُ عَلَيْهِمْ جِبَارَةً مِنْ طِينٍ ﴿۳۳﴾

تا اینکه بر سر ایشان سنگواره‌ای از گل فرو فرستیم. (۳۳)

يُرْسِلُ عَلَيْهِمْ جِبَارَةً مِنْ طِينٍ

يُرْسِلُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - جِبَارَةً: مفعول به

تا اینکه بر سر ایشان سنگواره‌ای از گل فرو فرستیم. ابراهیم عليه السلام در فلسطین ساکن شد و لوط را در اردن ساکن کرد و لوط همان جا بود تا خداوند او را به پیامبری مبعوث فرمود. گوید، خداوند به ابراهیم وحی فرمود که لوط را به ناحیه سدوم بفرستد و سدوم پنج شهر داشت صامورا، صابورا، سدوم، دومه، عامورا و این شهرها را مؤتفکات هم می‌گویند، بزرگترین آن شهرها سدوم بود و هر یک از این شهرها دارای باروی بزرگی از سنگ و قلع بود و بر آن شهرها پادشاهی به نام سدوم از خاندان نمرود بن کنعان بود. مردم آن شهرها در بت پرستی و رها کردن باد از شکم در مجالس معروف بودند و همگان زیبا و خوش چهره، سالی گرفتار قحطی شدند، شیطان پیش ایشان آمد و گفت سبب گرفتار شدن شما به قحطی این است که مردم را از باغها و نخلستانهای خود منع نمی‌کنید و حال آنکه همان گونه که دیگران را به خانه‌های خود نمی‌پذیرید باید به نخلستانها و باغ‌ها هم راه ندهید، گفتند چگونه ممکن است؟ گفت باید، میان خود مأمور کنید که هر گاه ناشناس و غریبی به سرزمین شما وارد می‌شود، منع کنید و با او عمل لواط انجام دهید.

خداوند لوط علیه السلام را به پیامبری نزد ایشان برانگیخت و او از شهر سدوم رسالت خود را شروع کرد و پادشاه ایشان هم در آن شهر بود، لوط علیه السلام چون وسط بازار آن شهر رسید فرمود ای قوم از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و از این گناهان که هیچ کس پیش از شما مرتکب آن نشده است دست بردارید و بت پرستی را رها کنید و من فرستاده خداوند به سوی شمایم.

آنان در پاسخ گفتند: «برای ما عذاب خدا را بیاور اگر از راستگویان هستی».

چون این خبر به پادشاه رسید گفت او را پیش من بیاورید و چون لوط علیه السلام پیش او ایستاد پرسید از کجا آمده‌ای و چه کسی ترا فرستاده است و برای چه منظوری آمده‌ای؟ لوط علیه السلام به او گفت خداوند مرا فرستاده است، در دل پادشاه ترس و بیم افتاد و گفت من یکی از این قوم هستم تو ایشان را دعوت کن اگر پاسخ مثبت دادند من هم یکی از ایشانم، او آنان را دعوت کرد و ایشان در پاسخ گفتند: «ای لوط اگر دست برنداری و تمام نکمی حتماً از کسانی خواهی بود که بیرون رانده شده‌اند.» لوط گفت: «من بر این رفتار و عمل شما اندیشناکم، پروردگارا! من و اهل مرا از آنچه می‌کنند رهایی ده.» لوط علیه السلام آنان را به سوی خداوند دعوت می‌کرد و آنان نمی‌پذیرفتند، و او همچنان ایشان را دعوت می‌کرد و چهل سال میان ایشان بود، همچنان که خداوند می‌فرماید به آنان می‌گفت: «آیا کار زشتی را انجام می‌دهید که هیچکس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است.» و آنان همچنان بر کفر و سرکشی و انجام کارهای ناپسند اصرار می‌کردند آنچنان که زمین از دست ایشان به فریاد برآمد.

مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۱﴾

که نزد پروردگارت برای از حد بیرون شدگان نشاندار شده است. (۳۴)

مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ

مُسَوِّمَةٌ: نعت - عِنْدَ: مفعول فیه

سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده مانند آجر نشان کرده شده برای از حد بیرون روندگان در کفر و فسق و فجورشان نزدیک پروردگار توست.

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾

آنگاه هر که را از مؤمنان در آنجا بود، بیرون بردیم. (۳۵)

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

فَأَخْرَجْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَنْ: مفعول به - (هو) اسم کان - فِيهَا: جار و مجرور خیر کان

آن هنگام که قوم لوط در تبهکاری خود افزودند لوط علیه السلام به پروردگار عرضه داشت و گفت خدایا حق مرا از ایشان که تبهکارانند بگیر و ایشان را تفرین و لعنتی سخت فرمای. در این هنگام جبرئیل گفت این شهادت و لعنت چهارم و برخاست و در را گشود و به لوط گفت: «ما فرستادگان خدای توایم و ایشان هرگز به تو دست نخواهند یافت.» قوم لوط در آمدند و به سوی فرشتگان هجوم آوردند و

خداوند چشمان ایشان را کور و چهره‌هایشان را سیاه کرد و خداوند در این باره می‌فرماید: «و خواستند از مهمانان او کامجویی کنند پس محو کردیم چشمهایشان را» گروهی دیگر از ایشان آمدند و به آنان گفتند بیرون آید که ما داخل شویم آنان گفتند اینان گروهی جادوگرند و چشمهای ما را جادو کرده‌اند ما را از این خانه بیرون آورید و آنان را بیرون کشیدند، گفتند ای لوط چون صبح شود به تو و دخترانت نشان می‌دهیم و رفتند، لوط به فرشتگان گفت برای چه کاری فرستاده شده‌اید؟ و چون به او خبر دادند پرسید چه هنگام؟ گفتند: «موعده ایشان بامداد است آیا صبح نزدیک نیست؟» آنگاه جبرئیل به لوط فرمود: خود و اهلت را در پاره‌ای از شب ببر و ملتفت نشود از شما احدی مگر زنت که به او همان می‌رسد که به ایشان خواهد رسید.»

لوط علیه السلام افراد خاندان و دختران و چهارپایان خود را جمع کرد و جبرئیل او را از شهر بیرون برد و به او گفت: «دنباله ایشان بریده خواهد شد در حالی که صبح کنندگان اند. و لوط علیه السلام با همراهان خود برفت.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمَسْأَلِينَ ﴿٣٦﴾

که در آنجا جز یک خانواده از مطیعان نیافتیم. (۳۶)

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمَسْأَلِينَ

وَجَدْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - غَيْرَ : مفعول به

پس در آنجا جز یک خانواده از اطاعت کنندگان و فرمانبرداران نیافتیم. آن هنگام که لوط با همراهان خود برفت، جبرئیل بال خشم خود را گشود و اسرافیل اطراف آن شهر را جمع کرد و فرشته مرگ آماده برای قبض روح ایشان شد و چون سیده دمید جبرئیل صبحه زد که صبحگاه کافران بسیار بد است و میکائیل بانگ زد که صبحگاه تبه‌کاران بسیار بد است و اسرافیل گفت صبحگاه ستمگران چه بد است و عزرائیل گفت صبحگاه گناهکاران چه بد است. جبرئیل علیه السلام این شهرها از بن کند و آنان را بلند کرد و دگرگون ساخت چنانکه فراز آن را پایین قرار داد، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «و آن زیر و زیر شده را فرو افکند، پس پوشانید آن را آنچه پوشید.»

و منظور این است که فرشتگان از فراز آسمان برایشان سنگ فرو بارانند.

گوید آن گروه چون بیدار شدند دیدند زمین آنان را زیر و رو می‌کند و آتش از زیر پای ایشان شعله می‌کشید و فرشتگان به ایشان سنگ می‌زدند.

گوید هر کس در شهرهای دیگر هم به آیین ایشان بود و کردار ایشان را داشت سنگی بر او رسید و او را کشت، و از محل آن شهرها دود و بخاری بسیار بدبو بیرون آمد که هیچ کس نمی‌توانست آن را ببوید و آثار آن شهرها باقی ماند و خداوند متعال می‌فرماید:

«و از آن شهرها نشانه‌های روشن باقی گذاریم برای قومی که می‌اندیشند.»

وَرَكَا فِيهَا آيَةٌ لِلَّذِينَ يَصَافُونَ الْمَنَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٧﴾

و در آنجا برای کسانی که از عذاب الم انگیز بیم دارند عبرتی بجا گذاشتیم. (۳۷)

وَتَرْكَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

تَرْكَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - آيَةً: مفعول به

و در آن روستا نشانه‌ها و علامت‌هایی از عذاب و هلاکت را بجا گذاشتیم بر اینکه از عذاب دردناک بترسند و این آثار هنوز هم در جای خود نمایان است و از این عبارت معلوم می‌شود که چون کفر و شرک و فسق و فجور زیاد گردد به دنبال آن عذاب و هلاکت خدای تعالی خواهد بود و این یک امر مسلم و قطعی است.

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

و در باره‌ی موسی عليه السلام نیز چون او را با دلیلی روشن به سوی فرعون فرستادیم. (۳۸)

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

أَرْسَلْنَاهُ: فعل مضارع - (نا) فاعل - ه: مفعول به

و در موسی عليه السلام نشانه‌ای قرار دادیم و او را با دلیلی روشن و آشکار به سوی فرعون فرستادیم که دارای معجزاتی بود از جمله معجزات نه گانه‌ی او - عصا و ید بیضاست.

فَتَوَلَّىٰ يَرِيضِيَهُ وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

پس [فرعون به همراه لشکر خود] رو برگردانید و گفت: موسی عليه السلام شخص جادوگر و یا دیوانه‌ای است. (۳۹)

فَتَوَلَّىٰ يَرِيضِيَهُ وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

تَوَلَّىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مبتدا محذوف - سِحْرٌ: خبر محذوف: معطوف

پس فرعون با نیروی تمام به همراه لشکریانش از آوردن ایمان روی برگرداند و گفت موسی شخص جادوگر و یا دیوانه‌ای است آنچه به ما از معجزاتش نشان می‌دهد جادوئی بیش نیست و یک چشم بندی که چشم مردم را فریب می‌دهد. محققان گفته‌اند طعن وی به جادوگری و یا دیوانه گفتن او به موسی دلیل کمال جهل اوست زیرا که او به دو چیز متضاد طعن زد از یک طرف جادوگر و از طرف دیگر دیوانه خطاب کرد و مقرر است که سحر را عقلی تمام و ذهنی درک کننده وافر لازم است و از آن طرف دیوانگی زوال عقل است این دو چیز با یکدیگر متضادند.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجَدَةُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

او را با سپاهیان‌ش بگرفتیم و ایشان را به دریا افکندیم و فرعون ملامتگر خویش بود. (۴۰)

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجَدَةُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ

فَأَخَذَتْهُمُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - وَجَرَدَةُ: معطوف - وَهُوَ: مبتدا - مُلِيمٌ: خبر

پس او و لشکریان او را به غضب خود گرفتیم و سپس ایشان را در دریا افکندیم و غرق ساختیم و فرعون ملامت کننده خود بود به جهت اعراض از موسی و طعنه زدن بر او.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

و در قصه عاد نیز [عبرتی نهادیم] زمانیکه آن باد بی سود را بر ایشان فرستادیم. (۴۱)

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الرِّيحَ: مفعول به

و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی است برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند که بادی بی نفع و بی سودی را ناگهان بر ایشان فرستادیم که آن باد نه درختی آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است یعنی آن باد پیش قراول باران نیست که آن را باد «دبور» می‌گفتند.

مَا تَذُرُّ مِن شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

که بر چیزی نمی‌گذشت مگر آن را چو خاکستر می‌کرد. (۴۲)

مَا تَذُرُّ مِن شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ

تَذُرُّ: فعل مضارع - فاعل (هی) - مِن: حرف جر زائد - شَيْءٍ: مفعول به

که آن باد بر هیچ چیزی نمی‌گذشت مگر که آن چیز را مثل خاکستر گردانید یا استخوان خشک کهنه ریز شده و یا گیاه خشکیده و آن باد آنچنان بود که چهارپایان و مواشی آنان را نیز از پای در می‌آورد آن طوفان اگر در جامه کسی می‌افتاد او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر به زمین می‌کوبید و میرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید:

«گویای ایشان تنه‌های درختان خرمای از بن بر آورده‌اند.» و از ایشان کسی باقی نماند.

هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن طوفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می‌فرماید: «و چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رهانندیم». و هود و همراهانش از سرزمین عاد به منطقه شجر که از سرزمین‌های یمن بود رفتند و آنجا منزل کردند و هود پس از دو سال درگذشت و گفته شده است که او در سرزمین حضرموت دفن شده و خدا داناتر است.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

و در قصه‌ی ثمود [عبرتی بود] وقتی که به ایشان گفته شد تا مدتی بهره‌مند شوید. (۴۳)

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ

قِيلَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - تَمَتَّعُوا: فعل امر - (و) فاعل

و در قصه نمود نیز برای ترسندگان غیرنهایی است آن هنگام که به ایشان بعد از تکذیب صالح و عفر ناقه گفته شد اندکی تا وقت نابودی و هلاکت از زندگی بهره‌مند شوید که بعد از گذشتن سه روز زمان نزول عذاب خواهد بود.

فَعَمُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۴۴﴾

از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و در آن حال که نظاره می‌کردند ایشان را صاعقه بگرفت. (۴۴)

فَعَمُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ

فَعَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - أَخَذَتْهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الصَّاعِقَةُ: فاعل - هم: مبتدا -

يَنْظُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

پس از فرمان آفریدگار خود سرکشی کردند و به تدارک حال مشغول نگشتند پس ایشان را عذاب هلاک‌کننده بعد از گذشت سه روز فراگرفت و در حالیکه ایشان انتظار آن را می‌کشیدند ایشان را صاعقه بگرفت و به زلزله و صیحه جبرئیل نابود کرد.

بعد از سپری شدن سه روز از زندگی که مهلت داده شده بودند. روز چهارم که بامداد یکشنبه بود خداوند جبرئیل را فرستاد و بال خشم خود را گشود و شراره آتش ظاهر شد و در حالیکه نمودیان در گورها و گودال‌های خود به زانو در آمده بودند شراره‌هایی به بزرگی کوه بر ایشان فرو می‌افتاد.

جبرئیل تمام زمین قوم نمود را چنان تکان داد که همه خانه‌ها و کاخ‌هایشان به لرزه در آمد آنگاه ابری سیاه بر سرزمین ایشان هفت روز آتش می‌بارید و همگان خاکستر شدند. روز هشتم ابر برکنار شد و خورشید آشکار گردید و صالح همراه مؤمنان آمد و به سرزمین ایشان گذر کرد و آنچه توانستند از اموال ایشان برداشتند و همراه مؤمنان قوم خود به شام آمد و در فلسطین ساکن شد و ثا هنگام مرگ همانجا مقیم بود، سلام خدا بر او باد.

فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْصِرِينَ ﴿۴۵﴾

نه توانستند قیام کنند و نه انتقام گیر بودند. (۴۵)

فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْصِرِينَ

اسْتَطَعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - (و) اسم کان - مُنْصِرِينَ: خبر کان

پس توان ایستادن در مقابل آن عذاب هولناک را نداشتند بلکه خود صیحه‌گاهان با عذاب زلزله و صاعقه و صیحه جبرئیل در افتادگان و مردگان بودند و نه انتقام‌کشنده بودند یعنی قادر به دفع آن عذاب سهمگین نبودند.

وَقَوْمٍ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۴۶﴾

و پیش از آن، قوم نوح را [هلاک کردیم] که برآستی ایشان فاسق بودند. (۴۶)

## وَقَوْمٍ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ

قوم: مفعول به

و پیش از این قوم نوح را نیز به هلاکت رساندیم که خداوند متعال در سوره نوح آیه ۲۷ می‌فرماید: «از جهت گناهانشان غرق و وارد آتش دوزخ شدند.»

## لَهُمْ كَأَنُورًا قَوْمًا فَاسِقِينَ

هم: اسم آن - (و) اسم کان - قوماً: خبر کان - فَاسِقِينَ: نعت

براستی آن قوم از تبهکاران و فاسقین و تکذیب‌کنندگان بودند. خداوند متعال در سوره نوح آورده که: «نوح گفت: پروردگارا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم ولی دعوت من چیزی جز فرار بر ایشان نیفزود و من هر گاه ایشان را اقرا خوانم که تو ایشان را بیمارزی سرانگشته‌های خود را در گوش خویش نهادند و جامه‌های خود را بر سر کشیدند و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی بزرگ. اینجاست که خداوند به ایشان عذاب طوفان فرستاد و جز هشتاد نفر و جفتی از انواع حیوانات و پرندگان را در دریا غرق ساخت.

## وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوْسِعُونَ ﴿٤٧﴾

و آسمان را به قوت بنا کردیم براستی ما توسعه دهنده و توانائیم. (۴۷)

## وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوْسِعُونَ

السَّمَاءُ: مفعول به - (و) حالیه - (نا) اسم آن - له: مضافه - لَمُوْسِعُونَ: خبر آن

و ما آسمان را با قدرت و نیروی تمام و کامل بنا کردیم و ما توسعه دهنده‌ی آن هستیم و هر لحظه آن را توسعه خواهیم داد. می‌گویند تمام کرات آسمانی و کهکشانشان در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده با وزن مخصوص بسیار سنگین - سپس انفجار عظیم و بسیار وحشتناکی در آن رخ داده و به دنبال آن، اجزای جهان متلاشی شده و به صورت کرات در آمده است و در حال عقب نشینی و توسعه است.

## وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهَيَّدُونَ ﴿٤٨﴾

و زمین را بگسترده‌یم پس چه نیکو گسترده‌گانیم. (۴۸)

## وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهَيَّدُونَ

وَالْأَرْضَ: مفعول به - فَرَشْنَاهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به

و زمین را همچون فرش بگسترده‌یم و ما چه نیکو گسترده‌گانیم تا اینکه برای زندگی انسانها و جهنندگان آماده شود چه آماده شدنی. مولانا گفت:

ای که صبرت نیست از دنیای دون صبر چون داری فنعم الماهدون

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾

و از هر چیزی دو زوج آفریدیم شاید شما پند گیرید. (۴۹)

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

کم: اسم لعل - تَذَكَّرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

و از هر چیزی زوج آفریدیم یعنی از ترینه و مادینه دو چیز متضاد در مقابل گرما، سرما - در مقابل شب، روز - در مقابل تلخ، شیرین - و دو مقابل نور، ظلمت، و در مقابل نیکی، بدی تا شاید شما پند پذیر شوید و بدانید که یکنایی و یگانگی مخصوص من است. پس مرا پیرستید و به یگانگی بستانید. مولانا گفت:

هست هر عضوی ز عالم جفت خواه      راست همچون کهریا و برگ گاه  
حق ز هر جنسی چو زوجین آفرید      پس نتایج شد ز جمعیت پذیرد

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكَرِيمَةٌ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾

[پنجمبر فرمود:] پس به سوی الله بگریزید براستی من برای شما از جانب او هشدار دهنده‌ای آشکارم. (۵۰)

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ

فَقَرُّوا: فعل امر - (و) فاعل

پس به خدا پناه برید و به سوی او بگروید و به یگانگی او اقرار دهید و از گناهان خود توبه کنید و از شر شیطان به او پناه برید و مرا به عنوان پنجمبر او بپذیرید و آنچه از جانب او از قرآن آمده تکذیب نکنید.

إِنِّي لَكَرِيمَةٌ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

ی: اسم ان - نَذِيرٌ: خبر ان

هر آینه من از برای شما از جانب خدای تعالی هشدار دهنده‌ای آشکارم و آنچه از احکام الهی آورده‌ام بدان پای بند باشید زیرا که سعادت دنیا و آخرت شما در آن است.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكَرِيمَةٌ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾

و با خدای یکتا معبودی دیگر مگیرید که من از جانب وی شما را بیم رسانی آشکارم. (۵۱)

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

لَا تَجْعَلُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - مَعَ: مفعول فیه

و با الله تعالی معبود دیگری را پرستش مکنید و خدای خود قرار مدهید.

إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

(ی) اسم انّ - نَذِيرٌ : خبر انّ

براستی من از جانب خدای متعال برای شما بیم رسانی آشکار هستم. تکرار جمله از برای تاکید و برای اهمیت موضوع است.

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥٢﴾

همچنین که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند: او جادوگر یا دیوانه است. (۵۲)

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ

آتَى : فعل ماضی - الَّذِينَ : مفعول به - مِنْ : حرف جر زائد - رَسُولٍ : فاعل

و همچنین که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی نیامد جز اینکه گفتند او ساحر است یا دیوانه است. یعنی اگر به قوم خود معجزه نشان می داد می گفتند جادوگر است مانند معجزه عصا و ید بیضاء موسی علیه السلام و یا ناقه صالح و اگر از بعث و حشر خبر می داد او را دیوانه می گفتند و بدین ترتیب پیغمبر و کتاب او را تکذیب می کردند.

أَتَوَصَّوْا بِهِمْ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ ﴿٥٣﴾

آیا همدیگر را به گفتن (ساحر و مجنون و ...) سفارش کرده بودند، نه! بلکه آنان خود قومی طغیانگر بودند. (۵۳)

أَتَوَصَّوْا بِهِمْ

أ: استفهام: أَتَوَصَّوْا: فعل ماضی - (و) فاعل

آیا پیشینیان پسینیان را سفارش کرده بودند به اینکه هم آن قوم و هم این قوم معجزات پیامبران خود را افسانه بخوانند و پیامبران را ساحر و یا مجنون بدانند. نه!

بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ

هُم: مبتدا - قَوْمٌ: خبر

بلکه آنان خود قومی سرکش و طغیانگر بودند و طغیان ایشان را به افراط کاری و از حد در گذرندگان و داشته است تا اینکه با تکبر فراوان در میدان کفر و شرک تاخت و تاز کنند. و دعوت و هدایت پیامبران را نادیده و ناشنیده انگارند.

فَقَوْلٍ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾

پس از آنان روی بگردان که تو درخور ملامت نیستی. (۵۴)

فَقَوْلٌ عَنَّهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ

قَوْلٌ: فعل امر - فاعل (انت) - أَنْتَ: اسم ما - بِ: حرف جز زائد - بِمَلُومٍ: خبر ما  
پس ای محمد! از این تکذیب کنندگان روی بگردان و از مکافات ایشان ایمن شو زیرا که تو در خور  
ملامت و نکوهش نیستی گفته اند این آیت به آیت متصل منسوخ است پس می گوید:

وَذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ نُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾

و پند ده ایشان را که پند دادن به مؤمنان سود می بخشد. (۵۵)

وَذِكْرٌ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ نُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

ذِكْرٌ: فعل امر - فاعل (انت) - الذِّكْرَىٰ: اسم ان - نُنْفَعُ: فعل مضارع - فاعل (هی)، جمله خبر ان  
ای پیغمبر ﷺ ایشان را پند بده و موعظه کن بدرستی که پند دادن مؤمنان را سود می رساند و بر  
هدایتشان می افزاید. شیخ سعدی در گلستان گفت:

پند است خطاب مهتران، آنکه پند چون پند دهند و نشنوی پند نهند

نیک بختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند، زان پیشتر که پسینیان به واقعه ای او مثل زنند،  
دزدان دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه کنند.

نرود مرغ سوی دانه فراز چون دگر مرغ بیند اندر پند

پند گیر از مصائب دگران تا نگیرند دیگران به تو پند

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

و پریان و آدمیان را نیافریدیم مگر که مرا عبادت کنند. (۵۶)

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

خَلَقْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - الْجِنَّ: مفعول به

و ما جن و انس را نیافریدیم جز برای اینکه مرا پرستش و عبادت کنند یعنی ایشان را از برای عبادت  
آفریده ام که در احادیث از گوش دادن قرآن و وضو ساختن و عبادت کردن جنیان زیاد آمده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که کسی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن را گوش  
می دادند، چه کسی به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد.

روایت است که ابوهریره رضی الله عنه ظرف آبی را جهت استنجا زدن و وضو ساختن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با خود  
حمل می کرد. و در این روایت این چیز هم آمده است که [پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند]: «... گروهی از  
جنیان که از (نصیبین) بودند، نزد آمدند، و برآستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب  
خوراک نمودند، و از خداوند خواستم که به هیچ استخوان و یا فضله ای حیوانی نگذرند مگر آنکه از

آن چیز، برای خود خوراک را بیابند. «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» و معنی وی این است که در کیمیای سعادت امام محمد غزالی آمده که: پس دل را بنا فریدند، و این مملکت و لشکر به وی دادند، و این مرکب تن را به اسیری به وی دادند. تا از عالم خاک سفری کند، به اعلیٰ علیین. اگر خواهد که حق این نعمت بگزارد و شرط بندگی به جای آرد، باید که پادشاه وار در صدر مملکت بنشیند، و از حضرت الهیت قبله و مقصود سازد، و از دست و پای و اعضاء خدمتکاران سازد و از عقل و وزیر سازد، و از شهوت از جایی مال سازد، و از غضب شخته<sup>۱</sup> سازد و از حواس جاسوسان سازد، و هر یکی را به عالمی دیگر موکل کند، تا اختیار آن عالم جمع همی کنند، و از قوت خیال که در پیش دماغ است صاحب برید سازد تا جاسوسان جمله‌ی اخبار نزد وی جمع همی کنند و از قوت حفظ که در آخر دماغ است خریطه دار<sup>۲</sup> سازد تا رقعه<sup>۳</sup> اخبار از دست صاحب برید می‌ستاند و نگاه می‌دارد، و به وقت خویش بر وزیر عقل عرضه می‌کند، و وزیر بر وفق آن اخبار که از مملکت به وی می‌رسند، تدبیر مملکت و تدبیر سفر پادشاه می‌کند. چون بیند که یکی از لشکر چون شهوت و غضب و غیر ایشان باغی شدند بر پادشاه، و پای از طاعت وی بیرون نهادند، و راه بر وی بخواهند زد، تدبیر آن کند که به جهادی مشغول شود و قصد کشتن وی نکند، که مملکت ایشان راست نیاید، بلکه تدبیر آن کند که ایشان را به حد اطاعت آورد، تا در سفری که فرایش دارد پاور باشند نه خصم، و رفیق باشند نه دزد و راه زن، چون چنین کند سعید باشند و حق نعمت گزارده باشند، و خلعت این نعمت به وقت خویش بیاید، و اگر به خلاف این کند، و به موافقت راه زنان و دشمنان که باغی گشته اند برخیزد، کافر نعمت باشد و شقی گردد، و نکال<sup>۴</sup> عقوبت آن بیاید.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾

از آنها (جن و انس) هیچ رزقی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من خوراک دهند. (۵۷)

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا

أُرِيدُ : فعل مضارع - (انا) فاعل - مِنْ : حرف جر زائد - رِزْقٍ : مفعول به

خداوند و حمان می‌فرماید من از آفریدگان خود هیچ رزق و روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من طعام و خوراک دهند بلکه رزق دادن و طعام دادن صفت من است و پس

<sup>۱</sup> - شخته: پایتان و پلین شهر

<sup>۲</sup> - خریطه: کینه، کیف بغل، کینه‌ای که از جرم یا پوست درست کنند.

<sup>۳</sup> - رقعہ: نامه، نوشته

<sup>۴</sup> - نکال: عقوبت، سزا

از در بخشندگی و بنده نوازی  
قسمت خود می خورند منعم و درویش  
حاجت موری به علم غیب بداند  
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق  
هر که نداند سپاس نعمت امروز  
حیف خورد بر نصیب رحمت فردا  
مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا  
روزی خود می برند پشه و عنقا  
در بن چاهی به زیر صخره صبا  
از همه عالم نهان و بر همه پیدا

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۵۸﴾

براستی خداوند او روزی دهنده و صاحب نیروی محکم است. (۵۸)

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ

لفظ **اللَّهِ** : اسم **إِنَّ** - **هُوَ** : ضمیر فصل - **الرَّزَّاقُ** : خیر **إِنَّ** - **ذُو** : خبر دوم **إِنَّ**

بدرستی که اوست روزی دهنده‌ی بندگان و غیر او کسی روزی رسان بندگان نیست و اوست صاحب نیروی محکم و متین. سنائی غزنوی گفت:

ای درون پرور بسرون آرای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق و زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمان و زمین
کفر و دین هر دو در رهت پویان	وحده لاشریک له گویان

اینکه رزق در ازل قسمت شده درست است. شیخ سعدی گفت: دو چیز مجال عقل است. خوردن بیش از رزق مرسوم و مردن بیش از وقت معلوم، اما این عبارت از برای روز اجل است که یک لحظه تقدیم و تأخیر نخواهد داشت و یک لقمه از رزق قسمت شده بیشتر نخواهد خورد یعنی آن لحظه خواهد مرد. اما هر چند روزی از جانب خدای تعالی است و بی گمان روزی به آدم برسد تلاش و کسب روزی را نباید از نظر دور داشت چنانکه شیخ سعدی گفت:

رزق اگر چند بی گمان برسد	شرط عقل است، جستن از درها
ورچه کس بی اجل نخواهد مرد	تسو مرو در دهان از درها

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعِينُونَ ﴿۵۹﴾

پس به راستی برای کسانی که ستم کرده‌اند نصیبی است مانند نصیب یارانسان پس نباید که به شتاب از من طلب کنند. (۵۹)

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعِينُونَ

**لِلَّذِينَ** : جار و مجرور خبر **إِنَّ** مقدم - **ذُنُوبًا** : اسم **إِنَّ** مؤخر

کسانی که ظلم و ستم می کنند سهم بزرگی از عذاب دارند همانند سهم بزرگ همقطارانسان که از اقوام گذشتگان داشتند بنابراین، از من به شتاب وقوع عذاب و هلاکت را منخواهید و مگویید: (متی

هَذَا الْوَعْدَ أَنْ كُنْتُمْ مُشَاقِقِينَ ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ عَذَابٌ لَكُمْ بِهِ وَقَدْ كُنْتُمْ تَاسِئِينَ ۚ  
 أَنْ تَأْتِيَهُمَا بَغْوَةٌ

قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿۶۰﴾

وای بر آن کسانی که کافرند از روزی که وعدهشان می دهیم (۶۰)

قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

قَوْلٌ مُبْتَدَأٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاجْرُورٌ خَبِيرٌ

وای بر آن کافرانی که از آن روز (قیامت) وعده داده شده اند، و به قولی روز بعد است که کافران از  
 مسلماتان شکست سختی خوردند.

در حدیث شریفی در صحیح البخاری آمده است که:

أَنَّ لِعَمَّالَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَوَى أَنَّ رُوَيْتَ أَنَّ كَعْبَ بْنَ عَدِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «أَسْأَلُ شَرِيحَةَ عَذَابِ  
 أَهْلِ دَرَجَةِ عَذَابِ كَعْبٍ أَسْتَأْذِنُكُمْ أَنْ تَكُونَ دَرَجَةُ كَعْبٍ بَيْنَ دَرَجَتَيْكُمْ أَمْ تَكُونُ دَرَجَةُ كَعْبٍ  
 بَيْنَ دَرَجَتَيْكُمْ»

## سوره الطور

سوره «الطور» دارای چهل و نه آیه است و جملگی در مکه فرود آمده و آیات آن «مکی» است در این سوره دو آیه منسوخ است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. و علت نامگذاری این سوره به طور به جهت افتتاح با سوگند به کوه طور است. در فضیلت این سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی ﷺ - من قرأ سوره الطور کان حقاً علی الله عزوجل ان یرمته من عذابه و ان ینعمه فی جنته. «هر کس سوره‌ی طور را بخواند بر خداست که او را از عذابش ایمن سازد» و او را در بهشت منتعم دارد» و نیز گفته‌اند این سوره بر قلب بسیار اثر پذیر است چنانکه از جبیر بن مطعم روایت شده است که فرمود: نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدم تا گفتگویی در باره‌ی اسیران مشرک با او داشته باشم دیدم که حضرت رسول ﷺ مشغول ادای نماز صبح بودند و سوره‌ی «الطور» را تلاوت می‌کردند. پس آن هنگام که به آیه‌های ۷ و ۸ «این سوره رسید، از ترس این که عذاب فرود آید، اسلام آوردم. و زمانیکه «به آیات ۲۵ و ۳۶ رسید» چنان در قلبم تأثیر گذاشت گویا این که قلبم از جا کنده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالطُّورِ ۱

قسم به کوه طور. (۱)

وَالطُّورِ

(و) قسم - وَالطُّورِ: مجرور

قسم به کوه طور. مراد طور سیناست که طور به زبان سریانی به معنی کوه است که خداوند متعال با موسی ﷺ در آن کوه سخن گفت پس خداوند به جهت بزرگداشت و شرافت آن به آن قسم خورده است. که خداوند سبحان موسی را فرمان داد که سی روز روزه بگیرد و روز آخر خود را بشوید و جامه پاکیزه بپوشد و به طور سیناء آید تا با او سخن گوید و کتاب را به او عنایت فرماید، موسی ﷺ سی روز روزه گرفت و چون به کوه رفت از بوی بد دهانش ناراحت شد و با چوب خرنوب مسواک کرد.

فرشتگان به او گفتند ما از دهمان تو بوی مشک استشمام می‌کردیم و با مسواک زدن آن را تمیزه کردی و خداوند متعال به او وحی فرمود: ده روز دیگر روزه بگیرد و گفت ای موسی مگر نمی‌دانی که بوی دهان روزه‌دار در نظر من خوشتر از بوی مشک است؛ گوید گرفتاری و آزمایش‌های اسرائیلی هم در همان ده شبی بود که خداوند افزود، چون چهل شب گذشت موسی علیه السلام خویشتن را شست و جامه‌ی پاکیزه پوشید و چون به طور سیناء آمد خداوند متعال با او سخن فرمود و او را مقرب و به خود نزدیک ساخت همچنانکه خداوند فرموده است: «و نزدیک گردانیدیم او را راز گوینده».

و هب می‌گوید، میان موسی و خداوند هفتاد حجاب بود که همه حجابها جز یکی را برداشت و چون موسی علیه السلام سخن خداوند را شنید مشتاق و امیدوار به رؤیت شد و خداوند متعال در این باره می‌گوید: «و هنگامی که موسی به میقات ما آمد و خداوندش با او سخن گفت، گفت پروردگارا بنمای مرا تا نظر کنم به سوی تو، گفت هرگز نبینی مرا و لکن بنگر به سوی کوه پس اگر قرار گیرد به جای خود زود باشد که مرا ببینی».

سدی می‌گوید به اندازه‌ی ناخن انگشت کوچک آدمی تجلی صورت گرفت، حسن می‌گوید خداوند متعال به کوه وحی فرمود که آیا طاقت دیدار تجلی مرا داری؛ کوه شروع به فرو شدن در زمین کرد و موسی علیه السلام بر آن می‌نگریست تا تمام کوه به زمین فرو ریخت. پس خداوند در این آیه به کوه طور سیناء که متواضع و در عین حال بسیار سخت و صعب است با وجود این طاقت تجلی خدا را نداشت قسم خورده است.

وَكُتِبَ مَسْطُورٍ ﴿۲﴾

و قسم به کتاب نوشته شده. (۲)

وَكُتِبَ مَسْطُورٍ

وَكُتِبَ: معطوف - مَسْطُورٍ: نعت

و سوگند به کتاب نوشته شده یعنی قرآن یا لوح محفوظ یا الواح موسی علیه السلام است، یا همه‌ی کتابهای آسمانی از قرآن - تورات و انجیل و زبور و صحیفه هاست. آنچه از جانب خداوند برای هدایت انسانها آمده است.

فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ ﴿۳﴾

در صحیفه‌ای گشاده. (۳)

فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ

و در کاغذی گشاده و صحیفه‌ای منتشر شده، همانطوریکه خداوند متعال فرمود:

«و یخرج له یوم القیمه کتباً یلقه منشوراً»<sup>۱</sup>

رق: عبارت از پوست نازک حیوانات که در گذشته روی آن مطالب را طومار گونه می نوشتند پوست حیوان بیشترین وسیله ای بود که بر روی آن می نوشتند.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿۴﴾

و سوگند به بیت المعمور. (۴)

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ

و قسم به خانه ی معمور. خانه ای که در آسمان هفتم که در ازای خانه کعبه است قرار دارد که فرشتگان در آنجا به نیایش و عبادت مشغولند. در حدیث شریف در باره ی معراج آمده است: سپس به بیت المعمور بالا برده شدم و آن خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن وارد می شوند. بیت المعمور لغتاً به معنی آبادان است گفته اند مراد از بیت المعمور همان خانه ی خدا، کعبه است که با حجاج زواری و مجاوران خود آبادان می شوند.

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿۵﴾

و سوگند به سقف برافراشته شده. (۵)

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ

و سوگند به سقف برافراشته شده و سقفی که بی ستون برافراشته و نگهداشته شده یعنی سوگند به آسمان. چونکه آسمان همانند سقفی بر روی زمین است که عظمت این سقف از عهده ی هیچ کس غیر از خداوند قادر و متعال ساخته نیست.

نظامی گنجوی گفت:

دیگ جسد را نمک جان که داد

جز تو فلک را خم دوران که داد

جز تو که یار د که انالحق زند

چون قدمت بانگ بر ابلق زند

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۶﴾

و سوگند به دریای پر کرده شده و بر افروخته. (۶)

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ

و قسم به دریای پر کرده شده و برافروخته. که مسجور به معنی بر افروخته شده است و گفته اند که در روز قیامت دریاها یکبارچه آتشفشان شده و بر افروخته می شوند. خدای تعالی به این چیزهایی که ذکر شده قسم خورده است یعنی قسم به خالق همه ی اشیاء است که جواب این قسم ها در آیه زیر آمده است. آورده اند که خداوند با این سه مکان مقدس سوگند خورده است و امام رازی در حکمت انتخاب

<sup>۱</sup> - پیروزه اسیری، آیه ۱۳

این سه مکان می‌گوید که سه تن از پیغمبران با خداوند خود در آن جا به خلوت نشسته و راز و نیاز کرده‌اند. موسی علیه السلام در کوه «طور» و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق دریا.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿۷﴾

بدرستی که عذاب پروردگار واقع شدنی است. (۷)

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ

عَذَابٌ : اسمِ إِنَّ - ل: مزحلقه - لَوَاقِعٌ : مبتدا مؤخر

این جمله جواب قسم‌هاست که می‌گوید:

براستی عذاب پروردگار تو هر آینه واقع شدنی و بودنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست و پاداش اعمال هر کس به تناسب خیر و شرش داده خواهد شد و کسی قادر نیست آن عذاب را دفع کند و یا آن را محو کند.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿۸﴾

آن را هیچ دفع‌کننده‌ای نیست. (۸)

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - دَافِعٍ: مبتدا مؤخر

که هیچ دفع‌کننده‌ای نیست آنچه را که خداوند به آن چیزهای مهم قسم خورده که براستی آن عذاب آمدنی است نشان دهنده‌ی این است که این عذاب در بد قدرت خدای تعالی کار آسانی است و کافران قطعاً و حتماً مجازات خواهند شد.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿۹﴾

روزی که آسمان جنبش کند جنبش کردنی سخت. (۹)

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا

يَوْمَ: مفعول فیه - تَمُورُ: فعل مضارع - السَّمَاءُ: فاعل - مَوْرًا: مفعول مطلق

روزی که آسمان به جنبش در آید جنبش در آید جنبش و آنگاه بشکافد این پدیده در روز قیامت اتفاق خواهد افتاد.

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿۱۰﴾

و کوه‌ها روان شوند روان‌شدنی. (۱۰)

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا

تَسِيرُ: فعل مضارع - الْجِبَالُ: فاعل - سَيْرًا: مفعول مطلق

و کوه‌ها روان گردد روان شدنی، یعنی کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن آب جاری شوند.

قَوْلٌ يُومِتُ لِّلْمُكْذِبِينَ ﴿۱۱﴾

پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز (۱۱)

قَوْلٌ يُومِتُ لِّلْمُكْذِبِينَ

وَقَوْلٌ: مبتدا - لِّلْمُكْذِبِينَ: جار و مجرور خبر

و قول: بر نگاه، چاه عمیق - و وای بر تکذیب کنندگان از عذاب روز قیامت یعنی آن روز که قیامت شود و آسمانها به جنبش در آیند و کوه‌ها جابجا شوند روز عذاب کافران و تکذیب کنندگان است. در حدیث شریف از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت می‌دهد؛ ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی‌تواند نجات یابد. راوی می‌گویند: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: «و كذلك أخذ ربك إذا أخذ القرى...»<sup>۱</sup> (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده‌اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است؛ و عذاب [خداوند متعال] سخت درد آور است).

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾

کسانی که به بیهوده‌گویی و بازی سرگرم‌اند (۱۲)

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾

هُم: مبتدا - فِي حَوْضٍ: جار و مجرور خبر

کسانی که خدا و رسول او را تکذیب می‌کنند و معجزات پیغمبر را ساحر و شاعر می‌دانند و قرآن را افسانه‌های پیشینیان می‌خوانند و آمدنش را به این دنیا باز بجه می‌پندارند بدانند که در قیامت در لجن‌زاری باطل فرو رفته‌اند و از آن بیرون آمدن نتوانند.

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون میثو  
تو پنداری که بر هرزه است این روان چون مینا  
و گرتز بهر دینستی دل اندر بند دی گردون  
و گرتز بهر شرعستی کسر بگشایدی جوڑا

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿۱۳﴾

روزی که ایشان را به آتش جهنم بخوانند (۱۳)

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً

يَوْمَ: مفعول فيه - يُدْعَوْنَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

<sup>۱</sup> - سوره هود، آیه ۴۰

روزی که با عصب به سوی آتش جهنم بخوانند و به سوی آتش جهنم رانده شوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

مهر که در این دنیا به خوشگذرانی و شهوت بپردازد و یا دنیا را بازو چه بداند آتش جهنم از آن اوست.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی‌ها و جنیت به سخن‌ها و مشکلات پیچیده شده است».

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿١٤﴾

این آتشی است که آن را تکذیب می‌کردید. (۱۴)

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ

هَذِهِ: مبتدا - النَّارُ: بدل - الَّتِي: خبر

این همان آتشی است که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید و بعث و حشر و قیامت را منکر می‌شدید و حتی پیغمبر را به استهزاء می‌گرفتید و احکام الهی را افسانه می‌خواندید. از عایشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «تیب از گرمی دوزخ است» [گرمی تیب] را به آب سرد سازید از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و دوزخ می‌اندازند، آنچه که در شکم دارد [مثل روده، قلب، جگر و غیره] خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟ می‌گویند: شما را بکار نیک امر می‌کردم ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم، و شما را از کار بد منع می‌کردم ولی خودم آن را مرتکب می‌شدم».

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

آیا این سحر و جادوست، یا شما نمی‌بینید؟ (۱۵)

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

سِحْرٌ: خبر مقدم - هَذَا: مبتدا مؤخر - أَنْتُمْ: مبتدا - لَا تُبْصِرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله

خبر

آیا آنکه می‌بینید سحر و جادوست یا اینکه نمی‌بینید چنانکه در دنیا مشرکان به پیغمبران سحر و شاعر و مجنون می‌گفتند و کتاب‌های خدای تعالی را افسانه می‌خواندند. حال بدانید آنچه را که تکذیب می‌کردید درست است یا نه. یا اینکه در حال حاضر هم چشم‌ها از دیدن دین حق کور است همچنانکه در دنیا کور بودید البته کور نتواند بود و غذاب آتش جهنم را خواهند چشید.

أَصْلَوْهَا فَأَصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُحْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

به آن آتش در آید، پس صبر کنید یا صبر نکنید برایتان یکسان است، فقط سزای اعمالی را که انجام می‌دهید خواهد دید. (۱۶)

أَصْلُوهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ

أَصْلُوهَا: فعل امر - (و) فاعل - هنا: مفعول به - فَاصْبِرُوا: فعل امر - (و) فاعل - لَا تَصْبِرُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

فعل امر در این بخش از آیه کریمه که امر تشبیه است نوعی مفهوم تخییر را در بر دارد می‌گوید: پس چه صبر کنید و چه صبر نکنید برایتان یکسان است تیزوی پرهیز و مجال گریز ندارید حتماً و قطعاً معذب خواهید شد.

إِنَّمَا جُزُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

جُزُونَ: فعل مضارع - (و) نایب فاعل - مَا: مفعول به - كُنتُمْ: اسم کان - تَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

جز این نیست که پاداش داده می‌شوید به آن چیزی که در دنیا عمل می‌کردید و پاداش اعمال خود را خواهید چشید چراغی که در روغن نباشد روشنایی ندهد و چون روغن نباشد و آتش نباشد ضیا ندهد پس خوف بر مثال آتش است و رجاء بر مثال روغن و ایمان بر مثال قتیله و دل بر شکل چراغ دان چون خوف و رجاء مجتمع گشت چراغی حاصل آید که در وی هم روغن است که مدهد بقا است هم آتش است که ماده‌ی ضیاست آنکه ایمان از میان هر دو مدهد می‌گیرد از یکی به بقاء و از یکی به ضیاء و مومن به بدرقه‌ی ضیاء راه می‌رود و به مدد بقا قدم می‌زند و الله ولی التوفیق چنانچه در حدیث شریف بروایت بخاری و مسلم آمده: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «اگر کافر از تمام رحمت خداوند یا خیر گردد، از جنت ناامید نخواهد شد، و اگر مسلمان از تمام عذاب خداوند یا خیر گردد، از دوزخ مطمئن نخواهد گردید».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُوبٍ

پرهیزکاران در بهشت‌ها و نعمت‌ها هستند. (۱۷)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُوبٍ

الْمُتَّقِينَ: اسم إن - فِي جَنَّاتٍ: جار و مجرور خبر إن

بدرستی که پرهیزکاران و متقین از شرک و گناه در باغ‌های بهشت و در نعمت‌های بهشت هستند. برعکس اهل دوزخ که در آتش جهنم می‌سوزند. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ»

فَنَكِهِنَّ يَمَاءً أَنَّهُمْ رِيحٌ وَوَقَّهَهُمْ رِيحُهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

و از آن میوه ها و نعمت ها که پروردگارشان به ایشان داده و از عذاب جهنم نگاهشان داشته، لذت می برند. (۱۸)

فَنَكِهِنَّ يَمَاءً أَنَّهُمْ رِيحٌ

فَنَكِهِنَّ: حال - أَنَّهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - رِيحٌ: فاعل

اهل بهشت در بهشت شادمان می شوند و از آنچه که پروردگارشان به ایشان عطا کرده لذت یابنده گان اند و آنچه که پروردگارشان از میوه ها و نعمت ها داده بر خور دارند و از خوران بهشتی بهره مند شوند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده که: از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زنهای بهشت بدنیا بیاید، مابین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است»

وَوَقَّهَهُمْ رِيحُهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

وَوَقَّهَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - رِيحُهُمْ: فاعل - عَذَابَ: مفعول به

و به سبب آنکه پروردگارشان ایشان را از عذاب دوزخ نگاه داشته است، بر خوردار شوند و خزاننده دار و نگهدارنده بهشت پیوسته به ایشان گویند.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

برای آن عمل هایی که می کرده اید گوارا بخورید و بنوشید. (۱۹)

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

كُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - وَاشْرَبُوا: فعل امر - (و) فاعل - هَنِيئًا: مفعول به

از طعام های بهشت هر چه بخواهید بخورید و از نوشیدنی های آن بنوشید در حالیکه گوارا و خوشایند است به جهت آنچه که در دنیا عمل کرده اید. حال پاداش آنچه را که انجام می دهید بدست آورید و از آن بهره مند شوید.

مُشَكِّينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَرَوَّحْنَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

بر تخت های ردیف شده تکیه زده اند و سفیدپوستان سیاه چشم را (حور بهشتی) جفتشان کرده اند. (۲۰)

مُشَكِّينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ

## مُشْرِكِينَ: حال

تکیه زدگان اند اهل بهشت بر تخت های بافته به زر و بعضی به بعضی پیوسته در حالیکه همنوی تخت ها زریف شده دیده می شود. در حدیث شریف آمده است. اهل بهشت در بهشت به متکایی که گسترده و پهن شده و به مقدار چهل سال راه است تکیه می زنند و هر چه بخواهند بر ایشان در حال حاضر و آماده کرده می شود.

## وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ

رَوَّجْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به

و حوران بهشتی را با چشم های درشت جفت آنان گردانیده ایم. و با آنان همدم و همبستر گردانیده ایم. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس ابن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زن های بهشت به دنیا بیاید، مابین مشرق و مغرب را روشن نموده، و نبوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَكُلُّ

## أَمْرٍ يَّمَّا كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿۲۱﴾

و کسانی که ایمان آورده اند و فرزندانشان به ایمان پیروی شان کردند، فرزندانشان را به ایشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی برای ایشان کم نکنیم هر کسی در گرو اعمال خویش است. (۲۱)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَ

الَّذِينَ: میثدا - اتَّبَعَتْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - ذُرِّيَّتَهُمْ: فاعل - بِإِيمَانٍ: حال - أَلَحَقْنَا: فعل

ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر وَالَّذِينَ

و کسانی که به خدا و رسول او ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان آوردن از ایشان پیروی کردند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد خدای تعالی انسان مؤمن و فرزندان او را هر چند در عمل پائین تر از او باشند به اندازه ای مقام او در بهشت جای می دهد و به ایشان می پیوندند تا چشمشان به دیدار او روشن گردد و چیزی از اعمال ایشان را برایشان کم نمی کنیم یا داس هر کس را بدون کم و کاست می دهیم.

در حدیث شریف آمده است: از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: چون ابراهیم، فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برایش در جنت شیر دهنده ای است.»

## كُلُّ أَمْرٍ يَّمَّا كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿۲۱﴾

در این آیه کریمه صنعت مساوات<sup>۱</sup> وجود دارد. می‌گوید:  
هر کسی عاقل و بالغ مکلف به آنچه از خیر و شر کرده باشد در روز قیامت پاسخگوی اعمال خود  
است و به عمل دیگری مواخذه نمی‌شود. و از آن عمل خود رهایی نمی‌یابد:

وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفِكَهْمِ وَلَحْمٍ وَمَا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

و میوه و گوشت از آنچه خواهند افزودنشان دهیم. (۲۲)

وَأَمَدَدْنَاهُمْ بِفِكَهْمِ وَلَحْمٍ وَمَا يَشْتَهُونَ

وَأَمَدَدْنَاهُمْ: فعل ماضی - (U) فاعل - هم: مفعول به

و بر متقیان و پرهیزکاران علاوه بر آنچه که از نعمت‌ها و حوران بهشتی و ... داده‌ایم به ایشان از هر  
نوع میوه و گوشت‌های لذیذ از آنچه که آرزو می‌کنند می‌دهیم و به آنان می‌بخشیم.

يَنْزِعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهٗ ﴿٢٣﴾

در بهشت جامی از دست یکدیگر می‌گیرند در آنجا نه بیهوده‌گویی باشد و نه بزه‌کاری. (۲۳)

يَنْزِعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهٗ

يَنْزِعُونَ: فعل مضارع - (U) فاعل - كَأْسًا: مفعول به

در بهشت با یکدیگر داد و ستد کنند و کاسه‌های شراب را به هم می‌دهند و می‌گیرند و از سر شادی و  
خوشحالی جام شراب را از دست یکدیگر می‌ربایند.

در حدیث شریف آمده است که: از انس که گفت حضرت رسول ﷺ فرمود: در بهشت بازاری است یعنی  
مجمعی است که بهشتیان هر روز به آن بازار بیایند پس باد شمال بر آن می‌وزد پس آن باد می‌ریزد و  
می‌اندازد مشک را و انواع طیب را در روی بهشتیان و جامهای ایشان. در آنجا هیچ سخن بیهوده نیست  
و در حین نوشیدن شراب با یکدیگر مجادله و مخاصمه نکنند چنانکه فاسقان می‌کنند و نیز در آن  
هیچ بزه‌کار نگردند و کاری خارج از عادت و ادب صورت نمی‌گیرد که موجب گناه و بزه باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَوْنٌ ﴿٢٤﴾

و در گرد ایشان غلمان (نوجوانانی) همی گردند. گویا آنان چون مرواریدی‌اند که نهفته‌اند. (۲۴)

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَوْنٌ

<sup>۱</sup> - تساوی لفظ و معنات چه گفتاری و چه نوشتاری باشد، در این بخش از آیه خیر و شر آنچه که کتب می‌کند مساوی آمده  
است.

**يَطُوفُ** : فعل مضارع - **غُلَمَانٌ** : فاعل - هم: اسم کان - **لَوْلَوْ** : خبر کان  
و غلمان، یعنی نوجوان زیبا روی بر گرد ایشان می چرخند در حالیکه در دستهایشان شراب و میوه و  
طعام و نعمت‌های دیگر بهشتی است و در خدمتگزاری بهشتیان آماده‌اند. آنان انگار که مرواریدی  
هستند که در پرده‌ی صدف نهفته‌اند. سفید و چشم‌ریا و شادان که دست کسی بدان نرسیده.  
از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار بهشت خود مانند مروارید است پس خود اهل  
بهشت چگونه باشد؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان،  
همانند فضیلت ماه چهارده بر سایر ستارگان است.»

**وَاقْبَلْ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَسْتَأْذِنُونَ** (۲۵)

و پرسش کنان بعضی از ایشان به بعضی دیگر روی آورند. (۲۵)

**وَاقْبَلْ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَسْتَأْذِنُونَ**

**اقْبَلْ** : فعل ماضی - **بَعْضٍ** : فاعل

و پرسش کنان به یکدیگر روی می آورند و هر یک از نعمت‌های بی کران و بی زوال بهشت و الطاف  
بی اندازه یزدان با یکدیگر سخن می‌گویند و از احوال و اعمال خود سخن می‌گویند.

**قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ** (۲۶)

گویند هر آینه ما پیش از این در میان اهل خانه خود هراسان بودیم. (۲۶)

**قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ**

(نا) اسم ان - (نا) اسم کان - **مُشْفِقِينَ** : خبر کان، جمله خبر ان

بهشتیان گویند برآستی که ما پیش از این در میان اهل خود از عذاب خدای تعالی از عواقب کار خود در  
هراسان بودیم و از خشم خدای تعالی و از حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت بیمناک بودیم و حال  
از چنین نعمتی برخوردار شدیم و خوشا به حالمان.

**فَمَنْبَأِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَوَقْنَا عَذَابَ السَّمُورِ** (۲۷)

و خدا بر ما منت نهاد و از عذاب آتش و باد گرم ما را نگاه داشت. (۲۷)

**فَمَنْبَأِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَوَقْنَا عَذَابَ السَّمُورِ**

من: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ** : فاعل - **وَقْنَا** : فعل ماضی - (نا) فاعل - **عَذَابِ** : مفعول به

آن بهشتیان گویند خداوند بر ما منت نهاد که ما را از عذاب آتش دوزخ و باد گرم و سوزان نگاهمان  
داشت که ما خود از عذاب الهی می‌ترسیدیم.

**إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ** (۲۸)

برآستی ما سابقاً او را می‌خواندیم (عبادت می‌کردیم) که وی نیکوکار و رحیم است. (۲۸)

### إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ

(نا) اسم ان - (نا) اسم کان - نَدْعُوهُ : فعل مضارع - ه : مفعول به - (نحن) فاعل، جمله خبر کان - نَدْعُوهُ

كُنَّا : خبر ان

بدرستی که ما پیش از این در دنیا او را می پرستیدیم و او را عبادت می کردیم و از او در نگاهداشت از آتش دوزخ و بادهای گرم و سوزان پناه می طلبیدیم پس وی دعای ما را اجابت کرد.

إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ

به درستی که وی به بندگان خود نیکوکار و رحیم و مهربان است.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

[ای محمد ﷺ] پس پند بده به فضل پروردگار خود که تو کاهن و یا دیوانه نیستی. (۲۹)

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ

فَذَكِّرْ : فعل امر - فاعل (انت) - أَنْتَ : اسم ما - بِ حروف جر زائد - بِكَاهِنٍ : خبر ما

پس ای محمد ﷺ با قرآن اهل مکه را پند بده و ایشان را با احکام الهی موعظه کن و در راهت استوار و محکم باش و به سخنان مشرکان آنچه که در حق تو از کاهن و مجنون گفته بودند دلنگ و ملول مشو، به فضل پروردگارت تو کاهن و یا دیوانه نیستی. آنچه می گویی وحی منزل و از جانب پروردگار جهانیان است. پس امت خود را به سوی خدای یگانه فراخوان و دعوت کن.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّبْرِئِصٌ يَدْعُوهُ رَبِّ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

بلکه آیا می گویند شاعر است که ما انتظار مرگش را می کشیم (تا از دعوت به نبوتش آسوده شویم). (۳۰)

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّبْرِئِصٌ يَدْعُوهُ رَبِّ الْمُنُونِ

يَقُولُونَ : فعل مضارع - شَاعِرٌ : فاعل - نَّبْرِئِصٌ : فعل مضارع - فاعل (نحن) - رَبِّ : مفعول به

بلکه مشرکان اهل مکه می گویند او شاعر است نه پیغمبر و ما انتظار مرگ او را می کشیم که او می میرد همچنانکه شعرای دیگر مردند. تا ما نیز از ادعای نبوت او آسوده خاطر شویم و از فراخوانی او به اسلام و دین در امان باشیم.

قُلْ تَرَبُّوا فَاِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُرْتَبِئِينَ ﴿٣١﴾

بگو [ای محمد ﷺ] انتظار نکشید هر آینه من نیز با شما منتظرم. (۳۱)

قُلْ تَرَبُّوا فَاِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُرْتَبِئِينَ

تَرَيصُوا: فعل امر - فاعل (و) - (ی) اسم ان - مِنْ الْأَمْتَرِیصِیْنَ: جار و مجرور خبر ان گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است: بگو ای محمد ﷺ شما مرگ مرا انتظار بکشید هر آینه من نیز منتظر هلاک شما هستم آنطوریکه شما منتظر مرگ من هستید و من نیز منتظر پاداش اعمال نیک خود هستم و شما نیز منتظر جزا و سزای اعمال بد خودتان باشید.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَنَهُمْ يَهْدِي أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَّاغُوتٌ ﴿۳۲﴾

آیا عقلهایشان به این عقیده وامی‌دارد یا اینکه آنان گروهی سرکش اند. (۳۲)

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَنَهُمْ يَهْدِي أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَّاغُوتٌ

تَأْمُرُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - أَخْلَنَهُمْ: فاعل - هُمْ: مبتدا - قَوْمٌ: خبر - طَّاغُوتٌ: نعت یا عقل‌های ایشان به این سخنان متناقض که ترا کاهن و شاعر و ساحر و مجنون می‌گویند وامی‌دارد چونکه کاهن بودن با مجنون بودن در جهت معنا و نفس عمل یا هم تناقض دارند و یا اینکه ایشان گروهی یاغی و سرکش و طغیان‌پیشه‌اند.

أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۳﴾

یا اینکه می‌گویند قرآن را ساخته است (نه) بلکه ایمان ندارند. (۳۳)

أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُهُ

يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - نَقُولُهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو) آیا می‌گویند: محمد ﷺ خود این قرآن را از پیش خود ساخته و آن را فراهم آورده است؟ هرگز چنین نیست چونکه قرآن و احکام آن از ساخت دست بشر خارج است بلکه خود معجزه است.

بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ

لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

بلکه آنان که این عبارت می‌گویند ایمان ندارند و خدای یگانه و نبوت رسول الله ﷺ و قرآن را منکرند و باور ندارند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۳۴﴾

اگر راست می‌گویند پس سخنی به مانند آن بیارند. (۳۴)

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

(و) اسم کان - صَادِقِينَ: خبر کان

پس خداوند متعال در جواب مشرکان می‌گوید ای محمد ﷺ پس اگر قرآن سخن ساخته و بافته شما باشد به ایشان که از بلغاء و فضحاء عرب‌اند بگو که حدیثی و یا سخنی و یا سوره‌ای و یا آیه‌ای و یا حتی کلمه‌ای به مانند آن بیارند اگر راست می‌گویند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾

آیا ایشان بدون سببی آفریده شده‌اند یا خودشان آفریدگارند؟ (۳۵)

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ

خُلِقُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - هُمْ: مبنی - الْخَالِقُونَ: خبر

آیا ایشان بدون سبب یعنی بدون وسیله پدر و مادر آفریده شده‌اند و بدون خالق آفریده شده‌اند یا اینکه خودشان آفریدگارند؟ بدانند که آفریننده‌ی همه‌ی هستی و کائنات و اهل آسمان و زمین اوست می‌گوید:

أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾

یا آسمانها و زمین را آفریده‌اند (نه) بلکه به یقین نرسیده‌اند. (۳۶)

أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

خَلَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به

آیا آسمانها و زمین و آنچه که در میان آن است از فرشتگان و جنیندگان و آدمیان را آفریده‌اید؟ نه هرگز کسانی که خود مخلوق هستند قادر به خلق چیزی نیستند و چیزی که خود مخلوق است چگونه می‌تواند چیزی بیافریند. اگر اقرار کنند باید بدانند که آفریننده‌ی تمام آسمانها و زمین فقط اوست. سنائی غزنوی گفت:

ای درون پرور درون آرای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناظر مگین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمان و زمین
آتش و آب و باد و خاک سکون	همه در امر قدرت بی چون
عرش تا فرش جزو مبدع تست	عقل با روح بیک مسرع تست
صانع و مکرم و توانا اوست	واحد و کامران نه چون ما اوست
حسی و قیوم و عالم و قادر	رازق و خالق و قاهر و غافر

بَلْ لَا يُوقِنُونَ

لَا يُوقِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

بلکه ایشان به یقین در نمی‌آیند و گرد گمان و وهم و خیال می‌گردند. عاقل از اینکه پروردگار جهانیان برتر از گمان و وهم است.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم  
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر  
وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم  
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

أَمْ عِنْدَهُمْ خَيْرٌ أَيْنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ﴿٣٧﴾

یا گنج های پروردگارت نزد آنهاست یا ایشان تسلطی دارند. (۳۷)

أَمْ عِنْدَهُمْ خَيْرٌ أَيْنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ

عِنْدَهُمْ: مفعول فيه - هُمْ: مضاف الیه خبر مقدم - خَيْرٌ أَيْنُ: مبتدا مؤخر - هُمْ: مبتدا - الْمُصِيطِرُونَ: خبر

آیا گنجینه های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است تا هر گونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوت را به این بدهند و به آن ندهند؟ یا اینکه ایشان بر همه چیز مسلط هستند و هر چه بخواهند می کنند و نبوت را به هر کسی که بخواهند می دهند؟

أَمْ لَهُمْ سُلُوكٌ يَنْسَبُهُونَ فِيهِ قَلِيَّاتٌ مُسْتَعِيْمُهُمْ بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

یا تردبانی دارند که روی آن (گفتار فرشتگان) می شنوند؟ پس شنونده ایشان دلیلی نمایان بیارد. (۳۸)

أَمْ لَهُمْ سُلُوكٌ يَنْسَبُهُونَ فِيهِ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - سُلُوكٌ: مبتدا مؤخر

یا اینکه مگر در اختیار آنان است تردبانی که به وسیله ی آن بر آسمان روند و در آنجا سخن ملائکه و آنچه که از غیب بدانها وحی کرده می شود می شنوند؟

قَلِيَّاتٌ مُسْتَعِيْمُهُمْ بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ

قَلِيَّاتٌ: فعل مضارع - مُسْتَعِيْمُهُمْ: فاعل

پس اگر چنین است که باید شنونده ی ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده یا حجتی روشن و آشکار که گواه بر صدق استماع وی باشد بیآورد.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ ﴿٣٩﴾

آیا خدا را دختران و شما را پسران خواهد بود؟ (۳۹)

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْبَنَاتُ: مبتدا مؤخر - لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - الْبَنُونَ: مبتدا مؤخر

آیا خدا را دختران و شما را پسران باشد؟ دختر و پسر از نظر ارزش انسانی با هم تفاوتی ندارند، پناه بر خدا، خدا را نسبت به خود پست تر می‌دانند چنانکه از این تقسیم آنها در باب پسران و دختران معلوم می‌شود و از همین سبب کسر شأن می‌دانند که مقابل احکام و هدایت‌های او سر تسلیم خم کنند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ يَنْفَرُونَ مُنْجَلُونَ ﴿۴۰﴾

آیا از آنها مزدی طلب می‌کنی که از تاوان گران ببارند. (۴۰)

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ يَنْفَرُونَ مُنْجَلُونَ

تَسْأَلُهُمْ: فعل مضارع - هم؛ مفعول - فاعل (انت) - أَجْرًا: مفعول به ثانی - هم؛ مبتدا - مُنْجَلُونَ: خبر

آیا این مردم بدین سبب سخن ترا نمی‌پذیرند و باور ندارند که خدا نکرده بر این ارشاد و تبلیغ یک معاوضه سنگینی را از نزد آنها می‌طلبی که از برداشت آن به تکلیف و زحمت‌اند آیا همچون بارگراتی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟

أَمْ عِنْدَهُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۱﴾

یا علم غیب نزد آنهاست که آنان می‌نویسند؟ (۴۱)

أَمْ عِنْدَهُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

عِنْدَهُ: مفعول فیه - هم؛ مضاف الیه، خبر مقدم - الْغَيْبُ: مبتدا مؤخر - هم؛ مبتدا - يَكْتُبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آیا آنان از علم غیب خبر دارند که آنان بنویسند؟ یعنی آیا این مردم از این سبب سخن ترا قبول نمی‌کنند که از غیب آگاه‌اند و آن را می‌نویسند؟

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿۴۲﴾

یا قصد نیرنگی دارند؟ پس کسانی که کافرنند خودشان گرفتار شدگان‌اند (نیرنگ خوردگان). (۴۲)

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا

يُرِيدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - كَيْدًا: مفعول به

یا آیا آنان قصد نیرنگ و گرفتار کردن در سر دارند و پیغمبر را فریب‌کنند و مکر و فریب و تدابیر و نقشه‌های شوم خود را به کار اندازند و حق را مغلوب و ناچیز جلوه دهند؟

فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ

اگر چنین قصدی دارند آنها باید بدانند که تمام این فریبشان به خودشان برمی‌گردد و خودشان را گرفتار می‌کند. بد مکن که بد اقی، چه مکن که خود اقی.

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۳﴾

یا اینکه آیا خدائی غیر از خدای یکتا دارند، که خداوند از آنچه با او شریک کنند پاک و منزّه است. (۴۴)

أَمْ لَهُمْ آلَهِ غَيْرَ اللَّهِ

هَمْ : جار و مجرور خبر مقدم - آلَهُ : مبتدا مؤخر

آیا آنها غیر از خدای یکتا و یگانه خدای دیگری دارند و خداوند کسی یا چیزی را به عنوان حاکم و معبود ایشان تجویز کرده است که در وقت مصیبت به کمک آنها بشتابند؟ که آیا پرستش این معبودان ایشان را از پرستش خدای یکتا بی نیاز ساخته است؟

سَبَّحْنَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

سَبَّحْنَ : مفعول مطلق

که خداوند از آنچه که با او شریک کنند پاک و منزّه است زیرا که ذات خداوند تعالی از آن پاک است که کسی شریک و مانند و یا مقابل و مزاحم او باشد.

وَإِنْ رَوَّا كَسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿۴۴﴾

و اگر بارهای از آسمان را در حال سقوط ببینند گویند ابری بهم پیوسته است. (۴۴)

وَإِنْ رَوَّا كَسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ

رَوَّا : فعل مضارع - (و) لاعل - كَسَفًا : مفعول به - سَاقِطًا : نعت

اگر بر طبق میل و خواهش آنها فرضاً بارهای از آسمان بر سر ایشان سقوط شود در این صورت خواهند گفت این ابری بهم پیوسته است. در حقیقت هیچیک از اینها نیست تنها یک چیز است و آن تضاد و عناد و سرکشی آنهاست.

فَلَرَّهْمُ حَقٌّ يَلْقَوْنَ يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿۴۵﴾

پس ایشان را بگذار تا آنکه روزی را که از هول آن بیهوش می شوند ببینند. (۴۵)

فَلَرَّهْمُ حَقٌّ يَلْقَوْنَ يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

لَرَّهْمُ : فعل امر - هُمْ : مفعول به - فاعل (انت)

پس ایشان را ای محمد ﷺ به حال خود رها کن و بگذار تا روزی برسد که از مشاهدهی سختی آن روز از خود بی خود شوند و بیفتند و نیازی نیست بیشتر از این با ایشان ستیز کنی و اصرار به دعوت نمایی. که این روز سخت همان قیامت خواهد بود. که در آن روز با پای برهنه و سرگردان حشر خواهند شد. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه جشر خواهند شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زنها به طرف یکدیگر نگاه نمی‌کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر نیفتند».

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

روزی که نیرنگشان کاری برای ایشان نسازد و آنان یاری کرده نشوند. (۴۶)

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

یوم: بدل - لا یغنی: فعل مضارع - کیدهم: فاعل - هم: مبتدا - یُنصرون: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر

روزی که نیرنگ‌های این دنیا برای ایشان کارساز نخواهد بود و آنان در آن روز یاری کرده نشوند. هر چند نقشه‌های سوء و توطئه‌های کثیفشان در این دنیا هم برای آنان سودی نبخشید.

وَإِن لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَٰكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

کسانی که ستم کرده‌اند عذابی بیشتر از این دارند ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۴۷)

وَإِن لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَٰكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

لِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر - وَإِن: اسم - عَذَابًا: اسم - وَإِن: اسم - أَكْثَرُهُمْ: اسم - لَٰكِن: فعل - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، خبر لَٰكِن

کسانی که ستم کرده‌اند علاوه بر عذابی که در این دنیا دارند از قبیل دردها، آفات، بلیات، امراض، حرب بدر و ... در آن دنیا نیز عذابی بیشتر از این و سخت‌تر از این خواهند داشت ولی بیشترشان نمی‌دانند.

و در حدیث شریف صحیح البخاری در حق کمترین عذابشان آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: کمترین عذاب دوزخیان و مشرکان آن است که در زیر پای ایشان دوپارچه آتش بگذارند که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیک می‌جوشد.

وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

نسبت به حکم پروردگارت صبور باش هر آینه تو زیر نظر مانی آن هنگام که بر می‌خیزی با ستایش پروردگارت تسبیح گوی. (۴۸)

وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ

أَصْبِرْ: فعل امر - فاعل (انت) - ک: اسم ان - بِأَعْيُنِنَا: جار و مجرور خبر ان

این قسمت از آیه به آیت سیف منسوخ است. می‌گوید: ای پیامبر تا زمان فرود آمدن عذاب موعده ما بر آنان صبور باش و بر حکم پروردگارت صبر کن هر آینه تو زیر نظر ما هستی و در حفظ و عنایت ما

قرار داری پس از آنان ترسی نداشته باش و در باره‌ی آنها نیندیش و راه خود را ادامه بده و هنگامیکه از جایگاه خود برخیزی پروردگار خود را با تسبیح یاد کن.  
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است: (سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ الْجُورِ ﴿۴۹﴾

و نیز پاره‌ای از شب الله را تسبیح گوی و به هنگام فرو شدن ستارگان نیز: (۴۹)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ الْجُورِ

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاره‌ای از شب، خدای سبحانه و تعالی را تسبیح گوی و نمازهای صبح و شام و عشاء را ادا کن و نماز تهجد بر پا دار.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و من و فاطمه (دختر پیغمبر خدا) را بیدار کرده و فرمودند: شما دو نفر نماز نمی‌خوانید؟ گفتم: یا رسول الله! جان ما در دست خدا است، بیدار می‌سازند، چون این سخن را گفتیم برگشته و به من چیزی نگفتند، و هنگام برگشتن در حالیکه دست خود را / بران خود می‌زدند، شنیدم که گفتند: انسان بسیار مجادله‌گر است.

الهی! ذکر تو مرا دین است، و مهر تو مرا آیین است، و نظر تو عین الیقین است، پس سخنم این است، لطیفاً! دانی که چنین است.

## سوره النجم

سوره «النجم» مکی است و جمله به مکه فرود آمده مگر یک آیت که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد که آن آیه به قول ابن عباس مدتی است. این سوره دارای شصت و دو آیه است. گفته‌اند در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود اشاره خواهیم داشت. چون در این سوره خدای تعالی با نجم قسم خورده و سوره به آن کلمه آغاز شده بدینجهت سوره النجم نامیده شده است.

در فضیلت این سوره روایت کنند از ابی بن کعب قال - قال رسول الله - من قرأ «والنجم اذا هوی» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و جده.

یعنی کسی که سوره «النجم اذا هوی» را بخواند خداوند به نیکی به تعداد کسانی که پیغمبر را راستگو شمردند و او را انکار کردند به او می‌بخشد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که: اولین سوره‌ای که در آن «سجده» نازل شد، سوره‌ی نجم بود. پس رسول اکرم سجده کردند و دیگران نیز به همراه او سجده کردند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای بیگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱

قسم به آن ستاره وقتی که فرو رود. (۱)

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

(و) قسم - النَّجْمِ : مجرور - إِذَا : مفعول فیه - هَوَىٰ : فعل ماضی - فاعل (هو)

آخر این آیه با آخر آیه‌های بعدی کلمات هم‌هنگی آمده که به آن سجع می‌گویند.

سوگند به نجم چون فرو گراید، یعنی سوگند به ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید آن ستارگانی که راهنمای مسافرانند در دریا و در خشکی. بعضی گفته‌اند - النجم اسم جنس است و مراد به این جمله ستارگان آسمان است. و هوی به معنی سقط. پس رب العالمین به جمله‌ی ستارگان قسم یاد می‌کند آنکه

<sup>۱</sup> - سجع یا تصحیح به وجود آوردن یا افزون کردن موسیقی کلام بوسیله‌ی هم‌هنگ کردن کامل یا نسبی کلمات و جملات است. اگر در سطح کلمات باشد به آن سجع و در سطح جملات باشد به آن ترصیع گویند. به خاطر احترام و بزرگداشت سجع‌های قرآن کریم را فواصل (فاصله‌ها) گویند.

که از هول قیامت و رستاخیز همه فرو ریزند، همانست که در جای دیگر گفت: «و اذا الكواكب انتثرت»

و گفته‌اند- مراد به این (نجم) ثریاست که عرب به نجم مطلق ثریا گویند. این نظر مجاهد و کلیبی است و نیز از ابن عباس روایت است که- «والنجم اذا هوی، یعنی- و القرآن اذا نزل» قسم یاد می‌کند به قرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست و سه سال همانست آنجا که گفت: «فلا اقسم بمواقع النجوم»<sup>۱</sup>.

آورده‌اند آن روز که این آیت فرو آمد و رسول خدا بر قریش آشکار کرد، عتبہ بن ابی لهب گفت- کفرت برب النجم اذاهوی و دختر رسول را که نامزد وی بود طلاق داد، رسول خدا دعا کرد گفت اللهم سلط علیه کلباً من کلابک<sup>۲</sup>. بعد از آن این عتبہ به تجارت با پدر خویش به شام رفت. بولهب، در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری<sup>۳</sup> بود، راهبی از دیر فرو آمد و گفت- هذا ارض مسیبه. در این زمین سیاح فراوان بود، نگر تا خویشین را از شیر نگه دارید. بولهب به اصحاب قریش گفت- این پسر مرا نگه دارید که می‌ترسم که دعاء محمد در وی رسد. ایشان همه گریه کردند و او را در میان گرفتند و پاس وی می‌داشتند. در میانه‌ی شب، رب العالمین خواب بر ایشان افکند و شیر بایشان در گذشت و لطفه بر وی زد و او را هلاک کرد.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل (صفات، ذاریات و طوره و در این سوره به اسماء قسم خورده است نه به حرف و بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است).

«والنجم اذاهوی» گفتند- قسم در قرآن بر دو وجه است، یکی: قسم بذات و صفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست، که ذات و صفات وی را استحقاق آنست، چنانکه فرمود- ق و القرآن المجید- ص و القرآن ذی الذکر» و کذلک قوله: «فیمر تک. وجه دوم قسم به بعضی مخلوقات است مانند لا اقسم بیوم القیمه، اقسم بهایعلم هیئته فیها- و مانند «والتین و الزیتون» مانند «لا اقسم بهذا البلد» یعنی مکه و غیره.

مَا صَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا عَوَّى ﴿۲﴾

که این یار شما (محمد ﷺ) گمراه نشده و به باطل سخن نگفته است. (۲)

مَا صَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا عَوَّى

صَلَّ: فعل ماضی - صَاحِبُكُمْ: فاعل - عَوَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

<sup>۱</sup> - سوره واقعه، آیه ۷۵

<sup>۲</sup> - معنی عبارت: پروردگارا بر او سگی از سگانت را مسلط کن

<sup>۳</sup> - دیر: به معنی صومعه، جایی را که راهبان در آن سکونت و عبادت کنند

سوکند به نجم که ابن رفیق شما (محمد مصطفی ﷺ) گمراه نشده است و هیچگاه به باطل سخن نگفته است. اگر مکیان با تو چنین سخن می گویند دلشک می آید و پاک مدار که ما شایا و مدح تو را به قلم لطف قدم می نویسیم، پس تو سوره ی مدح و ثنای ما آغاز کن «فسیح یحید ریگ»

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۲

و او از خواہش نفس سخن نمی گوید. (۳)

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

يَنْطِقُ: فعل مضارع - فاعل (هو)

و او یعنی محمد ﷺ از روی هوا و هوس و به آرزوی طبع خود به باطل سخن نمی گوید و هر چه می گوید از قرآن می گوید که آن وحی منزل از جانب پروردگار عالمیان است و در آن سخن بیهوده و گرافه ای نیست.

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۳

این سخن جز وحی است که به او فرستاده می شود نیست. (۴)

هُوَ: مبتدا - وَحْيٌ: خبر

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

این سخن جز وحی نیست که به پیغمبر فرستاده شده است پس قرآن افسانه نیست که از زبان پیغمبر جاری می شود بلکه چیزی که پیغمبر در باره ی دین ارشاد می فرماید آن مطابق وحی و حکم خدا است.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۝۴

فرشته ی بسیار قوی به او آموخت. (۵)

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ

عَلَّمَهُ: فعل ماضی - به: مفعول به - شَدِيدُ: فاعل

و آن وحی را فرشته ی بسیار قوی و نیرومند به او آموخت و بر زبان او جاری کرده، اکثر آن می گویند آن فرشته جبرئیل علیه السلام بوده است که به حضرت محمد ﷺ قرآن را آموخت و به او وحی آورد.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۝۵

صاحب صورت نیکو: پس راست ایستاد. (۶)

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ

ذُو: خبر ثانی

او، جبرئیل صاحب سیرت نیکو و در آفرینش دارای نیرویی قوی و استوار و متحکم است. چنانچه در سوره «التکویر» راجع به جبرئیل فرمود: «انه لقول رسول کریم ذی قوه - الایه» پس جبرئیل امین بر آنچه که مأمور آن بود راست ایستاد و از پس که بزرگ و نیرومند بوده و جودش همه افق جانب مشرق را گرفت. که حضرت رسول ﷺ اول بار جبرئیل امین علیه السلام را در غار حراء و بار دیگر در آسمان به شکل و قیافه‌ی او دیده است. در کشف الاسرار آمده. راست بایستاد در دوستی که از دوست جز دوست نخواست، راست بایستاد در نفس موافقت قلب را، راست بایستاد قلب موافقت سر را، راست بایستاد سر موافقت حق را، راست رفت، به راست و چپ نگاه کرد تا به منزل «ثم دنا» رسید بر بساط «فندلی ۲» قدم نهاد.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿۷﴾

در حالیکه او در افق اعلی بود. (۷)

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى

(و) حالیه - هُوَ: مبتدا - بِالْأُفُقِ: جار و مجرور خبر

و او بر کناره‌ی بلندتر و در افق بود یعنی نزدیک مطلع آفتاب. و به صورت شکل و هیئت حقیقی خود بر حضرت رسول ﷺ همانطوریکه گفتیم حضرت جبرئیل علیه السلام اول بار که در غار حراء بر رسول اکرم ظاهر گردید از این منظر بزرگ و فوق العاده خیلی ترسید و بریشان شد در نتیجه سوره «مدثر» نازل گردید. از براه بن عازب روایت است که، خداوند هنگامی که محمد ﷺ را مبعوث فرمود چهل سال و یک روز از عمر او گذشته بود، جبرئیل نخست در شب‌های شبیه و یکشنبه برای او ظاهر شد و سپس روز دوشنبه هفده شب از رمضان گذشته در غار حراء رسالت او را تبلیغ کرد و غاز حراء نخستین جایی است که قرآن نازل شده است. می‌گویند: من در جامه‌ی رنگین دینا خفته بودم که جبرئیل علیه السلام پیش من آمد و گفت: «بخوان» گفتم چه بخوانم؟ او مرا چنان فشار داد که پنداشتم مرگ مرا در ریود، من به جای خود برگشتم و چون پیش خدیجه رسیدم کنار زانوی او چسبیده به او نشستم، گفت ای ابوالقاسم کجا رفته بودی؟ بخدا سوگند نگران شدم. من آنچه را دیده بودم به او گفتم، گفت ای پسر عمو مژده باد و پایدار باش سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۸﴾

سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد. (۸)

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى

۱ - (۱) و (۲) آیه ۸ همین سوره

دَنَا، فعل ماضی - فاعل (هو) - قَدَّأْنِ : فعل ماضی - فاعل (هو)

پس حضرت جبرئیل پس از آنکه حضرت رسول ﷺ او را دیده و بیهوش شده بود نزد او آمد پس برای سخن گفتن او سر فرود آورد تا وحی را بر ایشان القاء کند. پس از مدتی همچنان که راه می‌رفتم از آسمان صدایی شنیدم چشم بر آسمان برداشتم ناگاه همان فرشته را که در غار حراء دیده بودم که میان آسمان و زمین روی صندلی نشسته است، از او ترسیدم و به خانه برگشتم و گفتم بر من جامه بیفکنید مرا بپوشانید و خداوند این آیات را نازل فرمود: «ای جامه به خود پیچیده ای به جامه پیامبری آراسته شده، برخیز و بترسان و به بزرگی یاد کن پروردگار خویش را، و پاک‌دار جامه‌های خویش را و از بتان دوری گزین».

مَكَانَ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ⑩

پس به مسافت دو کمان یا کمتر از آن رسیدند. (۹)

مَكَانَ قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

(هو) اسم کان - قَاب : خبر کان

تا اینکه به فاصله دو کمان به همدیگر رسیدند یا حتی کمتر از آن پس با پیغمبر سخن گفت و وحی آورد.

فَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا عَبْدِي مَا أَنشَأُ ⑪

پس به بنده‌ی خدا وحی کرد آنچه وحی کرد. (۱۰)

فَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا عَبْدِي مَا أَنشَأُ

فَأَوْحَىٰ : فعل ماضی - فاعل (هو) - مَا : مفعول به

پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت به سوی بنده‌ی خدا که محمد ﷺ است آنچه خدای تعالی وحی کرد. یعنی به بنده و فرستاده‌ی خود محمد ﷺ بوسیله جبرئیل ﷺ وحی کرد. و این نشانه مقام شامخ حضرت رسول ﷺ است.

مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ⑫

دلش در آنچه دید دروغ داخل نکرد. (۱۱)

مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

كَذَّبَ : فعل ماضی - الْفُؤَادُ : فاعل - مَا : مفعول به - رَأَىٰ : فعل ماضی - فاعل (هو)

دل محمد ﷺ در آنچه دید دروغ نگفت، یعنی آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل ﷺ دیده بود، ناراستی و انکار نکرد هر چند جبرئیل ﷺ را به چشم خود دید ولی در دلش هیچ شک و تردیدی نیاورد. قر مرصاد العباد آمده است که:

بدانکه چون آینه دل به تدریج از تصرف مصقل «لا اله الا الله» صقالت<sup>۱</sup> یابد، و زنگار طبیعت و ظلمت صفات بشریت از او محو شود، پذیرای انوار غیبی گردد، و سالک به حسب صقالت دل و ظهور انوار مشاهد آن انوار شود.

و در بدایت حال انوار بیشتر بر مثال بروق<sup>۲</sup> و لواجم<sup>۳</sup> و لواجم پدید آید. و چندانکه صقالت زیادت می شود، انوار به قوت تر و زیادت تر می گردد. بعد از بروق بر مثال چراغ و شمع و مشعله و آتشرهای افروخته مشاهده شود و آنکه انوار علوی پدید آید. ابتدا در صورت کواکب خرد و بزرگ، و آنکه بر مثال قمر مشاهده افتد، و بعد از آن در شکل شمس پیدا گردد. شرح این جمله درازایی دارد، اما شمه‌ای نموده آید.

بدانکه منشأ انوار متنوع است، و ذکر «لا اله الا الله» و اذکار مختلف، و قرآن و اسلام و ایمان و انواع عبادات و طاعات، که هر یک را نوری دیگر است. و از منشأ نوری دیگر برخیزد مناسب آن، و هر یک را ذوقی و لونی دیگر است.

أَفْتَمْرُوهٗ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿۱۲﴾

آیا شما با او در باره آنچه می بینید، مجادله می کنید؟ (۱۲)

أَفْتَمْرُوهٗ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

فتمروئه: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

آیا با محمد ﷺ در باره آنچه در شب معراج دیده است مجادله می کنید؟ و آن صفت بیت المقدس و خبیر رسیدن کاروان است که قبلاً در سوره اسراء بیان آن رفت.

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿۱۳﴾

و هر آینه او این فرشته را یک بار دیگر دیده بود. (۱۳)

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ

رآه: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو) - نَزْلَةً: مفعول مطلق

و بدرستی که حضرت رسول ﷺ جبرئیل امین را یک بار دیگر در نزدیک سدرة المنتهی دید و آن درختی است که علم خلائق بدان منتهی می شود.

بعضی مفسران بر آنند که ضمایر در دنا، تدلی، کان، او حی و ... همه به خدای عزوجل بر می گردد. یعنی به خدای عزوجل نزدیک شد و فرود آمد. به اندازهی فاصله‌ی دو کمان.

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿۱۴﴾

<sup>۱</sup> - صقل داده شود، از زنگ زدوده شود

<sup>۲</sup> - برقها

<sup>۳</sup> - جمع لامعه، به معنی قشنگ.

نزدیکی سدره المنتهی. (۱۴)

### عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى

عِنْدَ : مفعول فيه - سِدْرَتُو : مضاف الیه

حضرت محمد ﷺ بار دوم در نزدیکی سدره المنتهی جبرئیل علیه السلام را دید و آن درختی است در آسمان هفتم. چنانکه جایگاه جبرئیل نیز در همانجا است.

و «سدره المنتهی» نهایت عروج از زمین به آسمان است و به مثابه مرز اصلی میان دو حقیقت معرفی می‌شود. از فراسوی سدره المنتهی که هیچ کس حتی فرشتگان نیز بدان راهی نیست و علمی نیست همچنانکه حامل وحی نیز در شب معراج رسول الله ﷺ در سدره المنتهی از رفیقش باز ماند. شیخ سعدی گفت:

شبی بر نشست از فلک بر گذشت	به تمکین و جاه از ملک در گذشت
چنان گرم در تپه قرینت برانند	که بر سدره جبریل ازو باز ماند
بدو گفت سالاریست الحرام	که ای حامل وحی، برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یکسر موی برتر پررم	فسروخ تجلسی بسوزد پررم

و در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق معراج آمده است:

از مالک بن صعصعه رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ از شب اسراء خود به آنها چنین قصه نمودند: «در حالیکه در حطیم (کعبه) به پهلو خوابیده بودم که شخصی آمده و از اینجا تا آنجا را شق نمود (شکافت) - راوی می‌گوید - از زیر گلو تا زیر ناف - قلب مرا بیرون نمود، بعد از آن برایم طشت طلائی را که پر از ایمان بود آوردند، قلم را شست و شوی داد، و بعد از آنکه پر گردید، دوباره به جایش قرار دادند، بعد از آن دابه‌ی سفیدی که خردتر از قاطر و بزرگتر از خر بود آوردند، راوی می‌گوید که: این همان براق بود - و این دابه قدمش را به منتهای دید چشمش می‌گذاشت، و مرا بر آن سوار کردند، و جبرئیل علیه السلام مرا برده تا به آسمان دنیا رسیدیم. جبرئیل علیه السلام از آنها خواست تا درب آسمان را باز نمایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند که خوش آمدید و صفا آوردید، [دروازه] باز شد، چون داخل شدیم آدم علیه السلام را دیدم، جبرئیل علیه السلام گفت: این پدر تو آدم است، بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلام را داده و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن رفته تا به آسمان دوم رسیدیم، جبرئیل علیه السلام آنجا هم خواست تا آنرا باز کنند، گفتند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، گفتند: همراه تو کیست؟ گفت: محمد ﷺ پرسیدند: مگر مبعوث گردیده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون رفتم عیسی و یحیی علیه السلام که با هم پسر

خاله می‌باشند، آنجا بودند [جبرئیل علیه السلام] گفت: این دو شخص یحیی و عیسی علیهم السلام هستند، بر آنها سلام بده، بر آنها سلام دادم، و آنها سلام مرا جواب داده و گفتند: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. بعد از آن [جبرئیل علیه السلام] مرا با خود برده تا به آسمان سوم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آنرا بگشایند، گفتند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون رفتم یوسف علیه السلام [آنجا بود]، [جبرئیل علیه السلام] گفت: این یوسف است بر او سلام بده، بر او سلام دادم و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان چهارم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آن را بگشایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون داخل شدم ادریس علیه السلام [آنجا بود]، جبرئیل علیه السلام گفت: این ادریس است بر او سلام بده، بر او سلام دادم و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. بعد از آن مرا با خود برده تا آسمان پنجم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آن را بگشایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمدید و صفا آوردید، و [دروازه] باز شد، چون داخل شدم ابراهیم علیه السلام [آنجا بود]، جبرئیل علیه السلام گفت: این ابراهیم است، و دروازه باز شد، چون داخل شدم موسی علیه السلام [آنجا بود]، جبرئیل علیه السلام گفت: این موسی است بر او سلام بده، بر او سلام دادم، و او جواب سلامم را داده و گفت: برادر صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

چون از نزدش گذشتم گریان شد، کسی پرسید: سبب گریه‌ات چیست؟ گفت: سبب گریه‌ام آن است که بعد از من کسی مبعوث شده است که از امت او بیش از امت من به جنت داخل می‌شوند. بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان هفتم رسیدیم، آنجا هم خواست تا آنرا بگشایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند: همراهت کیستی؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله، پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی، گفتند: خوش آمده است و صفا آورده است، و [دروازه] باز شد، چون داخل شدم ابراهیم علیه السلام [آنجا بود]، [جبرئیل علیه السلام] گفت: این ابراهیم است بر او سلام بده، بر او سلام دادم، و جواب سلامم را داده و گفت: فرزندان صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن سدره المنتهی برابم ظاهر گردید، دیدم که میوه‌هایش به اندازه‌ی خم‌های منطقه (حجر)، و برگ‌هایش مانند گوش فیل است، و در آن چهار نهر روان است، دو نهر تختانی، و دو نهر فوقانی، از

جبرئیل علیه السلام پرسیدم: این نهرها چیست؟ گفت: دو نهر تحتانی: دو نهری است که به جنت می‌رود، و دو نهر فوقانی: دو نهر نیل و فرات است.

بعد از آن بیت المعمور برایم آشکار گردید. در بیت المعمور همه روز هفتاد هزار ملک در آن داخل می‌گردد، بعد از آن ظرفی از شراب، و ظرفی از شیر و ظرفی از عسل برایم آوردند، من شیر را انتخاب نمودم، [جبرئیل علیه السلام] گفت: این همان دین اسلام است که دین تو و دین امت تو است. بعد از آن بر من در هر روزی پنجاه نماز فرض گردید، چون برگشته و به موسی علیه السلام رسیدم، گفت: امت تو توان پنجاه نماز را در هر روز ندارد، و به خداوند قسم که من پیش از تو مردم را تجربه کرده‌ام، و با بنی اسرائیل درگیری بسیاری داشتم، واپس به سوی پروردگارت برگرد، و بخواه تا بر امت تو تخفیف دهد، برگشتم و [خداوند] ده نماز را از من ساقط ساخت.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز نزد [خداوند] برگشتم و ده نماز دیگر را از من ساقط نمود.

برای بار سوم نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی خود را تکرار نمود، بار دیگر [به سوی پروردگarem] برگشتم و باز ده نماز دیگر را از من ساقط ساخت.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز برگشتم و باز [خداوند] ده نماز دیگر را از من ساقط نموده و در هر روز مأمور به ادای ده نماز گردیدم.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز برگشته و مأمور به ادای پنج وقت نماز گردیدم. باز نزد موسی علیه السلام آمدم، پرسید: مأمور به ادای [چند وقت نماز] گردیدی؟ گفتم: به ادای پنج وقت نماز، گفت: امت تو، توان ادای پنج وقت نماز را در هر روز ندارد، و من پیش از تو مردم را تجربه کرده و با بنی اسرائیل درگیری‌های شدیدی داشتم، بازگرد و از پروردگارت برای امت خود طلب تخفیف نما! پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آنقدر از پروردگarem طلب نموده‌ام که [از طلب تخفیف بیشتر]

حیا می‌کنم، و به چیزی که فرض گردانیده است راضی بوده و تسلیم حکم او می‌باشم. و چون آنجا گذشتم صدایی آمد که: فریضه‌ام را مؤکد ساخته و بر بندگانم تخفیف نمودم.

عِنْدَهَا جَنَّةُ النَّارِ ﴿١٥﴾

که بهشت اقامتگاه نزدیک آنست. (۱۵)

عِنْدَهَا جَنَّةُ النَّارِ ﴿١٥﴾

عِنْدَهَا: مفعول فیه، خبر مقدم - جَنَّةٌ: مبتدا مؤخر

بهشتی که جایگاه پرهیزکاران و یا ماوی و مکان ارواح شهداست.

إِذْ يَفْشَى السِّدْرَةَ مَا يَفْشَى ﴿١٦﴾

آنگاه که فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود. (۱۶)

إِذْ يَمْشِي السَّيِّدَةَ مَا يَمْشِي

إِذْ: مفعول فيه - يَمْشِي: فعل مضارع - السَّيِّدَةَ: مفعول به - مَا: فاعل  
آن هنگام که سدره را پوشیده بود آنچه پوشیده بود، یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر  
برگی ملکی بود گویند بر حوالی آن فرشتگان پیران می کردند چون پروانه های زرین، یا پوشندهی آن  
نور کبریا بود.

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿۱۷﴾

نه دیده ای او منحرف گشت و نه از مقصد تجاوز کرد: (۱۷)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى

زَاغَ: فعل ماضی - الْبَصَرُ: فاعل - طَغَى: فعل ماضی - فاعل (هو)  
و چشم محمد ﷺ میل نکرد و به چپ و راست باز ننگریست و نگریستن او از حد متجاوز نمی کرد.  
مولانا گفت:

گفت ما زایشیم همچون زاغ نی مست صباغیم مست باغ نی

کاشفی گفت: نگریستن آن حضرت در این آیه ستایش اوست بحسن ادب و علو همت که در آن شب  
پراتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کائنات نیفکند و دیده ی دل بجز مشاهده ی جمال بی ژوال الهی  
نگشود.

در دیده کشیده کحل ما زاع	نی زاغ نگاه کرده و نی باغ
میراند یراق عرش پرواز	تا حجله ی ناز و پرده ی راز
پس پرده ز پیش دیده برخاست	پس پرده بدید آنچه دل خواست
در کشف الاسرار آمده است که:	

موسی ﷺ چون دیدار خواست که که «ارنی انظر الیک» او را به ضمضام<sup>۱</sup> غیرت<sup>۲</sup> «لن ترائی»<sup>۳</sup>  
جواب دادند پس چون تاوان زده ی آن سؤال گشت بغرامت تبت الیک پدید آمد باز چون توبت به  
مصطفی ﷺ رسید دیده ی وی را توبتای<sup>۴</sup> غیرت<sup>۵</sup> «لا تمدن عینیک»<sup>۶</sup> در کشیدند گفتند ای محمد دیده که  
به آن دیده ما را خواهی دیگر تا بعاریت بکس ندهی مهتر عصابه ی عزت «ما زاع البصر و ما طغی»<sup>۷</sup> بر  
دیده ی خود بست بزبان حال گفت:

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳  
۲ - ضمضام: خمشر برنده  
۳ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳  
۴ - سرمه  
۵ - سوره الحجر، آیه ۸۸  
۶ - سوره النجم، آیه ۱۷

بر بیدم چشم خویش و نگشایم نیز  
تا روز زیارت تو ای بار عزیز  
تا لاجرم چو حاضر حضرت گشت جمال و جلال ذوالجلال و الجلال بر دیده‌ی او کشف کردند که  
«ما کذب الفواد ما رای»

همه تنم ذکر گردد چون با تو را از کنم  
همه کمال تو بینم چو دیده باز کنم  
و گفته اند موسی علیه السلام چون از حضرت مناجات بازگشت با وی نور هیبت بود و عظمت لاجرم هر که  
در وی نگریست تا این گشت باز مصطفی صلی الله علیه و آله چون از حضرت مشاهدت بازگشت با وی نور انس بود تا  
هر که بر وی نگریست تا این او بیفزود آن مقام اهل تکوین است و این مقام ارباب تمکین

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

و به تحقیق بعضی از نشانه‌های بزرگ پروردگار خود را دیدند. (۱۸)

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى

رَأَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

و به راستی که محمد صلی الله علیه و آله در شب مفراج بعضی از نشانه‌های بزرگ پروردگار خودش را دید چون  
جبرئیل علیه السلام که با شش صد پر که هر یکی از شرق تا غرب و نیز رُفوف اخضر و سدره المنتهی - و بیت  
المعمور و عرش عظیم و کرسی عظیم را دید.

بلند آسمان پیش قدرت خجل  
تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

آیا شما لات و عزی را دیدید؟ (۱۹)

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ

أَفَرَأَيْتُمُ: فعل ماضی - تم: فاعل - اللَّاتُ: مفعول به

در تفسیر نور آمده که: اللات: نام صخره سنگ سفید و منقش در طائف بوده که بارگاه و پرده دارانی  
برای آن تزیین داده بودند و آن را می پرستیدند.

العزی: نام درختی در سرزمین تمله، میان مکه و طائف بوده که بارگاه و پرده دارانی داشته است.  
می گویند: آیا شما لات و عزی و مناه را که مناه سومین بت است که جماداند و بی نفع ضرر، نه به خود و  
نه به دیگران سود و یا ضرر می رسانند ندیدید؟

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انوهر تره روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه قسم خورده و در قسم خود لات و عزری را یاد می کند، باید بگوید: (لا اله الا الله) و کسیکه به دیگری می گوید: بیا که قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد.» در بوستان سعدی آمده است که:

به لا قامت لات بشکست خُرد  
به اعزاز دین آب عزری ببرد  
نه از لات و عزری بر آورد گرد  
که تورات و انجیل منسوخ کرد

### وَمِنَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَى (۳۰)

و منات بت سومی دیگر است [خیر دهید] (۴۰)

### وَمِنَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَى

مَنَوَةٌ: معطوف

منات: نام صخره‌ی سنگی در سرزمین مشلل، نزدیک قدیده، میان مکه و مدینه بوده است. آنچه که در تفسیر نور آمده گفته که: برخی هم لات و عزری و منات را تنهایی از سنگ می دانند که در داخل خانه کعبه بوده اند. در انوار القرآن آورده که: منات بی از آند اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بوده که مشرکان خون حیوانات قربانی را بر آن می ریختند، از این جهت، آن را مناه می نامیدند. و آن سومین بت بی ارزش و بی قدر و بی جان است که هیچ سوه و زیانی نه به حال خود دارد و نه به حال دیگران.

### الْكُمْ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى (۳۱)

آیا شما را پسر و خدا را دختر است؟ (۴۱)

### الْكُمْ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى

لَكُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - الذَّكْرُ: مبتدا مؤخر - لَهُ: جار و مجرور خیر مقدم - الْأُنثَى: مبتدا مؤخر

آیا شما را فرزند فر باشد (پسر) و خدا را فرزند ماده (دختر) پس به ایشان بگویند چگونه آنچه را که به خود نمی پستند به حق تعالی نسبت می دهند؟ در حالی که او «لم یلد و لم یولد» است: نه او کسی را زائیده است و نه هم خودش از کسی زائیده شده است»

### تِلْكَ إِذَا قَسَمْتُ ضِرِّي (۴۲)

که این قسم خود تقسیم نا عادلانه است. (۴۲)

### تِلْكَ إِذَا قَسَمْتُ ضِرِّي

تِلْكَ: مبتدا - قَسَمْتُ: خبر

این تقسیم شما و با نسبت دادن شما که برای خود فرزندان پسر و برای خدای تعالی فرزندان دختر اختصاص می‌دهید خود یک تقسیم ناعادلانه و خارج از عدل و انصاف و بی اعتبار است چونکه شما از چیزی که از آن ننگ دارید به خالق خود نسبت می‌دهید.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَإِنَّا وَكَرٌ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ  
وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ﴿۲۳﴾

این بتان جز نامها نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی در باره‌ی آن تازل نکرده جز گمان را با آنچه هوس دارد پیروی نمی‌کنند در صورتیکه از پروردگارشان هدایت به سوی ایشان آمده است. (۲۳)

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَإِنَّا وَكَرٌ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

هی: مبتدا - أسماء: خبر - سَمَّيْتُمُوهَا: فعل ماضی - تم: فاعل - (و) اشباع - ها: مفعول به - انتم: توكید  
این بتان شایستگی خدایی را ندارند و حتی نامگذاری آن به نام خدا از اعتبار الوهیت خارج است بلکه چند نامی هستند که ایشان را بدان نامیده‌اند مثل اللات و عزی و منات.  
این اسم‌ها از جانب شما و پدران شما چنین برای نامگذاری شده است و از جانب خدای تعالی هیچ حاجتی به عبادت و پرستش ایشان نیامده است.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ

این مشرکان در پرستش بتان فقط از راه شک و گمان و وهم و خیال پیروی می‌کنند و یا از روش و سنت پیشینیان متابعت می‌کنند و آنچه را که شیطان در دلهاشان زینت می‌دهد بلکه می‌بایست به جای پیروی از این سنت غلط باید که از سنت و روش پیغمبر ﷺ پیروی و فرمانبرداری می‌کردند چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «همه انتم به جنت داخل خواهید شد مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد. و نیز آورده کسیکه از محمد ﷺ اطاعت نماید در واقع از خداوند اطاعت نموده است، و کسیکه از محمد ﷺ نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا کرده است، و محمد ﷺ است که بین مردم خوب و بد را فرق نموده است.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى

جَاءَهُمْ : فعل ماضی - هُمْ : مفعول به - أَلْهَدَيْكَ : فاعل

با آنکه از جانب پروردگارشان هدایت به سویشان آمده است و آن رسول ﷺ و قرآن که هدایت است. که راه راست را به ایشان می‌نماید و حلال و حرام و احکام شرعیه را به وضوح بیان می‌کند ولی ایشان پند نمی‌گیرند و به هدایت گوش فرامی‌دهند و از جمله پرهیزکاران ترسیدگان نیستند.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿۲۴﴾

یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟ (۲۴)

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى

لِلْإِنْسَانِ : جار و مجرور خبر مقدم - مَا : مبتدا مؤخر

انسانی که آرزو دارند در روز قیامت و در ابتلاء به عذاب و سختی‌ها از نشان شفاعت بخواهند تا خواست آنان را برآورده کند آیا خواستشان بر آورده می‌شود؟

در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه یکی از شما چیزی را آرزو می‌کند باید ببیند که چه چیزی را آرزو کرده است زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه چیزی برای او در کارنامه اعمالش ثبت و ضبط می‌گردد.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ﴿۲۵﴾

پس سرای آخرت و سرای دنیا خدای راست. (۲۵)

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى

پس سرای آخرت و سرای دنیا از آن خداست و مالکیت هر دو دنیا فقط به او اختصاص دارد و هر چه را به هر که بخواهد می‌دهد و کسی نمی‌تواند بر او تحکم کند بلکه او حاکم مطلق همه چیز و همه کس است.

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿۲۶﴾

چه بسیار فرشتگان آسمانها که شفاعتشان کاری نمی‌سازد مگر از پس آنکه خداوند به هر که بخواهد و پسندد اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى

مَلَكٍ : تمیز - لَا تُغْنِي : فعل مضارع - شَفَاعَتُهُمْ : فاعل - شَيْئًا : مفعول مطلق

چه بسیار فرشتگان آسمانها شفاعتشان به کاری نیاید. یعنی با وجود عزیز بودن در نزد خدای سبحانه تعالی شفاعتشان با اذن خداست و بدون اجازه و اذن شفاعت آنان کارساز نخواهد بود مگر اینکه خداوند به آنان و یا به هر که بخواهد و بخواهد باشد و در هر چه بخواهد اذن شفاعت دهد و یا برای

هر که از انسانها خدا بخواهد اراده کند اذن شفاعت خواهد داد از جمله انبیاء و شهدا و صدیقین و عرفا و علماء و ...

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ الْمَلَائِكَةَ سَمِيَةً الْأُنثَى ﴿۲۷﴾

براستی کسانی که دنیای دیگر را باور ندارند فرشتگان را به نام مادگان نامند. (۲۷)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ الْمَلَائِكَةَ سَمِيَةً الْأُنثَى

الَّذِينَ: اسم إنَّ - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - لَيَسْمَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، خبر الَّذِينَ  
براستی کسانی که آخرت را باور ندارند و روز رستاخیز را منکرند فرشتگان را به نام مادگان نام  
می‌کنند و می‌پندارند که فرشتگان دختران خداوند و آنان را دختران می‌نامند و در حالیکه این نسبت  
را به خود بد می‌دانند آنچه را که به خود بد می‌دانند به خدا نسبت می‌دهند نعوذ بالله،  
اگر خلق غیب دان بودی کسی به حال خود از دست کسی نیاسودی

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَخْتَعُونَ إِلَّا الْأُظُنَّ وَإِنَّ الْإِنْفِ مِنَ الْخَلْقِ شَيْئًا ﴿۲۸﴾

و در این باب چیزی ندانند و جز گمان پیروی نکنند که براستی گمان هیچوقت از حق رفع نیاز  
نمی‌کند. (۲۸)

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَخْتَعُونَ إِلَّا الْأُظُنَّ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - عِلْمٍ: مبتدا مؤخر  
و در آنچه که ایشان فرشتگان را مادگان می‌نامند و آنان را دختران خدا می‌دانند یعنی آنچه در این باب  
می‌گویند هیچگونه علم و آگاهی ندارند و هر چه می‌گویند از روی حدس و گمان می‌گویند که براستی  
گمان و وهم هیچوقت رفع نیاز نمی‌کند و سود نمی‌دهد و حقیقت را روشن و آشکار نمی‌گرداند پس از  
هیچ ارزش و اعتباری برخوردار نیست.

وَإِنَّ الْإِنْفِ لَا يُغْنِي مِنَ الْخَلْقِ شَيْئًا

هان! از گمان دوری کنید زیرا که گمان دروغترین سخنهاست و گمان بد ایمانشان را ضایع می‌گرداند در  
واقع گمان در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

سیراب کن ز بحر یقین جان تشنه را زین پیش خشک لب منشین بر سراب ریب

فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۲۹﴾

پس هر که از ذکر ما روی برگرداند و جز زندگی این دنیا را نخواهد تو نیز روی بگردان. (۲۹)

فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ

أَعْرِضْ: فعل امر - فاعل (انت)

گفته‌اند معنی الاعراض به آیت سیف منسوخ است می‌گوید:

پس ای محمد ﷺ از آنکسی که از تو و از قرآن یا از ذکر ما روی بر می گرداند تو نیز روی بگردان و وظیفه‌ی تو رساندن پیام است که شما آن پیام را رسانده‌ای و تبلیغ نموده‌ای.

عَنْ ذِكْرِنَا وَلَوْ مُرِدًا إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

مُرِدٌ : فعل مضارع - فاعل (هو) - الْحَيَاةُ : مفعول به

از کسانی که طالب جاه و مال و مقام این دنیااند و جز این دنیا را نمی‌خواهند و زندگانی این دنیا را برای خود سعادت می‌دانند روی بگردان که به قول سنائی غزنوی  
اهل دنیا اهل دین نبودند ازیرا راست نیست هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعَالَمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى ﴿۳۰﴾

درک و دانششان تا به اینجا رسیده برستی بهتر می‌داند که چه کسی از راه راست گمراه شده و نیز او بهتر می‌داند که چه کسی هدایت یافته است. (۳۰)

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعَالَمِ

ذَلِكَ : مبتدا - مَبْلَغُهُمْ : خبر

خواستن زندگانی این دنیا و خواهش‌های آن برای مشرکان نهایت عقلشان و علمشان است و دیگر دانششان بیش از این اجازه نمی‌دهد که پیام تو را بشنوند و در آن بیندیشند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ

رَبَّكَ : اسم إن - هُوَ : مبتدا - أَعْلَمُ : خبر

بدرستی که آفریدگار تو داناتر است به کسی که گمراه شود و از راه راست و دین او برگردد که همان دین اسلام است که سعادت دنیوی و اخروی در آن است.

وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى

هُوَ : مبتدا - أَعْلَمُ : خبر

و نیز او داناتر است به کسی که راه یافته و هدایت شده و به راه اسلام و دین اسلام بازگشته است و هر یک را از گمراهان و هدایت یافتگان به اقتضای اعمالشان پاداش و عقاب خواهد داد.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسْكٰوْا بِمَا عَمِلُوْا وَبَعْضُ الَّذِيْنَ اَحْسَرُوْا

بِالْحَسَنِ ﴿۳۱﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین هست متعلق به خداست و کسانی را که بد کرده‌اند در قبال اعمالی که کرده‌اند سزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند پاداش نیکو دهد. (۳۱)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ

وَاللَّهُ جَارٌ وَمَجْرُورٌ خَيْرٌ مَّقْدَمٌ - مَا: مبتدا مؤخر  
و هر چه در آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دوست متعلق به خداست و او قادر بر جزای ایشان  
است و آنها را در حشر جمع خواهد کرد.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَقِّ

لِيَجْزِيَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (هو) - الَّذِينَ: مفعول به

تا اینکه سرانجام در روز رستاخیز بدکاران را به سزای اعمالشان برساند و جزا دهد و کسانی را که  
نیکی کرده‌اند و کارهای پسندیده انجام داده‌اند پاداشی نیکو دهد که به عبارت دیگر همان بهشت باشد.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَثِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ  
أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُشْرِكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ

أَتَقَرَّ ﴿۳۲﴾

همان کسانی که از گناهان و کارهای بد کناره کنند سوی گناهان صغیره، به درستی که پروردگارت  
نسبت به آنها بسیار آمرزش است. او به احوال شما از آن لحظه که شما را از زمین پدید آورد و آن  
لحظه که در شکم مادرهایتان در جنین‌ها بودید داننا تر است پس خودتان را تزکیه نکنید خدا به حال  
کسی که پرهیزکاری نموده داننا تر است. (۳۲)

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَثِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ

الَّذِينَ: مبتدا - يَجْتَنِبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - كَثِيرَ: مفعول به

کسانی که از گناهان کبیره سوی گناهان صغیره اجتناب می‌کنند از آن گناهی که خدای تعالی به عذاب  
آتش دوزخ و عید داده و تهدید کرده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که  
عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال النبي صلی الله علیه و آله قال: (اجتنبوا السبع الموبقات). قالوا: يا رسول الله، وما هن؟ قال: (الشرك  
بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق، واكل الربا، واكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف،  
وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات) از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت: «از  
هفت چیزی که هلاک کننده است بترسیده. پرسیدند: یا رسول الله! اینها چیست؟ فرمودند:

۱- شرک آوردن به خداوند متعال.

۲- سحر و جادوگری.

۳- قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را جز به حق - حرام کرده است.

۴- خوردن مال یتیم

۵- خوردن ربا

۶- پشت کردن به جنگ و یا روی گردانیدن از آن

۷- متهم کردن زنان پاکدامن به خبر مؤمن به فحشاء

إِنَّ رَيْكَ وَرَيْحُ الْمَعْفِرَةِ

رَيْكَ : اسمِ إِنْ - وَرَيْحُ : خبرِ إِنْ

بدرستی که آفریدگار تو بسیار آمرزنده است کسانی که توبه کنند گناهشان را می‌آمرزد.

نظم:

بحر کرم تو بیکران است	گر بار گناه ما گران است
عفو تو ز جرم ما فزون است	ما را گنه از حد برون است

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که: او دو حدیث را روایت می‌کرد، یکی را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگری را از خود، حدیث خودش این است که گفت: «شخص مسلمان گناه خود را همچون کوهی تصور می‌کند که در زیر آن نشسته و هر لحظه گمان می‌برد که شاید آن کوه بر روی سقوط نماید، و شخص فاجر و بدکار گناهش را مانند مگسی تصور می‌کند که بر روی بینی‌اش نشسته و بیک اشاره نا پدید می‌گردد به خاطر همین است که گفته‌اند: عاصیان از گناه توبه کنند و عارفان از غفلت».

هُوَ أَقْلَمُ بِكَوْزٍ إِذْ أَنْشَأَ كَرْمَ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْشَأَ آيَةَ فِي بَطْنِ أُمَّهَاتِكُمْ

هُوَ : مبتدا - أَقْلَمُ : خبر - أَنْشَأَ : مبتدا - آيَةَ : خبر

او بر احوال شما داناتر است چون شما را بیافرید یعنی ابتدای آفرینش شما را از زمین بوجود آورد. یعنی پدرتان حضرت آدم علیه السلام را از گل آفرید. چنانچه در حدیث قدسی آمده است «خمرت طینه آدم بینی اربعین صباحاً».

چون توبت به خلقت آدم رسید گفت: از آب و گل آدم من می‌سازم، این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه که در آن گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.

و آن گاه که شما بچه بودید در شکم مادران خویش. یعنی آن موقع هم خدای تعالی می‌داند که شما به گناه آلوده می‌شوید.

فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ

تُزَكُّوْا : فعل مضارع - (و) فاعل - أَنْفُسَكُمْ : مفعول به

پس خودتان را پاک نشان مدهید و از روی تکبر طوری وانمود نکنید که به هیچ گناهی آلوده نشده‌اید و پاک و وارسته هستید.

پس ستایش نکنید نفس‌های خود را به بی‌گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف.

همان به گرا بستن گوهری	که همچون صدف بر بخود در پری
اگر مشک خالص نداری مگوی	وگر هست خود فاش گردد بیوی
منه آب زرجان من بر پیشیز	که صراف دانا نگیرد بچییز

هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى

هُوَ : مبتدا - أَعْلَمُ : خبر

و خدا به کسی که پرهیزکاری می‌کند و از گناهان اجتناب نماید و برای گناهان گذشته‌ی خود توبه کند و به راه راست رود داناتر است.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى

آیا دیدی کسی را که از ایمان روی بگردانیده است؟ (۳۳)

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى

أَفَرَأَيْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل - الَّذِي : مفعول به - تَوَلَّى : فعل ماضی - فاعل (هو)

آیا آن کسی که از پیروی حق روی برگرداند و از خیر و هدایت دست برداشته دیده‌ای؟ آورده‌اند که سبب نزول این آیه در باره ولید بن مغیره بوده چونکه او در آغاز مایل به دین رسول خدا بوده ولی با ملامت و سرزنش بعضی از مشرکان اهل مکه مواجه شده و از تمایل خود صرف نظر کرده و برگشته، البته قولهای دیگری نیز در این زمینه آمده است.

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى

که اندکی ببخشید و در بقیه سختی کرد. (۳۴)

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى

وَأَعْطَى : فعل ماضی - فاعل (هو) - قَلِيلًا : مفعول مطلق

و مقداری از مال خود را از برای رشوت تحمل عذاب بداد و از دادن بقیه امساک ورزید و خودداری کرد.

أَعْنَدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ بَرِيءٌ

آیا علم غیب نزد اوست که او هر چیزی را ببیند؟ (۳۵)

أَعْنَدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ بَرِيءٌ

أَعْنَدَهُ : مفعول فیه - هـ : مضاف الیه، خبر مقدم - عِلْمُ : مبتدا مؤخر - هُوَ : مبتدا - بَرِيءٌ : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

آیا علم غیب نزد اوست و آیا او می‌بیند یعنی آیا او می‌داند که صاحب او عذاب او را بر خواهد داشت؟ مسلماً علم غیب در نزد او نیست و صاحب ولید هم کسی نیست که بتواند عذاب را از سر او بردارد.

أَمْ لَمْ يَلْتَمِسْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى

آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی است خبر داده نشده‌اند؟ (۳۶)

أَمْ لَمْ يَلْتَمِسْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى

يَلْتَمِسًا: فعل مضارع مجهول - (هو) تائب فاعل

و یا آنچه که در صحیفه های (تورات) موسی بوده است او را با خیر نکرده اند و راه از آن چاه جدا و مشخص نکرده اند؟ و سعادت و شقاوت هر یک از راه‌ها را تعیین نفرموده اند؟

وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾

و از صحیفه های ابراهیم که وفا کرد خیر نداده اند؟ (۳۷)

وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى

إِبْرَاهِيمَ: معطوف - وَفَّى: فعل ماضی - فاعل (هو)

و صحیفه های ابراهیم که وفا کرد خیر نداده اند معنی آیت این است که آیتا ولید پدید به آنچه در صحیفه های ابراهیم و موسی <sup>علیهم السلام</sup> آمده بی خیر است؟ آنان به وظیفه خود عمل کردند که در صحیفه هایشان مذکور است

أَلَا تَرَىٰ وَاِزْرَةً وَاِزْرَةً

که هیچ بردارنده ای باز گناه دیگری را بر نمی دارد. (۳۸)

أَلَا تَرَىٰ وَاِزْرَةً وَاِزْرَةً

ان فاصبه - لا: نفی - ه: اسم ان - تَرَى: فعل مضارع - وَاِزْرَةً: فاعل، جمله خبر ان - وَاِزْرَةً: مفعول به که در صحف ایشان آمده است که هیچکس باز گناهان دیگری را بر دوش نمی گیرد و هیچکس به گناه دیگری بازخواست نمی شود. پس هر کس مسئول گناه خودش است. مولانا گفت:

هیچ وازر و وازر غیر بر نداشت هیچکس ندرود تا چیزی نکاشت

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾

و به انسان جز حاصل کوشش خویش چیزی نرسد. (۳۹)

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

لِلْإِنْسَانِ: جار و مجرور خبر مقدم لَيْسَ - مَا: مصدری - سَعَى: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله اسم

لَيْسَ محذوف

و برای انسان هیچ پاداشی و بهره ای نیست مگر اینکه خود کرده و برای بدست آوردن آن از خیر و شر تلاش کرده است. مولانا گفت:

## چون نکرد آن کار مزدش هست لا لیس الانسان الا ما سعی

البتة بعد از مرگ انسان ثواب سه چیز می تواند به او برسد- اول اینکه فرزندی سالم و صالح تربیت کرده باشد که او بعد از مرگش در حفش صدقه و یا وقف کند و یا تلاوت قرآن و ... انجام دهد.  
دوم اینکه عالمی بوده باشد که شاگردانی تربیت و تعلیم داده باشد و شاگردان ایشان نیز شاگردان دیگر تربیت کنند تا این سلسله هست ثواب آن به او خواهد رسید.

سوم اینکه خود قبل از مرگش صدقه‌ی جاریه داده باشد مانند نوشتن کتابها و ساختن بیمارستان‌ها و یا پل‌ها و راه‌ها و ... که عام المنفعه باشد ثواب آن تا زمانیکه آثار استفاده عمومی آن بر جای است به او می‌رسد.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

وز آن کس که خیرمی بماند روان	دمادم رسد رحمتش بر روان
بزرگی کز و نام نیکو نماند،	توان گفت با اهل دل کو نماند
الا تا درخت کسرم پروری،	گر امیدواری گز و بر خوری
کرم کن که فردا که دیوان نهند	منازل به مقدار احسان دهند
یکی را که سعی قدم پیشتر	به درگاه حق منزلت بیشتر
یکی باز پس خائن و شرمساز	نباید همی مزد، تا کرده کار
بهل تا به دندان گزد پشت دست	تنوری چنین گرم، نانی نیست
بدانی که غله برداشتن،	که سستی بود تخم ناکاشتن

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾

و نتیجه کوشش وی بزودی دیده می‌شود. (۴۰)

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ

سَعْيُهُ: اسم آن- سَوْفَ يُرَى: فعل مستقبل مجهول- نایب فاعل (هو)، جمله خبر آن  
و هر کس هر عملی که انجام داده در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده باشد زود باشد که نتیجه‌ی کوشش و تلاش خود را خواهد دید چنانچه این امر در صحیفه‌های ابراهیم و موسی نیز آمده است. و به زودی کارنامه‌ی اعمال ایشان به گردنشان آویخته خواهد شد تا اینکه نیکوکاران را پاداش دهد و بدکاران را به سزای اعمالشان برساند.

ثُمَّ يَجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾

پس پاداش کافی به او دهند. (۴۱)

ثُمَّ يَجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾

يَجْزِيهِ: فعل مضارع مجهول- ه: مفعول به- (هو) نایب فاعل- الْجَزَاءُ: مفعول مطلق

سپس در روز قیامت پاداش کامل به ایشان دهند در مقابل اعمال خیر پاداش نیک و در مقابل اعمال بد و شر پاداش بد کیفر داده خواهد شد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿۴۲﴾

براستی سرانجام به سوی پروردگار تست. (۴۲)

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ

إِلَىٰ رَبِّكَ: جار و مجرور خبر ان- الْمُنْتَهَىٰ: اسم ان

و بدرستی که بازگشت همه خلایق به سوی پروردگار تست در مرصاد العباد نجم الدین رازی در تفسیر این آیه چنین آمده است:

بدان که وصول به حضرت خداوندی، نه از قبیل وصول جسم است به جسم یا عرض به جسم، یا علم به معلوم، یا عقل به معقول، یا شیء به شیء.

و دیگر آنکه وصول بدان حضرت نه از طرف بنده است بل که از عنایت بی علت، و تصرف جذبات الوهیت است. شیخ ابوالحسن خرقانی گوید: «راه به حضرت عزت دو است: یکی از بنده به حق، و یکی از حق به بنده. آن راه که از بنده به حق است، همه ضلالت بر ضلالت است. و آن راه که از حق به بنده است، همه هدایت بر هدایت است.

این بشارت به پاشکستگان و ضعفاى ملت رسانیدند که: اگر براق هیت هر کس از سدهی آستانه‌ی بشریت به سدره المنتهی روحانیت تواند برآمد، تا از وصول به حضرت خداوندی ما برخوردار شود، هم آنجا سر بر عتبه<sup>۱</sup> خواجه نهاد، و کمر مطاوعت<sup>۲</sup> او بر میان جان بندد، که آنجا دوگانگی برخاسته است، و یگانگی بنشسته. هر که او را یافت ما را یافت. «یگانگی نیست، تو ماین، ما تو».

پس هر صاحب سعادت را که در نهایت کار مرجع و منتهی حضرت خداوندی خواهد بود، در مبدأ اولی در تجرع<sup>۳</sup> جام الست ذوقی به کام جان ایشان رسانیده‌اند، که اثر آن هرگز از کام جان ایشان بیرون نشود. زندگی آن قوم بدان ذوق است، و قصد آن همیشه به مرکز و معدن خویش است، و با این عالم الفت نگیرد، و یک دم به ترک آن شرب و مشرب نگوید. این ضعیف گوید:

عشاق تو، از الست مست آمده‌اند

سرمست ز پادهی الست آمده‌اند

می می نوشند و، پند می نپوشند

کایشان ز الست، می پرست آمده‌اند

همچنانکه یک قطره روغن، اگر در زیر دریا در میان گل تعبیه کنند<sup>۴</sup>، به تدریج از آن گل جدایی جوید، و با آن هم آب دریا الف نگیرد، و هیچ با آن آب نیامیزد. تا چون فرصت یابد و از گل خلاص پذیرد،

<sup>۱</sup> - عتبه: آستانه‌ی در، بارگاه

<sup>۲</sup> - مطاوعت: فرمان بردن، اطاعت کردن

<sup>۳</sup> - تجرع: جرعه نوشیدن

<sup>۴</sup> - تعبیه کردن: آراستن، آماده کردن

به یک ساعت بر سر دریا آید، و جمله‌ی آب دریا و هر چه در دریاست در زیر قدم آرد، و بدان چندان جواهر غریب و خلق عجیب که در دریاست التفات ننماید، و اگر قطره‌ای دیگر روغن یابد، روی از همه برتابد، و در حال دست موافقت در گردن موافقت او آرد. و اگر خود دولت وصال شرر آتشی دریابد، بی توقف هستی خود بذل وجود او کند، و اگر آن جمله‌ی دریا در پیش آتش نهی، نه آتش در دریا آویزد، و نه آب خود را با آتش آمیزد، و چندانکه تواند از او گیرد، همچنین نفوس انسانی که قطره‌ی دریای دنیا است، با او زود آمیزد، بل که به هزار جان در او آویزد، اما ازواج حضرتی روغن صفت اند، هرگز با آب شهوات دریای دنیا نیامیزند، اما چون قطره‌ی روغن سعادت آخرت یابند، و نعیم بهشت که آن هم روحانی است در او آمیزند، و اگر دولت شرر آتش تجلی حق یابند، به همگی وجود در او آویزند، و وجود خود بذل وجود او کنند، و هستی حقیقی در نیستی وجود شمرند.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ﴿۴۳﴾

و به راستی او بخنداند و بگریاند. (۴۳)

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى

ه: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - أَضْحَكَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر آن در این آیه‌ی کریمه صنعت طباق و تضاد وجود دارد.

و این امر نیز در صحیفه ابراهیم و موسی علیهم السلام آمده است که او هم خندانید و هم گریانید، یعنی آنکه خدای تعالی او را می‌خنداند و می‌گریاند یا شاد و غمگین می‌گرداند بنا می‌خنداند اهل بهشت را در بهشت و می‌گریاند اهل دوزخ را در دوزخ بعضی گفته‌اند مراد از خنده و گریه وعده و وعید است.  
مولانا گفت:

گریه و خنده غم و شادی دل  
هر یکی را فخر و مفتاح آن  
هر یکی را ممدتی دان مستقل  
ای برادر در کف قنار دان

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿۴۴﴾

و بر راستی او میراند و زنده کند. (۴۴)

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا

ه: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - أَمَاتٌ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر آن

- موافقت: با هم دوست و رفیق شدن، همراه و همسفر بودن  
- تضاد (طباق): که کلمات از نظر معنی ضد و عکس هم باشند مانند ضحک، بکی، خندید و گریه کرد، سعدی در بوستان گفت:  
کلاه سعادت یکی بر سرش  
کلمه شقاوت، یکی بر درش  
و یا در شعر مولانا که در آخر تفسیر همین آیه آورده شده: بین گریه و خنده - غم و شادی تضاد و طباق وجود دارد.

براستی فقط اوست که می میراند و زنده می گرداند یعنی قادر بر احیاء و اماتت فقط اوست، در وقت اجل می میراند و در وقت رستاخیز در قبر زنده می گرداند.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿۴۵﴾

و براستی خداوند دو زوج نر و ماده را آفرید. (۴۵)

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ

ه: اسم آن - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

و براستی که اوست که زوج نرینه و مادینه را از هر جنس و صنفی یعنی از انسان یا حیوانی آفرید تا وسیله کثرت فرزندان شود.

مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿۴۶﴾

از نطفه‌ای که چون در رحم ریخته شود [بیافرید]. (۴۶)

مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ

انسان و یا حیوان را از نطفه‌ای که چون در رحم ریخته شود یعنی از آب منی بیافرید. عیسی از این امر مستثنی است.

دهد نطفه را صورتی چون پری که گردست بر آب صورتگری

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْآخِرَىٰ ﴿۴۷﴾

و براستی خلقت دیگر نیز به عهده‌ی اوست. (۴۷)

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْآخِرَىٰ

عَلَيْهِ: جار و مجرور خبر آن - النَّشَأَ: اسم آن

و آفریدن دیگر که بعث است در قیامت نیز به عهده‌ی اوست که با تفتح صور دوم از قبر بر می خیزند و برای سوال و جواب اعمال خود آماده می شوند و هر کس را به تناسب اعمالش جزا و کیفر خواهد داد.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿۴۸﴾

و براستی اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید. (۴۸)

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ

ه: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - أَغْنَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو)، خبر آن

و در صحیفه‌های ابراهیم و موسی آمده است که اوست هم توانگر ساخت و هم سرمایه بخشید. یعنی خداوند به برخی از مردمان چندان ثروت می دهد که از دیگران بی نیاز می کند و برای بعضی‌ها سرمایه‌ای فوق ثروت به آنان می دهد و ایشان را بخشنود می گرداند.

### وَأَنذَرْتُ هَؤُلَاءِ الْشَّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾

و او پروردگار ستاره‌ی شعری است. (۴۹)

### وَأَنذَرْتُ هَؤُلَاءِ الْشَّعْرَىٰ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - رَبُّ: خبر ان

و او آفریدگار ستاره‌ی شعری است. الشعری که شعری و شعریان دو کوکب‌اند یکی را عمصیا گویند و دیگری شعری اثنامیه خوانند که این ستاره را گروهی از مشرکان عرب آن را می‌پرستیدند. امام فخر رازی گفته است «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد. یکی شامی و دیگری یمنی و این یمنی بیشتر مورد پرستش قرار می‌گرفت. اولین کسی که این شعری را پرستش کرد و آن را مرسوم کرد. ابوکبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند. زیرا آن حضرت ﷺ مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول اکرم ﷺ بود.

### وَأَنذَرْتُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾

و براستی او عادیان قدیم را هلاک کرد. (۵۰)

### وَأَنذَرْتُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ

ه: اسم ان - أَهْلَكَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر ان

و براستی خدا بود که قوم عاد نخستین را هلاک کرد که ایشان قوم پیغمبر هود بودند و عاد دوم، عاد «ارم» است و به فولی عاد دوم ثمود است که صالح پیغمبر ایشان بوده است.

### وَوَعَدْنَا قَوْمَ الْأَيُّوبِ ﴿٥١﴾

و ثمودیان را باقی نگذاشت. (۵۱)

### وَوَعَدْنَا قَوْمَ الْأَيُّوبِ

وَوَعَدْنَا: معطوف - أَيُّوبِ: فعل ماضی - فاعل (هو)

و قوم ثمود را نیز به هلاکت رساند همچنانکه قوم عاد را به هلاکت رساند و هیچ کس را باقی نگذاشت، و همه را از این دو قوم که پیغمبر قوم عاد هود و پیغمبر قوم ثمود صالح بود نابود کرد.

### وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطَىٰ ﴿٥٢﴾

و پیش از آنها قوم نوح را که ستمگرت‌تر و سرکش‌تر بودند [هلاک کرد]. (۵۲)

### وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ

وَقَوْمٍ مَّعْلُوفٍ

و قوم نوح را که ستمگرت‌تر و سرکش‌تر از آنان بودند نیز پیش از قوم عاد و ثمود به هلاکت رساند و ایشان را به طوفان هلاک کرد. و جز هشتاد تن به او ایمان نیاوردند و نوح را آزار و رنج‌های فراوان دادند تا اینکه از خداوند درخواست کرد که قوم او را به هلاکت برساند که چنین هم شد. در باره‌ی سرنوشت قوم عاد و به هلاکت رسیدن آنان و نیز قوم ثمود و قوم نوح که پیش از ایشان می‌زیستند قبلاً سخنان زیادی بیان شده است.

إِنَّهُمْ كَانُوا أَكْثَرَ أَعْيُنٍ وَأَطْفَرٍ

هم: اسم ان - (ن) اسم کان - هُم: ضمیر فصل - أَكْثَرَ: خیر کان، جمله خیر ان بدرستی که قوم حضرت نوح علیه السلام ستمگارت‌تر و سرکش‌تر از قوم عاد و ثمود در شرک و دشمنی با پیغمبران بودند چه نوح را بسیار برنجاندند و او حدود نه صد و پنجاه سال مردم را به دین حق دعوت فرمود. اما اندکی به وی ایمان آوردند.

وَالْمُؤَنَّفَكَةُ أَهْوَىٰ ﴿۵۳﴾

و دهکده‌ها را واژگون شده بیفکند. (۵۳)

وَالْمُؤَنَّفَكَةُ أَهْوَىٰ

الْمُؤَنَّفَكَةُ: مفعول به مقدم - أَهْوَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو)

و دهکده‌ها را واژگون کرد یعنی دهکده‌های، قوم لوط، صیوانیم و داد و ما و عامور او سدوم و اهل آنها را بعد از آنکه جبرئیل علیه السلام آن را زیر و زبر کرده به هلاکت رساند.

فَقَشَّهَا مَا عَشَّيَ ﴿۵۴﴾

بر آن دهکده پوشاند آنچه را پوشاند. (۵۴)

فَقَشَّهَا مَا عَشَّيَ

فَقَشَّهَا: فعل ماضی - ما: مفعول به - عَشَّيَ: فاعل (هو) - ما: مفعول به ثانی

پس بیوشاند آن شهرها را آنچه پوشانید یعنی سنگ‌های نشان داده بر آن بارانید.

فِي أَيِّ آيَةٍ رَّبِّكَ تَتَمَارَكُ ﴿۵۵﴾

پس به کدامیک از نعمت‌های پروردگارت تردید می‌کنی؟ (۵۵)

فِي أَيِّ آيَةٍ رَّبِّكَ تَتَمَارَكُ

فِي أَيِّ: جار و مجرور - تَتَمَارَكُ: فعل مضارع - فاعل (انت)

پس به کدامیک از نعمت‌های پروردگارت شک و تردید روا می‌داری یعنی ای انسان تردید نکننده و ناپسای و قدرشناس و شکاک آیا از این همه نعمت‌ها بر خوردار هستی و شک و تردید هم می‌کنی؟! **هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ** ﴿۵۶﴾

این پیامبر ترساننده‌ای از ترسانندگان پیشین است. (۵۶)

**هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ**

**هَذَا: مبتدا - نَذِيرٌ: خبر**

این پیغمبر یعنی محمد ﷺ پیغمبری است بیم‌دهنده و ترساننده از نخستین ترسانندگان است پس از سست و روش او بی‌روی کنید و به او نگرانید که سعادت دنیوی و اخروی شما در آن است. از ابوهریره در حدیث شریف در صحیح البخاری روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «همه‌ی امتم به جنت داخل خواهند شد مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: «کسیکه از من اطاعت ننماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد».

گفتند: خانه عبارت از جنت است، و همانندار محمد ﷺ است. کسیکه از محمد ﷺ اطاعت ننماید در واقع از خداوند اطاعت نغوده است، و کسیکه از محمد ﷺ نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا را کرده است.

**أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ** ﴿۵۷﴾

نزدیک شونده (حادثه قیامت) نزدیک گشت. (۵۷)

**أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ**

**أَزِفَتِ: فعل ماضی - الْأَرْفَةُ: فاعل**

نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت. چنانکه در حدیث شریف آمده است.

«مثلی و مثل الساعة کهاتین» مثل من و مثل قیامت همانند این دو انگشت من است، و دو انگشت میانه و سیاه‌ی خود را از هم باز کردند.

**لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ** ﴿۵۸﴾

غیر از خداوند کسی کاشف آن نیست. (۵۸)

**لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ**

**لَهَا: جار و مجرور خبر لَيْسَ - كَاشِفَةٌ: اسم لَيْسَ**

کسی غیر از خداوند وقت رسیدن او را نمی‌داند و کسی هم قادر به منع آن نیست ولی خداوند به جهت سختی‌ها و هول و هراس‌های آن، مردم را توسط پیغمبران از زمان وقوع آن آگاه نکرد. ولی قطعاً و حتماً آمدنی است.

آن روز که از فعل پرسند و قول مولانا در مثنوی گفت:	انبیاء را تن بلرزد ز هول
خیز و در دم تو بصورت سهمناک چون تو اسرافیل وقتی راست خیز	تا هزاران مرده بر روید ز خاک رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هر که گوید که قیامت ای صنم در نگر ای سائل محنت زده	خویش بنما که قیامت نک منم ز این قیامت صد جهان قائم شده

أَفَرَأَىٰ هَذَا الْحَدِيثَ تَعَجُّبُونَ ﴿۵۹﴾

پس آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟ (۵۹)

أَفَرَأَىٰ هَذَا الْحَدِيثَ تَعَجُّبُونَ

بِنَ هَذَا: جار و مجرور - الْحَدِيثُ: بدل - تَعَجُّبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

پس آیا از این سخن که گفته شد که قیامت نزدیک است تعجب می‌کنید؟ البته قیامت قطعاً خواهد آمد ولی شبانه سبب جهلتان تعجب می‌کنید.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَكُونُونَ ﴿۶۰﴾

و می‌خندید و نمی‌گریید؟ (۶۰)

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَكُونُونَ

تَضْحَكُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - لَا تَكُونُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و شما از روی تمسخر و استهزاء بر قیامت و یا قرآن می‌خندید، وقوع آن باعث وحشت است و نه جای خنده بلکه جای گریه است آیا نمی‌گریید؟ و از خوف و ترس و اقتراب الساعه و انشق القمر راس آن قیامت نمی‌ترسید و از شنیدن هولناکی آن نمی‌لرزید و نمی‌هراسید؟

وَأَنْتُمْ سَمِعْتُمْ وَأَنْتُمْ سَمِعْتُمْ ﴿۶۱﴾

و شما بازی کننده هستید، (۶۱)

وَأَنْتُمْ سَمِعْتُمْ

أَنْتُمْ: مبتدا - سَمِعْتُمْ: خبر

و شما بازی کنندگان و غافلان هستید و مردم را از شنیدن کلام حق تعالی باز می‌داشتید. و در حالیکه شما متکبران سر بر افراشته تکبر می‌کردید.

قَامُوا لِلَّهِ سَجْدًا ﴿۶۲﴾

پس بخند، یا سجدہ، کنید، و پرستش تعالید، (۶۲)

قَامُوا لِلَّهِ سَجْدًا

آمَدُوا فَعَلَ امْر - (و) فاعل - آمَدُوا فَعَلَ امْر - (و) فاعل

پس خدا را سجدہ کنید چون کہ او بزروار سجدہ است، و پرستش فقط مخصوص او است، روایت شدہ است کہ رسول اکرم ﷺ در حکام تلاوت این آیہ کریمہ سجدہ کردند از این رو این آیہ محل سجدہ تلاوت قرآن است.

## سوره القمر

سوره « القمر » دارای پنجاه و پنج آیه و مکی است. این سوره به سبب افتتاح سوره با معجزه رسول خدا ﷺ دو نیم شدن ماه قمر نامیده شده است.

در این سوره یک آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. در فضیلت این سوره آورده‌اند: ایسی بن کعب گفت: هر کس این سوره را بخواند در قیامت برانگیخته می‌شود در حالیکه چهره‌اش به مانند ماه چهاردهم است. زیرا این سوره مشتمل بر مؤده‌ها، هشدارها، بیان آفرینش آغازین و اعاده‌ی آن، توحید، نبوت و غیر آن از اهداف بزرگ و مضمون سوره است که عبرت گیرنده‌ی آن در قیامت در حالی برانگیخته خواهد شد که چهره‌اش همچون ماه بدر درخشان خواهد بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان

أَقْرَبَ السَّاعَةِ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾

رستاخیز نزدیک شد و ماه شکافت. (۱)

أَقْرَبَ السَّاعَةِ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ

أَقْرَبَ: فعل ماضی - السَّاعَةُ: فاعل - أَنْشَقَّ: فعل ماضی - الْقَمَرُ: فاعل

قیامت نزدیک شد؛ یعنی قیامت با توجه به مدت زمانی که از روزگار گذشته و به اعتبار زمانی که از عمر باقی مانده نزدیک شد. یعنی هر امری آمدنی و شدنی است این قیامت حتماً و قطعاً در آینده می‌آید و هیچ شکی هم در آمدن آن نیست.

و ماه شکافته شد. و از نشانه‌ها و علامات نزدیک شدن قیامت شکافته شدن ماه است یعنی ماه به عنوان معجزه‌ای بر حضرت رسول اکرم ﷺ دو پاره گردید. مولانا گفت:

اگر ترا اشکال آید در نظر      پس تو شک داری دو انشق القمر

در خبر است از عبدالله مسعود گفت - اهل مکه از رسول خدا ﷺ در خواستند - تا به ایشان آیتی و نشانه‌ای بنماید تا بر صدق نبوت خویش دلالت کند، گفتند - ما می‌خواهیم که ماه آسمان به دو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه به دو پاره گردید. «این مسعود گفت - کوه حرا را میان دو نیمه‌ی ماه دیدم، به

روایتی گفت- یک نیمه بالای کوه دیدم و یک نیمه به دامن کوه به روایتی دیگر یک نیمه بر کوه قعیقان دیدند و یک نیمه بر کوه ابوقبیس و رسول خدا در آنحال گفت: «اشهدوا، اشهدوا» انس بن مالک گفت: ماه دوبار در آن یک شب شکافته شد، یک بار شکافته گشت و به دو پاره شد، سپس هر دو نیمه‌ی آن بهم در آمد. و بار دیگر نیز در آن وقت شکافته شد، قریش گفتند: این سحر است. در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

پتیمی که ناکرده قرآن درست، کتبخانه چند ملت بشست  
چو غرمش بر آهیخت شمشیر بیم، به معجز میان قمر زد دو نیم  
چو صیتش در افواه دنیا فساد، تزلزل در ایوان کسری فساد

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما کتاب دو شق گردیده، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آمده و بینید».

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَعْتِرٌ ﴿٢﴾

و اگر معجزه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند جادویی مستمر است. (۲)

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَعْتِرٌ ﴿٢﴾

یَرَوْا: فعل مضارع - (و) فاعل - آيَةً: مفعول به - مبتدا - محذوف - يَعرَضُ: خبر - مُسْتَعْتِرٌ: نعت و اگر کافران قریش نشانه‌ای از آیات قدرت ما در اظهار معجزه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله که دلیل صدق مدعای او باشد ببینند از ایمان آوردن به آن روی بگردانند و در آن نیندیشند و گویند این سحری است مستمر و رونده از زمین تا آسمان.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَ هُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَعْتِرٌ ﴿٣﴾

تکذیب کردند و هوسهای خویش را پیروی کردند و هر کاری را عاقبت مفری خواهد بود. (۳)

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَ هُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَعْتِرٌ ﴿٣﴾

اتَّبَعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - أَهْوَاءَ هُمْ: مفعول به - وَكُلُّ: مبتدا - مُسْتَعْتِرٌ: خبر و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله را از جمله شق القمر را تکذیب کنند و آرزوهای نفسانی خود را پیروی کنند و هوا و هوس ایشان در نظر ایشان آراسته و مزین شود به جهت عناد و لجاجتی که دارند و هر کاری عاقبت در جای خویش قرار گیرد آنچه این جهانی است در معرض دید آید راستی کار راست و نادرستی کار ناراست. و اما آن جهانی، قرار گیرد نیک بخت در پاداش نیک بختی خویش، و بدبختی در پاداش بدبختی خویش، و هر امری در نهایت به چیزی منتهی می‌شود و در آن جا ثابت و ضبط می‌گردد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ ﴿٤﴾

و از اخبار سلف چیزها سوی ایشان آمده که در آن درس عبرت است. (۴)

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ

فیه : جار و مجرور خبر مقدم - مُرْدَجَرٌ : مبتدا مؤخر

و بدرستی که به ایشان یعنی به اهل مکه در قرآن از خبرهای پیشینیان یا از کارهای اخروی آنچه از کارهای امر و نهی به سوشان آمده که مایه‌ی جلوگیری در آن هست و در آن درس عبرت است، که بدیشان رسیده. و از خبرهای پیشینیان درسها و موعظه‌هایی به کفار مکه رسیده است که در آن بیندیشند.

حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْأَنْذَرُ ﴿٥﴾

حکمتی رساست اما بیم رسانان سودشان نمی دهند. (۵)

حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْأَنْذَرُ

این آیتها عبرت‌های پسندیده و اندرزهای رسایی هستند که می‌توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگان که آماده‌ی پذیرش حق و حقیقت باشند اثر بگذارند، اما بیم دادن‌های قرآن برای افراد لجوج بی‌فایده است و به حال ایشان سودی ندارد.

قَوْلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ مَنِيٍّ وَنُكْرٍ ﴿٦﴾

بنابراین از ایشان روی بگردان، آن روزیکه دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می‌کند. (۶)

قَوْلَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ مَنِيٍّ وَنُكْرٍ

پس ای پیغمبر ﷺ از آنان روی بگردان تا به وقت امر قتال منتظر باش جزای ایشان راه آن روزی را به خاطر بیاور که خواننده‌ی الهی برای گرد آمدن مردمان در محل حساب و کتاب قیامت ایشان را به سوی چیز ناخوشایندی و ناشناخته‌ای دعوت می‌کند. گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

حُشْعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾

در حالیکه چشم‌های خود را فرو هشته‌اند چون ملخ‌های پراکنده از قبرها بر می‌آیند. (۷)

حُشْعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ

حُشْعًا، حال - أَبْصَرُهُمْ، فاعل - هم: اسم کان - جَرَادٌ، خبر کان - مُنْتَشِرٌ، نعت

در حالیکه وقتی سر از قبرها بیرون می‌آورند که چشمهایشان خوار و ذلیل است یعنی: در اثر ذلت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود سر بر می‌آورند. گویا چون ملخ‌های پراکنده به همدیگر در آمیخته‌اند.

مُهَاطِبِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

و به سرعت به سوی آن دعوتگر می‌شتابند. کافران می‌گویند: امروز چه دشواری است. (۸)

مُهَاطِبِينَ إِلَى الدَّاعِ

## مَهْطِمْيْنَ : حال

شتاب کنندگان به سوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز اسرافیل می آید می شتابند. کافران می گویند: امروز چه روز دشواری است. آن روز، روز بسیار صعب و سختی برای کافران است. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زن‌ها بطرف یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

## يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَيْسَىٰ

يَقُولُ : فعل مضارع - الْكَافِرُونَ : فاعل - هَذَا : مبتدأ - يَوْمَ : خبر - عَيْسَىٰ : نعت

کافران می گویند: امروز چه روز دشوار و سختی است. در حدیث شریف از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشه‌هایشان می رسد» اما بر عکس بر مؤمنان روز سختی نیست.

## كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۝۹

پیش از آنان قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده‌ی ما را دروغزن خواندند و گفتند دیوانه‌ای است و با او به درشتی برخورد شد. (۹)

## كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ

كَذَّبَتْ : فعل ماضی - قَبْلَهُمْ : مفعول فیهِ - قَوْمٌ : فاعل

پیش از آنان یعنی پیش از قریش، قوم‌های دیگر از جمله قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده‌ی ما را دروغزن خواندند و گفتند او دیوانه است و باز داشته شد از دعوت خلق، یعنی هر گاه که ایشان را به توحید فرا می خواند او را ایندا و اذیت می کردند و تهدید می نمودند و سنگ بر وی می زدند تا بیهوش می گشت و مانع دعوت او می شدند.

## فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ ۝۱۰

پس به جناب پروردگار خویش دعا کرد که من مغلوب شدم، به دادم برس. (۱۰)

## فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ

رَدَعَا : فعل ماضی - فاعل (هو) - رَبَّهُ : مفعول به - (ی) اسم ان - مَغْلُوبٌ : خبر ان

پس نوح علیه السلام به سوی پروردگار خود دعا کرد و گفت پروردگارا من شکست خوردم و دیگر قادر به ادامه‌ی دعوت دین خود نیستم خدایا از ایشان انتقام بگیر و دمار از دماغ ظالم بر آر. «نوح گفت

پروردگارا بر روی زمین هیچ ساکنی از کافران را باقی مگذار. بدرستی که اگر ایشان را بگذاری  
بندگان را گمراه می‌کنند و نژایند مگر بدکار ناسپاس.»

فرشتگان بر نفرین او آمین گفتند و خداوند باران و گیاه را از ایشان باز گرفت، و نوح علیه السلام دانست که  
خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود و دوست می‌داشت که اگر تمام ایشان ایمان نمی‌آوردند برخی از ایشان ایمان  
بیاورند و خداوند متعال به او چنین وحی فرمود:

«و به نوح وحی شد که بدرستی که از قوم تو هرگز نمی‌گردد مگر هر کسی که گرویده است از آنچه  
می‌کنند اندوه مخور، کشتی را به وحی و یاری ما بساز، و در باره‌ی آنان که ستم کرده‌اند با من سخن  
مگوی که همانا ایشان غرق شدگانند.»

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَّرٍ ﴿۱۱﴾

پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم. (۱۱)

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَّرٍ

فَفَتَحْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - أَبْوَابَ : مفعول به

پس برای عذاب ایشان درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم که سخت، پیاپی و سیل‌آسا بر آنان  
فرو می‌ریخت گفته‌اند چهل شبانه روز از آسمان بطور مداوم و مستمر باران فرو ریخت.

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدَرٍ ﴿۱۲﴾

و زمین را چشمه‌ها بشکافتیم و آب (زمین و آسمان) برای کاری که مقدر شده بود به هم پیوست. (۱۲)

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدَرٍ

فَجَّرْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - الْأَرْضَ : مفعول به - عُيُونًا : تمیز

و در زمین چشمه‌ها بگشادیم تا آب آن برای کاری که مقدر شده بود، به هم پیوست. و به وسیله‌ی  
طوفان به هلاکت رسیدند.

وَحَمَلْنَهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْوَجِّ وَدُسِّرَ ﴿۱۳﴾

و او را به چیزیکه تخته‌ها و میخ‌ها داشت برداشتیم (سوار کردیم) (۱۳)

وَحَمَلْنَهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْوَجِّ وَدُسِّرَ

حَمَلْنَهُ : فعل ماضی - (نا) فاعل - هـ : مفعول به

و نوح علیه السلام را با کسانی که بدو ایمان آورده بودند سوار کشتی کردیم و ایشان را بر کشتی‌ای که دارای  
لوح‌ها بود یعنی تخته‌های پهناور و دارای میخ‌ها که کشتی را بدان بند کنند برداشتیم نوح علیه السلام گفت به  
من فرمان داده شده است که از هر جفت دو تا بر کشتی سوار کنم و میان ایشان قرعه کشید و هر چه  
خداوند مقدر فرموده بود قرعه به تماش در آمد، از آدمیان هم از زن و مرد هشتاد تن یا او بودند.

آنگاه خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی فرمود تا به فرشتگان موکل بر آب دستور بدهد که بدون اندازه و حساب آب فرو ریزند و بر آنها بال خشم فرو کوبند و چنان گردند چشمه سارهای زمین همه بجوشیدن گرفت و از آسمان آب همی فرو ریخت (پس بهم آمد آب بر کاری که به تحقیق مقدر شده بود). گوید آنان در کشتی شب را از روز تشخیص نمی دادند مگر به واسطه ی مهره سبیدی که در سینه کشتی نصب کرده بودند که چون پرتو آن اندک می شد می دانستند شب است و هر گاه پرتویش افزوده می شد می دانستند روز است و خروس هم به هنگام نمازها بانگ بر می داشت و آب چهل ذراع از کوهها فراتر شد و کشتی همچنان حرکت می کرد و چون به محل خانه کعبه رسید هفت دور طواف کرد و با زبان گویا تلبیه گفت، و آن کشتی در هیچ نقطه نمی ایستاد مگر آنکه نوح را ندا می داد که ای نوح اینجا کدام سرزمین است و این کدام کوه است، کشتی نوح را در خاور و باختر زمین گردش داد و سپس به سرزمین قوم نوح آمد و گفت ای پیامبر خدا آیا صدای زنجیرها را بر گردن قوم خود می شنوی، و خداوند می فرماید:

از جهت گناهانشان غرق و وارد آتش دوزخ شدند.

مولانا در غزلیات شمس آورده است که:

اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست هر که در کشتیش ناید غرقه طوفان کند

تَعْرِی بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفْرًا ﴿۱۴﴾

که کشتی بر مراقبت ما روان بود و طوفان جزای کافران بود. (۱۴)

تَعْرِی بِأَعْيُنِنَا

تَعْرِی : فعل مضارع - فاعل (هی)

و آن کشتی به نگاهداشت و مراقبت ما می رفت یعنی غرق نشدن کشتی در طوفان زیر نظر و مراقبت و تحت فرمان ما بود.

جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفْرًا

جَزَاءَ : مفعول لاجله - (هو) اسم کان - كُفْرًا : فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر کان و طوفان جزای کافران و ناسپاسان بود که او را ناسپاسی کردند و دعوت نوح را نپذیرفتند و سرانجام به قمرین او گرفتار آمدند و در طوفان غرق گشتند.

و گفته شده است سوار شدن نوح علیه السلام و همراهانش به کشتی دهم ماه رجب دو هزار و دوست و پنجاهمین سال پس از هیوط آدم علیه السلام بود و روز عاشورا پس از شش ماه کامل از کشتی بیرون آمدند و کشتی بر کوه جدوی مستقر و پدیدار شد و خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

وَلَقَدْ زَكَّيْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ﴿۱۵﴾

و آنان را نشانه ای وا گذاشتیم آیا بند پذیر می هست؟ (۱۵)

وَلَقَدْ تَرَكْنَهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

تَرَكْنَهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - هَا: مفعول به - آيَةً: حال - مُدَكِّرٍ: مبتدا - خبر محذوف  
و به درستی که ما این قصه را نشانه‌ای در میان مردمان گذاشتیم یعنی برآستی آن گشتی را به عنوان  
عبرت برای پند و اندرز پند پذیران باقی گذاشتیم و برای آیندگان عبرتی باشد که از این عذاب پند گیرند  
پس آیا هیچ پند گیرنده‌ای هست که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿۱۶﴾

عذاب کردن و بیم دادن‌های من چگونه بود؟ (۱۶)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي

كَيْفَ: خبر کان - عَذَابِي: اسم کان

پس عذاب و عقوبت و هلاکت من در دنیا که همه را به طوفان هلاک کردم چگونه بود؟ و نیز بیم  
کردن و ترساندن من آن قوم را به تبلیغ نوح عليه السلام چگونه بود؟

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۱۷﴾

و این قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم پس آیا پند پذیری هست؟ (۱۷)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

يَسَّرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقُرْآنَ: مفعول به - مُدَكِّرٍ: مبتدا - خبر محذوف

و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر و یادگیری و حفظ آسان گردانیدیم و هر که طالب حفظ آن باشد او را  
بیر حفظ کردن آن کمک و نصرت دادیم و یا برای یاد کردن احوال و اوضاع امت‌های گذشته و عذاب و  
هلاکت آنان را به دیگران به عنوان عبرت قرار دادیم تا از وقایع گذشتگان عبرت گیرند و نیز تلاوت  
قرآن سبب آرواش خاطر انسان می‌گردد چون دوائی تمام دردها در آن است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که اسید بن خصیر رضی الله عنه در یکی از شبها هنگامیکه سوره بقره را تلاوت می‌کرد و اسبش در  
نزدش بسته بود، دید که اسبش به هیچان آمده و شروع به سرکشی نمود، چون ساکت شد، اسبش هم  
آرام گرفت، و چون دوباره شروع به تلاوت نمود، باز هم اسبش به هیچان آمده و شروع به سرکشی  
نمود، و باز چون ساکت شد، اسب هم آرام گرفت، باز چون به تلاوت شروع کرد، اسب دوباره به  
هیجان آمد، و همان بود که از تلاوت قرآن منصرف گشت، و چون پسرش (یحیی) در آن نزدیکی بود،  
ترسید که مبادا اسب او را الگدمال نماید، از این جهت رفته و پسرش را برداشت، و برای آنکه چشمش  
به اسب نیفتد رویش را به طرف آسمان بلند نمود. چون صبح شد مهاجرا را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله  
حکایت نمود، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابن خصیر! باید به تلاوت ادامه می‌دادی، ای ابن خصیر  
باید به تلاوت ادامه می‌دادی»، ابن خصیر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! ترسیدم که مبادا فرزندم (یحیی) را که

در آن نزدیکی بود، لگدمال نماید، و هنگامیکه نزد فرزندم رفتم سرم را به طرف آسمان بلند نموده بودم، در این وقت دیدم که مانند ابری که در آن چراغهایی باشد، در آسمان دیده می‌شود و از ترس از آنجا دور گردیدم، فرمودند:

«آیا نفهمیدی که آنها چه بودند؟» گفتم: نه، فرمودند: «آنها ملائکه بودند که به جهت شنیدن آواز تو نزدیک شده بودند، و اگر به تلاوت خود ادامه می‌دادی، مردم آمده و آنها را مشاهده می‌کردند، و آنها پنهان نمی‌شدند.»

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿١٨﴾

قوم عاد نیز تکذیب کردند پس عذاب کردن و ترساندن من چگونه بود؟ (۱۸)

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - عَادٌ: فاعل - كَيْفَ: خبر كان - عَذَابِي: اسم كان

قوم عاد پیغمبرشان هود را تکذیب کردند و او را آزار و شکنجه دادند پس عذاب من و هشدارهای من چه سخت و صعب است. چونکه قوم عاد هود را می‌زدند و دشنام می‌دادند و او را لگدمال می‌کردند آنچنانکه تصور می‌کردند مرده است و در حالیکه می‌خندیدند رهایش می‌کردند و می‌رفتند، هود بر می‌خواست و بدون اینکه به این رفتار ایشان اعتنایی داشته باشد همچنان دعوت می‌فرمود و چون در این کار اصرار و پافشاری کرد، گفتند: «ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی ما به گفتار تو خدایان خود را رهاکننده نیستیم و ما به تو مؤمن نیستیم، هود گفت خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که از آنچه که شرک می‌آورید بیزارم و همگی نسبت به من فکر کنید و مهلتم ندهید من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده‌ام، هیچ چینه‌ده‌ای نیست مگر اینکه خداوند موی پیشانی او را بر دست می‌گیرد بدرستی که پروردگار من به راه راست است و اگر برگردید به تحقیق که من آنچه را که برای آن فرستاده شدم تبلیغ کردم و خدای من قومی غیر از شما را جانشین خواهد فرمود و شما به خداوند زبانی نمی‌رسانید که پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است.»

در آن روز مردی به نام نهیل به او ایمان آورد، هود همچنان ایشان را بیم می‌داد و بر خنجر می‌داشت و هفتاد سال چنین کرد و چون دید آنان ایمان نمی‌آورند از خداوند متعال خواست ایشان را گرفتار قحطی و خشکسالی کند شاید ایمان آورند و در غیر آن صورت ایشان را با عذابی نابود فرماید که هیچ کس را پیش و پس از ایشان آنچنان نابود نفرموده باشد. خداوند تقاضای هود لَا تَرْضَاهُ را پذیرفت و به او دستور فرمود خود و مؤمنان از ایشان کناره‌گیری کنند و هود از ایشان کناره‌گرفت و خداوند باران را از ایشان گرفت و زمین خشک شد و هیچ گیاهی نروید و همه دام‌ها نابود شدند، قوم هود بر این گرفتاری چهار سال شکیبایی کردند تا آنکه از خود ناامید شدند و خواستند ایمان بیاورند پادشاه ایشان آنان را از این کار منع کرد و به شکیبایی و پایداری فراخواند و تصمیم گرفتند مردانی از خود را به مکه و حرم بفرستند تا برای باران دعا کنند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾

ما بر آنان (قوم عاد) بادی صرصر در روزی شوم به غایت سخت فرستادیم. (۱۹)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ

(نا) اسم ان - اَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر ان - رِيحًا: مفعول به - صَرْصَرًا: نعمت به درستی که بر ایشان فرستادیم بادی سخت به آواز مهیب و هولناک در روز شوم پیوسته و استحکام یافته.

ابن کثیر می گوید: «سجوست آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید.» و آن روز چهارشنبه آخرین روز از ماه صفر بود.  
مولانا گفت:

بر گروه عاد صرصر می کند باد بر هودش معطر می کند

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ﴿۲۰﴾

که مردم را از جا همی کند گویی تنه های نخل از ریشه بر آمده بودند. (۲۰)

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ

تَنْزِعُ: فعل مضارع - فاعل (هی) - النَّاسُ: مفعول به

آن باد صرصر و سخت مردمان را از جا بر کند گویا اینکه ایشان تنه های درخت خرما اند که در جای خود برکنده شده و بر زمین افتاده اند این خود عذاب دنیوی بود. آورده اند که توفان هفت شب و هشت روز بیایی بر ایشان می وزید، به روز هشتم قوم عاد صف بر کشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان خلیجان آنان را تشجیع می کرد و می گفت: «چرا امروز قوم عاد بیمناک باشد آیا از ورزش باد نباید بیمناک و بی تاب بود، در عین حال می ترسم که مغلوب شوند و همانا پسران ما را تعقیب می کنند.»

در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می کرد، در جامه کسی می افتاد و او را به آسمان بلند می کرد و با سر به زمین می کوبید و مرده در می افتاد و خداوند می فرماید: «گویی ایشان تنه های درختان خرمای ازین بر آورده اند.» و از ایشان کسی باقی نماند.

هود همراه مؤمنان در زیر سایبانی بود و از آن توفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می وزید و خداوند متعال می فرماید: «و چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که بنا او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رها کردیم»

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ ﴿۲۱﴾

پس عذاب کردن و ترساندن من چگونه بود؟ (۲۱)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرٍ

كَيْفَ: خبر گان - عَدَابِي: اسم گان

پس عذاب و ترساندن من چه سخت و هشدار دهنده است. تکرار این عبارت برای ترساندن و افکندن بیم و ترس در دل آنهاست.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۲۲﴾

و این قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم پس آیا پند پذیری هست؟ (۲۲)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

يَسَّرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقُرْآنَ: مفعول به - مُدَكِّرٍ: مبتدا - خبر محذوف

همانطوریکه گفتیم تکرار این عبارت برای ترساندن و بیم افکندن در دل ایشان است. و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر و یادگیری و حفظ آسان گردانیدیم و هر که طالب حفظ آن باشد او را بر حفظ کردن آن نصرت دهیم. و یا برای ذکر اوضاع و احوال امم گذشته بوده است که از سرگذشت آنان عبرت گیرند.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّدْرِ ﴿۲۳﴾

ثمودیان نیز بیم رسانان را تکذیب کردند. (۲۳)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنَّدْرِ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - ثَمُودُ: فاعل

قوم ثمود هشدار دهندگان را تکذیب کردند. یعنی قوم ثمود پیامبرانی را که به سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. قوم ثمود بت من پرستیدند و بر سرکشی و ستم و کفر و تباهی خود افزودند و خداوند متعال آنان را در گشایش و بسیاری نعمت قرار داد و آنان چنان می پنداشتند که همه آن نعمت ها از برکات آن بت است. صالح پیغمبر گفت: «ای قوم من از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و من از شما برای پیامبری خود هیچ گونه پاداشی نمی خواهم. گفتند همانا تو از جادوزدگان و سحرشدگانی و تو نیستی مگر انسانی مانند ما و اگر از راستگویانی معجزه های بیاور.»

فَقَالُوا أَشْرَكُ مِنَّا وَإِذَا نَجَّيْنَاهُمَا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿۲۴﴾

گفتند: آیا انسانی از خودمان را که تنهاست پیروی کنیم؟ که در این صورت قرین ضلال و جنون خواهیم بود. (۲۴)

فَقَالُوا أَشْرَكُ مِنَّا وَإِذَا نَجَّيْنَاهُمَا

قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - أَشْرَكُ: مفعول به

پس ثمودیان گفتند آیا کسی را که از جنس خودمان است که یگانه و یکتاست و هیچگونه بزرگی و حشمی و هیچ فضلی ندارد پیروی کنیم مثلاً می‌گفتند که: پیغمبر باید از جنس فرشته باشد.

إِذَا لَيْفِي حَسَلَيْلٍ وَسُعَيْرٍ

(نا) اسم ان- إذا: جواب- لَيْفِي حَسَلَيْلٍ: جار و مجرور خبر ان برستی اگر ما او را پیروی کنیم در این صورت ما حتماً از گمراهان و مجنونان خواهیم بود و صالح همواره ایشان را دعوت می‌کرد تا به هنگام هفتاد سالگی رسید. آنگاه خداوند زنان ایشان را نازا کرد و درختان ایشان خشک شد و میوه نداد و ماده گاوها و میش‌های آنان باردار نشدند.

أَمْ لَيْفِي الذِّكْرُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِيرٌ ﴿٢٥﴾

چگونه از میان ما وحی بر او نازل شده (نه) بلکه او دروغ پیشه‌ای خود پسند است. (۲۵)

أَمْ لَيْفِي الذِّكْرُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِيرٌ

لَيْفِي: فعل ماضی مجهول- الذِّكْرُ: نایب فاعل- هُوَ: مبتدا- كَذَّابٌ: خبر- أَشِيرٌ: خبر ثان  
آیا از میان همه‌ی ما ذکر (وحی) تنها به او نازل شده؟ (نه) بلکه او دروغ‌گویی بیش نیست. چون خداوند به صالح عليه السلام فرمان داده که پیش قوم خود برود و ایشان را به پرستش خداوند و ترک بت پرستی دعوت کند، صالح در روز جشنی که آنان جمع شده بودند و پادشاه هم همراه ایشان بود پیش آنان رفت و گفت بگوئید و اقرار کنید که پروردگاری جز خدای یکتا نیست و من صالح و فرستاده‌ی خدایم، در پاسخ دعوت وی گفتند: او دروغ‌گویی خودپسند است.

سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مَنْ الْكَذَّابِ الْآشِيرِ ﴿٢٦﴾

فردا خواهند دانست که دروغ‌گویی خودپسند کیست؟ (۲۶)

سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مَنْ الْكَذَّابِ الْآشِيرِ

سَيَعْلَمُونَ: فعل مستقبل- (و) فاعل- عَذَابُ: مفعول فیه- مَنْ: مبتدا- الْكَذَّابِ: خبر- الْآشِيرِ: خبر  
دوم

بزودی فردا یعنی روز رستاخیز ثمودیان خواهند دانست که دروغ‌گویی خودپسند کیست؟ و آن وقت فرود آمدن عذاب در دنیا و یا آتش دوزخ در جهنم است.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ وَنَنَّا لَهُمْ قَارِعَتَهُمْ وَأَصْطَبِرَ ﴿٢٧﴾

براستی ما این شتر را برای آزمایش ایشان می‌فرستیم مراقبشان باش و صبور باش. (۲۷)

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ وَنَنَّا لَهُمْ قَارِعَتَهُمْ وَأَصْطَبِرَ

(نا) اسم ان- مُرْسِلُوا: خبر ان- وَنَنَّا: مفعول لاجله

ایشان به پیغمبر صالح گفتند ماده شتری بر این صفت که ما می‌گوئیم از کوه بیرون بیاور آن وقت به تو خواهیم گروید و ایمان خواهیم آورد.

خداوند متعال به صالح وحی فرمود هر چه می‌گویند بپذیر و او به ایشان گفت پروردگار من تقاضای مرا در مورد این خواسته شما پذیرفت و خداوند متعال فرمود که هر آینه ما این شتر را برای آزمایش ایشان می‌فرستیم مراقبشان باش و صبور باش، صالح پیغمبر گفت اگر آن را بیرون آورم ایمان خواهید آورد؟ گفتند آری به شرط آنکه شیر او از باده گوارا تر و از عسل شیرین تر باشد، صالح گفت اگر به همین شرط بیرون آورم ایمان می‌آورید؟ گفتند به شرط آنکه شیر او در تابستان سرد و در زمستان گرم باشد و هر بیماری که از آن شیر بیاشامد بهبود یابد و هر مستمندی بی‌نیاز گردد، گفت با این همه اگر آن را بیرون آورم ایمان خواهید آورد؟ گفتند آری مشروط بر آنکه از سبزه زارهای ما چرا نکند بلکه به علف قله‌های کوه و ته دره‌ها قناعت کند و علف روی زمین را برای دامهای ما بگذارد، گفت با همین شرط اگر آن را بیرون آورم ایمان می‌آورید؟ گفتند به شرط آنکه آب یک روز از ما باشد و یک روز از او و شیر او برای ما کم نشود و او شامگاهان به خانه‌های ما در آید و هر یک از ما را با نام فرا خواند و بگوید هر کس شیر می‌خواهد بیاید و آن شخص هر ظرفی که می‌خواهد زیر بستن شتر بگذارد و بدون اینکه نیازی به دوشیدن باشد ظرف انباشته از شیر شود، صالح گفت آیا براستی ایمان می‌آورید؟ گفتند آری، صالح گفت شما شرط‌های بسیاری کردید من هم برای شما شرط می‌کنم که کسی از شما بر آن سواز نشود و هیچ کس سنگ و تیر به او نزنند و شتر و گره‌اش را از آشامیدن آب منع نکند، گفتند این شرط‌ها پذیرفته است و صالح از ایشان پیمانهای استوار گرفت.

وَيَبْتَلُهُمْ أَنْ الْمَاءَ قَسَمَهُ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُخْتَضِرٌ ﴿٢٨﴾

و آنها را خرد کرده براستی که آب میانشان تقسیم شده است، هر کدام را آب به نوبت خواهد بود. (۲۸)

وَيَبْتَلُهُمْ أَنْ الْمَاءَ قَسَمَهُ بَيْنَهُمْ

بَيْتَلُهُمْ: فعل امر - هم: مفعول به - فاعل (انت) - الْمَاءُ: اسم ان - قَسَمَهُ: خبر ان

و ایشان را آگاه گردان به آنکه آب چاه میان ایشان و ناقه تقسیم شده است. یک روز از آن ناقه است و روز دیگر از آن مواسی و انعام ایشان است.

كُلُّ شَرْبٍ مُخْتَضِرٌ

كُلُّ: مبتدا - مُخْتَضِرٌ: خبر

یعنی قوم نمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند بدین ترتیب برای هر کدام آب به نوبت خواهد بود. آنگاه صالح الطیلة پیش صخره‌ی کوه رفت

۱- مواسی: جمع ماشیه، چهار پایان از قبیل گاو و گوسفند و شتر.  
۲- انعام: جمع نعم، چهار پایان

و با چوبدستی خود بر آن زد که به جنبش در آمد و نخست اندکی به سوی آسمان حرکت کرد و سپس بر جای خود قرار گرفت و از درون آن سنگ سر ماده شتر پیدا شد و بر همان صفت که گفته بودند همچون قطعه‌ای کوه بیرون آمد و برابری پادشاه و قوم ایستاد و به مراتب زیباتر و پسندیده‌تر از آن بود که خواسته بودند و بانگ بر آورد که خدایی جز پروردگار یکتا نیست و صالح رسول خداست و در حال بچه شتری به مانند خود بوجود آورد. که در آیه ۷۳ سوره اعراف بیان آن رفت. مولانا گفت:

کم ز کوه و سنگ نبود کزولا      ناقه‌ای کان ناقه ناقه زاد زاد

فَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾

پس رفیق خویش را ندا دادند و سلاخ بر گرفت و ناقه را کشت. (۲۹)

فَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ

فَادُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - صَاحِبَهُمْ: مفعول به

پس قوم نمود دلنگ شدند و رفیقشان را صدا زدند و او را بر پی کردن ناقه بر انگیزتند. در بیان این قصه گفتند که قدار بن سالف و مصدع بن دهر دو مرد طاعنی و سرکش بودند و هر یکی زنی می‌خواست از قوم خویش و دو زن بودند در آن عصر یکی صدوف و یکی عتیره قدار بن سالف در صدوف رغبت کرد و مصدع بن دهر در عتیره و این دو زن در کشتن ناقه سخت حریص بودند، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند و آبشخور بر ایشان تنگ شده بود که هر روز نوبت آب بر ایشان بود. یک روز نوبت ناقه و بچه‌ی او. و آن روز که نوبت ناقه و بچه‌ی او بود همه‌ی آب را می‌خوردند و یک قطره آب در چاه باقی نمی‌ماند و روز دیگر نوبت قوم بود و مواشی ایشان آب برایشان تنگ شده بود و نیز چرندگان ایشان از ناقه می‌ترسیدند و می‌رمیدند پس آن دو زن بدین سبب قدار و مصدع را بر عقر ناقه واداشتند، و خویشان را بر ایشان عرضه کردند که اگر ناقه را بکشند ما زنان شما باشیم. ایشان به طمع زنان رفتند و خمر خوردند تا خمر بر ایشان اثر کرده آنگاه رفتند و هفت کس دیگر از گمراهان و غاویان قوم خویش را خیر کردند تا با ایشان همدست شدند پس رفتند و منتظر و مترصد نشستند زمانیکه ناقه از آبشخور بازگشتند، مصدع اول بار تیری بر او انداخت و او را پی زد سپس قدار او را با شمشیر ضربت زد و کامل بکشت پس قوم همه جمع شدند و گوشت آن را قسمت کردند. اما قول سدی در این قصه آنست که پروردگار عزیز به صالح و حی فرستاد که قوم تو ناقه را می‌کشند و صالح قوم خود را از این وحی آگاه کرد. ایشان گفتند ما نمی‌کشیم و هرگز در فکر کشتن آن نیستیم صالح گفت قاتل آن در این ماه از مادر متولد می‌شود و هلاک شما بر دست اوست. ایشان گفتند: در این ماه هر پسری که از مادر بزاید او را بکشیم. در آن ماه نه پسر زائیده شد، همه را کشتند و دهمین پسر متولد شد زنده بگذاشتند، اشقر از رق و کیود رنگ، شخص تمام نیکو قد بر آمده آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند به صالح خشم گرفتند و سوگند خوردند که صالح را بکشیم و صالح هر شب به مسجد مجراب

عبادت می رفت ایشان سد راه وی شدند و در غاری کمین ساختند پروردگار جهانیان آن غار را بر سر ایشان فرود آورد و همه را هلاک کرد.

روز دیگر مردمان بانگ بر آوردند و همه به اتفاق به کشتن ناقه جمع شدند و آن را کشتند.  
مولانا در مثنوی گفت:

ناقه صالح به صورت بُد شتر	پی بریندش ز جهل آن قوم مُر
ناقه الله آب خورد از جوی میخ	آب حق را داشتند از حق دریغ
تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد	ناقه الله و سقیابها چه کرد
روح همچون صالح و تن ناقه است	روح اندر وصل و تن در فاقه است

پس زمانی که ناقه را بکشتند بچه‌ی ناقه بگریست چنانکه اشک از چشمان وی روان گشته بود و آنرا می دیدند آنکه بچه‌ی ناقه بر بالای کوه رفت به صالح خبر رسید که ناقه را کشتند و قومی عذر خواهی می کردند و می گفتند ما کنه‌کار نیستیم بی خبر بودیم. صالح گفت: آیا می توانید بچه‌ی ناقه را پیدا کنید اگر بتوانید پیدا کنید امید می رود که عذاب وقت از بین برود. ایشان رفتند تا بچه شتر را دریابند بچه شتر بر بالای کوه رفت و به فرمان خدا بر سر آن کوه به صدا در آمد که: این امی! این امی! (کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟ آن زمان سه بانگ بکرد و سنگ شکافته گشت و داخل سنگ فرو شد و ناپدید گشت؛ پس صالح گفت آن عذاب الله در رسد و دمار از شما بر آرد.

كَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٣٠﴾

پس عذاب کردن و ترساندن من چگونه بود؟ (۳۰)

كَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي

کَیْفَ، خبرگان - عَذَابِي، اسم گان

پس عذاب و بیم رساندن من چه سخت و هشدار دهنده است. تکرار عبارت برای چندمین بار به جهت ترساندن و بیم افکندن در دل آنهاست.

پس دیگر روز پنجشنبه بود برخاستند رویهایشان زرد گشته و روز آدینه برخاستند رویهایشان سیاه گشته به رنگ قیر و صالح از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و به سوی شام رفتند در ناحیه فلسطین، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند و دل بر مرگ و هلاک نهادند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَابَّةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْحُمْظِ ﴿٣١﴾

براستی ما بر سرشان یک فریاد مرگبار (صیحه) فرستادیم. پس مانند خار و خاشاک در هم شکسته کومه‌ها ریز ریز شدند. (۳۱)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَابَّةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْحُمْظِ

(نا) اسم ان - أَرْسَلْنَا، فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر - صَيْحَةً، مفعول به

براستی ما عذاب را بر سر ایشان فرود آوردیم و آن یک صدای سهمگین و سهمناکی بود که صیحه جبرئیل علیه السلام است و ایشان همگی در جای خود به صورت گیاه خشکی در آمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می‌کنند که بعد از فرو افتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند. پس روز یکشنبه به وقت چاشت از آسمان صاعقه و صیحه و از زمین زلزله و رجفه به یکبار آمد و از بیم و فرح از وی در می‌افتادند مرده و کشته و چون خاکستر گشته، این است که پروردگار عزیز از عذاب خیر داده بود.

در سوره اعراف آیه ۷۸ خداوند متعال می‌فرماید:

پس ایشان را به سبب کشتن ناقه، زلزله بعد از شنیدن صیحه‌ی عظیم که آن صدایی بود از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده و ندیده بود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام همه جا را گرفت پس صبح کردند یعنی در خانه‌های خود بر روی در افتادگان و بر جای مردگان شدند به سبب ظن‌یان نمود یا به جهت فرقه‌ی طاغیه از ایشان چون قدار بن سلف و اصحاب او. می‌گویند در میان ایشان زنی بود مقعد<sup>۱</sup> نام وی ذریعه و کافر دل بود و با صالح سخت خصومت بود آن ساعت که عذاب معاينه دید پروردگار عزیز او را تندرست کرد تا از میان ایشان به وادی القری سرحد دیار نمود بیرون رفت و مردمان را از آنچه از هلاک نمود دید خیر کرد آنکه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد و هلاک گشت پس از هلاک نمود، صالح از شام به مکه بازگشت. در سوره اعراف آیه ۷۹ می‌فرماید:

پس صالح از ایشان روی گردانید و اعراض کرد و گفت: ای قوم! من به شما پیغام پروردگار خود را رسانیدم و شما را نصیحت کردم اما شما نصیحت کنندگان را دوست نمی‌دارید.

وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقَوْمَ أَنْ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۳۳﴾

و این قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم پس آیا پند پذیری هست؟ (۳۳)

وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقَوْمَ أَنْ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

بَشَّرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقَوْمَ: مفعول به - مُدَكِّرٍ: مبتدا - خیر محذوف

تکرار عبارت برای چندمین بار به جهت ترساندن و بیم افکندن در دل آنهاست و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر و یادگیری و حفظ آسان گردانیدیم و هر که طالب حفظ آن باشد او را بر حفظ کردن آن نصرت دادیم. و یا برای ذکر اوضاع و احوال امم گذشته بوده که از سرگذشت آنان عبرت گیرند.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي ﴿۳۴﴾

قوم لوط نیز بیم رسانان را تکذیب کردند. (۳۴)

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي

كَذَّبَتْ: فعل ماضی - قَوْمُ: فاعل

<sup>۱</sup> - مقعد: بر جای مانده

قوم لوط نیز بیم رسانان و هشدار دهندگان را تکذیب کردند. که نظیر این آیه قبلاً برای قوم یغمبران پیش از ایشان گذشت مانند قوم نوح - قوم هود - قوم صالح - می گوید:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ بِجَنَّتِهِمْ بِسَحْرِ (۳۲)

و برآستی ما بر سر ایشان باد سنگبار فرستادیم مگر خاندان لوط را که در وقت سحر ایشان را نجات دادیم. (۳۴)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ بِجَنَّتِهِمْ بِسَحْرِ

(نا) اسم آن - اَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر آن - حَاصِبًا: مفعول به

و بدرستی که ما برای ایشان بادی یا ابری سنگبار فرستادیم و همه را جز اهل لوط هلاک کردیم که در وقت سحر خاندان او را نجات دادیم.

خداوند لوط علیه السلام را به پیامبری نزد قوم لوط برانگیخت و او از شهر «سدوم» رسالت خود را شروع کرد و پادشاه ایشان هم در آن شهر بود لوط علیه السلام چون وسط بازار آن شهر رسید فرمود ای قوم از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و از این گناهان که هیچ کس پیش از شما مرتکب آن نشده است دست بردارید و بت پرستی را رها کنید و من فرستاده خداوند به سوی شمایم.

آنان در پاسخ گفتند: «برای ما عذاب خدا را بیاور اگر از راستگویان هستی»

و آنان همچنان بر کفر و سرکشی و انجام کارهای ناپسند اصرار می کردند آنچنانکه زمین از دست ایشان به فریاد بر آمد. قبلاً در اخبار ابراهیم گفته ایم که خداوند فرشتگان را نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد و او را به اسحاق و یعقوب مژده داد و گفته اند که خداوند فرمان داده است قوم لوط را که یاغی و سرکش اند نابود کنند.

فرشتگان روی به لوط کردند و گفتند شب فرا رسید هر چه لازم است انجام بده گفت به شما گفتیم که از میان همه جهانیان فقط قوم من با مردان گرد می آیند لعنت و نفرین خدا بر این قوم باد، و چون به او خبر دادند پرسید چه هنگام؟ گفتند: «موعده ایشان بامداد است آیا صبح نزدیک نیست؟» آنگاه جبرئیل به لوط فرمود: خود و اهلت را در پاره ای از شب از شهر بیرون ببر و ملتفت نشود از شما احدی مگر زنت که به او همان می رسد که به ایشان خواهد رسید.

با بدان یار گشت همسر لوط      خاندان نبوتش گم شد  
سگ اصحاب کهف روزی چند      بی نیکان گرفت و مردم شد

لوط علیه السلام افراد خاندان و دختران و چهارپایان خود را جمع کرد و جبرئیل او را از شهر بیرون برد و به او گفت: «دنباله ایشان بریده خواهد شد در حالی که صبح کنندگانند.» و لوط با همراهان خود برفت، جبرئیل بال خشم خود را گشود و اسرافیل اطراف شهر را جمع کرد.

جبرئیل علیه السلام این شهرها از بین بکند و آنان را دگرگون ساخت چنان که فراز آن را پایین قرار داد، خداوند متعال در این باره می فرماید: «و آن زیر و زبر شده را فرو افکند، پس پوشانید آن را آنچه پوشانید.»

و منظور این است که فرشتگان از فراز آسمان بر ایشان سنگ فرو بارانند.  
گویند آن گروه چون بیدار شدند دیدند زمین آنان را زیر و زبر می‌کند و آتش از زیر پای ایشان شعله می‌کشید و فرشتگان به ایشان سنگ می‌زدند.

گویند هر کس از شهرهای دیگر هم به آیین ایشان بود و کردار ایشان را داشت سنگی بر او رسید و او را کشت، و از محل آن شهرها دود و بخاری بسیار بد بو بیرون می‌آمد که هیچ کس نمی‌توانست آن را بپوید و آثار آن شهرها باقی ماند و خداوند متعال می‌فرماید: «و از آن شهرها نشانه‌های روشن باقی گذاشتیم برای قومی که می‌اندیشند»

«و لوط را حکمت و دانش دادیم و او را از شهری که کارهای زشت می‌کردند رهانیدیم که آنان مردمی بد و تبهکار بودند و او را وارد رحمت خود کردیم که او از نیکوکاران بود.» سوره انبیاء آیه ۷۵

قِسْمَةٌ مِّنْ عِندِنَا كَذَلِكَ بَجَرِي مِّنْ شَكْرٍ ﴿۳۵﴾

نعمتی از جانب ما بود و هر که سپاس دارد، پاداش او چنین دهیم. (۳۵)

قِسْمَةٌ مِّنْ عِندِنَا

قِسْمَةٌ : مفعول مطلق

این رهانیدن و نجات دادن و دادن حکمت و دانش برای لوط همه از جانب ما بود و او را وارد رحمت خود کردیم چونکه او از نیکوکاران بود.

كَذَلِكَ بَجَرِي مِّنْ شَكْرٍ

بَجَرِي : فعل مضارع - فاعل (نحن) - مَن : مفعول به

هر که این نعمت ما را شکر گزار و سپاسدار باشد او را پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿۳۶﴾

و به تحقیر [لوط] ایشان را از عذاب ما ترسانید اما با بیم رسانان مجادله کردند. (۳۶)

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ

أَنْذَرَهُمْ : فعل ماضی - هم : مفعول به - فاعل (هو)

و به درستی که ترسانیده بود لوط عليه السلام قوم خود را از عذاب و هلاکت ما پس به آن شک آوردند و ستیزه آغاز نهادند و به جدال برخاستند.

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن صَیْفِهِ فَمَسَّهَا أَعْيُنُهُمْ فَدُوقُوا عَذَابَ وَنُذُرِ ﴿۳۷﴾

و از مهمانان او کامجویی خواستند و دیدگانشان را محو کردیم و گفتیم عذاب و هشدارهای ما را بچشید. (۳۷)

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن صَیْفِهِ فَمَسَّهَا أَعْيُنُهُمْ فَدُوقُوا عَذَابَ وَنُذُرِ

رَأَوْهُ: فعل ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به

و به درستی که از لوط علیه السلام مهمانان را که ملائکه و فرشتگان بودند طلبیدند یعنی گفتند ایشان را به ما تسلیم کن و لوط علیه السلام از آن ابا کرد و ایشان را پند می داد پس چشم های ایشان را محو کردیم و گفتند: «آیا منع نکردیم ترا از جهانیان. لوط علیه السلام بر در خانه ایستاد و گفت میهمانان خود را به شما تسلیم نمی کنم مگر اینکه جانم از دست برود. یکی از ایشان پیش آمد و بر صورت لوط علیه السلام سیلی زد و ریش او را گرفت و او را از در خانه کنار زد لوط فرمود: «ای کاش نیرویی می داشتم در برابر شما، یا پناه می بردم به جایگاه استواری» و سپس عرضه داشت پروردگارا حق مرا از ایشان که تبهکارانند بگیر و ایشان را نفرین و لعنتی سخت فرمای. در این هنگام جبرئیل گفت این شهادت و لعنت چهارم است و برخاست و در را گشود و به لوط گفت: «ما فرستادگان خدای توایم و ایشان هرگز به تو دست نخواهند یافت.» قوم لوط در آمدند و به سوی فرشتگان هجوم آوردند و خداوند چشمان ایشان را کور و چهره هایشان را سیاه کرد و خداوند در این باره می فرماید: «و خواستند از میهمانان او کامجویی کنند پس محو کردیم چشمهایشان را» گروهی دیگر از ایشان آمدند و به آنان گفتند بیرون آید که ما داخل شویم آنان گفتند اینان گروهی جادوگرند و چشمهای ما را جادو کرده اند ما را از این خانه بیرون آورید و آنان را بیرون کشیدند. گفتند ای لوط چون صبح شود به تو و دخترانت نشان می دهیم و رفتند. لوط به فرشتگان گفت برای چه کاری فرستاده شده اید؟ و چون به او خبر دادند پرسید چه هنگام؟ گفتند: «موعد ایشان بامداد است آیا صبح نزدیک نیست؟» آنگاه جبرئیل به لوط فرمود: «خود و اهلیت را در پاره ای از شب ببر و ملتفت نشود از شما اخدی مگر زنت که به او همان می رسد که به ایشان خواهد رسید.»

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

بامدادی عذاب پیوسته به ایشان رسید. (۳۸)

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

صَبَّحَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - بُكْرَةً: مفعول فیه - عَذَابٌ: فاعل

به راستی که سپیده دم عذابی به سر وقت به ایشان رسید. فرشتگان روی به لوط کردند و گفتند شب فرا رسید هر چه لازم است انجام بده گفت به شما گفتم که از میان همه جهانیان فقط قوم من با مردان گرد آیند لعنت و نفرین خدا بر ایشان باد، جبرئیل به اسرافیل گفت این لعنت و شهادت دوم، لوط به ایشان گفت اکنون از اسبهای خود فرود آید و همین جا بنشینید تا هوا تاریک شود و آنگاه وارد خانه شوید و کسی متوجه شما نشود که لعنت و نفرین خدا بر ایشان باد، جبرئیل گفت این سومین شهادت در لعنت، آنگاه لوط حرکت کرد و فرشتگان از پی او بودند و وارد خانه شدند و در را بستند، لوط به همسرش گفت تو چهل سال گناه کرده ای و اینک به میهمانان خود می ترسم کار ایشان را پوشیده بدار شاید خداوند گناهان تو را بیامرزد گفت آری، ولی همان دم از خانه بیرون رفت و چراغی در دست گرفته بود و بر گروهی از قوم خبر داد که مهمانان لوط دارای چه زیبایی و جمالی هستند، و لوط این

کار را دانست در خانه را استوار بست ولی تبهکاران آمدند و در زدند و لوط علیه السلام بر در خانه ایستاد و گفت میهمانان خود را به شما تسلیم نمی‌کنم مگر اینکه جانم از دست برود.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَيُنذِرِ ﴿۳۹﴾

عذاب و بیم دادن‌های مرا بچشید. (۳۹)

فَذُوقُوا عَذَابِي وَيُنذِرِ

ذُوقُوا: فعل امر - (و) فاعل - عَذَابِي: مفعول به

پس عذاب سخت و هشدارهای مرا بچشید و بیم کردن مرا که به وسیله‌ی عذاب شما را هشدار می‌دهیم بچشید.

وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقُرْآنَ أَنَّ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ ﴿۴۰﴾

و قطعاً قرآن را برای بند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟ (۴۰)

وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقُرْآنَ أَنَّ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ

حال که دعوت را نپذیرفتید و پیغمبران را تکذیب کردید پس عذاب و هشدارهای ما را که به شما وعده داده بودیم بچشید و قطعاً قرآن را برای عبرت‌گیری آسان کرده‌ایم. آیا هیچ پندپذیری هست؟ پس ای انسان از خواب غفلت بیدار شو و به راه حق در آ که سعادت دنیوی و اخروی در آن است.

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ ﴿۴۱﴾

و به تحقیق هشدار دهندگان به خویشاوندان فرعون آمدند. (۴۱)

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ

جَاءَ: فعل ماضی - آل: مفعول به - النَّذِيرُ: فاعل

و به تحقیق که برای فرعون و قوم او بیم کنندگان آمدند یعنی موسی و هارون با دلایل روشن و بیم‌کننده و معجزات نه گانه از جمله‌ی آن عصا و ید بیضاء بود آمدند و ایشان را بیم دادند.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۴۲﴾

همه‌ی آیه‌های ما را دروغ شمردند پس آنان را چنان فرو گرفتیم چون گرفتن نیرومند مقتدری. (۴۲)

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ

كَذَّبُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - كُلِّهَا: توكید

اما فرعون و فرعونیان با توجه به نشانه‌ها و معجزات روشن و آشکار به آن منکر شدند و آن را تکذیب کردند پس ایشان را آنچنان به عذاب گرفتار کردیم که به مانند گرفتن توانمند و نیرومندی زیر دست را فرو گیرد و همگان را در دریا غرق کردیم و چون او را غرق دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه نیست خدایی مگر خداوندی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم.

و جبرئیل به او گفت: «آیا اکنون به تحقیق گناه کردی پیش از این و بودی از بدکاران.» و فرعون و همه کسانی که با او بودند غرق شدند بنی اسرائیل به آنان می‌نگریستند و با وجود این گفتند فرعون غرق نشده است و خداوند متعال به دریا فرمان داد تا پیکر او را به ساحل انداخت و خداوند می‌فرماید: «پس امروز بدن ترا از دریا می‌رهانیم تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه.»

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلِيكُمُ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿۴۳﴾

آیا کافران شما از آنها بهترند، یا شما را در کتابهای آسمانی براتی است. (۴۳)

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَوْلِيكُمُ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ

أَكْفَارُكُمْ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر لَكُمْ- بَرَاءَةٌ: مبتدا مؤخر

ای اهل مکه و ای کسانی که دعوت پیغمبر ﷺ را تکذیب می‌کنید! آیا کافران شما از کافرانی که ما چگونه هلاکت و عذاب ایشان را بیان کردیم بهتراند یعنی آیا به این مشرکان غذایی نخواهد بود همچون عذاب و هلاکتی که به قوم پیشین از جمله- قوم نوح، عاد، ثمود، لوط و آل فرعون رسیده است؟ استفهام انکاری است یعنی قطعاً و حتماً به شما نیز عذاب و هلاکت خواهد رسید. و آن عذاب روز بدر در دنیا و عذاب آتش دوزخ در آخرت باشد.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنْتَصِرٌ ﴿۴۴﴾

یا گویند ما گروهی هستیم که همدیگر را یاری کنیم. (۴۴)

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنْتَصِرٌ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- وَ: و- نَحْنُ: مبتدا- جَمِيعٌ: خبر

یا کافران و مشرکان قریش می‌گویند که ما گروهی هستیم که یاری کننده و کمک کننده‌ی یکدیگریم و منع کننده‌ی بلا و سختی‌های همدیگر هستیم و در وقت ضرورت پشتیبان یکدیگر. بلکه مسلمانان بر ایشان پیروز شده و از آنان انتقام خواهند گرفت. و این واقع شدنی است.

سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الدَّبْرَ ﴿۴۵﴾

زود باشد که این جمع شکسته شود و پشت به جنگ کند. (۴۵)

سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الدَّبْرَ

سَيَهْرَمُ: فعل مستقبل مجهول- الْجَمْعُ: نایب فاعل

و زود باشد که شکست خواهند خورد و از حزب یعنی از میدان جنگ فرار نمایند همچنانکه این چنین هم شد که کافران در جنگ بدر پشت به جنگ کردند و از میدان جرب گریختند و این آیت یکی از نشانه‌های نبوت و اعجاز قرآن است. عمر فاروق رضی الله عنه می‌فرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول ﷺ فرمود که معنی این آیت را نمی‌دانم که چیست تا گاه در روز بدر دیدم که آن

حضرت در حالی که زره پوشیده بود می گوید «سیهزم الجمع» دانستم که معنی آیت چه بوده است. اما عذاب و هلاکت ایشان فقط به این دنیا و بایه روز بدر مخصوص نیست بلکه می فرماید:

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبٌ وَأَمْرٌ ﴿۱۶﴾

بلکه وعده گاه شان روز رستاخیز است و روز رستاخیز سخت تر و تلخ تر است. (۴۶)

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبٌ وَأَمْرٌ

السَّاعَةُ: مبتدا - مَوْعِدُهُمْ: خبر - السَّاعَةُ: مبتدا - أَذْهَبٌ: خبر - أَمْرٌ: معطوف

بلکه وعده گاهشان در روز رستاخیز است که آن عذاب آتش دوزخ و جاودان است و بدانند که عذاب قیامت سخت و تلخ تر از عذاب و هلاکت در دنیا است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش شما یک جزه از هفتاد جزه آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعدیل کافی است. فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه ای آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

و باز در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید:

(بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است).

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿۱۷﴾

براستی که مجرمان و گناهکاران در گمراهی و خوناند. (۴۷)

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ

الْمَجْرِمِينَ: اسم - إِنَّ - فِي ضَلَالٍ: جار و مجرور - خیر - إِنَّ

به درستی که مشرکان و تبهکاران در گمراهی آشکارند و از راه حق و راست و درست به دوراند و در آخرت در آتش سوزان جهنم گرفتارند.

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿۱۸﴾

یاد کن روزی که بر چهره هایشان در آتش کشیده شوند. (۴۸)

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ

يَوْمَ: مفعول - فِيهِ - يُسْحَبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

روزی که ایشان را بر رویشان می کشند و به دوزخ می افکنند و می گویند خرازش سوزان آتش دوزخ و دردناکی و الم انگیزی آن را بچشید.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»

إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

هر آنچه ما هر چیز را به اندازه آفریدیم. (۴۹)

إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ

(نا) اسم از - جمله‌ی فعلیه محذوف خیر از - کُلُّ: مفعول به

براشی ما هر چیزی را به اندازه‌ی مقرر و معین که در ازل به مقتضای حکمت مقرر کرده‌ایم آفریده‌ایم پس این مقرر و معین دستخوش تغییر و تبدیل نیست.

سر بر خط لوح ازلی دار و خموش کز هر چه قلم رفته قلم در کشند

در کشف الامرار آمده است. مذهب اهل سنت آن است که نیکی و بدی هر چند فعل بنده است و بنده بدان مثاب و معاقب است اما به خواست الله است و به قضاء و تقدیر او چنانکه رب العزیز گفت: «انا کل شیء خلقناه بقدر»

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی پرسید: یا رسول الله! آیا اهل جنت و دوزخ را در علم خدا شناخته شده‌اند؟ فرمودند: «بلی» گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟ فرمودند: هر کس همان کاری را می‌کند که برای او خلق شده است - یا هر کس همان کاری را می‌کند که برایش میسر است».

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّجٌ بِالْبَصْرِ ﴿٥٠﴾

و فرمان ما جز یک بار نیست، مانند یک چشم بهم زدن است. (۵۰)

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّجٌ بِالْبَصْرِ

أَمْرُنَا: مبتدا - وَاحِدَةٌ: خبر

و فرمان ما فقط یک کلمه است که اگر خواهیم به وجود آمدن چیزی حکم کنیم می‌گوئیم کن پس می‌باشد یا امر به قیامت فقط یک فعل است و آن لحظه‌ای است به مانند چشم به هم زدن که هر چه خواهیم در آن یک لحظه هست کنیم

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا شَيْعًا عَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّيرٍ ﴿٥١﴾

و به تحقیق ما کسانی همچون شما را هلاک کرده‌ایم آیا هیچ پند پذیر هست؟ (۵۱)

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا شَيْعًا عَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّيرٍ

أَهْلَكْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - أَشْيَاءَكُمْ : مفعول به

و به درستی که ما امثال شما را از کافران در زمان‌های گذشته هلاک کردیم چنانچه در این سوره ششیدید و خواهید پس آیا از اوضاع و احوال و به هلاکت رسیدن اقوام پیشین هیچ پند گیرنده‌ای هست که از آن حال ایشان عبرت گیرد و به راه راست و مستقیم در آید؟

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿۵۲﴾

و هر چه کرده‌اند در نامه‌ی اعمال مکتوب است. (۵۲)

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ

كُلٌّ : مبتدا - فِي الزُّبُرِ : جار و مجرور خیر

هر عملی که کافران گذشته انجام داده‌اند در لوح محفوظ مکتوب و نوشته شده است یعنی آنچه که از یکی و یکی در دوران تاریخ از امت‌های گذشته سر زده در نامه‌هایی که فرشتگان موکلشان در لوح محفوظ نوشته‌اند ضبط و ثبت شده است و در زمان خود به تناسب اعمالشان پاداش و کیفر داده خواهند شد.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿۵۳﴾

و هر کوچک و بزرگی نوشته شده است. (۵۳)

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ

كُلٌّ : مبتدا - مُسْتَطَرٌّ : خیر

و هر چیز کوچک و بزرگی از گفتار و کردار که در هر زمانی و در هر مکانی و در هر شرابی از انسان صادر شده و خواهد شد در لوح محفوظ نوشته شده و بر تناسب آن گفتار و کردار پاداش داده خواهد شد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ ﴿۵۴﴾

براستی پرهیزکاران در بوستانها و در چشمه‌ها باشند. (۵۴)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ

الْمُتَّقِينَ : اسم إن - فِي جَنَّاتٍ : جار و مجرور خیر إن

بی‌گمان پرهیزکاران در میان بوستانها و چشمه‌سار باشند که آب آن از شراب گواراتر و از غسل لذیذتر و از شیر سفیدتر است.

در حدیث ترمذی صحیح البخاری آمده است که:

از حازنه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در مورد خوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: «(مساحت آن) مانند مساحت بین مدینه و صنعاء است»

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۵﴾

در مجلسی آراسته و قرارگاه صدق بود فرمانروایی توانا (خواهد بود). (۵۵)

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ

برهیزکاران در مجلسی آراسته و در قرارگاه صدق در میان پادشاهان و روضه‌ها می‌چینند و از جانب خدای رحمان فضل و کرامت بر ایشان می‌رسد و در نزد حق تعالی که فرمانروایی مقتدر و تواناست گرامی داشته می‌شوند و عزت می‌بینند.

مولانا در مثنوی گفت:

از جمادی مسردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان بر زدم
مردم از حیوان و من آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
جمله‌ی دیگر بگیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک پا و سر
وز ملک هم بایدم چستن ز جو	کسل شوم مالک الاوجه
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون از غنوم	گویدم که انا الیه راجعون

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عباده بن صامت رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی که لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می‌دارد، و کسی که از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می‌آید».

## سوره الرحمن

سوره «الرحمن» مکی است و نازای هفتاد و هشت آیه است. گفته اند یک آیه در آن مدنی است. «یسئله من فی السموات و الارض» اما برعکس بعضی مفسران جز آیهی فوق که مکی است بقیه آیات این سوره را مدنی می دانند. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و این سوره را عروسی قرآن می گویند و آنچه که علی بن الحسین علیه السلام از پدرش روایت کرده گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم «لکل شیء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جل ذکره» برای هر چیزی عروسی است. و عروس قرآن سوره الرحمن است. و به جهت افتتاح الرحمن که از اسمهای حسنه الهی است. الرحمن نامیده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای بگانه و بگنا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الرَّحْمَنُ ۝۱

خدای رحمان (۱)

الرَّحْمَنُ

الرَّحْمَنُ: مبتدا - خبر محذوف

الرحمن یعنی خدای تعالی بسیار بخشنده و مهربان است. بخشناننده و مهربان به بقاء و محافظت از آفات و این در حقیقت مخصوص الله است. هر چه جلال و هیبت است در نام الله است و هر چه در نعمت و تربیت است در نام رحمن و هر چه در رحمت و مغفرت است در نام رحیم. خدای تعالی این تربیت بر وفق احوال بندگان فرستاده پس صفت رحمانیت خداوند بر عموم بندگانش اعم از مسلمان و کافر در دنیاست یعنی در دنیا به آنان روزی می دهد و وظیفه ی روزی را به خطای متکبر نمی برد.

اما سبب نزول این سوره آن بود که قریش نام رحمان کم شنیده بودند. ایشان می گفتند این رحمن کیست؟ و چیست؟ به ایشان جواب آمد الرحمن علم القرآن و او منعم حقیقی نعمت های بزرگ دنیوی و اخروی می باشد. پس باید سیاستگزار و شکرگزار این نعمت ها بود.

عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝۲

قرآن را آموخت: (۲)

## عَلَّمَ الْقُرْآنَ

عَلَّمَ: فعل ماضی - قاعِل (هو) - الْقُرْآنَ: مفعول به

و اوست که قرآن را آموخت و تعلیم داد و به این ترتیب نخستین و مهمترین نعمت را همان تعلیم قرآن بیان می‌کند. و با این تعلیم فراگیری و فهم و حفظ قرآن را بر طالبان و تلاوت کنندگان و حافظان قرآن آسان گردانید. مولانا گفت:

مصطفایی کو که جسمش جان بود      تا که رحمان علم القرآن بود

## خَلَقَ الْإِنْسَانَ

انسان را آفرید. (۳)

## خَلَقَ الْإِنْسَانَ

خَلَقَ: فعل ماضی - قاعِل (هو) - الْإِنْسَانَ: مفعول به

و خداوند انسانها را بیافرید. ابن عباس و قتاده گفتند: معنایش این است که آدم عليه السلام را خلق کرد و اسماء را همه به او آموخت و لغت‌ها و کلمه‌ها را نیز یاد داد چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: «علم آدم الاسماء كلها...»

## عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

و به او بیان آموخت. (۴)

## عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

عَلَّمَهُ: فعل ماضی - به: مفعول به - (هو) قاعِل - الْبَيَانَ: مفعول به ثانی

و سپس در بیان سومین نعمت خدای تعالی می‌فرماید که خداوند به انسان تعلق و بیان و سخن گفتن را آموخت تا وسیله ارتباط با دیگران باشد. در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

به نام خداوند جان آفرین      حکیم سخن در زبان آفرین  
خداوند بخشوده‌ی دستگیر      کزیم خطا بخش پوزش پذیر  
عزیزی که هر که ز درش سر بتافت      به هر در که شد هیچ عزت نیافت

## السَّمْسُ وَالْقَمَرُ حَسْبَانِ

خورشید و ماه حساب معنی دارند. (۵)

## السَّمْسُ وَالْقَمَرُ حَسْبَانِ

الشَّمْسُ : مبتدا - بِحَسْبَابِ : جار و مجرور خیر

در این آیه کریمه صنعت «تناسب (مراعات النظیر)» وجود دارد. می‌گوید:

خورشید و ماه در برابر حساب معینی در چرخش و در گردشند یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مسیر آنها را در بروج و منازل در فصلها و اوقات شناخته می‌شود مقرر فرموده است که چرخش خورشید و ماه از برای تو در نظم معینی مقرر شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری  
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمودند: «أقرب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می‌شوند».

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾

و گیاه و درخت سجده می‌کنند. (۶)

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ

النَّجْمُ : مبتدا - يَسْجُدَانِ : فعل مضارع - (۱) فاعل، جمله خیر

و گیاه و درخت سجده می‌کنند. نجم گیاهی است بی ساقه مانند گندم. و شجر گیاهی است دارای ساقه مانند درخت خرما. و قناده می‌گوید: مراد از نجم، ستارگان آسمان است. مولانا گفت:

یاد کردم قول حق را آن زمان  
گفت النجم و شجر را یسجدان

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾

و آسمان را برافراشت و ترازو را بیافرید. (۷)

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ

فعل و فعل محذوف - السَّمَاءُ : مفعول به - وَوَضَعَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - الْمِيزَانَ : مفعول به  
و آسمان را در بالا برافراشت و آن را بر زمین قرار داد و ترازو را بیافرید که آن وسیله سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، و سنجش ارزشها و سنجش حقوق انسان‌ها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی است.

<sup>۱</sup> - تناسب (مراعات النظیر): آنست که واژه‌های کلام اجزایی از یک کل باشند و از این جهت با هم ارتباط داشته باشند: مانند شمس و قمر در همین آیه و یا در بیت اول تفسیر همین آیه، یعنی: بین ابر و باد و مه و خورشید و فلک و در کار بودن و به غفلت نخوردن تناسب وجود دارد.  
شیخ سعدی در بوستان گفت:

پرستار امرش همه چیز و «کس»  
بی «آدم» و «مرغ» و «مور» و «مگس»

### أَلَا تَنْظُرُونَ فِي الْمِيزَانِ ﴿۸﴾

برای اینکه در وزن کردن از حد تجاوز نکنید، (۸)

### أَلَا تَنْظُرُونَ فِي الْمِيزَانِ

تَنْظُرُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - فِي الْمِيزَانِ: جار و مجرور

برای آنکه در وزن کردن تجاوز نکنید و از حد در مگذرید. این همه تأکید برای اهل ترازو از جهت آنست که به وقت وضع میزان در قیامت شرمنده نشوند.

چون ترازوی تو کج بود و دغا      راست چون جویی ترازوی جزا؟

### وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿۹﴾

و وزن را به انصاف بسنجید و میزان را کم نکنید. (۹)

### وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ

أَقِيمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الْوَزْنَ: مفعول به

و سنجش به عدل و قسط را بیای دارید و ترازو را راست دارید و میزان را کم نکنید. خداوند سبحانه و تعالی اولاً به عدالت و برابری در میزان و سپس از تجاوز در وزن و ترازو و سپس از کم وزن کردن که سبب نقصان و خسران است آگاه نموده است که همگی دارای پیامی است که در آخرت در روز حساب باید تاوان آن را پس دهد.

کم کند از کیل و ترازوی تو

هر جو و هر چه که بازوی تو

روز جزا جمله بیارند پیش

هست یکایک همه بر جای خویش

کم دهی و بیش ستائیت را

با تو نمایند نهائیت را

### وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنْسَارِ ﴿۱۰﴾

و زمین را بر آدمیان گسترد. (۱۰)

### وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنْسَارِ

الْأَرْضَ: مفعول به - وَضَعَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - فاعل (هو) - لِلْأَنْسَارِ: جار و مجرور

و زمین را بگسترده با بنهاد بر سطح آب برای آدمیان تا بر او قرار گیرند. یعنی آن زمین را برای خلق - از انسان و جن و غیره پدید آورد و با هر چیز صاحب روحی از خلق باشد بوجود آورد.

### فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿۱۱﴾

که در آن زمین میوه و درختان خرما دارای غلافهاست. (۱۱)

### فِيهَا فَاكِهَةٌ

فِيهَا: جَارٌ وَمَجْرُورٌ خَيْرٌ مُّقَدَّمٌ - فَكَيْفَهُ: مبتدا مؤخر  
و در آن انواع میوه‌هاست.

وَالْمَخَلُّ ذَاتُ الْأَكْمَامِ

و نیز در آن خرماهای دارای غلافیاست و مثال خرما به جهت تفضیل و مشابهتی که با انسان دارد  
می‌باشد.

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿۱۲﴾

و دانه‌های پوست‌دار و گیاهان خوشبوئی است. (۱۲)

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

و دانه‌های پوست‌دار و گیاهان ریحان و خوشبوئی است مانند گندم و جو و لوبیا و ... که دانه از آن جدا  
می‌شود و نیز دانه‌هایی که در میان پوسته قرار می‌گیرند.

فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ ﴿۱۳﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۱۳)

فَبِأَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبَانِ

فَبِأَيِّ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ

پس از یاد آوری و بر شمردن این همه نعمت‌های مادی و معنوی در این آیه جن و انس را مورد خطاب  
قرار داده می‌گوید «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ نعمت‌هایی که هر یک  
نشانه‌ی روشنی از قدرت و لطف و مهر پروردگار است، چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرده؟»

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ ﴿۱۴﴾

انسان را از گل خشتکی چون سفال آفرید. (۱۴)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ

خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْإِنْسَانُ: مفعول به

می‌گوید انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید. یعنی خلق و آفرینش آدم عليه السلام است که از گل  
خشکیده که همچون سفالی که به آتش پخته شوند آفرید. در حدیث قدسی آمده است: «خمرت طینه

آدم بیدی اربعین صباحاً»

سرشتم طینه آدم را با دست‌های خویش چهل شبانه روز

آن چه بود که اول می‌گریختی، و این چیست که امروز در می‌آوری؟

آری، آن روز از این می‌گریختم، تا امروز در نباید آویختم!

آن روز گل بودم می گریختم، امروز هم دل شدم در می آورم. اگر آن روز به یک گل دوست نداشتم امروز به غرامت آن به هزار دلت دوست می دارم.

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ ﴿۱۵﴾  
و جن را از زبانه‌ی آتش آفرید. (۱۵)

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ

خَلَقَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - الْجَانَّ : مفعول به

و جان را که پدر جن است از شعله‌ی بر آمده از آتش آفرید و اصل جن همانا ابلیس علیه اللعنه است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جن از زبانه‌ی آتش و آدم از گل خشکیده سفال شده بوجود آمده‌اند.

فَيَأْتِيءَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۶﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۱۶)

فَيَأْتِيءَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از یاد آوری این همه نعمت‌ها که بر شما دیم و آفرینش جن از شعله‌ی بر آمده از آتش و آفرینش فرشتگان از نور و آفرینش آدم از گل خشکیده سفال شده، نعمت‌هایی است که نشانه‌ی لطف و قدرت خدای عز و جل است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرده؟ تکرار برای از بین بردن غفلت و تأکید برای حجت است.

رَبُّ الشَّرْقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿۱۷﴾

پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است. (۱۷)

رَبُّ الشَّرْقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

مبتدا: محذوف - رَبُّ : خبر

آفریدگار دو مشرق یکی مشرق تابستانی و دیگری مشرق زمستانی برای آفتاب است و آفریدگار دو مغرب پاییزی و بهاری که این اختلاف مشرق‌ها و مغرب‌هاست که فصلهای چهارگانه‌ی سال را بوجود می آورند. اگر طلوع و غروب یا آفتاب مشرق و مغرب یکسان می بود اختلاف فصل‌ها بوجود نمی آمد.

فَيَأْتِيءَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۸﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۱۸)

فَيَأْتِيءَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس از یاد آوری این همه نعمت‌ها که اختلاف فصول در سال است و فصلی را تابستان و فصلی را زمستان و یا پاییز و بهار می‌نماید. نعمت‌هایی است که نشانه‌ی لطف و قدرت خدای عزوجل است پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾

دو دریا را به گونه‌ای گذاشت که به هم برسند. (۱۹)

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ

مَرَجَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْبَحْرَيْنِ: مفعول به

دو دریا را به گونه‌ای روان و جاری کرد که به هم برسند یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ گفته‌اند آن بحر فارس و روم است که در محیطی به یکدیگر تلاقی می‌کنند.  
مولانا در مثنوی گفت:

اهل نار و خُلد را بین هم دکان	در میانشان بسرزخ لایغیبان
اهل نار و اهل نور آمیخته	در میانشان کوه قاف انگیخته
بهر را همیشه شیرین چون شکر	طعم شیرین رنگ روشن چو قمر
نیم دیگر تلخ همچون زهر مار	طعم تلخ و رنگ مظلم قیروار
هر دو بر هم می‌زنند از تحت و اوج	بر مثال آب دریا موج موج
مهر تلخان را بشیرین می‌کشد	زانک اصل مهرها باشد رقت
قهر شیرین را بتلخی میبرد	تلخ با شیرین کجا اندر خورد
ای بسا شیرین که چون شکر بود	لیک زهر اندر شکر مُضمر بود
نکته‌ی دیگر تو بشنو ای رفیق	همچو جان او سخت پیدا و رقیق
در مقامی زهر و در جایی دوا	در مقامی کفر و در جایی روا

يَفْتَنَاهَا بَرِّزَخٍ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾

میان آن دو برزخی است که به هم تعدی نمی‌کند. (۲۰)

يَفْتَنَاهَا بَرِّزَخٍ لَا يَبْغِيَانِ

يَفْتَنَاهَا: خبر مقدم - بَرِّزَخٍ: مبتدا مؤخر

میان هر دو دریا مانعی و حایلی وجود دارد از قدرت خدا و تنگاتنگ در کنار یکدیگر قرار دارند اما با وجود این در هم نمی‌آمیزند چونکه میان آن دو برزخی است یا خاصیت یکی به تأثیر دیگری از بین نرود چونکه یکی شیرین و دیگری تلخ است.

فِي آيٍ مَّا لَوْ رَكَّبْنَاهَا ثَلَاثِيَانِ ﴿٢١﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۲۱)

## فَبِأَيِّ آيَاتِنَا نُنَكِّدُ بِإِن

پس از ذکر و تکرار این عبارت و موضوعات که دو دریا به گونه‌ای روان هستند و در جوار یکدیگر قرار دارند و یکی بر دیگری تجاوز و تعدی نمی‌کند تا شیرینی یکی بر تلخی دیگری و یا برعکس تأثیر گذار نباشد و از آن استفاده‌های زیادی هم می‌برند همه این نعمت‌ها از نشانه‌ها و لطف و قدرت خدای یگانه و بیکاست. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

## يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾

از آن دو دریا مروارید و مرجان خارج می‌شود. (۲۲)

## يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

## يَخْرُجُ : فعل مضارع - اللَّؤْلُؤُ : فاعل

و از این دو دریا مروارید بزرگ و مرجان کوچک بیرون می‌آید این‌ها جواهراتی هستند که با آن آرایش کنند و از خرید و فروش آن سودها ببرند.

## فَبِأَيِّ آيَاتِنَا نُنَكِّدُ بِإِن ﴿٢٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۲۳)

## فَبِأَيِّ آيَاتِنَا نُنَكِّدُ بِإِن

پس از ذکر و تکرار این عبارت و آنچه از این دو دریای همجوار لؤلؤ و مرجان بدست می‌آید که در خرید و فروخت و یا در آرایش از آن استفاده‌های زیادی می‌برند. باید دانست که این همه نعمت‌ها نشانه لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

صاحب کشف الاسرار شرح می‌کند که بحر خوف و رجا عامه‌ی مسلمانان است و از آن گوهر زهد و ورع و طاعت و تقوی بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان است و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیاء و صدیقان را که از آن گوهر فناری نماید تا صاحبش به منزل بقا یسازد.

ز قعر بحر فنا گوهر فنا یابی و گرنه غوطه خوری این گهر کجا یابی

## وَلَهُ الْبُحُرُ الْمُسْتَنْقَاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ ﴿٢٤﴾

و برای او کشتی‌های روان شونده در دریا مانند کوه‌هاست. (۲۴)

## وَلَهُ الْبُحُرُ الْمُسْتَنْقَاتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ

لَهُ : جار و مجرور خیر مقدم - الْبُحُرُ : مبتدا مؤخر

خداوند کشتی‌های روان شونده در دریا که به مانند کوه‌هاست در بلندی و بزرگی جاری ساخته تا به وسیله‌ی آن در زمان بسیار کوتاه کار تجارت و داد و ستد را انجام دهند و از آن معاملات نفع ببرند و این‌ها نعمت‌های بزرگی هستند.

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۲۵)

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

از ذکر و تکرار این عبارت و آنچه که در دریا به وسیله کشتی های غول پیکر از جایی به جای دیگر مسافرت می کنند و از این طریق به سهولت تجارت و داد و ستد می نمایند تا نفع زیادی برای سوداگران بدست آید. باید بدانیم که این همه نعمت ها نشانه لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

كُلٌّ مِّنْ عَالِيَا فَاوٍ ﴿٢٦﴾

هر که بر روی زمین است قنابذیر هستند. (۲۶)

كُلٌّ مِّنْ عَالِيَا فَاوٍ

كُلٌّ مَبْنُودٌ - فَاوٍ : خیر

همه چیز و همه کس که بر روی زمین اند هلاک شونده هستند یعنی سرانجام همگی باید فانی شوند. آن روز که اسرافیل در صور خود بدمد همگی هلاک شوند و جز الله جاننداری و صاحب روحی باقی نماند.

وَبِئْسَ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾

و ذات پروردگار ماندنی است که صاحب جلال و اکرام و انعام است. (۲۷)

وَبِئْسَ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ

بِئْسَ : فعل مضارع - وَجْهٌ : فاعل

فقط ذات پروردگار تو که بزرگ و با عظمت و جاودان و ماندنی است و دارای فضل و بخشش عام با نعمت هایی که بر مؤمنان ارزانی داشته باقی می ماند.  
نظامی گنجوی گفت:

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
آنچه تفسیر نپذیرد تویی	و آنکه نمرده ست و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو است	ملک تعالی و تقدس تو است
جز تو فلک را خم دوران که داد	دیگ جسد را نمک جان که داد

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۲۸)

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

از بیان و تکرار این عبارت و آنچه که از عظمت و جلال و فضل و کرم خداوند که باقی ماندنی است یاد می‌کند نشانه‌ی نعمت‌ها و لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾

هر که در آسمان‌ها و زمین هست (حاجت خود) از او می‌خواهد و هر روزی او در شأنی است. (۲۹)

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

يَسْأَلُهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - مَنْ: فاعل

و هر که در آسمان‌ها و زمین است حاجت و نیاز خود را از او می‌خواهد و همه به او محتاج‌اند ولی او به همه کس بی‌نیاز است و از او روزی می‌طلبند و درخواست آموزش می‌کنند.

حاجت موری به علم غیب بداند	در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما
از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق	از همه عالم نهان و بر همه پیدای
هر که نداند سپاس نعمت امروز	خیف خورد بر نصیب رحمت فردا
بار خدایا مهمنی و مدبر	وز همه عیبی منزهی و میرا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن	با همه کرویایان عالم بالا
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت	ورنه کمال تو، و هم کی رسد آنجا

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

كُلُّ: مفعول فیه - هُوَ: مبتدا - فِي شَأْنٍ: جار و مجرور، خبر

او اجابت کننده در هر حالی است که هر وقت دعا کننده دعاء کند او را اجابت کند و در مانده را نجات بخشد و غمگین را شاد گرداند و بیمار را صبیح سازد و قومی را عطا دهد و قومی را توبه دهد و قومی را نیاموزد.

کُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ چه شأنتست بدو	هر زمان جلوه‌ی دیگر شود از پرده عیان
جلوه‌ی حسن ترا غایت و پایانی نیست	یعنی اوصاف کمال تواند رد بی پایان

فَأَيُّ ءَالٍ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۳۰)

فَأَيُّ ءَالٍ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ

تکرار و بیان عبارت به جهت تأکید و اهمیت موضوع است. چه چیزی بالاتر از این که هر چه را اهل زمین و آسمان از او بخواهند اجابت کند و ایشان را نجات دهد و قومی را توبه دهد و گناهانشان را

بیمارزد اینها همه نشانه‌ی نعمت‌ها و لطف و قدرت خدای تعالی است. پس چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟

سَنفَعُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ﴿۳۱﴾

به زودی [ای جن و انس] از همه فارغ شده به شما می‌رسیم. (۳۱)

سَنفَعُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ

سَنفَعُ : مستقبل - فاعل (نحن) - آی: منادا - الثَّقَلَانِ : بدل

زود باشد که ما شما را محاسبه و مجازات خواهیم کرد ای دو قوم بزرگ یعنی ای جن و انس محاسبه‌ی خلاق در روز قیامت است. تاکنون همه‌ی نعمت‌هایی که در آیات فوق مطرح کرده در باب نعمت‌های جهان بود ولی در اینجا صحبت از مسئله قیامت و کیفر مجرمان است. آری! در آن روز خداوند قادر متعال همه اعمال و گفتار و نیات دو گروه جن و انس را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده و کیفر و پاداش مناسب برای آنها تعیین می‌کند.

فَيَأْتِي آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۲﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۳۲)

فَيَأْتِي آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

تکرار و بیان عبارت به جهت تأکید و تهدید است چونکه مورد محاسبه قرار گرفتن دو گروه انس و جن را در آینده نزدیک بیان می‌کند و از کیفر مجرمان صحبت می‌کند پس حتماً و قطعاً این دو گروه مورد بررسی و حساب دقیق قرار خواهند گرفت و کیفر و پاداش مناسب به اعمال و گفتار ایشان تعیین خواهد شد.

يَمْشَرَّ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ

إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿۳۳﴾

ای گروه جنیان و آدمیان اگر از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین می‌توانید بیرون بروید پس بیرون بروید اما جز با سلطانی (نیرویی) نمی‌توانید رخنه کنید. (۳۳)

يَمْشَرَّ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا

مَعَشَرَ : منادا - الْجِنُّ : مضاف الیه

پس ای گروه جنیان و آدمیان اگر می‌توانید و قادر باشید از نواحی آسمان‌ها و زمین بیرون شوید پس بیرون بروید. این عبارت خطاب به جنیان و آدمیان در دنیا است یعنی اگر شما می‌توانید از مرگ فرار کنید پس فرار کنید. پس به هر کجای از آسمان‌ها و زمین شما روی بیاورید مرگ شما را خواهد یافت و جان شما را خواهد گرفت و راه فرار و گریزی نیست. این عیان می‌گوید این مربوط به قیامت است

یعنی شما در روز قیامت قادر به نجات و رهایی از عذاب و حساب و کتاب نیستید مگر به حجت و برهان.

لَا تَنْفَعُوكُمْ إِلَّا يَسْأَلُنِي

بیرون نمی‌توانید شد مگر به قهر و تسلط و غلبه و شما نیز دارای این قوت و نیرو نیستید و گفته‌اند روز قیامت فرشتگان گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و جنیان این میدان محشر است اگر می‌توانید بیرون بروید اما نمی‌توانید بیرون بروید مگر به دلایل و برهان. مولانا گفت:

معشر الجن سوره‌ی رحمان بخوان      تستطیعوا تنفذوا را باز دان

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۳۴)

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

تکرار و بیان این عبارت نیز به جهت تاکید و وعید است چونکه برای جنیان و آدمیان در کرانه‌های آسمان و زمین فراری از مرگ و نجات در دنیا نیست و یا در آخرت فرار و نجاتی از میدان محشر نیست پس چگونه ممکن است این نشانه و قدرت و عظمت خدای تعالی را تکذیب کرد؟

يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِدَ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْصِرَانِ ﴿٣٥﴾

زبان‌های از آتش و دود به شما فرستاده شود که یاری همدیگر نکنید. (۳۵)

يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِدَ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْصِرَانِ

يُرْسِلُ: فعل مضارع مجهول - شَوَاطِدُ: نایب فاعل

زبان‌های از آتش و شعله‌ای که بی دود باشد بر شما فرستاده خواهد شد و گویند نحاس روی گذاشته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند پس یکدیگر را یاری نتوانید کرد و عذاب را از هم دیگر منع نتوانید کرد. شیخ سعدی گفت:

کسی دید صحرای محشر به خواب      مس تفته روی زمین ز آفتاب  
همی بر فلک شد ز مردم خروش      دماغ از قیش می‌برآمد به جوش

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۳۶)

فَيَأْتِي ءَالَآءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

این عبارت نیز برای تهدید و وعید است و عذاب در قیامت بر سرشان فرو ریزند و یاری شدن از آن نتوانید کرد و از آن نجات نتوانید یافت پس چگونه می‌توانید نشانه و قدرت خدای تعالی را تکذیب کنید؟

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿۳۷﴾

پس چون آسمان در روز قیامت از خم بشکافتد و چون گل سرخ و روغن گداخته شود: (۳۷)

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ

انشَقَّتِ: فعل ماضی - السَّمَاءُ: فاعل

پس آن هنگام که آسمان برای نزول فرشتگان در روز قیامت شکافته گردد و همچون گل سرخ و روغن گداخته گردد که هر ساعت به رنگی در می آید تغییر رنگ دهد که در اینجا آسمان را یک بار به روغن گداخته و ذوب شده و بار دیگر به گل سرخ که کم رنگی آن مورد نظر است تشبیه شده است که نشانه‌ی هولناکی روز قیامت است.

فِي أَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ كَذِبَانِ ﴿۳۸﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۳۸)

فِي أَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ كَذِبَانِ

باز این عبارت نیز تأکید و تهدید از هولناکی روز قیامت است که در روز رستاخیز آسمان برای نزول فرشتگان شکافته گردد و همچون روغن گداخته شود و همچون گل سرخ گردد که همه‌ی اینها نشانه قدرت و نعمت‌های خدای تعالی و هولناکی روز رستاخیز است پس چگونه می‌توانید نشانه و قدرت خدای تعالی را تکذیب کنید؟

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عری می‌کنند که عریان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشه‌هایشان می‌رسد».

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ ﴿۳۹﴾

در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهِش پرسیده نشود: (۳۹)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ

فَيَوْمَئِذٍ: مفعول فیه - لَا يُسْأَلُ: فعل مضارع مجهول - إِنْسٌ: نایب فاعل

پس در آن روز از گناه او پرسیده نشود یعنی از گناه آدمی و پری استعمال نکنند که چه کاری کردند بلکه سؤال توبیح و تهدید باشد که چرا فلان کار را کردی چونکه گناهکاران با علامت مشخصه شناخته شوند و دیگر نیازی به سؤال نباشد چون آن وقتی که از قبرها برخیزند از سیمای ایشان مشخص خواهد شد و دیگر نیازی به سؤال و جواب آنان نیست.

فِي أَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ كَذِبَانِ ﴿۴۰﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۴۰)

### فَإِيءَآءِ رَبِّكُمْ كَذِبًا

و این بار از تأکید و تهدید گذشته بلکه روزی است که مهر سکوت بر دهانشان گذاشته شود و اعضای بدن به شهادت برخیزند و همگان را مورد خطاب قرار داده و دیگر کنار از کنار گذاشته است. پس چگونه می توان نشانه ها و قدرت خدای تعالی را تکذیب کرد؟

### يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمْتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوَصِيِّ وَالْأَفْقَامِ ﴿٤١﴾

گناهکاران از چهره هایشان شناخته شوند و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند. (۴۱)

### يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمْتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنُّوَصِيِّ وَالْأَفْقَامِ

يَعْرِفُ: فعل مضارع مجهول - الْمُجْرِمُونَ: نایب فاعل - فَيُؤْخَذُ: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل محذوف

و گناهکاران از چهره هایشان شناخته می شوند یعنی به سیاهی چهره و کبودی چشمشان، و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند و به جهنم بیندازند و این کار نگهبانان و خزینه داران جهنم است که بعد از حساب و کتاب دست ها و پاها و گردن های جهنمیان را با زنجیر می بندند و پیشانیهایشان را با پاهایشان جمع می کنند و سپس بر روی خوابیده قرار می دهند و ذر آتش جهنم می اندازند. چنانچه در آیه ۳۴ فرقان آمده: «الَّذِينَ يَحْسُرُونَ عَلٰى وَّجُوهِهِمُ اِلٰى جَهَنَّمَ...»، «کسانی که بر روی به سوی دوزخ کشیده می شوند» از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخص از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد».

### فَإِيءَآءِ رَبِّكُمْ كَذِبًا ﴿٤٢﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۴۲)

### فَإِيءَآءِ رَبِّكُمْ كَذِبًا

و باز این تشبیه از برای جنیان و آدم های روی زمین است که سرانجام تبهکاران و گناهکاران در آخرت چه خواهد بود باید که انسانها و پریان از این صحنه جهنم که دست و پای مجرمان را می بندند و پیشانی آنان را با پاهایشان جمع می کنند و به روی خوابیده به جهنم می اندازند عبرت گیرند آیا با توجه به این عذاب کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

### هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾

این است آن دوزخی که مجرمان آن را انکار می کردند. (۴۳)

### هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ

هٰذِهِ: مبتدا - جَهَنَّمُ: خبر - يُكَذِّبُ: فعل مضارع - الْمُجْرِمُونَ: فاعل

و آن هنگام که مجرمان به آتش دوزخ نزدیک شدند نگاهبانان دوزخ به ایشان می‌گویند: این همان جهنمی است که در دنیا به شما وعید داده شده و از آن شما را بیم داده بودند که شما آن را در دنیا دروغ می‌پنداشتید و آن را تکذیب می‌کردید.

يَطْوُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ ﴿٤٤﴾  
میان آن آتش و میان آب جوشان می‌گردند. (۴۴)

يَطْوُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ

يَطْوُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - بَيْنَهَا : مفعول قیه

و دوزخیان طواف می‌کنند میان دوزخ و میان آب گرم سوزان که گرمای آن بغایت رسیده هر گاه که ایشان را فریادرسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جهنم و آب گرم سوزان باشند پس یکبار حمیم به آنان خورانده می‌شود (آب گرم و سوزان) و بار دیگر زقوم تا در شکم دوزخیان بهم آمیزند و آنچه‌شان اذیت شوند که روده‌هایشان پاره پاره شود.

فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٤٥﴾  
پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۴۵)

فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ

این عذاب و آب گرم و سوزان و زقوم که به دوزخیان خورانده می‌شود که از خوردن آن روده‌های آنان پاره پاره می‌شود. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ اینها همه اخطار و وعیدی است که شما در دنیا به راه راست در آئید تا خود را از عذاب اینچنین نجات دهید.

وَلَمَنْ حَافٍ مَّقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾  
و برای هر کس که از ایستادن در مقابل پروردگارشان ترسیده است، دو باغ است. (۴۶)

وَلَمَنْ حَافٍ مَّقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ

لَمَنْ : جار و مجرور خیر مقدم - جَنَّاتٍ : مبتدا مؤخر

و برای کسیکه از ایستادن در حضور خداوند ترسد و کارهای شایسته کند و به راه راست در آید و پیغمبران را تصدیق کند و آنچه از جانب خدای تعالی آمده است بپذیرد دو باغ است، یعنی دو بهشت دهند. یکی جنت عدن گفته‌اند از آن انسان‌های پرهیزکار است و دیگری از آن جنیان باشد. گفته‌اند دو باغ به ایشان در جنت دهد که یکی از ایشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش.

از عبدالله قیس رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو جنت است که ظروف و هر چه که در آن موجود است از نقره است و دو جنت است که ظروف و هر چه که در او هست از طلاست، و در

جنت عدن بین مردم و بین این که به پروردگارتان نگاه کنند، بجز ردای گنبدانی که وجه [خداوند متعال] است، چیز دیگری قرار ندارد». و نیز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اکثر زنی از زن های بهشت به دنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

فَيَأْتِي آلَاءَهُمْ كَمَا تَكْذِبُونَ ﴿۴۷﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۴۷)

فَيَأْتِي آلَاءَهُمْ كَمَا تَكْذِبُونَ

ولی در این دو آیه بر خلاف آیات قبلی همگان را مورد خطاب قرار داده و ایشان را به بهشت های عدن مژده و توبه می دهند پس می گوید اینها نشانه قدرت ها و نعمت ها و لطف بی زوال و جاودان خداوند است پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿۴۸﴾

و آن دو باغ دارای شاخه های سیارند. (۴۸)

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ

مبتدا: محذوف - ذَوَاتَا: خبر

دو باغ و بوستان دارای شاخه های بسیار از برای بهشتیان آنس و جن است که در هر شاخه از آن شاخه های سبز و خرم انواع و اقسام از میوه های گوناگون است و بهشتیان از آن بهره مند شوند و در آن جاودان مانند آورده اند که میوه های آن دو بهشت نزدیک است که دست ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده بدان رسد و گفته اند کسانی که تکیه دارند و میوه آرزو کنند شاخ درخت سر فرو دارد و آن میوه که خواهد به دهان وی در آید.

فَيَأْتِي آلَاءَهُمْ كَمَا تَكْذِبُونَ ﴿۴۹﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۴۹)

فَيَأْتِي آلَاءَهُمْ كَمَا تَكْذِبُونَ

پس بهشتیان در بهشت و در باغ ها و بوستان آن سیرا کنند و از میوه های آن بخورند می شوند که اینها نشانه قدرت ها و نعمت های بی زوال و جاودان خدای سبحانه تعالی است پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

فِيهَا عَيْنَانِ جُرْمَانٍ ﴿۵۰﴾

در آن دو باغ دو چشمه روان است. (۵۰)

## فِيهَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ

فِيهَا: جار و مجرور خیر مقدم - عَيْنَانِ: مبتدا مؤخر - تَجْرِيَانِ: فعل مضارع - (۱) فاعل در آن دو باغ دو چشمه جاری است که آن باغها را آبیاری می کند. گفته اند یکی از آن دو چشمه، «سَنَمِ» و دیگری «سلسیل» است. که آب یکی از آن بسیار صاف و دیگری از شراب لذیذتر است.

## فِي أَيِّ آيَةٍ رَتَبْنَا تَكْذِبَانَ (۵۱)

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۵۱)

## فِي أَيِّ آيَةٍ رَتَبْنَا تَكْذِبَانَ

آن بهشتیان در بهشت هایی که در آن دو باغ است و در زیر آن دو چشمه روان و از شراب لذیذ آن بهره مند می شوند اینها همه از لطف و محبت خدای تعالی است پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

## فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ لَئِنْ رَأَوْا ثَمَرًا مِنْهَا لَجَعُوا لَهَا فَكَيْفَ يُؤْتَوْنَ (۵۲)

در آن دو باغ از هر میوه دو قسم باشند. (۵۲)

## فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ

فِيهَا: جار و مجرور خیر مقدم - مِثْقَالِ ذَرَّةٍ: مبتدا مؤخر از هر میوه دو قسم موجود باشد که یکی معروف و قبلاً نظیر آن را در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که کسی آن را ندیده و نشنیده باشد.

هر که در راه محبت شدفتنا

هر کرا شمشیر شوقش سر برید

یافت از بحر لقا در آن بقا

میوهی وصل از درخت شوق چید

## فِي أَيِّ آيَةٍ رَتَبْنَا تَكْذِبَانَ (۵۳)

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۵۳)

## فِي أَيِّ آيَةٍ رَتَبْنَا تَكْذِبَانَ

آن بهشتیان از هر دو قسم میوه های معروف و شناخته شده و میوه های غریب و شناخته نشده بهره مند می شوند اینها نشانه ی نعمت های بی زوال و جاودان خداوند است که به بهشتیان وعده داده شده است پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

## مُشْكِبِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَرْقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴)

بهشتیان بر فرش هایی که استر آن از حریر استر باشد آرمیده اند و میوه ی آن دو بوستان نزدیک باشد. (۵۴)

## مُشْكِبِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَرْقٍ

**مَنَّكَوِينَ : حال**

پرهیزکاران و توسندگان در دنیا از حضور و پیشگاه الهی در آن دنیا در بهشت‌ها در حالی که بزرگوارترند از آن است که اسیر آن از دنیای محکم و حریر متبر باشد تکیه کنندگان باشند.

**وَجَى الْجَنَّةِ دَانٍ**

**وَجَى : مبتدا - دَانٍ : خبر**

و میوه‌ی درختان این دو باغ در بهشت در نزد بهشتیان قرار دارد بطوری که دست بدان می‌رسد و گفته‌اند اهل بهشت اگر آرزوی میوه کند شاخه درخت سر فرود می‌آورد و آن میوه که خواهد در دهان وی در آید.

**فِي أَيِّ مَأَلَاءَ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ ﴿۵۵﴾**

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۵۵)

**فِي أَيِّ مَأَلَاءَ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ**

بر آورده شدن این همه آرزوهای بهشتی و بهره‌مندی از انواع و اقسام میوه‌های آن از نشانه‌ها و نعمت‌های بی‌کران خدای تعالی است که به پرهیزکاران می‌رسد از اینوهریره عزیز از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده‌ام که نه چشم مثل آن‌ها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی‌توان نعمت‌های بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود». پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

**فِيهِنَّ قَصِيرَاتُ الْفَرَسِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ لِأَنَّهُنَّ قَبْلَهُنَّ وَلَا جَانٌّ ﴿۵۶﴾**

در آن گوشکها حوران باشند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آن هیچ انس و حتی با آنها آمیزش نکرده است. (۵۶)

**فِيهِنَّ قَصِيرَاتُ الْفَرَسِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ لِأَنَّهُنَّ قَبْلَهُنَّ وَلَا جَانٌّ**

**فِيهِنَّ : جار و مجرور خبر مقدم - قَصِيرَاتُ : مبتدا مؤخر - يَطْمِئِنَّهُنَّ : فعل مضارع - هن : مفعول به -**

**لِأَنَّهُنَّ : فاعل**

در آن گوشک‌ها و قصرها حوران باشند که دست کسی از جن و انس ندو نرسیده و فروخته بشمانند که فقط بر همسران خود نظر می‌اندازند و به او عشق می‌ورزند و آنان دوشیزگان‌اند که آنان هیچ کس را جز از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند. دارای جمال و کمال و محبوب و دوست داشتنی هستند و قبل از او کسی با ایشان آمیزش نکرده است.  
مولانا گفت:

قاصرات الطرف باشد ذوق جان  
قاصرات الطرف باشد آن مدام  
جز بخصم خویش ننماید نشان  
وین حجاب طرفها همچون خیام

فِي أَيِّ آيَةٍ رَّبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٥٧﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۵۷)

فِي أَيِّ آيَةٍ رَّبِّكُمْ تَكْذِبَانِ

این همه نعمت‌های بهشتی از جمله داشتن قصرها و گوشکها و در کنار آن حوران بهشتی که همه دوشیزه و باکره‌اند و با چشمان فروهشته فقط به شوهر خود نظاره‌گرند که در نهایت لطافت و صفا و پاکی و جمال هستند از نشانه‌های نعمت‌های بی‌کران خدای تعالی است که به پرهیزکاران وعده داده شده است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾

گویا اینکه آنها یاقوت و مرجان‌اند. (۵۸)

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ

هن: اسم کان - الْيَاقُوتُ: خبر کان - وَالْمَرْجَانُ: معطوف

در این آیه شریفه تشبیه در جهت انشاء آمده است. می‌گوید:

سپس خدای تعالی آن زنان بهشتی را در لطافت و صفا و پاکی و جمال و حسن به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند. گویا آن حوران مخلوقی از یاقوت در سرخی و صفا و همچون مرجان‌اند در سفیدی و پاکیزگی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زنان بهشت به دنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت، و چادری که بر سرش می‌باشد از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است.»

فِي أَيِّ آيَةٍ رَّبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٥٩﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۵۹)

فِي أَيِّ آيَةٍ رَّبِّكُمْ تَكْذِبَانِ

این موهبت بهشتی یعنی زنان سفید چشم و حوران بهشتی که در لطافت و صفا و پاکی و جمال و حسن به یاقوت و مرجان تشبیه شده و آنچه در حدیث شریف آمده که اگر یکی از آن زنان به این دنیا بیاید بوی خوش آن شرق و غرب عالم را پر خواهد ساخت از لطفها و کرامتهای خدای یگانه و متعال است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴿۶۰﴾  
آیا پاداش نیکی جز نیکی نیست؟ (۶۰)

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ

**جَزَاءُ:** مبتدا - **الْإِحْسَنِ:** مضاف الیه - **إِلَّا:** استثناء - **الْإِحْسَنُ:** خبر  
آیا پاداش احسان و نیکی جز نیکی است؟ پس نعمت‌های بهشتی که در این آیات وصف آن رفته و نعمت‌هایی که برای آنان شمرده شده است از آن کسانی است که پرهیزکاری کرده و کارهای نیکو انجام داده و در انجام اعمال صالحه از دیگران پیشی جسته‌اند صاحب برترین درجات بهشت خواهند شد. کاشفی گفت: حاصل آنست جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را و پاداش شکرها به زیاده و نفوس را به فرح و توبه را به قبول و دعا را به اجابت و سؤال را به عطا و استغفار را به مغفرت و خوف دنیا را به امن آخرت و جزاء فنا فی الله بقا بالله. مولانا گفت:

چيست احسان را مكافات ای پسر	لطف و احسان و ثواب معتبر
در بوستان شیخ سعدی آمده است که:	
یکی سیرت نیک مردان شنو	اگر نیکبختی تو مردانه رو
که شبلی ز جانوت گندم فروش	به ده برد انبان گندم به دوش
نگه کرد موری در آن غله دید	که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
ز رحمت بر او شب نیارست خفت	به مأوای خود بازش آورد و گفت:
مکن بد که بد بینی از یار نیک	نروید ز تخم بدی بار نیک
مروت نباشد که این مور ریش،	پراکنده گردانم از جای خویش
سیاه اندرون باشد و سنگدل،	که خواهد که موری شود تنگدل
درون فسو مانندگان شاد کن	ز روز فروماندگی یسار کن

فِي أَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمْ تُكذَّبَانِ ﴿۶۱﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۱)

فِي أَيِّ آيَاتٍ رَبِّكُمْ تُكذَّبَانِ

این بهشت از آن کسانی است که در دنیا کارهای نیکو انجام داده‌اند در آن صورت در آخرت سزای اعمال نیک پرهیزکاران نیکی خواهد بود. این از الطاف و کرامات الهی است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ ﴿۶۲﴾

و غیر از آن دو باغ، دو بوستان دیگر نیز هست. (۶۲)

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ

مِنْ دُونِهِمَا؛ جار و مجرور خبر مقدم - جَنَّاتٍ : مبتدا مؤخر

و غیر از آن دو بوستان که قبلاً از برای بهشتیان بیان داشته‌ایم دو بوستان دیگری نیز هست. کاشفی گفت: و به جز این بوستان که مذکور شد دو بوستان دیگر است و گفته‌اند دو بوستان اول از زر است برای سابقان و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

قول خداوند متعال که: (به غیر از این دو بوستان دو بوستان دیگر است)

از عبدالله قیس رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو جنت است که ظروف و هر چه در آن موجود است از نقره است، و دو جنت است که ظروف و هر چه که در او هست از طلا است، در جنت عدن بین مردم و بین اینکه به پروردگارش نگاه کنند، بجز ردای کبریائی که بر وجه (خداوند متعال اوست) است، چیزی دیگری قرار ندارد.»

فِي أَيِّ آيَةِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۳)

فِي أَيِّ آيَةِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ

این دو بوستان از نعمت‌های دیگری است غیر از آن دو بوستانی که قبلاً بیان آن رفت و آن بهشت عدن باشد که در آن به پروردگار خود نگاه کنند بجز ردای کبریائی بر وجه خداوند متعال. پس این نعمت از الطاف و کرامات خدای تبارک و تعالی بر بهشتیان است. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

مُدَّهَاآتَانِ ﴿٦٤﴾

دو باغ سبزی که از انبوهی درختان سیاه می‌نماید. (۶۴)

مُدَّهَاآتَانِ

مبتدا محذوف - مُدَّهَاآتَانِ: خبر

آن دو بهشت سبز است که به نظر بیننده به سیاهی می‌زند.

فِي أَيِّ آيَةِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۶۵)

فِي أَيِّ آيَةِ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ

پس ای گروه انس و جن کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

فِيهِمَا عَيْنَانِ فَضَاخَتَانِ ﴿٦٦﴾

در آن دو، دو چشمه فواره زنان وجود دارد. (۶۶)

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَصَاحَتَانِ

فِيهِمَا: جار و مجرور خیر مقدم- عَيْنَانِ: مبتدا مؤخر  
در آن دو بهشت دو چشمه فواره زن به آب وجود دارد و هر چند از آب آن بردارند باز بجوشد و آب آن کم نشود.

فِي أَيِّ مَالٍ رَبِّكُمَا تُكذِبَانِ ﴿٦٧﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۶۷)

فِي أَيِّ مَالٍ رَبِّكُمَا تُكذِبَانِ

و خود دو چشمه در بهشت که آب آن جوشنده است یکی دیگر از نعمت ها و لطف های خداوند است پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾

در آن دو میوه های خرما و انار است. (۶۸)

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ

فِيهِمَا: جار و مجرور خیر مقدم- فَاكِهَةٌ: مبتدا مؤخر  
در این دو بهشت میوه های بسیاری باشد از خرماستان و درختان انار که بهشتیان از آن برخوردار گردند.

فِي أَيِّ مَالٍ رَبِّكُمَا تُكذِبَانِ ﴿٦٩﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۶۹)

فِي أَيِّ مَالٍ رَبِّكُمَا تُكذِبَانِ

یکی دیگر از نعمت های بزرگ و از نشانه های قدرت بارئ تعالی میوه های بهشتی از جمله خرما و انار است پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

فِي هِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾

در آن نیک سیرتان خوب صورت اند. (۷۰)

فِي هِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ

فِي هِنَّ: جار و مجرور خیر مقدم- خَيْرَاتٌ: مبتدا مؤخر  
در آن بهشت دوشیزگان نیک سیرت و خوب صورت اند. یعنی زنان خوش خلق و زیباروی.  
شیخ سعدی گفت:

چو شیرین سخن باشد و خوب روی  
به دیدار او در بهشت است سوی

فَإِيَّاءُ مَا آتَا رَبِّيكَمَا تَكْذِبَانِ ﴿٧١﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۷۱)

فَإِيَّاءُ مَا آتَا رَبِّيكَمَا تَكْذِبَانِ

یکی دیگر از نعمت‌های بهشتی دوشیزگان خوش خلق و خوش سخن و نیکو و با جمال‌اند و این نمایانگر عظمت خدای تعالی است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْبُيُوتِ ﴿٧٢﴾

سیاه چشمان‌اند که در خیمه‌ها نگاهداشته شده‌اند. (۷۲)

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْبُيُوتِ

حُورٌ: بدل

حورانی سیاه چشم‌اند که در پرده‌ها نگاهداشته شده و فقط به شوهران خود نگاه می‌کنند و به دیگران بی توجه‌اند و یا غرفه‌ها و حجره‌های داماد و عروس است که در آن بهشتیان با حوران‌اند و با یکدیگر به عشق بازی می‌پردازند و به دیگری بی توجه‌اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن قیس روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «در جنت خیمه‌ای است از مروارید میان خالی که عرض آن شصت میل است، در هر گوشه‌ی آن مردمی است که مردمان گوشه‌ی دیگری را نمی‌بینند، مؤمنین به تماشای کسانی که در این خیمه قرار دارند می‌آیند...»

فَإِيَّاءُ مَا آتَا رَبِّيكَمَا تَكْذِبَانِ ﴿٧٣﴾

پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ (۷۳)

فَإِيَّاءُ مَا آتَا رَبِّيكَمَا تَكْذِبَانِ

این حوران بهشتی نگاهداشته شده در خیمه‌ها از برای بهشتیان یکی دیگر از نعمت‌های خداوند بزرگ و با عظمت است پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟

لَا يَطْمِئِنُّنَّ إِلَىٰ قَبْلِهِمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٧٤﴾

که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آن هیچ انس و جنی با آنها آمیزش نکرده است. (۷۴)

لَا يَطْمِئِنُّنَّ إِلَىٰ قَبْلِهِمْ وَلَا جَانٌّ

يَطْمِئِنُّنَّ: فعل مضارع - هن: مفعول به - إِلَىٰ: فاعل

در آن بهشت خوران باشند که دست کسی از جن و انس بدو نرسیده و فروهشته چشمان اند که فقط به همسران خود نظر می اندازند و به او عشق می ورزند آنان دوشیزگانی اند که هیچ کس را جز شوهران خود زیباتر نمی بینند. دارای جمال و صفا و در نهایت پاکی هستند و کسی با ایشان آمیزش نکرده است.

فِي أَيِّ آيَاتِنَا نَكِّدِينَ ﴿٧٥﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۷۵)

فِي أَيِّ آيَاتِنَا نَكِّدِينَ

خوران بهشتی پاک دامنان و دوشیزگان خوش خلق و نیک صورت و با جمال یکی دیگر از نعمت ها و نشانه های قدرت خالق بار تعالی است. پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟

مُتَّكِبِينَ عَلَى رَقَبٍ خَضِرٍ وَعَبَقَرِيٍّ حَسَانٍ ﴿٧٦﴾

بر فرش های سبز رنگ و بالش های نیکو تکیه زده اند. (۷۶)

مُتَّكِبِينَ عَلَى رَقَبٍ خَضِرٍ وَعَبَقَرِيٍّ حَسَانٍ

مُتَّكِبِينَ : حال

اصحاب یمین، بهشتیان بر بالش های سبز رنگ تکیه زده یعنی بر فرش بسیار با ارزش و در نهایت نیکویی تکیه زدگان اند و بر فرش های منقش بی نظیر و بسیار زیبا می لمد.

فِي أَيِّ آيَاتِنَا نَكِّدِينَ ﴿٧٧﴾

پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را تکذیب می کنید؟ (۷۷)

فِي أَيِّ آيَاتِنَا نَكِّدِينَ

پس بهشتیان بر روی فرش های سبز رنگ و بالش های نیکو و زیبا تکیه می زنند پس چگونه ممکن است این همه نعمت های بهشت را نادیده گرفت و آن را تکذیب کرد.

نعمت های پروردگارتان به قدری زیاد و به قدری با ارزش است که جای تکذیب نیست.

بِذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

بزرگ است نام پروردگارت که دارای جلال و اکرام است. (۷۸)

بِذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

بِذِكْرِ : فعل ماضی - اسْمُ : فاعل

یا بزرگ است نام پروردگارت و او صاحب جلال و اکرام و بزرگی است، اوست پاک، دارای عزت و عظمت، شکوه و کرامت، توبه پذیر گناهکاران و آماده کننده بهشت و نعمت های آن از قبیل میوه ها و درختان و جوی ها برای بهشتیان و قرار دهنده خوران بهشتی از برای عشق بازی و لذت ایشان پس او را باید ستایش و ستایش کرد و در مقابل نعمت های بی کران او شکرگزار باید بود و چه کسی غیر از او

تجارتی بر پیش و نیابت است فقط اوست که دنیا و آخرت بافرید و صاحب ملک تنها اوست، پسر  
 پناه من پریم و از او باری من جوئیم باشد که ما را هدایت کند  
 از پس خرابات خوانجه عبداللہ البیاضی  
 الیوم از جود تو مقلید و نصیبی است از کرم تو هر ذره مفیدی را طیبین است، از سمعت و خست تو  
 هر کس را تیری است هر یکی را جان بدانشه، و هر یکی را به رنگ و خنده این است که من تو نمایند  
 «کل یدم هر نفس نشانه برفیع تو ما و بضع آخرین»

## سوره الواقعة

سوره «واقعه» نازای تودوشش آیه و مکی است. ابن عباس گفت یک آیه در مدینه فرود آمده است «افبهذا الحديث انتم مسهونون». در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر بقول مقاتل بن سلیمان یک آیت «ثله من الاولین و ثله من الاخرین». این سوره بجهت واقع شدن «واقعه» در آغنان واقعه نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که عثمان بن عفان - عبدالله بن مسعود را در حالت بیماری عیادت کرد. به عبدالله بن مسعود گفت که - به وقت حاجت و ضرورت، سوره الواقعة بخوانید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم. «من قرأ سورته الواقعه کل لیله لم تصبه فاقه ابدًا». هر که سوره الواقعة هر شب بخواند فقر و فاقه‌ای هرگز بدو نرسد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

یاد کن آنگاه که واقعه واقع شد (قیامت). (۱)

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ

إِذَا: مفعول فيه - وَقَعَتِ: فعل ماضی - الْوَاقِعَةُ: فاعل

الْوَاقِعَةُ: اسمی از اسمهای قیامت است. و قیامت بدانجهت واقعه نامیده شده است که وقوع آن حتمی و قطعی است. می‌گوید: هنگامیکه واقعه عظیم یعنی قیامت برپا شود.

لَيْسَ لَوْعِنَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

که وقوع آن (در وقت موعود) دروغ نیست. (۲)

لَيْسَ لَوْعِنَهَا كَاذِبَةٌ

لَوْعِنَهَا: جار و مجرور خبر لَيْسَ مقدم - كَاذِبَةٌ: اسم لَيْسَ موخر

و در موعود مقرر در وقوعی آن هیچ دروغی نیست و یا دمیدن اسرافیل در صور یعنی نفخه دوم قیامت واقع خواهد شد و همه از قیامت بر خواهند خاست و در آن هیچگونه شک و تردیدی نیست و به حساب و کتاب اعمال انسانها رسیدگی خواهد شد.

### خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿۳﴾

هم پست کننده (جماعتی) است و هم بالا برنده. (۳)

### خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ

مبتدا محذوف - خَافِضَةٌ : خیر - رَافِعَةٌ : خیر ثانی

در آن روز قومی را از روی عدل به جهت نفاق و شرکشان و گناهشان پست کننده و به اسفل ساقطین فرو برنده است و گروهی را به جهت اعمال نیکشان و اخلاصشان به اعلیٰ علیین بالا برنده است. آنانکه از مکر و حيله شیطانی رسته و به حق پیوسته‌اند در آن دنیا به درجات اعلیٰ می‌رسند و آنانکه از شهوات حیوانی پیروی کرده‌اند در پست‌ترین جای دوزخ جای گیرند در حدیث شریف آمده است که: حضرت مصطفیٰ ﷺ فرمود:

ان الله تعالى خلق الملائكة و ركب فيهم العقل، و خلق البهائم و ركب فيهم الشهوة و خلق بني آدم و ركب فيهم العقل و الشهوة، فمن غلب عقله شهوته فهو اعلیٰ من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم.

براستی خداوند تعالی فرشتگان را خلق کرده و در آنان عقل و خرد قرار داد و چهار پایان را آفرید و در آنان شهوت قرار داد. سپس فرزندان آدم را آفرید و در آنان عقل و شهوت در آمیخت، انسانی که در وجود او عقل بر شهوت غالب شود، بالاتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقل و خرد او چیره شود پست تر از چهار پایان است.

### إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿۴﴾

آن گاه که زمین با لرزش (هول انگیز) بلرزد. (۴)

### إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا

إِذَا: مفعول فيه - رُجَّتِ: فعل ماضی مجهول - الْأَرْضُ: نایب فاعل - رَجًا: مفعول مطلق به یاد آور آن هنگام که زمین به لرزش در آورده شود جنبیدنی سخت، بروجهی که هر بنا که بر آنست منهدم و نابود گردد.

### وَيُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ﴿۵﴾

و کوه ها پاره پاره کرده شود چه پاره پاره شدنی. (۵)

### وَيُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا

يُسَّتِ: فعل ماضی مجهول - الْجِبَالُ: نایب فاعل - بَسًا: مفعول مطلق و کوه ها سخت خرد و ریزه شود. و رانده شود آن کوه ها راندنی سخت تا شکسته و پاره پاره گردد.

### فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿۶﴾

و مانند غباری پراکنده گردد. (۶)

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا

(هی) اسم کان - هَبَاءٌ : خیر کان

یس غباری پراکنده شوند چنانکه در شعاع آفتاب، ذرات غبار مانند ذره دیده می شود.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿۷﴾

و شما سه قسم شوید (ازواج سه گانه ای باشید). (۷)

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً

تم: اسم کان - أَزْوَاجًا : خیر کان - ثَلَاثَةً : نعت

و شما به گروههای سه گانه تقسیم می شوید. یعنی حال و وضع آدمها در آن روز به سه نوح خواهد بود.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿۸﴾

اهل سعادت چه حال دارند، اهل سعادت چه حال دارند؟ (۸)

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

بسی خداوند متعال به بیان وضع این سه گروه می پردازد و می گوید: یس اصحاب یمین چه حال دارند. اصحاب یمین چه حال دارند؟ آنان در بهترین وضعی قرار خواهند داشت. اصحاب یمین کسانی اند که کارنامه اعمالشان در آن روز بدست راست ایشان دهند. ایشان اهل سعادت اند و جایگاه ابدیشان بهشت است.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿۹﴾

اهل شقاوت چه حال دارند. اهل شقاوت چه حال دارند؟ (۹)

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ

أَصْحَابٌ : مبتدا - مَا : مبتدای ثانی - أَصْحَابٌ : خبر ثانی - جملة خبر أَصْحَابٌ

و اصحاب مشتمه<sup>۱</sup> چه حال دارند؟ آنان در بدترین شرایط رستاخیز قرار دارند و اصحاب دست چپ کسانی اند که کارنامه اعمال ایشان را در آن روز بدست چپشان دهند و ایشان اهل بدبختی و شقاوت اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از امام علی<sup>ع</sup> روایت است که گفت: از پیغمبر خدا<sup>ص</sup> شنیدم که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی که آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در

<sup>۱</sup> - اصحاب دست راست  
<sup>۲</sup> - اصحاب دست چپ

آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟  
می‌گویند: شما را به کار نیک امر می‌کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی‌دادم، و شما را از کار بد منع می‌کردم ولی خودم آنرا مرتکب می‌شدم.

وَالسَّيِّئُونَ السَّيِّئُونَ ﴿۱۰﴾

و سبقت گیرندگان که پیشی گرفته‌اند. (۱۰)

وَالسَّيِّئُونَ السَّيِّئُونَ

السَّيِّئُونَ: مبتدا - السَّيِّئُونَ: تاکید

و سومین گروه، کسانی‌اند که به ایمان پیشی گرفتگان‌اند چون مرد مؤمن آل فرعون و یا حبیب نجار و یا ابوبکر صدیق و علی مرتضی‌الکلیله یا پیشروان در صف جهاد و ایشان پیش تازان به سوی بهشت هستند. پس اصحاب یمین اهل بهشت و اصحاب دست چپ اهل دوزخ و سبقت گیرندگان به پیشگاه الهی، یعنی مقربون که پیامبران و صدیقان و شهداء و عرفا و اولیاء هستند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند، رویشان مانند ماه شب چهارده می‌درخشند، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می‌اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می‌کنند، ظرفهایشان از طلا، و شانه‌هایشان از طلا و نقره و در مجمرهایشان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدامشان دو همدسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوان از لای انگشتهای شان دیده می‌شود، با هم اختلاف و کینه‌توزی نداشته و دل‌های شان دل یک شخص است، و صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می‌گویند».

و نیز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اهل جنت کسانی‌را که در فوق شان در غرفه‌ها می‌باشند، طوری می‌بینند که شما ستاره درخشانی را که در آسمان بطرف مشرق و یا مغرب در حال حرکت است، می‌بینید، و این سبب برتری عده‌ای بر عده‌ای دیگری است» مردم گفتند: یا رسول الله! این چیزی را که فرمودید منازل انبیاء بوده و پدیدگران نمی‌رسد، فرمودند: «نه خیر! چنین نیست، قسم بذاتیکه جانم در دست اوست، این چیزها از اشخاصی است که ایمان آورده و پیغمبران را تصدیق کرده‌اند».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾

آنها خودشان مقربانند. (۱۱)

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا ثانی - الْمُقَرَّبُونَ: خبر ثانی

این گروه مقربان یعنی نزدیک گردانیده شدگان به رحمت و کرامت اند و بر آنان است پاداش بزرگی از جانب خدای رحمان و رحیم.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۱۲﴾

(آن مقربان) در نعمتهای بهشت باشند. (۱۲)

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

۳ آن مقربان و نزدیک شدگان درگاه الهی در بوستانهایی که در آن انواع نعمتهای بهشتی است قرار خواهند گرفت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: فرمودند: «خداوند متعال می فرماید: برای شدگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری منظور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود.»

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾

آن مقربان، گروهی از پیشینیان اند. (۱۳)

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ

مبتدا: محذوف - ثَلَاثَةٌ: خبر

آن مقربان گروهی از پیشینیان اند بسیار زیاد از امتهای گذشته یعنی امتهایی از حضرت آدم علیه السلام تا پیمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿۱۴﴾

و اندکی از پسینیان اند. (۱۴)

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ

قَلِيلٌ: معطوف

و اندکی از پسینیان یعنی امتهای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که نسبت به امتهای گذشته اندک اند چون تعداد پیغمبران در امتهای گذشته زیاد بوده اند آن زمانیکه این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گریان شد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما به تو گرویدیم و تو را تصدیق کردیم و از میان امت ما بجات نیاید مگر اندکی، این آیت آمد که «وَلِلَّهِ مِنَ الْآخِرِينَ». حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیت بر روی خواند و عمر فرمود که رضینا من ربنا»

در خیر است که اهل بهشت صدویست صف باشند هشتاد صف از امت محمد ﷺ و چهل صف از امتهای سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند.

عَلَى شُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾

تکیه زده بر روی تختهای زربفت مرصع (۱۵)

عَلَى شُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ

عَلَى شُرُرٍ: جار و مجرور - مَوْضُونَةٍ: نعت

در حالیکه آن مقربان و سابقین بر روی تختهای بافته شده به زر و یاقوت و زمرد تکیه کرده اند.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِنِينَ ﴿۱۶﴾

روبروی هم تکیه زده اند. (۱۶)

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِنِينَ

مُتَّكِنِينَ: حال - مُتَّقِنِينَ: حال ثانی

که روبروی هم بر آنها تکیه زده یعنی بر روی تختهای زربافت یاقوت و زمرد روبروی هم در حالت شادمانی و انس و سرور بر آن تکیه زده اند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾

و بر گردشان نوجوانان جاویدان می گردند. (۱۷)

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ

يَطُوفُ: فعل مضارع - وِلْدَانٌ: فاعل

و کودکان (نوجوانان) جاوید مانندگان در دور و بر این مقربان برای خدمت می گردند با قیافه کودکانه چونکه خردان نسبت به خدمت از بزرگان زیباتر و جلوه گزینند و گویند آراستگان بنه گوشواره های زرین و این کودکان را خداوند برای خدمت بهشتیان خلق کرده است.

يَا كُوَابٍ وَّابَارِيقٍ وَّكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾

یا کوزه ها و ابریق ها و با پیاله هایی از شراب جاری (دورشان می گردند). (۱۸)

يَا كُوَابٍ وَّابَارِيقٍ وَّكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ

و آن کودکان دور و بر این مقربان برای خدمتگزاری می گردند در حالیکه در دستهایشان کوزه ها و ابریق ها و جام هایی از شراب روان و گواراست و در آن جا چشمه های شراب بهشتی است.

لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُرْفُونَ ﴿۱۹﴾

که بهشتیان از آن سردرد نگیرند و بدمنست نشوند. (۱۹)

لَا يَصْنَعُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْفَعُونَ

يَصْنَعُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

از نوشیدن آن شراب سر صحت نشوند یعنی آن می را خمار نباشد و نیز از آن بی عقلی و بی هوش نمی شوند که خداوند شراب بهشت را از مستی، سردرد، قی و پیشاب پاک داشته است.

وَلَنْكِهِمْ مِمَّا يَشْتَرُونَ ﴿۲۰﴾

و میوه هایی از آنچه بر می گزینند. (۲۰)

وَلَنْكِهِمْ مِمَّا يَشْتَرُونَ

وَلَنْكِهِمْ: معطوف

و دیگر اینکه آن نوجوانان خدمتگزار با میوه هایی از آنچه بر می گزینند، یعنی آنچه را که بهشتیان به میل خود هر چه را بخواهند انتخاب می کنند آماده بله برای اهل بهشت هستند.

وَلَنْرَطَّبَهُمْ مِمَّا يَشْتَرُونَ ﴿۲۱﴾

و با گوشت مرغ از هر جنس که پسند کنند. (۲۱)

وَلَنْرَطَّبَهُمْ مِمَّا يَشْتَرُونَ

يَشْتَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و با گوشت پرندگان که دارای لطیف ترین گوشتهاست از آنچه که آرزو کنند و بر وجهی که بخواهند، پریان شده حاضر و آماده باشد.

وَسَوْفَ نَعِينُ ﴿۲۲﴾

و سفید رویان سیاه چشم. (۲۲)

وَسَوْفَ نَعِينُ

خبر مقدم معذوف - سَوْفَ مبتدا مؤخر - نَعِينُ نعت

و خدمتگزاری آن مهربان زنان سیاه چشم سفید روی و گشاده روی و گشاده چشمان در صفا و لطافت آماده اند و در دوروبر ایشان می گردند.

كَأَمْثَلِ الزُّوَلِ الْمَكُونِ ﴿۲۳﴾

مانند مروارید نهان در میان صدف پوشیده شده است. (۲۳)

كَأَمْثَلِ الزُّوَلِ الْمَكُونِ

كَأَمْثَلِ: جار و مجرور

آن زنان حور در سفیدی و زیبایی و در غایب لطافت و صفا و جمال به لؤلؤ پوشیده در میان صدف تشبیه شده است. که هر گاه آن مروارید از صدف بیرون آید درخشش آن اطراف را نورانی و چشمان را خیره نماید آن زنان حور نیز هر گاه خود را به شوهران مخصوص خود نشان دهند چشمان شوهران خود را خیره نمایند چونکه دست هیچ غیری بدو نرسیده و دوشیزه و بکر و در کمال لطافت و صفا و درخشش ظاهر می شوند.

جَزَاءَ يَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾

این پاداشی برای آنچه می کردند. (۲۴)

جَزَاءَ يَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

جَزَاءً: مفعول لاجله - (و) اسم کان - يَعْمَلُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر کان

این همه پاداش و نعمتهای بهشتی برای اهل بهشت بخاطر آنست که در دنیا از کارهایی نیک و انجام فرایض که عمل کرده اند در آخرت به ایشان پاداش داده می شود.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا

در آن بهشت سخنان بیهوده و گناه آلود نمی شنوند. (۲۵)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا

لَا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - لَغْوًا: مفعول به

در بهشت سخنان لغو و بیهوده گفته نمی شود چون فحش و دشنام و ناسزا و نیز سخنی پر زبان جاری نمی گردد که به گناه آلود باشد.

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿۲۶﴾

مگر گفتاری می شنوند که آن سلام است و سلام. (۲۶)

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا

قِيلًا: مستثنی - سَلَامًا: بدل - سَلَامًا: توكید

و یکی از صفات سابقون و مقربان آنست که علاوه بر اینکه سخن زشت و بیهوده و ناروا به یکدیگر نمی گویند بلکه به همدیگر سلام و شاد باش می گویند گفته اند که فرشتگان به آنان سلام می گویند، و خدای تعالی بر می انگیزد فرشتگان را برای آنها بر سلام دادن.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۲۷﴾

اهل سعادت چه حال دارند، اهل سعادت چه حال دارند؟ (۲۷)

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ

أَصْحَابُ: مبتدا - مَا: مبتدای ثانی - أَصْحَابُ: خبر ثانی - جمله خبر مبتدای اول

این آیه معطوف به «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» است. در یازده اصحاب الیومین گفته شد که آنان کسانی اند که کارنامه اعمالشان در روز قیامت بدست راست ایشان داده خواهد شد و این زهی سعادت است که کارنامه اعمال انسان از سمت راست به ایشان داده شود. پس ایشان اهل بهشت و سعادت اند و جایگاه ابتدیشان بهشت جاودان است.

### فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۲۸﴾

در جوار درختان سدربی خار اند. (۲۸)

### فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ

فِي سِدْرٍ: جازو مجرور - مَخْضُودٍ: نعت

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ وجود دارد که به آن سجع می گویند. می گویند، آن بهشتیان اصحاب یمن در کنار درختان سدربی خار قرار دارند و در آن می آرامند.

### وَوَطْحٍ مَّنْضُورٍ ﴿۲۹﴾

و درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است. (۲۹)

### وَوَطْحٍ مَّنْضُورٍ

و اصحاب یمن در جوار درخت موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است قرار می گیرند و از آن بهره مند می شوند.

### وَوِظَلٍّ مَّدْودٍ ﴿۳۰﴾

و در سایه گسترده ای آن (می آرامند). (۳۰)

### وَوِظَلٍّ مَّدْودٍ

وِظَلٍّ: معطوف - مَدْدُودٍ: نعت

آن مقربین در گاه الهی و بهشتیان اصحاب یمن در سایه گسترده ای که هرگز از بین نرود می آرامند و به استراحت و خوشی می پردازند.

به گردن بر از خلد پیرایه پی

یکی شخص از این جمله در سایه پی

### وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿۳۱﴾

و در آب روان و ریزان (سیر می کشند). (۳۱)

### وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ

وَمَاءٍ: معطوف - مَسْكُوبٍ: نعت

۱- رنگا به ذیل آیه ۱، سوره نجم

آن اصحاب یمین در آب ریزان و روان که از جنت عدن بر بوستانهای دیگر که دارای درختان سدر و سایه ای دراز و گسترده و بی زوال دارند می ریزند سیر می کنند.

وَفَنَكِهِمْ كَبِيرٌ ﴿٣٢﴾

و در میوه ای بسیار قرار دارند. (۳۲)

وَفَنَكِهِمْ كَبِيرٌ

وَفَنَكِهِمْ : معطوف - كَبِيرٌ : نعت

و آن مقریین در جایی پر میوه قرار دارند و از آن بهره مند می شوند میوه هایی همچون خرما و انار نظیر بعضی از آن میوه ها را در دنیا دیده اند و بعضی را ندیده و نشنیده اند.

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

که (آن میوه ها) تمام نشود و از آن منع کرده نشود. (۳۳)

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ

مَقْطُوعَةٍ : نعت - مَمْنُوعَةٍ : معطوف

که آن میوه ها تمام نشود و از آن منع کرده نشود از خوردن آن چون ناکستنی و قطع نشدنی است.

وَفَرُشٍ مَّرْقُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

و فرشهای بر افراشته شده. (۳۴)

وَفَرُشٍ مَّرْقُوعَةٍ

وَفَرُشٍ : معطوف - مَّرْقُوعَةٍ : نعت

و همچنین مقریین بر روی فرشهای بر افراشته شده بر بالای تختها می آرامند. بقول: مراد از فرش های بر افراشته، بنی آدم اند و آفرینش تو بعد از بزرگسالی و مرگشان به حالت جوانی می باشد.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾

براستی ما آنان را آفریدیم چه آفریدنی! (۳۵)

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً

(نا) اسم ان - أَنْشَأْنَاهُنَّ : فعل ماضی - (نا) فاعل - هن : مفعول به - إِنشَاءً : مفعول مطلق

بدرستی که ما آنان را یعنی خورعین و ... را ابتداءً و بدون سبب ولادت زنان آفریده ایم، یعنی ایشان را به وضع خاصی بوجود آوردیم و خلق کردیم که برانزده بهشتیان باشد.

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾

پس آنان را (حوران) دوشیزه گردانیم. (۳۶)

## فَعَلْنَهُنَّ أَنْكَارًا

فَعَلْنَهُنَّ : فعل ماضی - (نا) فاعل - هن : مفعول به - أَنْكَارًا : مفعول به ثانی

پس آن حوران را دختران و دوشیزگان گردانیم هرگاه که برای ازدواج به نزد ایشان آیند آنان را بگریابند.

مصطفی ﷺ فرمود: در بهشت عروب<sup>۱</sup> نیست زنانی که از همه عیبها و آفتها پاک کرده شده که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و مرگ، معاذین جبل گفت: حضرت رسول ﷺ فرمودند: بهشتیان در بهشت سی و سه ساله می شوند چنانکه در دنیا دزین سن و سال باشند، کمال جوانی و قدرت مرد درین وقت است و در جای دیگر سی سال ذکر کرده است.

## عُرَبًا أَرْبَابًا ﴿۳۷﴾

(آن حوران) همسر دوست و هم سن و سال اند. (۳۷)

## عُرَبًا أَرْبَابًا

عُرَبًا : نعت - أَرْبَابًا : نعت

آن حوریان، همسر دوست و هم سن و سال اند. عرب جمع عروب، عبارت است از زنی که بسیار شوهر دوست است. و ارباب زنانی هستند که هم سن و ساله اند گفته اند سی و سه ساله و یاسی ساله اند.

## لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۳۸﴾

برای اصحاب یمین. (۳۸)

## لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ

لِأَصْحَابِ : جار و مجرور - الْيَمِينِ : مضاف الیه

این حوران بهشتی که صفاتش را بر شمردیم از آن اصحاب یمین اند.

## ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۹﴾

که گروه بسیاری از پیشینان اند. (۳۹)

## ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ

ثَلَاثَةٌ : مطلق

آنان یعنی اصحاب یمین گروهی اند از پیشینان که از زمان حضرت آدم تا بعثت حضرت رسول اکرم ﷺ بدینا آمده و در گذشته اند.

## وَأُولَئِكَ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿۴۰﴾

<sup>۱</sup> - عروب مرد بی زن

و گروه بسیاری از متاخران اند. (۴۰)

وَنَلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ

این همان امت محمد ﷺ هستند و این گروه نسبت به گروه نخستین اندک هستند اما در میان این امت صالحان و مومنان بسیارند در خیر است که اهل بهشت صدویست صنف باشند هشتاد صنف از امت محمد ﷺ و چهل صنف از امتهای سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند.

وَاصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿۴۱﴾

و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال چه حال دارند؟ (۴۱)

وَاصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ

أَصْحَابُ : مبتدا - مَا : مبتدا ثانی - أَصْحَابُ : خبر ثانی - جمله خبر اول

و اما اصحاب شمال، اصحاب دست چپ چه بی مقدار و خوار و ذلیل اند یعنی آنانکه کارنامه اعمالشان از سمت چپ به ایشان داده خواهد شد چه بدبختی و چه روزی خواهند داشت. مولانا گفت:

تاکه خوفت زاید از ذات الشمال لذت ذات الیمین بر جی الرجال

فِي سَمُورٍ وَحَمِيمٍ ﴿۴۲﴾

در میان بادهای گرم و کشنده و آب گرم و سوزان قرار دارند. (۴۲)

فِي سَمُورٍ وَحَمِيمٍ

فِي سَمُورٍ : جار و مجرور - وَحَمِيمٍ : معطوف

آنان یعنی اصحاب شمال در میان بادهای گرم و کشنده و آب گرم و سوزان قرار دارند صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم و باد کشنده در جسد ها و کیده های ایشان اثر کند به خمیم پناه جویند آنطوریکه گرمای دکان در دنیا آب می جویند و چون در حمیم (آب گرم و سوزان) در افتند از حرارت آن آب بیشتر عذاب می بینند و اگر آنرا بنوشند روده ها و کیده های ایشان را پاره پاره کند پس به سایه پناه می برند آنگاه از سایه خبر می دهد و می گوید:

وَوَيْلٌ مِّنَ يَّحْمُورٍ ﴿۴۳﴾

و سایه ای از دود غلیظ. (۴۳)

وَوَيْلٌ مِّنَ يَّحْمُورٍ

وَوَيْلٌ : معطوف - مِّنَ يَّحْمُورٍ : جار و مجرور

اصحاب شمال، آنانکه اهل دوزخ اند، از گرمای بادهای کشنده و از خمیم یعنی آب گرم و سوزان به سایه پناه می برند و آن سایه نیز از طرف دیگر از دود غلیظ و داغ و خفه کننده است دوزخیان را

آنچنان گرفتار می سازد که تاب و توان را از آنان می گیرد و بدین طریق از سه محور عذاب به جان ایشان می افتد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان ترین عذاب دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

لَا يَارِي وَلَا كَرِيمٌ ﴿٤٤﴾

(که آن سایه) نه خنک است و نه خوش. (۴۴)

لَا يَارِي وَلَا كَرِيمٌ

سایه‌ی آن دوزخ مانند سایه های دیگر خنک نیست بلکه دود سیاه و غلیظ که بسیار گرم و داغ و سوزان است و نه خوش و فرح بخش است، و چشم انداز خوبی هم ندارد یعنی نه سود رساننده و نه راحت بخشنده است. بلکه خود بلای دیگری از آتش جهنم است.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

براستی ایشان پیش از این از ناز پروردگان بودند. (۴۵)

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ

هم: اسم آن - (و) اسم کان - قَبْلَ: مفعول فیه - مُتْرَفِينَ: خبر کان

پندوستی که ایشان یعنی اهل شقاوت (اصحاب شمال) پیش از این در دنیا به ناز و نعمت پرورده شدگان و به هوا و هوس و شهوات دنیوی غرق شدگان بودند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانها، و جنت به سختی ها و مشکلات پیچیده است».

وَكَاثِرًا يَصْرُوفًا عَلَىٰ الْعِظِيمِ ﴿٤٦﴾

و بر گناه بزرگ (شرک) مداومت می کردند. (۴۶)

وَكَاثِرًا يَصْرُوفًا عَلَىٰ الْعِظِيمِ

(و) اسم کان - يَصْرُوفًا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

و این اصحاب شمال در دنیا از کسانی بودند که تابع هوا و هوس و بر انجام گناهان بزرگ یعنی شرک یا فشاری می کردند و قیامت را متکرر بودند.

وَكَاثِرًا يَفْعَلُونَ أَيْدِيَنَا وَمَنَا نُرَابًا وَعَظْمًا أَوْ نَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

و می گفتند، چون بمیریم و خاک شویم و چند استخوانی باشیم آیا ما برانگیخته می شویم؟ (۴۷)

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِنذًا مَّتَنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَوْ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ

(و) اسم کان - یَقُولُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان - (نا) اسم کان - تُرَابًا، خبر کان ایشان که صاحبان شمال اند در دنیا می گفتند: وقتی بمیریم و خاک شویم و چند استخوانی از ما باقی بماند آن هم بی پوست و بی گوشت آیا دوباره از قبرها برانگیخته گانیم و دوباره زنده شدگانیم؟ تکرار استفهام برای مبالغه در انکار است اینان بودند که قیامت و روز رستاخیز و برانگیختگی بعد از مرگ را منکر بودند و می گفتند دوباره زنده بشو نیستیم و سؤال و جوابی نخواهیم داشت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خدا ﷺ) بطرف خردسال ترین شان نگاه کرده و می فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می گردد».

و قیامت آن روزی است که نفخ دوم در صور دمیده شود. یعنی با دمیدن اسرافیل در صور برای بار دوم قیامت بر پا می شود و همه زنده از قبرها بر می خیزند وقوع این واقعه قطعی و حتمی است هر چند کافران آنرا انکار کنند.

دگر ره به کتم عدم در برد وز آن جا به صحرائی محشر برد

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل تاست» گفتند: یا ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: نه خیر، کسی دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمیدانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمیدانم و همه اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می رود مگر پایین ترین مهره کمر (یعنی: عجب الذنب) که بحال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره اخیر ترکیب میگردند».

أَوَّابًا وَإِنَّا لَأَوَّلُونَ ﴿۴۸﴾

و آیا پدران نخستین ما برانگیخته می شوند؟ (۴۸)

أَوَّابًا وَإِنَّا لَأَوَّلُونَ

ءَأَبَاؤُنَا : مبتدا - خیر محذوف

منکران بعث و حشر می گویند آیا پدران پیشین ما نیز برانگیخته می شوند؟ همانهایی که شاید هر ذره ای از خاکشان به گوشه ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است چونکه ایشان سالیان درازی پیش از ما مرده و خاک شده اند و هیچ اثری و نشانی از اعضای بدن ایشان موجود نیست. در پاسخ این سؤال خداوند می فرماید:

### قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿۴۹﴾

(ای محمد ﷺ بگو برستی هم پیشینان و هم پسینان (برانگیخته می شوند). (۴۹)

### قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ

قُلْ: قمل امر - فاعل (انت) - الْأَوَّلِينَ: اسم إِنْ - خبر إِنْ مجموعون که در آیه بعدی آمده است  
ای محمد ﷺ به این مشرکان بگو که برستی هم پیشینان و هم پسینان در روز رستاخیز برانگیخته  
خواهند شد اعم از پدران شما و غیر آن که هم پوسیده شده و خاک شده و اثری از اعضای آنها باقی  
نمانده هم برانگیخته خواهند شد.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار بین امتثال گل

### لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۵۰﴾

همگی در میعاد، روز معین جمع کرده می شوند. (۵۰)

### لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

ای محمد ﷺ به این مشرکان بگو که همه پیشینان و همه پسینان که شما نیز یکی از آنان هستید در  
روز رستاخیز در موعد مقرر حشر می شوید و جمع کرده خواهید شد تا پاسخ اعمال خود را از خیر و  
شر بدهید.

### ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْكَافِرُونَ ﴿۵۱﴾

سپس برستی شما ای گمراهان دروغ شمارندگان! (۵۱)

### ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْكَافِرُونَ

کم: اسم ان - ای: منادا - خیر ان اکلون که در آیه بعدی آمده است.  
سپس شما ای گمراهان دروغ شماران (مشرکان)، خطاب برای اهل مکه است، حتماً و قطعاً زنده  
خواهید شد و از آتش جهنم بهره مند خواهید گردید چنانکه در آیه زیر آمده است.

### لَا يَكُونُ مِن شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ ﴿۵۲﴾

شما خورندگان از درخت زقوم هستید. (۵۲)

### لَا يَكُونُ مِن شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ

شما ای مشرکان و ای دروغ انگاران قیامت و ای منکران رستاخیز! در آخرت از درخت زقوم که  
بسیار بد مزه و تلخ است که در قصر جهنم می روید خواهید خورد. که تفسیر آن در سوره صافات آیه  
۶۲ و الدخان آیه ۴۳ گذشت.

### فَالْيَوْمَ مِنهَا الضُّلُومُ ﴿۵۳﴾

پس از آن شکمها را پر خواهید کرد. (۵۳)

## قَالُوا وَمِنَّا الْبُطُورُ

الْبُطُورُ، مفعول به متعلق به قَالُوا

پس از آن درخت زقوم شکمهای مشرکان بر خواهد شد یعنی چه بخواید و چه نخواید چه قیامت را باور کنید و چه انکار کنید شما را زنده خواهند کرد و مشرکان را از آن خواهند خوراند که با خوردن آن روده هایشان از هم پاره پاره گردد.

## فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿۵۴﴾

و بر روی آن طعام (درخت زقوم) از آب جوش می نوشید. (۵۴)

## فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ

پس شما بر روی زقوم و بدنبال خوردن آن از جهت تشنگی آب جوش و داغ می نوشید تا با هم مخلوط شوند.

## فَشَرِبُونَ شُرَبَ الْهَبِيمِ ﴿۵۵﴾

پس خواهید نوشید مانند آشامیدن شراب تشنه شده. (۵۵)

## فَشَرِبُونَ شُرَبَ الْهَبِيمِ

پس مشرکان در آخرت آشامندگان و نوشندگان اند از حمیم مانند آشامیدن شراب مستسقی و عطش زده و تشنه لب یعنی مدهیا آب نیافته، و اهل دوزخ آنقدر از آن می آشامند تا روده هایشان از حمیم پاره پاره گردد.

## هَذَا نَزَلْنَاهُ لَكُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿۵۶﴾

همانی آنان در روز جزا این است. (۵۶)

## هَذَا نَزَلْنَاهُ يَوْمَ الدِّينِ

هَذَا: مبتدا - نَزَلْنَاهُ: خبر

نزل: غذایی که برای مهمانان تدارک ببیند. پس این خوردن از درخت زقوم و این نوشیدن از آب گرم داغ آنها در آن حالت غلیظه تشنگی همانی آنان در روز جزا است که شدت و عقوبت آن در تفسیر و بیان نیاید.

## مَخَّنُ خَلَقْنَاهُمْ فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ ﴿۵۷﴾

ما شما را آفریده ایم، چرا باور ندارید. (۵۷)

## مَخَّنُ خَلَقْنَاهُمْ فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ

مَخَّنُ: مبتدا - خَلَقْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - كَمْ: مفعول به، جمله خبر

ما شما را در ابتدا خلق کرده ایم و شما بدان اقرار کرده اید پس چرا آفرینش خود را باور نمی دارید  
زیرا آنکه بر آفرینش اول تواناست پس قادر نیز خواهد بود بعد از مرگش دوباره زنده گرداند پس چرا  
روزی رستخیز را تصدیق نمی کنید و آنرا انکار می کنید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾

آیا آنچه در رحم زنان می ریزید می بینید؟ (۵۸)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ

رَأَيْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - مَا: مفعول به - تُمْنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

در این آیه به دلیل دوم اشاره می کند و می گوید آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید با خیر هستی؟  
یعنی شما را از قطره ای (منی) که از مردان به رحم زنان ریخته می شود می آفرینیم.  
دهد نطفه را صورتی چون پری که گرد دست بر آب صورتگری؟

أَيُّ شَيْءٍ تَخْلُقُونَهُ أَمْ تَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿۵۹﴾

آیا شما آنرا می آفرینید یا ما آفریننده ی آن هستیم. (۵۹)

أَيُّ شَيْءٍ تَخْلُقُونَهُ أَمْ تَحْنُ الْخَالِقُونَ

أَيُّ شَيْءٍ: مبتدا - تَخْلُقُونَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر

آیا شما کودکان را از آن (منی) می آفرینید یا آفریدگار آن کودکان ما هستیم. در این آیه اشاره به آفرینش و  
دیگر گویی شکفت انگیز قطره آب (منی) که به ظاهر ناچیز و پست است اشاره می کند که در جای  
خود به تنهایی مجموعه ای از عجایب و غرائب است.

ز ابر افکند قطره یی سویم ز صلب آورد نطفه یی در شکم

تَحْنُ قَدَرًا يَنْبَغُ الْمَوْتُ وَمَا تَحْنُ يَمْسُوقِينَ ﴿۶۰﴾

و ما در میان شما مرگ را معین کرده ایم و بر فرمان ما پیشی نگیرند. (۶۰)

تَحْنُ قَدَرًا يَنْبَغُ الْمَوْتُ وَمَا تَحْنُ يَمْسُوقِينَ

تَحْنُ: مبتدا - قَدَرًا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر - بین: مفعول فيه - الْمَوْتُ: مفعول به - تَحْنُ:

اسم ما - ب: حرف جر زائد - يَمْسُوقِينَ: خبر ما

و این ما هستیم که بعد از آفرینش شما بر شما مرگ را تقدیر کردیم و زمانی معین برای آن در نظر  
گرفتیم و زمان مرگ هر کس را مشخص گردانیدیم و کسی قادر نیست بر فرمان ما پیش دستی کند و ما

ما شما را در ابتدا خلق کرده ایم و شما بدان اقرار کرده اید پس چرا آفرینش خود را باور نمی دارید  
زیرا آنکه بر آفرینش اول تواناست پس قادر نیز خواهد بود بعد از مرگش دوباره زنده گرداند پس چرا  
روز رستاخیز را تصدیق نمی کنید و آنرا انکار می کنید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾

آیا آنچه در رحم زنان می ریزید می بینید؟ (۵۸)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ

رَمَّيْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - مَأ: مفعول به - تُمْنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

در این آیه به دلیل دوم اشاره می کند و می گوید آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید با خیر هستید؟  
یعنی شما را از قطره ای (منی) که از مردان به رحم زنان ریخته می شود می آفرینیم.  
دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری؟

مَا أَنْتُمْ خَالِقُونَهُ؟ أَمْ تَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿۵۹﴾

آیا شما آنرا می آفرینید یا ما آفریننده ای آن هستیم. (۵۹)

مَا أَنْتُمْ خَالِقُونَهُ؟ أَمْ تَحْنُ الْخَالِقُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - خَالِقُونَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر

آیا شما کودکان را از آن (منی) می آفرینید یا آفریدگار آن کودکان مائیم. در این آیه اشاره به آفرینش و  
دگرگونی شگفت انگیز قطره آب (منی) که به ظاهر ناچیز و پست است اشاره می کند که در جای  
خود به تنهایی مجموعه ای از عجایب و غرائب است.

ز ابر افکند قطره بی سویم ز صلب آورد نطفه بی در شکم

تَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتِ وَمَا تَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾

و ما در میان شما مرگ را معین کرده ایم و بر فرمان ما پیشی نگیرند. (۶۰)

تَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتِ وَمَا تَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

تَحْنُ: مبتدا - قَدَرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر - بَيْنَ: مفعول فيه - الْمَوْتِ: مفعول به - تَحْنُ:

اسم ما - ب: حرف جر زائد - بِمَسْبُوقِينَ: خبر ما

و این ما هستیم که بعد از آفرینش شما بر شما مرگ را تقدیر کردیم و زمانی معین برای آن در نظر  
گرفتیم و زمان مرگ هر کس را مشخص گردانیدیم و کسی قادر نیست بر فرمان ما پیش دستی کند و ما

عَاشِرًا: فعل ماضی - تم: فاعل - أَلْتَشَاءُ: مفعول به

یادرسی که شما آفرینش نخستین را دانسته اید که از نطفه بوجود آمده اید و سپس علقه شدید و سر انجام به شکل انسان متولد شدید پس چرا توانایی و قدرت حق تعالی را نسبت به آفرینش دوم او انکار می کنید؟ هر که بر آفرینش وجود در اول قادر باشد در آفرینش دوم نیز عاجز نخواهد بود پس چرا بند نمی گیرید و درستی قیامت و بعث و حشر را تصدیق نمی کنید.

آنکه مرا از خلوت نسا بود	می کشد تا بجلوه گاه وجود
بار دیگر که از سموم هلاک	روی پوشیم زیر پرده خاک
هم تواند با سرکن فیکون	کآرد از گوشه لحد بیرون

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۱۳﴾

آیا دیدید آنچه می کارید؟ (یعنی ما آنرا می رویانیم) (۶۳)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ

أَفَرَأَيْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - ما: مفعول به

یعنی بگوئید آنچه که کشت می کنید و دانه که در زمین می کارید (آیا خودتان می رویانید؟)

مَا أَنْتُمْ تَرْعُونَ ﴿۱۴﴾

آیا شما آنرا می رویانید یا ما رویانیدیم (زارع هستیم)؟ (۶۴)

مَا أَنْتُمْ تَرْعُونَ

آیا آن تخم را شما می رویانید یا ما رویانیده ایم؟ البته که خداوند آنرا رویانیده است و هر کاری که صورت گیرد و انجام پذیرد به فرمان اوست. چنانکه در جای دیگر فرمود: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»

می گوید ای محمد ﷺ تو آن یک مشت خاک را بر چشم کافران تیفکندی زمانیکه تو افکندی بلکه خدای تعالی آنرا تیفکند و اندازندهی اصلی و فرمان دهندهی آن خداست.

کار حق بر کارها دارد سبق	ما رمیت اذ رمیت گفت حق
ما کمان و تیر اندازش خداست	گر پیرانیم تیران نی زماست
	سنائی غزنوی گفت:

چون ترا کرد در رحم موجود	آن نبینی که پیشتر ز وجود
گرد کاری حکیم بیچونی	روزیت داد نه مه از خونی
بعد نه ماه در وجود آورد	در شکم مادرت همی پرورد
گرد عالم همی طلب روزی	زین ستان زان بیرون بیروزی

چون اجل ناگهان فراز آید      کار دنیا همه مجاز آید  
انکه آرد جهان بکن فیکون      چون کند بدخلق عالم چون  
مرگ این را هلاک و آنرا برگ      زهر این را غذا و آن را مرگ

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَمًا فَظَلْتُمْ تَفَكُّهُونَ ﴿۶۵﴾

اگر بخواهیم آنرا خشک کنیم پس در افسوس و تعجب می افتید. (۶۵)

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَمًا فَظَلْتُمْ تَفَكُّهُونَ

لَجَعَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - حُطَمًا: مفعول به ثانی

اگر ما بخواهیم هر آینه آن زراعت را در هم می شکنیم و خشکش می گردانیم بطوری که هیچ محصولی از آن بدست نیاید پس در افسوس و تعجب فرو می روید و انگشت تداامت بر دندان می گزیدید و در حالیکه می گوئید:

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ ﴿۶۶﴾

براستی ما محروم ماندگانیم (گرامت کشندگانیم). (۶۶)

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ

(نا) اسم ان - ل: مزحلقه - لَمُعْرَمُونَ: خبر ان

براستی ما گرامت کشندگانیم، یعنی بخاطر خشک شدن و در هم شکستن محصول ما از رویمان محروم شده گانیم.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿۶۷﴾

بلکه ما بی نصیب ماندگانیم. (۶۷)

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

نَحْنُ: مبتدا - مَحْرُومُونَ: خبر

بلکه ما از روزی خود بی نصیب ماندگانیم به جهت نابود شدن زراعتمان از سود آن محروم ماندگانیم.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿۶۸﴾

آیا دیدید آن آبی را که می آشامید (آیا آنرا شما فرود آوردید)؟ (۶۸)

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ

رَأَى تَشْرَبُ: فعل ماضی - (تم) فاعل - الْمَاءَ: مفعول به

آیا دیدید آن آبی را که می آشامید که بوسیله آن رفع تشنگی می کنید یعنی آیا شما آن را بعنوان نعمت فرستاده اید؟

عَأْتِمُ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمَازِنِ أَمْ تَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا شما آنرا از ابر فرود آورده اید یا ما فرود آرندگانیم؟ (۶۹)

عَأْتِمُ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمَازِنِ أَمْ تَحْنُ الْمُنْزِلُونَ

عَأْتِمُ، مبتدا - أَنْزَلْتُمُوهُ، فعل ماضی - (تم) فاعل - هـ، مفعول به، جمله خبر

آیا آن آب را از ابر سفید، شما فرو فرستادید یا ما آن آب شیرین و لطیف را که طبع به نوشیدن آن مایل است فرو فرستادیم؟

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده فراش باد صبارا گفته تا فرش زمردی بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند. عصاره نالی بقدرت او شهد فایق گشته و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

اگر خواسته بودیم آنرا شور می کردیم پس چرا سپاس نمی دارید؟ (۷۰)

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ

نَشَاءُ، فعل مضارع - فاعل (نحن) - جَعَلْنَاهُ، فعل ماضی - (نا) فاعل - هـ، مفعول به - أُجَاجًا، مفعول به ثانی

اگر خواسته بودیم آن آب را برای شما شور و تلخ می گردانیدیم تا برای نوشیدن گوارا نباشد ولی این کار را نکرده ایم تا اینکه از آن آب گوارا و صاف به باب میل خود بنوشید و بهره ببرید. چرا شکر گزار این همه نعمتهای خداوند نیستید؟ «اعملوا آل داود شكراً و قليل من عبادي الشكور»<sup>۱</sup> «ای خاندان داود! سپاس گزار باشید و کمی از بندگان من سپاس گزارند».

از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که خدا را ذکر کرده و کسی که ذکر نمی کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است».

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾

پس بگوئید آن آتش را چه کسی می افروزد؟ (۷۱)

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ

رَأَى، فعل ماضی - (تم) فاعل - النَّارُ، مفعول به

پس آیا آن آتشی را که شما بر می افروزید، یعنی درخت آن آتش زنه را که مرغ و عفار است شما بوجود آورده اید یا ما آفرینده ایم که از جرقه آن آتش بیرون می جهد.

<sup>۱</sup> - سوره سبأ، آیه ۱۴

﴿۷۲﴾ **أَشْرَأْنَا شَأْمَ شَجَرَيْهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِقُونَ**

آیا شما درخت آنرا پدید آورده اید یا ما پدید آرنندگان آن هستیم؟ (۷۲)

﴿۷۳﴾ **أَشْرَأْنَا شَأْمَ شَجَرَيْهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِقُونَ**

**نَحْنُ**؛ مبتدا - **الْمُنْشِقُونَ**؛ خبر

آیا شما درخت آن آتش را آفریده اید یا ما؛ اهل وادی شاخه ای از درخت مرغ که مذکور می گویند بر شاخه ای از درخت عفار که مشی می خوانند می ساینند حق سبحانه و تعالی از میان آن دو شاخه ترکه آب از آن می چکد آتشی بیرون می آرد مختومقلی می گوید آن چه قدرتی است که از آب آتش بیرون می جهد پس می گوید:

﴿۷۴﴾ **نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمْتًا لِلْمُقْوِينَ**

ما آن را پند آموزی ساخته ایم و بهره ای برای صحرانشینان کرده ایم. (۷۴)

﴿۷۵﴾ **نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمْتًا لِلْمُقْوِينَ**

**نَحْنُ**؛ مبتدا - **جَعَلْنَاهَا**؛ فعل ماضی - (نا) فاعل - **ها**؛ مفعول به - **تَذْكَرَةً**؛ مفعول به ثانی

و ما آتش را برای نفع و برخورداری مقیمان و مسافران قرار دادیم و برای شما آنرا آموزش دادیم که در سرزمین های بی آب و علف و بیابان فرود آئید و آتش افزوید و نفع برید.

مهر جانان آتش است عشاق را می بسوزد هستی مشتاق را

﴿۷۶﴾ **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**

پس بنام پروردگارت تسبیح گوی که بزرگ است. (۷۶)

﴿۷۷﴾ **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**

**سَبِّحْ**؛ فعل امر - فاعل (انت)

پس به نام پروردگارت تسبیح گوی و بزرگی او را به پاکی یاد کن که شما را از عدم خلق کرده و از تخم محصولات را برای شما پدید آورد که قوت و غذای شماست و آب را از آسمان نازل کرد که هم برای نوشیدن و بقای زندگی است و هم برای پروراندن گیاه در مهذ زمین است و درخت آتش زنه را خلق کرد تا در هر کجا اتراق کنید در صحرا و بیابان از آن نفع برید. این همه نعمتها از برای شما آفریده شده است پس آیا شکرگزاری نمی کنید؟

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان تبری

﴿۷۸﴾ **قَلَّا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ**

«سبب عبارت ترکعتی آن آینه قدرت دور، بودان آود بچکار»

پس به جایگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم. (۷۵)

فَلَا أَقْسَمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ

لا: زائد- أَقْسَمُ: فعل مضارع- فاعل- (ان)

می‌گوید: سوگند به جایگاه‌های ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها. لا اقسام: چون لام زائد است پس در کلام عرب «لا اقسام» به معنای قسم است. و روایت کرد سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: «بمواقع النجوم» یعنی محکم القرآن است پس با این تعبیر به محکم بودن قرآن که از جانب خداوند نازل شده است قسم خورده است.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

و برآستی اگر بدانید این قسم بسیار بزرگی است. (۷۶)

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ

ه: اسم ان-ل: مزحلقه- لَقَسَمٌ: خبر ان

و هر آینه اگر بدانید این قسم بسیار بزرگی است چونکه خداوند به ستارگان و جایگاه آن که بر قدرت عظیم، و حکمت کامل و رحمت فراوان خداوند دلالت می‌کند قسم خورده است و یا به قرآن محکم که از جانب خداوند فرود آمده که خود معجزه است قسم خورده است. اگر بدانید در هر صورت قسم بسیار بزرگ و محکمی است.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾

که برآستی این قرآنی بزرگ و کریم است. (۷۷)

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

ه: اسم ان- لَقُرْآنٌ: خبر ان- کَرِيمٌ: نعت

برآستی آنچه که حضرت رسول ﷺ برای شما می‌خواند هر آینه قرآنی است بسیار ارجمند و یا نفع زیرا که در آن اصول و احکام الهی، زندگی خوب و معاد بیان شده است. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: بیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ بیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است؛ و معجزه من وحیی است که خداوند بمن فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند».

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

در کتابی نهفته است. (۷۸)

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ

این قرآن در کتابی پوشیده و نگهداشته شده از خلق خداست و آن در نزد خداوند در لوح محفوظ نوشته شده است. که جز فرشتگان مقرب کسی بر آن اطلاع ندارند.

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾

که کسی جز پاک سیرتان آنرا درک نکنند. (۷۹)

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

لَا يَمَسُّهُ : فعل مضارع - مفعول به - الْمُطَهَّرُونَ ، فاعل

به آن قرآن جز پاک شدگان دست نمی‌رساند یعنی کتابی محفوظ و مصون از دسترس شیاطین است چون در فقه آمده است که قرآن را کافر، جنب، بی‌وضو نباید مساس کند مگر با غلافی منفصل از او پس بدین جهت از دسترس شیطان صفتان و کافران محفوظ و مصون است. و در بحر الحقایق فرموده که مکاشفت نشود به اسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و برسد بمقام شهود حق در آینه خلق و این معنی میسر نشود جز بفتای مشاهد و شهود در مشهود.

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾

فرستاده شده از پروردگار جهانیان است. (۸۰)

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

مبتدا محذوف - تَنْزِيلٌ ، خبر

قرآن نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: خداوند متعال پیش از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله وحی را بروی زیاد نمود، تا جائیکه وحی درین وقت از هر وقت دیگری بیشتر بود، و سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند.

أَفِيهَذَا الْكُذِّبَتْ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ ﴿۸۱﴾

آیا این سخن را سبک می‌گیرید؟ (۸۱)

أَفِيهَذَا الْكُذِّبَتْ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ

الْكُذِّبَتْ ، بدل - أَنْتُمْ ، مبتدا - مُذْهَبُونَ ، خبر

آیا ای مشرکان سخن قرآن را سبک می‌گیرید و آنرا انکار می‌کنید؛ چونکه سخن این قرآن حدیثی از حوادث امور و پند آموز است در حالیکه کافران و منافقان سخنان قرآن را سست و سبک می‌گیرند و آنرا بی‌ارزش جلوه می‌دهند و خلاف آنچه که در باطن دارند بیان می‌کنند.

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ ﴿۸۲﴾

و تنها روزیتان را ( نصیب خود ) در تکذیب آن قرار می‌دهید. (۸۲)

وَيَحْتَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ

وَيَحْتَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - رِزْقَكُمْ: مفعول به - كم: اسم ان - تَكْذِبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خیر

و آیا نصیب و بهره‌ی خود را از قرآن فقط در تکذیب و انکار آن فرار می‌دهید؟ و آیا روزیشان را که همانا فرو فرستادن باران از آسمان است بجای اینکه سپاسگزار و شکرگزار منعم باشید نعمت خداوند را انکار و تکذیب می‌کنید؟

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾

پس چرا وقتی جان به گلو رسید (متوجه می‌شوید)؟ (۸۳)

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ

إِذَا: مفعول فيه - بَلَغَتِ: فعل ماضی - فاعل (هی) - الْحُلُقُومَ: مفعول به

پس چرا وقتی که جان به گلوگاه می‌رسد متوجه می‌شوید که انکار و تکذیب یک امر ناحق و اشتباهی بوده است. آن زمان که جان به گلوگاه می‌رسد، یعنی لحظات سخت حساسی که آدمی به فکر فرو می‌رود یعنی لحظه آخر عمر است، آن لحظه‌ای که کار از کار گذشته است - دیگر زبان از گفتن باز مانده و فکر از تفکر می‌افتد همچون شمع که عمرش پایان یافته و آهسته چراغ زندگانی‌اش خاموش می‌شود و با زندگی دارد وداع می‌کند دیگر چه فایده‌ای است، علاج واقعه قبل از وقوع واقعه باید کرد.

وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾

و شما در آن حال نظاره می‌کنید. (۸۴)

وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ

وَأَنْتُمْ: مبتدا - حِينِيذٍ: مفعول فيه - تَنْظُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خیر

و شما ای کسانی که در دور و بر آن شخص در حال جان‌کندن نشسته‌اید و او را نظاره می‌کنید و هیچ کاری از دستتان بر نمی‌آید و در حالیکه او دارد جان می‌کند. بقول شیخ سعدی:

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می‌رود  
من مانده‌ام مهجور از او بیچاره و رنجور از او  
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن  
و آن دل که با خود داشتیم با دلستانم می‌رود  
گوینی که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود  
من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم می‌رود

وَمَنْ أَوْلَىٰ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾

و ما از شما به او نزدیک‌تریم ولی نمی‌بینید. (۸۵)

وَمَنْ أَوْلَىٰ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ

وَعَنْ مَبْتَدَأ - أَقْرَبُ : خبر

و ما به او ( شخص در حال جان کندن) از شما نزدیکتریم به علم و قدرت و رویت خود، اما شما نمی بینید در گلستان شیخ سعدی آمده است. حکایت:

در جامع بعلبک وقتی کلمه ای همی گفتیم بطریق و عطف با جماعتی افسرده، دل مرده، ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی گیرد و آتشم در هیضم تر اثر نمی کند. در بیخ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت کوران، ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز، در معانی این آیت که: « و نحن اقرب الیه من جبل الوریثه » سخن بجائی رسانیده که گفتیم:

دوست نزدیکتر از من به من است      و ینت مشکل که من از وی دورم  
چکنم با که توان گفت که او      در کنار من و من مهجورم

من از شراب این سخن مست و فضاله قح در دست که رونده ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر برو اثر کرد و نعره ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس بخوش گفتیم: ای سبجان الله! دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور-

فهم سخن چون نکند مستمع      قوت طبع از مستکلم مجو،  
فسحت میدان ارادت بیار      تا بزند سرد سخنگوی، گوی

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾

و اگر شما مقهور حکم الهی نیستید. (۸۶)

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ

(تم) اسم کان - غَیْرَ : خبر کان

و اگر شما مغلوب و مقهور نیستید و تصور می کنید که هرگز در مقابل اعمالتان جزا داده نمی شوید و بعث و حشر را منکرید و در قیامت برای حساب و کتاب اعمالتان محشور نمی شوید و فکر می کنید آفرینندهی در کار نیست و قیامتی و برانگیخته شدنی وجود ندارد پس چرا

تَرَجَّحْتُمُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾

آن روح (در حال جان کندن) را باز نمی گردانید اگر راست می گوئید؟ (۸۷)

تَرَجَّحْتُمُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

پس چرا روح را که در حال جان کندن است باز نمی گردانید و دوباره بحال اولش بر نمی گردانید اگر راست می گوئید؟ پس قطعاً بدانید که هرگز او را بحال اولش نمی توانید برگردانید چونکه وقت اجل و زمان قبض روح او در دست ما و در تحت فرمان ماست و کسی نمی تواند مانع فرمان او شود.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿۸۸﴾

پس اما اگر او از مقربان باشد. (۸۸)

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ

(هو) اسم کان - مِنَ الْمُقْرَبِينَ : جار و مجرور خبر کان

سرانجام نیکوکاران و بدکاران را خداوند متعال در اینجا جمع بندی کرده می گویند: قسم اول: اگر او از مقربان باشد یعنی متوفی از سابقان بوده و به خدا نزدیک گردانیده شده باشد حال و وضع او چنین است که در ذیل می آید.

فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۸۹﴾

پس او راست راحتی و گل خوشبوی (ریحان) و بهشت پر ناز و نعمت. (۸۹)

فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ

خبر مقدم محذوف - فَرَوْحٌ : مبتدا موخر

پس اگر از مقربان باشد یعنی شخص متوفی یا محتضر از پیشتر آن باشد پس او را است راحتی و آرامش و گل خوشبو و رحمت و مغفرت و بهشت پر ناز و نعمت با انواع میوه ها و حوران بهشتی. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، رویشان مانند ماه چهارده می درخشند، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می اندازند و نه آب بینی خود را، و نه قضای حاجت می کنند، ظرفهایشان از طلا، و شنانه هایشان از طلا و نقره، و در مجمرهایشان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدام شان دو همسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوان از لای انگشتهایشان دیده می شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دلهای شان دل یک شخص است، و صبح و شام خداوند متعال را تسبیح می گویند.»

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾

و اما از اصحاب یمن باشد (از سمت راستها)، از اهل سعادت. (۹۰)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ

(هو) اسم کان - مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ : جار و مجرور خبر کان

اما قسم دوم کسانی اند که به نام اصحاب یمن معروف اند. آنانکه کارنامه ی اعمالشان از سمت راست بدیشان داده خواهد شد جایگاه ایشان آنجاست که در آیه ذیل می آید.

فَسَلِّمْ لَكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾

پس سلام بر تو از سمت راستها. (۹۱)

سَأَلْتَهُ لَكَ مِنَ الْأُخْتَابِ الْمِيمِ

سَأَلْتَهُ: مبتدا - لَكَ: جار و مجرور خبر

و صفت متوفی قسم دوم آنست که می گویند پس سلام بر تو باد ای سمت راستیها! این درود را خداوند متعال و یا فرشتگان او به اهل یمین می گویند که جایگاهشان در بهشت است. چنانکه در حق قسم دوم در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «و کسانی که از عقب آنها به جنت داخل می شوند، مانند ستاره بسیار روشنی اند، دلهاشان دل یک شخص است، کینه توزی و اختلافی در بینشان نیست، برای هر کدامشان دو همسر است، که از زیبایی و نزاکت مغز استخوان شان از لای گوشتهایشان دیده می شود، صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می گویند، مریض نگردیده و آب بینی خود را نمی اندازند.»

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الْأَشْيَافِ

و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد. (۹۲)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الْأَشْيَافِ

(هو) اسم کان - مِنَ الْمَكْذِبِينَ: جار و مجرور خبر

اما قسم سوم متوفی. و صفت او آنست که ایشان از تکذیب کنندگان گمراه اند. گمراه از راه حق و راه هدایت باشد. و آنان اصحاب الشمال اند یعنی کسانی که کارنامه اعمال ایشان از سمت چپشان به ایشان داده خواهد شد و صفت ایشان در آخرت چنانکه خدای تعالی در آیه زیر می فرماید.

فَتَزَلُّ مِنْ حَمِيمٍ

پس او راست مهمانی از آب گرم و سوزان. (۹۳)

فَتَزَلُّ مِنْ حَمِيمٍ

خبر مقدم محذوف - فَتَزَلُّ: مبتدا موخر

پس او راست مهمانی از آب گرم و سوزان (حمیم) و در حالت عطش و تشنگی سخت به ایشان آن آب گرم و سوزان داده می شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «تب از گرمی دوزخ است، اگر می تب) را به آب سرد بسازید.»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تمذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است.»

از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «در روز قیامت شخص را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟ می گویند: شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

و او راست ورود به جهنم. (۹۴)

وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ

و او راست ورود به جهنم، یعنی تکذیب کنندگان به آتش دوزخ و بجای دادن در آن است (قسم سوم) در قیامت پس از خوردن زقوم، به جهت عطش فراوان که با نوشیدن آن آب گرم و سوزان روده های ایشان پاره پاره شود.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

و راستی این حقیقت یقین است. (۹۵)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ

هَذَا: اسم - إِنَّ - حَقُّ: خبر إِنَّ

همانا این یک حقیقت یقین است. یعنی این خبر عین حقیقت است و دور از شک و تردید.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی. (۹۶)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

سَبِّحْ: فعل امر - فاعل (انت)

نظیر این عبارات قبلاً نیز در همین سوره بیان شد. پس به نام پروردگارت تسبیح بگوی و بزرگی او را به پاکی یاد کن که شما را از عدم بوجود آورده. این همه نعمتها از برای شما آفریده پس باید که در مقابل آن شکر گزار خدای یگانه باشید.

در حدیث شریف آمده است: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده) بگوید، همه ی خطاهایش ولو آنکه همانند کف دریا باشد برایش بخشیده می شود».

## سوره الحديد

سوره مدنی «حیدد» است و دارای بیست و نه آیه است. اکثر مفسران آن را مدنی شمرده‌اند. مگر کلبی که او این سوره را مکی می‌داند. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست و به جهت اهمیتی که در شهرسازی و عمران دارد و در آیه ۲۵ این سوره آمده «حیدد» نامیده شده است. در فضیلت این سوره ابی کعب از مصطفی ﷺ روایت کند که گفت- من قرأ سورة الحديد كتب من الذين آمنوا بالله ورسوله.

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را به پاکی یاد کرد و او غالب و حکیم است. (۱)

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

سَبِّحَ : فعل ماضی - ما : فاعل

لفظ سَبِّحَ در قرآن به چهار طریق می‌آید. ماضی مانند این عبارت- مصدر مانند «سبحان الذی اسرى»- مستقبل (مضارع) مانند «یسبح لله» و امر مانند «سبح اسم ربک». می‌گوید: هر چه در آسمان‌ها و زمین و ما بین آن دوست خدای تعالی را تسبیح گفت و به پاکی یاد کرد همچون تسبیح گفتن فرشتگان و انس و جن، به هر حال همه‌ی موجودات به تسبیح گفتن خدای تعالی ناطقاند و به آن مشغولند اما ما انسانها تسبیح گفتنشان را درک نمی‌کنیم و در نمی‌یابیم چنانکه شیخ سعدی در گلستان آورد. حکایت:

یاد دارم که شبی در کاروانی همنه شب رفته بودم و سحر در کنار پیشه‌ای خفته، شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که بنالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از پیشه، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

سنائی غزنوی در تسبیح گوین مرغان، خدای تعالی را چنین بیان می‌کند:

وز نعره زدن طعنه زند نعره زنان را	شبگیر زند نعره کلنگ از دل مشتاق
تو طعمه‌ی من کرده‌ای آن مار دمان را	آن لک لک گوید که: دلک الحمد لک الشکره
روزی ده جان بخش انسی و جان را	موسیجه همی گوید یا رازق رزاق
چون فاخته بگشاده به تسبیح زبان را	زاغ از شمع بیخده بر بنده منقار
تا در طرب آرد به هوا بر، و روشن را	پیوسته هما گوید: «یکی است یگانه»

«هو» گوید «هو» صد به «می» سرخ کیوتر  
 شارک چون مؤذن به سحر خلق گشاده  
 آن کبک مرقع سلب بر چده دامن  
 بنگر به هوا بر، به چکاوک که چه گوید  
 مرغابی سرخاب که در آب نشیند  
 در خوید چنین گوید کرک که خدایا  
 آن باز چنین گوید: یا رب تو نگهدار  
 آید به تو هر پاس خروشی ز خروسی  
 در جستن نان آب رخ خویش مریزید  
 ز آن پیش که جانتان بستاند ملک الموت  
 مجدود بدین حال تو نزدیکتری ز آنک

در گفتن «هو» دارد پیوسته لسان را  
 آن ژولک و آن صموه از آن داده اذان را  
 از غالبه غل ساخته از بهر نشان را  
 خیر و حسنت بادا خیرات و حسان را  
 گوید که خدایی و سزایی تو جهان را  
 تو خالق خلقانی صد قرن قرآن را  
 بر امت پیغمبر ایمان و امان را  
 کای غافل، بگذار جهان گذران را  
 در تار مسوزید روان از پی نشان را  
 از قبضه‌ی شیطان بستانید عنان را  
 پیریت به نهار فرستاده خیزان را

### وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر ثانی

و اوست بر همه چیز غالب و در آنچه که انجام می‌گیرد و به انجام آن می‌فرماید حکیم و داناست و هیچ قدرتی و علمی غالب بر علم قدرت او نیست فقط اوست که هر چه خواهد و به هر چه فرماید می‌کند و کسی هم قادر به منع فرمان او نیست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پناه می‌جویم به عزت تو، و تو آن ذاتی هستی که خدایی جز تو نبوده و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد، و جن و انس همگی می‌میرند».

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

پادشاهی آسمان‌ها و زمین خاص اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر همه چیز توانا و قادر است. (۲)

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مَلِكُ: مبتدا مؤخر

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و کسی غیر از او ادعای مالکیت نمی‌تواند بکند.

يَحْيِي وَيُمِيتُ

يَحْيِي: فعل مضارع فاعل (هو) - يُمِيتُ: فعل مضارع فاعل (هو)

اوست که تطفه مرده را زنده می‌کند و زنده را می‌میراند و نیز گفته‌اند مراد در بحث با نفع صور اسرافیل در قیامت زنده می‌گرداند و در دنیا زندگان را می‌میراند که منظور دومی به نظر بهتر و پسندیده‌تر می‌آید و نظریه‌ی دیگر در این باره آن است که اوست که قلب مؤمنین را به ایمان روشن و زنده می‌گرداند و قلب کافرین را به کفر می‌میراند.

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و او بر همه چیز از میراندن و دوباره در بعث زنده گرداندن تواناست و هیچ چیز و هیچ کس قادر نیست او را از انجام اموری عاجز گرداند.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾

او ازلی و ابدی، نمایان و ناشناس است، و او به همه چیز داناست. (۳)

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ

هُوَ: مبتدا - الْأَوَّلُ: خبر

اوست ازلی و قدیم وجود او پیش از همه‌ی اشیاء بلکه بوجود آورنده‌ی همه‌ی آن است زیرا که اول او را شروعی نیست. بعد از فنا‌ی همه‌ی موجودات اوست که باقی و ابدی است که آخر او را نهایی نیست.

آخِر او آخِر بی انتها

باشد و این نیز نباشد که هست

اول او اول بی ابتدا

بود و نبود این چه بلندست و پست

و او ظاهر و باطن است یعنی آشکار و نمایان و ناشناس و پنهان است. مولانا در غزلیات شمس گفت:

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

کان چهره‌ی مشمش تابانم آرزوست

آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

ای آفتاب حُسن بیرون آ، دمی ز ابر

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

هُوَ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و او بر همه چیز قادر و تواناست اول و آخر (ازلی و ابدی) و ظاهر و باطن در نزد علم و دانش

ای ز ازل بوده و نابوده ما      وی ز ابد بوده و فرسوده ما

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي  
الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا  
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾

اوست که آسمانها و زمین را به شش روز آفرید، سپس به عرش پرداخت، هر چه بر زمین فرو  
رود و هر چه از آن بر می آید و هر چه از آسمان نازل شود و هر چه سوی آن بالا رود (همه را)  
بداند، هر کجا باشید او با شماست و خداوند به اعمالی که می کنید بیناست. (۴)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ  
هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

و اوست که آسمانها و زمین را به قدرت کامل خود در مدت شش روز بیافرید و سپس بر عرش  
مستولی شد یعنی شروع به آفریدن عرش کرد، آنچنان بر عرش چیره و غالب شد که سزاوار او  
از جناب اوست. کاشفی گفت: پس قصد کرد به تدبیر عرش و اجزاء امور متعلقه بدو بر وفق  
ارادت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا آنچه را که (خداوند متعال) از  
روز خلقت آسمانها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده‌اید؟ این همه چیز از خزینهای  
خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر از زاق در اختیار او بوده،  
و کم و زیاد می‌کند».

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا  
يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ما: مفعول به

او می‌داند آنچه بر زمین فرو رود چون تخمی که بکارند و یا قطرات باران که در زمین فرو  
روند و یا گنجها و یا مرده‌ها که در زمین دفن شوند و نیز می‌داند آنچه که از زمین بیرون آید  
چون نباتات و معادن و ... و نیز می‌داند آنچه که از آسمان فرو رود چون باران و برف و  
تگرگ و یا ملائکه و آنچه از روی زمین به سوی آسمان بالا می‌رود چون اعمال بندگان را که  
فرشتگان موکل می‌نویسند. همه را می‌داند و چیزی از نظر او پنهان و مخفی نیست.

در حدیث آمده است که «عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به سوی  
خداوند متعال بالا برده می‌شود».

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ

هُوَ: مبتدا - مَعَكُمْ: مفعول فيه - كم: مضاف اليه، مَعَكُمْ: خبر

و خداوند هر کجا که باشید یا شماست، یا علم و قدرت خود اعمال شما را می‌داند و به هیچ حال از شما جدا نیست و به هر کجا که روید به همراه شماست. بلکه از رگ‌های گردن شما نیز به شما نزدیک‌تر است. مولانا گفت:

گفت هو معکم این شاه بود	فعل ما می‌دید و سرمان می‌شنود
در غزلیات شمس مولانا آمده است که:	
و هو معکم یعنی با تست درین جستن	آنکه که تو می‌جویی هم در طلب او را جو
نزدیکتر است از تو با تو، چه روی بیرون	چون برف گذران شو، خود را تو ز خود می‌شو
از عشق زبان روید جان را مثل سوسن	می‌دار زبان خامش، از سوسن گیر این خو

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - بَصِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که می‌کنید بیناست و به تناسب اعمال انسان‌ها پاداش و جزا خواهد داد. شیخ سعدی گفت: خدا می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ ﴿٥﴾

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست، و همه‌ی کارها به خدا بازگشت می‌یابد. (۵)

لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مَلِكُ: مبتدا مؤخر

تکرار عبارت از برای تأکید است. می‌گوید: پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و کسی نمی‌تواند غیر از او ادعای مالکیت آسمان‌ها و زمین کند.

وَاللَّهُ يَرْجِعُ الْأُمُورَ

يَرْجِعُ: فعل مضارع مجهول - الْأُمُورُ: نائب فاعل

و همه‌ی کارها به سوی او بازگردانیده خواهد شد نه به سوی غیر او.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

شب را به روز درمی‌آورد و روز را به شب درمی‌آورد و او به واز سینه‌ها داناست. (۶)

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ

يُولِجُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - اللَّيْلَ: مفعول به

براستی پادشاه پکتا اوست که او شب را در روز آورد و روز را در شب. آنکه خدای تعالی قادر بر چیزی است که غالب گرداند آن را از جمله شب را در روز و تاریکی شب را به روشنایی روز در می آورد روز را در شب و روشنایی روز را به تاریکی تبدیل می کند.

وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

هُوَ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و او به آنچه که در سینه ها از رازها پوشیده و پنهان است داناست و هیچ چیز از آشکار و پنهان بر او پوشیده و پنهان نیست.

ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا

لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷﴾

به خدا و پیغمبر او ایمان بیاورید و از آن چیزها که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید، پس کسانی که از شما ایمان آورده و انفاق کرده اند پاداشی بزرگ بر ایشان است. (۷)

ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ

ءَامِنُوا: فعل امر - (و) فاعل - جَعَلَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - مُسْتَخْلِفِينَ: مفعول به ثانی

و ای مشرکان به خدا بگروید و او را به یگانگی بستائید و فرستاده ای او محمد ﷺ را تصدیق نمائید و از مال ها که خداوند شما را جانشین گذشتگان گردانیده است نفقه کنید و در راه خدا جهاد کنید و زکات مال را بدهید و در کارهای خیر صرف کنید چونکه مال، امروز بدست شماست و چون مردی از دست تو خارج می شود و به دیگری منتقل می یابد.

هر که آمد عمارتی نو یافت	رفت و منزل بدیگری پرداخت
و آن دگر پخت همچنان هوسی	وین عمارت بسر نبرد کسی
یار ناپایدار دوست مدار	دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد چون همی پیاید مُرد	خُنک آنکس که گوی نیکی بُرد
برگ عیشی بگور خویش فرست	کس نیارد ز پس ز پیش فرست
ای تهیدست رفته در بازار	ترسمت پسر نیازی دستار

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

الَّذِينَ: مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - أَجْرٌ: مبتدا مؤخر - جمله لَهُمْ أَجْرٌ، خبر  
الَّذِينَ

پس آنانکه گرویدند و به خدا ایمان آوردند و رسول او را تصدیق کردند و از مال خود بر زکات و جهاد در راه خدا و یا سایر خیرات نفعه کردند بر ایشان مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که به عبارت دیگر بهشت جاودان و نعمت های بهشتی است. چونکه از مال انسان همان چیزی از اوست که پیش از خود می فرستد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟»

گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می ماند مال و ارث اوست.»

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید، در صورتی که پیغمبر دعوتتان می کند که به پروردگارتان ایمان بیارید و هر آینه خداوند از شما پیمان گرفته است اگر باور دارید. (۸)

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

ما: مبتدا - لکم: جار و مجرور، خبر

و شما را چه شده که به خدا ایمان نمی آورید و او را به یگانگی نمی پرستید؟

وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

الرَّسُولُ: مبتدا - يَدْعُوكُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به، جمله خبر

و در حالیکه پیغمبر او که فرستاده خداست شما را با حجت و برهان به سوی ایمان دعوت می کند اینکه به آفریدگار خود ایمان بیاورید و به تحقیق که خداوند از شما در روز میثاق پیمان گرفت. آن زمانیکه از پشت آدم عليه السلام خلق شدند به اینکه الله پروردگار شماست و غیر از او خدایی نیست اگر شما از باور دارندگان آن میثاق باشید.

هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ

لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾

اوست که آیه های روشن به بنده خویش نازل کند تا شما را از عذاب ظلمات به سوی نور بیازرد و خدا نسبت به شما مهربان و رحیم است. (۹)

هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - يَزِيلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - أَكْبَرَتْ: مفعول به و آن خدایی است که بر بنده‌ی خود یعنی محمد ﷺ آیت‌های روشن یعنی قرآن یا معجزات آشکار فرو فرستد تا شما را به وسیله قرآن و به دعوت پیغمبر ﷺ از تاریکی‌ها بیرون آورد.

وَإِنَّ اللَّهَ لَيَكُونُ لَكُمْ رَوْفٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - ل: موحلقه - لَرَوْفٌ: خبر ان و بدرستی که خداوند بسیار بخشنده و مهربان است که قرآن فرستاده و رحیم و بخشاینده است که رسول را برای دعوت به اسلام مبعوث کرده است.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي سِنكُم مِّنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكُمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾

شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید، در صورتی که میراث آسمان‌ها و زمین خاص خداست؟ آنکس از شما که پیش از فتح، انفاق کرده و کارزار کرده (با دیگران) برابر نیستند، آنها به مرتبت از کسانی که پس از فتح انفاق و کارزار کرده‌اند برترند و همگی را خدا وعده‌ی نیکو داده و خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۱۰)

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ما: مبتدا - لَكُمْ: جار و مجرور خبر - وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - مِيرَاتُ: مبتدا مؤخر شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید یعنی چه چیزی شما را از انفاق در جهاد فی سبیل الله باز می‌دارد و حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین به الله تعالی تعلق دارد. شیخ سعدی در بوستان آورد.

نه ایشان به خست نگه داشتند!	به حسرت بمردند و بگذاشتند!
به دستم نیفتاد مال پدر،	که بعد از من افتد به دست پسر
همان به که امروز مردم خورند	که فردا پس از من به شما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری ز بهر کسان؟
زد و نعمت اکنون بده، کان تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان تست

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسلمانیکه به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید» گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقواییکه در گوشه ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می دارد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: مجاهد فی سبیل الله - ولی خدا می داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ مانند کسی است که در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به جنتش داخل ساخته، و اگر سالم بماند یا ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را به خانه اش برگرداند».

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلًا

لَا يَسْتَوِي : فعل مضارع - مَنْ : فاعل

برابر نیست از شما ای مؤمنان هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوانند و با دشمنان اسلام کارزار کند با کسانی که بعد از فتح مکه انفاق کنند از این عباس رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از اینکه هشت سال و نیم از هجرت شبان به مدینه گذشت، در ماه رمضان با ده هزار نفر از مسلمانان به سوی مکه عزیمت نمودند، خودشان روزه داشته و دیگران هم روزه می گرفتند تا اینکه به منطقه ای (کدیده) رسیدند، و (کدیده) آبی است ما بین عسفان و قدید، در اینجا روزه را خورده و دیگران هم خوردند.

أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقْتِنَا

أُولَئِكَ : مبتدا - أَكْثَرُ : خبر - دَرَجَةً : تمیز

آنان که با دشمنان خدا جنگ کردند و نفقه کردند قبل از فتح مکه از جان و مال خود مایه گذاشتند با آن کسانی که بعد از فتح مکه انفاق کردند که دیگر خیلی نیازی به مال نباشد با هم از نظر درجه برابر و یکسان نیستند. در حق درجات مجاهدین در راه خدا در حدیث شریف در صحیح البخاری آورده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسیکه به خدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیآ آمده است نشسته باشد، کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم از این خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت ضد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدین فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت با فاصله ی بین زمین و آسمان

است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می‌کردید، فردوس را مسألت نماینده، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست، و رودهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرند،

وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ

وَكَلَّا: مفعول به مقدم - وَعَدَّ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الْحُسْنَىٰ: مفعول به ثانی و همه‌ی آن کسانی که پیش از فتح مکه نفقه کرده و کارزار نموده و با پس از فتح مکه اعلام آمادگی برای نفقه کرده‌اند خداوند بر ایشان بهشت را وعده داده است اما درجات ایشان متفاوت باشد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا - خَبِيرٌ: خبر

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه در باره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله انفاق کرد. می‌گوید، و خداوند به آنچه از نفقه و قتال به اخلاص یا از روی ریا انجام می‌دهید دانایتر است. اکثر مفسران بر آنند که این آیه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده که او اول کسی است که ایمان آورده و نفقه کرده و با کفار قتال کرده.

عبادت به اخلاص نیت نکوست وگرنه چه آید زین مُمز پوست

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾

چه کسی است که برای خدا، وامی نیکو دهد و خدا آن را برای وی بیفزاید و پاداشی ارزجمند داشته باشد. (۱۱)

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ

مَنْ: مبتدا - ذَا: خبر - الَّذِي: بدل - يُقْرِضُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به -

قَرْضًا: مفعول مطلق

کیست آنکه به خلوص نیت خدا را وام دهد یعنی به بندگان در مانده او وامی نیکو دهد که در دادن وام عجله کند و منت نهد یا طالب عوض نباشد تا خداوند مضاعف گرداند و زیاده کند. اجر آن وام را از برای او پس معلوم می‌شود از راه سنت وام دادن بهتر از صدقه دادن است که صدقه به محتاج و غیر محتاج می‌رسد و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد بود. در حدیقه الحقیقه سنائی غزنوی نزول آیه به قیس عاصم رضی الله عنه یکی از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود نسبت داده شده که گفت:

آن زمان که خدای نزد رسول حکم من ذالذی نمود نزول

هر کس آن قدر که دست رسید  
در گوهر ستور و بنده و مال  
قیس عاصم ضعیف همالی بود  
رفت در خانه با عیال بگفت  
کاینچنین آیت آمده است امروز  
آنچه در خانه حاضر است بیار  
گفت زن نیست چیز در خانه  
گفت آخر بجسوی آنمقدار  
رفت و خانه بجست بسیاری  
یافت در خانه صاعی از خرما  
پیش قیس آورد زن در حال  
قیس خرما به آستین در کرد  
چون درون رفت قیس در مسجد  
گفت با وی منافقی که بیار  
گوهر است این متاع یا زر و سیم  
زان سخن قیس گشت خوار و خجل  
رفت در گوشه‌ای بنغم بنشست  
آمد از سدره جبرئیل امین  
مرور آنقدر انتظار مدار  
مصطفی را ز حال کرد آگاه  
ملکوت آمده بنظارند  
زلزله است اوقفاده در ملکوت  
حق تمالی چنین همیگوید  
کای سرافراز وی گزیده رسول  
زو پذیرفتم این متاع قلیل  
که بنزد من این دقل بعیان  
از همه چیزها بگزیده

پیش مهتر کشید و سر نکشید  
هر چه در وسع بود شان در حال  
که نکردی طلب ز دنیا سود  
ز آنچه بشنید هیچ یک بنهفت  
خیز و ما را در انتظار مسوز  
تا کنم پیش سید آن ایشار  
تونه ای زین سرای بیگانه  
هر چه یابی سبک بنزد من آر  
تا برآید مگر ورا کساری  
دقل و خشک گشته تا بنوا  
گفت زین بیش نیست ما را مال  
شادمانه بر رسول آورد  
نزد سر هزل بلکه از سر جد  
تا چه آورده‌ای سبک پیش آر  
پیش مهتر همی کنی تسلیم  
بنگر تا چه آمدش حاصل  
بر نهاده ز شرم دست بدمت  
گفت کای سید زمان و زمین  
و آنچه آورده است خوار مدار  
یلمسزون المطوعین آنگاه  
مرور از انتظار چون دارند  
نیست جای قرار و جای سکوت  
دل او را بلطف می جوید  
اینقدر کن ز قیس زود قبول  
هست مقبول نیست مرد بخیل  
هست بهتر ز گوهر دگران  
هست جهد المقل<sup>۱</sup> پسندیده

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَانُكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾

<sup>۱</sup> - کوشش درویش و سعی اندک، نهایت کوشش میزبانی که اندک چیزی دارد آن را پیش میزبان آورد.

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان جلو رویشان و سمت راستشان می‌رود، آنروز، نوید شما بهشت‌هایی است که در آن جوی‌ها روان است که در آن جاودانید و این کامیابی بزرگ است. (۱۲)

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَسْعَى الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

ترى: فعل مضارع - فاعل (انت) - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به - وَالْمُؤْمِنَاتِ: معطوف

روزی را یاد کن که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بر روی صراط می‌بینی آن لحظه‌ای که شبانان می‌روند نور ایشان در پیشانی ایشان از جلو رویشان و از سمت راستشان همراهِ با ایشان و جلو می‌شاید که به آسانی می‌گذرند تا ایشان را به بهشت راهنمایی کنند و از این مسعود متقول است که نور هر کس به قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا تا به عدن باشد و از آن دیگر برابر کوهی و یکی را به مقدار نخلی و ادنی و کمترین نور وی آن بود که صاحبش قدم خود را بیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و فرشتگان به ایشان گویند مژده‌ی شما داخل شدن در بهشت و در بوستان‌هایی است که پیوسته از زیر کاج‌های آن جویهای روان است و این مژده همان جنت جاودان است.

دعای حضرت رسول ﷺ که در حدیث شریف صحیح البخاری آمده این بود که در نیمه شب دعا می‌کردند:

اللهم اجعل في قلبي نورا، وفي بصري نورا، وفي سمعي نورا، وفي يميني نورا، و عن يساري نورا، و فوقی نورا، و تحتي نورا، و امامی نورا، و خلفی نورا، و اجعل لي نورا.

ذَلِكَ هُوَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - الْقَوْرُ: خبر

این رستگاری بزرگی است زیرا که غیر این هیچ رستگاری وجود ندارد که آن داخل شدن به بهشت جاودان و بهره‌مندی از نعمت‌های آن. و به دیدار خدا راه یافتن است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عباده بن صامت رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسیکه لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می‌دارد و کسیکه از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می‌آید».

يَوْمَ يَقُولُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُسْلِمَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿۱۳﴾

روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان داشته‌اند گویند منتظر شوید که از نورتان اقتباس کنیم، گویند، بعقب سر خویش برگردید و نوری بجوئید و میانشان دیواری بر آرند که دری دارد که اندرون آن رحمت است و بیرون آن دیوار روی به عذاب دارد. (۱۳)

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَفْسِنَا مِن نُّورِكُمْ

یوم: مفعول فيه - یقول: فعل مضارع - المؤمنون: فاعل

این آیه بر خلاف آیه بعدی صحبت از منافقان و حال و احوال آنان است. می‌گویند: یاد کن روزی را که مردان منافق و زنان منافق برای کسانی که ایمان آورده و گزیده‌اند می‌گویند یعنی التماس کنند که شما نظر لطفی به ما داشته باشید تا ما از نور شما روشنایی بگیریم چونکه منافقان خود بی نورند و تاریکی اطراف و جلو راه ایشان را پر کرده است لذا از مؤمنان می‌خواهند ایشان را نوری دهند تا تاریکی‌ها را بزدايد.

قِيلَ ارْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا

قِيلَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - ارْجِعُوا: فعل امر - (و) فاعل - وِرَاءَكُمْ: مفعول

فيه - فَالْتَمِسُوا: فعل امر - (و) فاعل - نُورًا: مفعول به

به آن منافقان مطالب نور گفته می‌شود یعنی مؤمنان یا فرشتگان بر آن منافقان می‌گویند که پس برگردید به دنیا و در دنیا نوری طلب کنید. چون نور را در محشر نمی‌توان کسب کرد از دنیا باید آورد. بیت:

کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی آب از اینجا بر که در عقبی بسی شوریده و شر است

فَضْرِبْ يَنْفِثْ يَسُورٌ لَهُ بَابٌ

ضْرِبْ: فعل ماضی مجهول - يَنْفِثْ: مفعول فيه - يَسُورٌ: نایب فاعل - لَهُ: جار و مجرور خبر

مقدم - بَابٌ: مبتدا مؤخر

پس آنگاه میان آنها یعنی میان مؤمنان و منافقان دیواری بزرگ چون باره‌ی شهری زده می‌شود که آن دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی این دیوار «اعراف» است.

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

و آن را دروازه‌ای است که مؤمنان از آن داخل می‌شوند.

بِاطْنِهَا فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهَا مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ

بِاطْنِهَا: مبتدا - فِيهِ: جار و مجرور خبر مقدم - الرَّحْمَةُ: مبتدا مؤخر، جمله خبر باطن

آنجائیکه مؤمنان بدان داخل می‌شوند در او رحمت بود یعنی نعمت‌های بهشتی در آن قرار دارند و ظاهر آن دیوار یعنی خارج آن، جائی که طرف منافقان است آنجا عذاب باشد زیرا که نزدیک

دوزخ است. آن هنگام که منافقان بخواهند از مؤمنان نوری طلب کنند می بینند که در بین آنها دیواری حائل است. ولی مؤمنان را می بینند که در آن بهشت خرامان خرامان راه می روند ولی خود در عذاب جهنم هستند.

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّبْتُمْ  
الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّكَم بِاللَّهِ الْعُرُورُ ﴿۱۱﴾

و آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟ گویند چرا، ولی شما خویش را به فتنه افکندید و منتظر ماندید و شک آوردید و آرزوها فریبتان داد تا فرمان خدا بیامد و شیطان فریبکار نسبت به خدا شما را غره کرده بود. (۱۴)

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ

يُنَادُوهُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - هم: مفعول به

آن منافقان می گویند ای مؤمنان یعنی مؤمنان را ندا می دهند و به ایشان می گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم و در دنیا به جماعت شما نماز نمی گزاردیم و به موافقت شما روزه نمی گرفتیم و همچون شما در حیطه ای اسلام عمل نمی کردیم؟

قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّبْتُمْ أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ  
وَعَزَّكَم بِاللَّهِ الْعُرُورُ

كُم: اسم لکن: فتنتم: فعل ماضی - تم: فاعل، جمله خبر لکن

مؤمنان جواب می دهند و می گویند بلی شما در دنیا به ظاهر با ما بودید ولی نفس های خود را به سبب نفاق و لذت شهوات به فتنه افکندید و شک و تردید در دل خود ایجاد کردید و آن آرزوها شما را فریب داد و در توبه تأخیر کردید و نبوت حضرت رسول ﷺ را مشکوک بودید و آرزوهای دور و دراز را در پیش گرفتید.

تا اینکه فرمان خدای تعالی به قبض روح شما آمد و آن در موقعی بود که شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا غره کرده بود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: «علامات نفاق سه چیز است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علامات شخص منافق سه چیز است: چون سخن بزند دروغ می گویند و چون وعده بدهد خلافی می کند و چون امری برایش داده شود خیانت می کند».

قَالِيَوْمَ لَا يُؤَخُّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أَوْلَىٰ نَارُ هِيَ مَوْلَانَكُمْ وَيَسَّ الْمَصِيرَ

پس امروز از شما فدیهای گرفته نمی شود و نه از کسانی که کافر شدند و جایگاهتان جهنم است که شایسته ی مولای شماست و چه بد بازگشتی است. (۱۵)

قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا

الْيَوْمَ : مفعول فيه - لَا يُؤْخَذُ : فعل مضارع مجهول - فِدْيَةٌ : نایب فاعل

امروز ای منافقان از شما و از کافران فدیهای یعنی چیزی که فدای خود کنید گرفته نمی شود تا شما را از عذاب دوزخ برهاند چونکه اینجا دیگر جای غرامت و تاوان نیست و محل برگشت به دنیا و یا محل توبه نیست.

مَاؤْيِكُمْ النَّارُ

مَاؤْيِكُمْ : مبتدا - النَّارُ : خبر

جایگاه شما آتش دوزخ است و این منزلگاه ابدی شماست که در آن جاودان می مانید و معذب می شوید.

هِيَ مَوْلَانِكُمْ

هِيَ : مبتدا - مَوْلَانِكُمْ : خبر

زیرا که این آتش دوزخ شایسته ی شما و برازنده ی اعمال و نفاق شما در دنیاست.

وَيَنْصِبُ الْمَصِيبُ

يَنْصِبُ : فعل ذم - الْمَصِيبُ : فاعل

و آن آتش دوزخ و جهنم چه جایگاه بدی است که سر انجام منافقان و مشرکان در آن جای می گیرند.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿١٦﴾

آیا هنگام آن نیامده تا کسانی که ایمان دارند دلهایشان به یاد خدا و آن حق که نازل کرده فروتن باشند و چون آن کسان که از پیش کتابشان داده اند نباشید که مدتشان دراز شد و دلهایشان سخت شد و بسیاری از آنها عصیان پیشگان بودند. (۱۶)

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

أَنْ تَخْشَعَ : فعل مضارع منصوب - قُلُوبُهُمْ : فاعل

علمای تفسیر در سبب نزول این آیه مختلف اند. مقاتل و کلبی گفتند یکسال از سلمان در خواست کردند که ما را از تورات سخن بگوی که در تورات عجائب است، پس آیه به جواب ایشان فرو

آمد که «نحن نقص عليك احسن القصص»، سلمان به ایشان گفت: «القرآن از غیر آن احسن است، و قرآن از همه نیکوتر و با بیان تر است چونکه به قرآن نیاز است آن منافقان مدتی از سؤال دست کشیدند باز دیگر همان سؤال از سلمان کردند و به جواب ایشان این آیت فرود آمد که «الله نزل احسن الحدیث» نیکوتر سخنی که الله از آسمان فرو فرستاد این قرآن است.

ایشان چند مدتی از این سؤال خاموش گشتند، آنگاه برای بار سوم از سلمان همین درخواست کردند که: حد ثناعن التوریه فان فیها المعائب، این آیه فرود آمد: «الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» خطاب به این منافقان که به ظاهر بر زبان و بی اخلاص دل ایمن آورده بودند. آیا زمان آن نرسیده است آنانکه دلهایشان برای یاد کردن و ذکر خدا که بترسد و نرم دل شود و بر آنچه که خدای تعالی از کلام خود فرو فرستاده است که آن درست و راست است خشوع و رقی از خود نشان دهند، یا با ذکر قرآن دلهایشان رقیق و نرم گردد.

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ

(و) اسم کان - کالذین : جار و مجرور خبر کان

و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است همچون یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد پس مدت پر آنان دراز شد به این سبب فاصله پای بندیشان به شهورات سخت شد تا بدانجا که خواندن کلام الهی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و دلشان را به خشوع و خضوع و انمی‌داشت.

وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ

کثیر : مبتدا - فاسقون : خبر

و بسیاری از ایشان از دین خود بیرون رفتگان اند و ترک کننده احکام کتاب خود به جهت قسوی القلب بودن، و گفته‌اند نتیجه‌ی سختی دل غفلت است و نشانه‌ی نرمی دل توجه به طاعت.

دلی کز نور معنی نیست روشن      مخوانش دل که آن سنگ است و آهن  
دلی کز گرد غفلت زنگ دارد      از آن دل سنگ و آهن تنگ دارد

أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۷﴾

بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده می‌کند، ما این آیات را برای شما بیان می‌کنیم شاید خردوری کنید. (۱۷)

أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

لفظ الله : اسم آن - يحيي : فعل مضارع - فاعل (هو)، خبر أن - الأرض : مفعول به - بعدد : مفعول فيه

ای منکران بعث بدانید که برآستی خداوند زمین مرده را بعد از مردنش زنده می‌گرداند یعنی با آب باران که از آسمان نازل می‌شود در آن نبات و نبات می‌پرورد پس زنده شدن دوباره‌ی انسان نیز بر همین منوال است که با نفخ صور دوم بوسیله اسرافیل همه‌ی مردگان سر از قبر بر می‌آورند و حشر می‌شوند. مولانا مردن و دوباره زنده شدن بعد از مرگ را به پژمرده شدن گل و دوباره زنده شدن در فصل ربیع اشاره می‌کند.

جامه در آن رسید گیل از بهر دادما	زان می‌دریم جامه به بوی وصال گیل
گل آنجهانی است، نگنجد در این جهان	در عالم خیال چه گنجد؟ خیال گیل
زنده‌کنند و باز پر و بال نو دهند	هر چند برکنید شفا پر و بال گیل
مانند چار مرغ خلیل از پی فنا	در دعوت بهار بسین امتثال گیل

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بَيَّنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْآيَاتِ: مفعول به - کم: اسم لعل - تَعْقِلُونَ: فعل و فاعل، جمله خبر لعل

بدروستی که برای شما نشانه‌های قدرت خود را روشن کردیم شاید که عقل خود را در استدلال آن بکار گیرید و در آن خودوری کنید و به آن عمل کنید. پس هر چند که عمری از انسان گذشته است در باقی عمر باید سر عقل بیاید و به سوی خدای عزوجل روی آورد.

هر دم از عمر می‌رود نفسی	چون نگه می‌کنم نماند بسی
ای که پشاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روز دریایی
خجل آنکس که رفت و کار نساخت	کوس رحلت زدند و بار نساخت
خواب نوشتن یا مداد رحیل	باز دارد پیاده را از سیل
نیک و بد چون همی بیاید مرد	خنک آنکس که گوی نیکی برد
برگ عیشی بگور خویش فرست	کس نیارد ز بس ز پیش فرست
عمر برف است و آفتاب تموز	اندکی ماند و خواجه غره هنوز
ای تهی دست رفته در بازار	ترسمت پسر نیآوری دستار
هر که مزروع خود بخورد بخوید	وقت خرمش خوشه باید چید

إِنَّ الْمُضِدِّقِينَ وَالْمُضِدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُمْضِعُهُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ

کَرِيمٌ ﴿۱۸﴾

برآستی مردان تصدیق کننده و زنان تصدیق کننده که خدا را قرضی داده‌اند قرضی نیکو، مضاعف شود ایشان را و برای آنان پاداشی بزرگ است. (۱۸)

إِنَّ الْمُضْطَرِّينَ وَالْمُضْطَرِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ

كَبِيرٌ

الْمُضْطَرِّينَ: اسم إِنَّ - أَقْرَضُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به - قَرْضًا: مفعول

مطلق

به درستی که مردان باور دارنده و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسولش را راست دارند و کسانی که قرض داده‌اند به الله قرضی نیکو که آن عبارت از صدقه و انفاق در راه خدا ﷺ همراه با خلوص نیت، پاداش ایشان مضاعف شود و زیاده گردانیده می‌شود برای ایشان مزد ایشان از ده تا هفت صد و زیاده از آن و مر ایشان را مزدی گرامی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت نصیب آنان می‌گردد گویند روزی علی مرتضی ﷺ به خانه رفت، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا (س) می‌گریستند، علی گفت ای فاطمه! چه بوده است این روشنایی چشم و میوه‌ی دل و سرور جان ما را که می‌گیرند؟ فاطمه گفت: یا علی برستی که گرسنه‌اند، که یک روز گذشت هیچ چیز نخورده‌اند و دیگری بر سر آتش نهاده بود علی گفت: آن چیست که در دیگ است؟ فاطمه گفت: در دیگ هیچ نیست مگر آب تهنی، برای دلخوشی فرزندان بر سر آتش نهادم تا پندارند که چیزی می‌پزم، علی دلتنگ شد عبائی داشت برگرفت و به بازار برد و به شش درم بفروخت و طعام خرید، در راه فقیری را دید و از علی ﷺ درخواست طعام کرد و او آنچه از طعام داشت به او داد و به خانه برگشت و به فاطمه قصه را باز گو کرد فاطمه گفت نیکو چیزی کردی، و توفیق یافتی، علی بازگشت، تا به مسجد رسول برود و نماز کند، اعرابی را دید که شتر می‌فروخت، گفت یا اباالحسن این شتر را می‌فروشم بخر، علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت به تو فروختم تا وقتی که غنیمی در رسد یا عطائی از بیت‌المال بتو در آید، علی آن شتر به شصت درم بخرید و فرمایش کرد اعرابی دیگر پیش وی آمد، گفت یا علی این شتر به من فروش گفت فروشم، گفت به چند؟ گفت چندانکه خواهی، گفت بصد و بیست درم خریدم، علی گفت فروختم، و به خانه باز آمد، با فاطمه گفت که از این شصت درم بهای شتر به اعرابی دهم و شصت درم خود به کار برم، به طلب اعرابی بیرون رفت، مصطفی ﷺ را دید گفت یا علی به کجا می‌روی؟ علی قصه‌ی خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه‌ای بود از ناقه‌های بهشت، این آن قرض بود که تو به الله دادی و درویش را به آن بناوختی، و

قد قال الله تعالى «من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضعفه له اضعافاً كثيرة»

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ

وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١﴾

و کسانی که به خدا و به پیغمبران وی ایمان آورده‌اند؛ آنها نزد پروردگارشان راستی پیشگان و شهیدانند. برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند آن گروه اهل دوزخ‌اند. (۱۹)

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمُ  
الَّذِينَ: مبتدا - أُولَئِكَ: مبتدا - هم: ضمیر فصل - الصَّادِقُونَ: خبر، جمله خبر الَّذِينَ -  
وَالشُّهَدَاءُ: مبتدا

و آنانکه به خدا و رسولش گرویده‌اند و به رسولان او ایمان آورده‌اند و در احکام و اخبار و پیام او شک نیاوردند آن گروه ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویان و شهیدانند نزد پروردگارشان یعنی شهیدان در راه خداوند در نزد پروردگارشان این شهیدان درجات بالا دارند به شرطی که قصد ایشان از جهاد اعلای کلمه‌ی الله باشد و مجاهد فی سبیل الله باشد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و پرسید: یکی برای این می‌جنگد که غنیمت بدست آورد، دیگری برای آن می‌جنگد تا نامش بلند گردد، و سومی برای آنکه مکان و منزلتی بدست آورد، کدام یک از این جنگ‌ها فی سبیل الله گفته می‌شود، فرمودند: «کسیکه مقصدش از جنگ کردن، اعلای کلمه‌ی الله باشد، جهاد او جهاد فی سبیل الله است».

لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - أَجْرُهُمْ: مبتدا مؤخر، جمله خبر الشهداء.

و بر ایشان است پاداش آنچه که وعده کرده بودیم و روشنایی روز حشر با ایشان و به همراه ایشان خواهد بود یعنی آن نوری که پیش ایشان می‌شتابد. اما با مقابله این گروه دیگری را که اهل شقاوت و بدبختی‌اند آشکار می‌کند می‌گوید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

الَّذِينَ: مبتدا - أُولَئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر، جمله خبر الَّذِينَ

و اما کسانی که حق را بیوشند و نبوت رسولان او را انکار نمایند و معجزات ایشان را تکذیب کنند و نشانه‌های ما را که بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ایم دروغ بشمارند آن گروه ملازمان آتش دوزخ‌اند و در آن جاودان خواهند ماند و هیچ راه نجاتی برای آنها نیست.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ  
 كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَرَّتْهُ مَضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ  
 عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَعْفَرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ ﴿۲۰﴾

بدانید که زندگانی این دنیا بازیچه و بیهودگی و آرایش است و تفاخر میان خودتان و از یکدیگر زیاده طلبی در مال و فرزندان است؛ چون بارانی که گیاه رویانیدن آن کافران را به شگفت آورد آنگاه بخشکد و آن را به حالت زرد بینی آنگاه ریز ریز شود، و در آخرت عذابی سخت است، و نیز آموزش و بخشودی از جانب خدای تعالی و زندگانی این دنیا به جز کالانی فریفته نیست. (۲۰)

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ  
 وَالْأَوْلَادِ

الْحَيَاةُ: مبتدا - الدُّنْيَا: نعت - لَعِبٌ: خیر

ای طالبان دنیا بدانید که این زندگانی سزای بیهوده و بازیچه است یعنی بیهوده به مانند بازی کردن کودکان است و بیهوده در رنج کشیدن برای بدست آوردن مال و متاع دنیا است.  
 بیت:

بازیچه است طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند

و دیگر آرایش و زینت است در خوردن غذاهای لذیذ و پوشیدن لباس‌های فاخر و سوار شدن ماشین‌های آخرین سیستم و مرکب‌های راهوار و نیز مفاخرات اصل و نسب در میان یکدیگر است و طلب جاه و مال و مقام دنیوی و مباحثات در زیادی مال و آرزوهای طول و دراز و کثرت فرزندان است. البته در اصل قضیه نگاه کنیم این دنیا بر پایه پوچ و بیهودگی آفریده نشده است و به قصدی آفریده شده است و آن اندوختن توفه آخرت است چونکه خانه‌ی آخرت را در این دنیا باید پایه ریزی کرد و از این دنیا باید برد اگر به این سمت و سو از قضیه بنگریم پس متوجه می‌شویم که آفرینش این دنیا بر بیهودگی و بازی آفریده نشده بلکه به قصد هدفی بسیار کلان و محل آزمایش و امتحان آفریده شده است. چنانکه سنائی غزنوی در قصیده‌ای می‌فرماید:

که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا  
 اگر دنیا همی خواهی بده دین و بیره دنیا  
 چه بازها برون آرد همی این پیر خوش سیم  
 که اینجا صورتش ماز است و آنجا شکش از درها  
 میان دریند کاری را که این رنگ است و آن آوا  
 تو پنداری که پر هرزه است این توان چون مینا  
 که از دام زبون گیران به عزت رسته شد عقبا

اگر دینت همی بایسد ز دنیا دار دل بگسل  
 همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریم  
 بین بازی که هر ساعت ازین پیروزه گون خیمه  
 گر از آتش همی ترسی به مال کس متو غیره  
 زیاد قسه و زیاد قسر دین را هیچ نگشاید  
 تو پنداری که بت بازی است این میدان چون مینو  
 گر از زحمت همی ترسی ز ناله‌لان بپر صحبت

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَرَّتْهُ مَضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا

**أَعْجَبَ** : فعل ماضی - **الْكَفَّارَ** : مفعول به - **نَبَأَهُ** : فاعل - (هو) اسم کان - **حُطَّامًا** : خبر کان سپس آغاز و پایان زندگانی دنیا را با یک مثالی کاملاً روشن بیان می‌کند می‌فرماید: همانند کسانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت می‌آورد یعنی با بارش باران زمین مرده زنده می‌شود و بنات و نبات در مهد زمین می‌پرورد که این کار موجب حیرت کشاورزان می‌گردد کافران را به کشاورزان و باران را به دنیا تشبیه می‌کند که وجه شبه در آن خوشیها و لذات و زینت و مال و متاع و غرور که مشترک در دل انسان کافر و بین دنیا وجود دارد تشبیه شده است و سپس با یکی از آفات آسمانی و یا زمینی خشک گردد و به حالت زرد رنگ در می‌آید پس بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریز ریز شود. حافظ گفتم:

بیار باده که بنیاد عمر بر بادست	بیا که فصر امل سخت سست بنیاد است
که این عجز، عروس هزار دامادست	مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
بنال بلبل بیدل که جای فریادست	نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
قبول خاطر و لطف سخن خدادادست	حسد چه می‌بری؟ ای سست نظم بر حافظ

**وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ**

**وَفِي الْآخِرَةِ** : جار و مجرور خبر مقدم - **عَذَابٌ** : مبتدا مؤخر - **شَدِيدٌ** : نعت و در آخرت برای مشرکان و منافقان که تمام طول عمر خود را در خوشی و در طلب مال و مقام و متاع و زینت دنیا گذرانیده‌اند عذابی سخت است و آن آتش دوزخ است که در آن جاودان بمانند. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:  
از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی‌ها، و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده است».

**وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ**

**وَمَغْفِرَةٌ** : معطوف - **وَرِضْوَانٌ** : معطوف

و برای کسانی که ترک مال و مقام دنیا کردند و به سوی خدا روی آوردند و رسول او را باور داشتند و در اجرای احکام الهی دقیق هستند از جانب خدای تعالی برای ایشان مغفرت و آمرزش و خشنودی است. ریاعی:

وی مایل عقبی تو یکی مزدوری	ای طالب دنیا تو بسی مغروری
تو طالب نور بلکه عین نوری	وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری

چونکه بدست آوردن رحمت و مغفرت و خشنودی و رضایت خدای تعالی نهایت هدف عاشق و فناء فی الله است. چنانکه سنائی غزنوی در قصیده‌ای می‌گوید:

مکن در جسم و جان منزل، که این دوست و آن والا  
 قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه اینجا  
 به هرج از راه دور افسی چه کفر آن حرفه و چه ایمان  
 به هرج از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا  
 سخن کز روی دین گویی چه عبرانی، چه سریانی  
 مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا، چه جابلسا  
 چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی  
 نفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا  
 بمیرای دوست بیش از مرگ اگر می زندگی خواهی  
 که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ

الْحَيَوةُ: مبتدا - مَتَاعُ: خبر

و زندگانی این دنیا مگر متاعی که فریب دهد و پایدار نماند نیست و این ها کسانی اند که برای طول عمر چند روزه آرزوهای طول و درازی دارند و زندگانی دنیا را پایان زندگی خود می دانند. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «شخص پسر دلش در دو چیز جوان است، یکی حب دنیا و دیگری آرزوی دراز».

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾

به سوی مغفرت پروردگارتان بشتابید، یا بهشتی که بهنای آن، چون بهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیغمبران وی ایمان آورده اند مهیا شده این کرم خداست که بهر که خواهد دهد و خدا صاحب کرم بزرگ است. (۲۱)

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

سَابِقُوا: فعل امر - (و) فاعل - عَرْضُهَا: مبتدا - كَعَرْضِ: جار و مجرور خبر

به سوی مغفرت پروردگارتان پیشی گیرید و به سوی توبه بشتابید که آن موجب مغفرت و آمرزش گناهان است و بشتابید به سوی بهشتی که بهنای آن مانند بهنای آسمان و زمین است. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اندازه‌ی حوض به اندازه‌ی مسافت بین ایله (شهری است در اطراف بیت المقدس) و صنعاء در یمن است و تعداد صراحی‌های آن به تعداد ستاره‌های آسمان است.

از حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: «(مساحت آن) مانند مساحت بین مدینه و صنعاء است».

أَعَدَّتْ لِلذَّبِيعِ ءَأَمْتُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

أَعَدَّتْ : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (هن)

آن بهشت با آن پهنای وسیعش برای کسانی که به خدا ایمان آورده و رسول او را تصدیق کرده‌اند آماده شده است. یعنی کسانی که بار سفر آخرت خود را بسته و آماده سفر شده‌اند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

ذَلِكَ : مبتدا - فَضْلُ : خبر

این ایمان آوردن به خدا و رسولش و اجرای احکام الهی‌اش و تصدیق کتابش توفیقی است که از جانب خدای بر بنده‌اش از لطف و کرم و فضل خداوند رحمان عطا کرده شده است و خداوند به لطف و عنایت خود آن فضل بزرگ را به هر که بخواهد از مؤمنان در دنیا می‌دهد تا به توفیق ایمان از این دنیا برود و در آخرت به مغفرت رحمان خدای تعالی برسد که عبارت از آن بهشت است.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

و خداوند صاحب فضل و کرم و بخشش است. این آیه نشانگر آنست که بهشت هم اکنون آفریده شده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۳﴾

هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد و یا در جان شما نمی‌رسد مگر پیش از آنکه بیافرینیم در کتابی آن مصیبت نوشته شده است هر آینه این کار بر خدا آسان است. (۲۲)

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا

أَصَابَ : فعل ماضی - مِنْ : حرف جر زائد - مُصِيبَةٌ : فاعل

هیچ مصیبتی در زمین مانند قحطی و یا خشکسالی و یا تشنگی و گرسنگی به شما نخواهد رسید و نیز در جان‌های شما از قبیل آفت‌ها، بیماریها و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن نخواهد

رسید مگر اینکه در کتابی قبل از اینکه آنرا بیافرینیم ثبت شده است، یعنی در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از حدیقه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای دادند که در آن از بیان هیچ چیزی که تا روز قیامت واقع می‌شود فروگذار نکردند، کسیکه آن چیزها را فهمید فهمید، بعضی از آن موضوعات را فراموش کرده‌ام ولی چون بعضی چیزها را می‌بینم آن موضوعات مثل کسیکه چیزی را گم کرده باشد، بیادم می‌آید.

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ذَلِكَ: اسم‌ان - يَسِيرٌ: خبیران

به درستی که ضبط و ثبت مقدرات بر لوح محفوظ قبل از آفرینش انسان بر خدا بسیار آسان است و هر کس همان کاری می‌کند که بر آن خلق شده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی پرسید: یا رسول الله آیا اهل جنت و نوزخ (در علم خدا) شناخته شده‌اند؟ فرمودند: «بلی» گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟ فرمودند: هر کس همان کاری را می‌کند که بر آن خلق شده است - یا - هر کس همان کاری را می‌کند که برایش میسر است.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ

مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾

تا بر آنچه از دستان رفته غم مخورید و از آنچه بدستان آمده غره مشوید که خدای تعالی هیچ متکبر خود ستایی را دوست نمی‌دارد. (۲۳)

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

فَاتَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو)

هان! آنچه که از دست شما رفت، اندوه مخورید، همانطوریکه شما را از تقدیر خود خبر دادیم تا بر آنچه که در دنیا از دستان رفت غصه مخورید و تا به آنچه به شما عطا کرده است از مال دنیا و غیره شادمان نشوید چونکه این دنیا گذران است و شایسته نیست آنچه که گذران است بر آن افسوس خوردن و یا شادمانی کردن.

فرضا دگر نشود با هزار ناله و آه

فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

لفظ **اللَّهُ** مبتدا - **لَا يُحِبُّ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - **كُلٌّ** : مفعول به  
و خداوند هیچ متکبر خودپسندی را دوست نمی‌دارد. پس شاهمان شدن به مال دنیا که به تیرد  
وی عزیز و ارجمند باشد بی گمان بر آن تکبر ورزیده و فخر فروشی کرده است.  
شیخ سعدی در بوستان گفت:

ز خاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده، افتادگی کن چو خاک
حریص و جهانسوز و سرکش مباش	ز خاک آفریدنت، آتش مباش
به گردون کشید آتش هولناک	به بیچارگی تن بینداخت خاک
چون آن سرفرازی نموده این کسی	از آن دیو کردند از این آدمی

**الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ** ﴿۲۴﴾  
همان کسان که بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل ورزیدن وادار می‌کنند؛ و هر کس روی  
برگرداند پس براستی خدای تعالی او بی نیاز و ستوده است (۲۴)

**الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ**

مبتدا: محذوف - **الَّذِينَ** : خبر

همان کسان که تکبر می‌کنند آنان با وجود دنیا داری و داشتن دارایی و مال و بضاعت در عین  
حال بخیلی می‌کنند و مال خود را در راه خدا صرف نمی‌نمایند و با وجود بخیلی خود دیگران  
را نیز به بخیلی امر می‌کنند.

**وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ**

**مَنْ** : مبتدا جازم - **يَتَوَلَّ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - لفظ **اللَّهُ** : اسم ان - **هُوَ** :

ضمیر فصل - **الْعَنِيُّ** : خبر ان - **الْحَمِيدُ** : خبر دوم ان

پس هر که از انفاق مال روی بگرداند و بخیلی کند یا از ایمان آوردن به خدا و رسولش سزایی  
کند پس بدترستی او از انفاق مال بی نیاز و ستوده است و از اینکه مالی را انفاق نمی‌کند و یا به  
رسول او نمی‌گروید هیچ ضرری به او نمی‌رسانید.  
در گلستان شیخ سعدی آمده است:

دو کس مردند و حسرت بردند؛ یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد.	
کس نبیند بخیل فاضل را	که نه در عیب گفتش گوشت
وز گرمی دو صد گنه دارد	گرمش عیب‌ها فرو پوشد

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ  
بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ بَصُرِهِ  
وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۵﴾

به درستی که پیغمبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و مقیاس حق نازل کردیم تا مردم انصاف نگهدارند، و آهن را نازل کردیم که در آن صلابت شدید و منفعت‌ها برای مردم هست، تا خداوند بداند که چه کسی او و پیامبرانش را غایبانه یاری می‌دهد، هر آینه خداوند توانا و نیرومند است. (۲۵)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ  
بِالْقِسْطِ

أَرْسَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - رُسُلَنَا : مفعول به

بدرستی که ما پیغمبران خویش را با حجت‌های روشن و معجزات آشکار یا احکام شرائع فرو فرستادیم به همراه ایشان کتاب‌هایی که شامل مصالح دینی و دنیوی در آن است و نیز ترازوی عدالت را با ایشان نازل گردانیدیم تا مردم انصاف نگهدارند پس همه اینها از آمدن پیغمبران و آوردن ایشان حجت‌های روشن و معجزات آشکار و یا احکام الهی و کتاب‌هایی که مصالح دین و دنیا در آن است به همراه ترازوی عدالت که مردم به عدل و داد بپردازند و در معامله به ضرر کسی وزن نکنند و کسی ستم کرده نشود فرستاده شده است.

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ بَصُرِهِ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ  
أَنْزَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - الْحَدِيدَ : مفعول به - فِيهِ : جار و مجرور خبر مقدم - بَأْسٌ : مبتدا مؤخر

و برآستی که ما آهن را فرود آوردیم یعنی در معادن پدید کردیم و چگونگی استفاده آن را برای مردم آموختیم زیرا که در آن استفاده‌های زیادی برای مردمان است که از آن زره و جوشن و جز آن می‌سازند با بهره‌گیری از آهن و با ساختن تیر و زره و جوشن در جهاد فی سبیل الله. استفاده می‌شود پس هر کس دین حق و پیغمبر خدا را یاری داد خدا نیز او را نصرت دهد و هر که دین خدا و رسولش را عصیان و سرپیچی کرد خدا او را به عذابی سخت گرفتار کند. در ارتباط با این آیه در کلیله و دمنه آمده که:

نظم این آیت « لقد ارسلنا رسلنا ... » پیش از استنباط و رویت چون متباعدی می‌نماید، که کتاب و ترازو و آهن به یکدیگر تناسب بیشتر ندارند، اما پس از تأمل غبار شبهت و حجاب ریست<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - ریست: آنچه انسان را در پندار و گمان افکند.

برخیزد و معلوم گردد که این الفاظ به یکدیگر هر چه متناسب تر است و هر کلمتی را اعجازی هر چه ظاهر تر، چه بیان شرایع به کتاب تواند بود، تقدیم ابواب عدل و انصاف به ترازو و حساب و تنقیذ این معانی به شمشیر. و چون مقرر گشت که مصالح دین بی شکوه<sup>۱</sup> پادشاهان اسلام نامرعی است، و نشانیدن آتش فتنه بی مهابت<sup>۲</sup> شمشیر آبدار متعذر<sup>۳</sup>، فرضیت طاعت ملوک را، که فواید دین و دنیا بدان باز بسته است هم شناخته شود، و روشن گردد که هر که دین او پاک تر و عقیدت او صافی تر در بزرگ داشت جانب ملوک و تعظیم فرمان های پادشاهان مبالغت زیادت واجب شمرد، و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از کار دین پندارد، و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد.

این قدر از فضایل ملک که تالی<sup>۴</sup> دین است تقریر افتاد، اکنون شمتی از محاسن عدل که پادشاهان را ثمنین تر حلیتی و نفیس تر موهبتی است یاد کرده شود، و در آن هم جانب ایجاز و اختصار را بر رعایت رسانیده آید بعمون الله و تیسیره<sup>۵</sup> قال الله تعالی:

«يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق»<sup>۶</sup> داوود را، صلی الله علیه، با منقبت<sup>۷</sup> نبوت بدین ارشاد و هدایت مخصوص گردانید، به بهر آنکه در سیرت انبیا جز نکوکاری صورت بندد<sup>۸</sup>، اما طراوات خلافت به جمال انصاف و معدلت متعلق است.

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

لفظ الله: اسم إن - قوی: خبر إن - عزیز: خبر دوم إن

بدرستی که خداوند بر هلاک کردن دشمنان توانا و قادر است و بر حکم و فرمان خود غالب و چیره است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ  
وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۷﴾

و بدرستی که نوح و ابراهیم علیهم السلام را به پیغمبری فرستادیم و در اولاد ایشان پیغامبری و کتاب آسمانی نهادیم پس بعضی از ایشان راه یابند و بسیاری از ایشان بدکارانند. (۲۶)

۱ - تنقیذ: روان و جاری گرداندن.

۲ - شکوه: در اینجا به معنی ترس و بیمی که از کسی ناشی شود.

۳ - مهابت: در اینجا به معنی ترسی که از خارج بر انسان وارد آورند.

۴ - متعذر: مشکل.

۵ - تالی: پیرو و تابع.

۶ - به کمک خدا و آسان گردانیدن آن.

۷ - سوره ص، آیه ۲۶ - ای داوود ترا در زمین خلیفه و جانشین کردیم، پس در میان بزرگمان به حق و به درستی حکم کن.

۸ - منقبت: هنر مردم و آنچه مایهی ستودگی باشد.

۹ - صورت بستن: اینجا یعنی قابل تصور بودن.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّجْوَةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ  
وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ

اَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - نُوحًا: مفعول به - وَإِبْرَاهِيمَ: معطوف

و به تحقیق ما فرستادیم نوح و ابراهیم علیهم السلام را به رسالت و در فرزندان ایشان پیغمبری و کتاب قرار دادیم یعنی نبوت را در ذریه<sup>۱</sup> ایشان قرار دادیم پس پیغمبران بعد از آنان از نژاد این پیامبر اولی العزم هستند و کتاب آسمانی را مخصص به پیامبران فرستاده است.

پس بعضی از آنان راه یابند یعنی بعضی از امت های ایشان به دین ایشان بگردند و عده ی زیادی از پذیرش دین ایشان سر باز زنند و عصیان و سرکشی پیش گیرند چونکه بسیاری از ایشان فاسقانند و از راه حق و دین حق خارج شده و راه کج و راه شیطانی رفته اند. شیطان با مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفسدان.

وامش مده آنکه بی نماز است      گرچه دهند زفاقه بازست  
کو فرض خدا نمی گزارد      از فرض تو نیز غم ندارد

ثُمَّ فَخَّرْنَا عَلِيًّا إِذْ أَتَاهُمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ  
وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا  
عَلَيْهِمْ إِلَّا آيَاتِنَا فَصَلُّوا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ  
أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾

سپس از پی ایشان پیغمبران خویش بیاوردیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم و به او انجیل دادیم و در دل کسانی که پیروی کرده اند رأفت و رحمت نهادیم و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده اند بر آنان فرض نگردانیده بودیم ولی به طلب خشنودی خدا بوجد آوردند اما رعایت آن نکردند چنانکه شایسته رعایت کردنش بود، و کسانی از آنها را که ایمان آوردند پاداششان بدادیم و بسیاری از آنها عصیان پیشگان بودند. (۲۷)

ثُمَّ فَخَّرْنَا عَلِيًّا إِذْ أَتَاهُمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ  
فَقَفَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بِعِيسَى: جار و مجرور - ابْنِ: نعت - مَرْيَمَ: مضاف الیه

سپس از پی ایشان یعنی به دنبال نوح و عقب ابراهیم علیهم السلام و امت های ایشان پیغمبران خود را فرستادیم چنانچه بعد از نوح علیهم السلام هود و صالح را و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف علیهم السلام و عیسی پسر مریم را از پی ایشان در آوردیم و پیغمبران بنی اسرائیل را با عیسی به

پایان بردیم و به او کتاب انجیل عطا کردیم و آن کتابی آسمانی است که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرده است.

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً

اتَّبَعُوهُ : فعل ماضی - (و) فاعل - (ه) مفعول به - رَأْفَةً : مفعول به ثانی

و در دل کسانی که عیسی علیه السلام را پیروی کردند رأفت و رحمتی قرار دادیم یعنی در دل متابعان و پیروان حضرت عیسی علیه السلام و خواص او محبتی قرار دادیم تا با یکدیگر مشفق و مهربان باشند و آنان حواریون و پیروانشان بودند بر خلاف یهود که سخت دل و بی رحم بودند.

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا  
وَرَهْبَانِيَّةً : معطوف - ابْتَدَعُوهَا : فعل ماضی - (و) فاعل - (ها) : مفعول به - ابْتِغَاءَ : مفعول  
لاجله

و ایشان طریقه‌ی رهبانیت را از پیش خود پیدا کردند و آن را بدعت نهادند در حالیکه ما بر ایشان آن را فرض نگردانیده بودیم. رهبانیت: عبارت از طریقه‌ی راهب، راهب بودن، گوشه نشینی و ترک دنیا و چشم پوشی از لذایذ. که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: در اسلام رهبانیتی نیست اما ایشان به طلب خوشنودی خدا طریقه‌ی رهبانیت در پیش گرفتند پس رعایت آن نکردند چنانچه شایسته رعایت کردن آن بود، بلکه بسیاری از آنها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فساد انگیزی به کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند. البته در اسلام قصد این نیست که زاهد و عارف نباشند و به مال دنیا پشت پا نزنند بلکه هدف این است که مواظب تحریکات بیرونی که زاهد را از زهد باز دارد باشند و همیشه دل خود را از آلودگی‌ها پاک و وارسته گردانند حکایت زیر از شیخ سعدی که در گلستان آورده گویای این مطلب است.

یکی از متعبدان<sup>۱</sup> در بیشه زندگانی کردی و برگ درختان خوردی. پادشاهی به حکم زیارت<sup>۲</sup> به نزدیک وی رفت و گفت: اگر مصلحت بیش به شهر اندر آیی، برای تو مقامی<sup>۳</sup> بسازم که فراخ عبادت<sup>۴</sup> ازین به دست دهد و دیگران هم به برکت انقباس<sup>۵</sup> مستفید<sup>۶</sup> گردند و به صلاح اعمال شما اقتدا کنند. زاهد را این سخن قبول نیامد و روی بر تافت<sup>۷</sup>. یکی از وزیران گفتش: پاس خاطر

<sup>۱</sup> - متعبدان: اسم فاعل از باب تفعیل به معنی عبادت کنندگان.

<sup>۲</sup> - به حکم زیارت: ضرورت دیدار را.

<sup>۳</sup> - مقامی: جای ایستادن، اسم مکان.

<sup>۴</sup> - فراخ عبادت: به عبادت پرداختن.

<sup>۵</sup> - برکت انقباس: تیکو نفس، مبارک دم.

<sup>۶</sup> - مستفید: اسم فاعل از مصدر استفاد، فایده خواهنده.

<sup>۷</sup> - روی بر تافتن: یعنی اغراض کردن.

ملک را روا باشد که چند روزی به شهر اندر آئی و کیفیت مکان معلوم کنی پس اگر صفای وقت عزیزان را از صحبت اغیار<sup>۱</sup> کدورتی باشد، اختیار باقی است. آورده‌اند که عابد به شهر اندر آمد و بستان سرای خاص ملک را بدو پرداختند<sup>۲</sup> مقامی دلگشای روان آسای. ملک در حال کنیزکی خوب روی پیش فرستاد. عابد طعام‌های لذیذ خوردن گرفت و کسوتهای<sup>۳</sup> لطیف پوشیدن و از فواکه<sup>۴</sup> و مشموم<sup>۵</sup> و حلاوت تمتع یافتن و در جمال غلام و کنیزک نظر کردن و خردمندان گفته‌اند: زلف خوبان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرک.

چون بدنیای دون فرود آید بعسل در، بماند پهای مگس

وزیر فیلسوف جهاندیده‌ی خاذق که با او بود گفت: ای خداوند، شرط دوستی آنست که با هر دو طایفه نکوئی کنی، عالمان را زربده تا دیگر بخوانند و زاهدان را چیزی مده تا زاهد بمانند. آورده‌اند که در اواخر حسن بصری زنی به نام رابعه عدویه ظهور کرد. وفات ۱۳۵ یا ۱۸۰ هـ. ق. ملقب به ام‌الخیر، در بصره به دنیا آمد هم زمان با خشکسالی بصره روزگار سختی را گذراند با حسن بصری مصاحب داشت، گهگاه به مجلس حسن بصری می‌رفت. نقل است که در بهاری به خانه رفت و بیرون نیامد. خادم او را گفت: بیرون‌آی تا آثار صنع بینی، گفت: تو به خانه در آی تا صانع بینی، نقل است که به پایزید بسطام گفتند تو در یکجا ساکن نشسته‌ای اگر آب جاری نباشد بکنند. گفت تو دریا باش تا بکندی.

فَعَايِنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ

فَعَايِنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

پس به کسانی که از آنان یعنی از جماعت رهبانان به حضرت رسول ﷺ ایمان آوردند مزدی را که به سبب آوردن ایمان سزاوار آن بودند عطا کردیم که آن ثواب بسیار و کرامات بی شمار است.

وَكَبِيرٌ مِنْهُمْ فَتَسْفُوتُونَ

وَكَبِيرٌ: مبتدا - فَتَسْفُوتُونَ: خبر

و بسیاری از آنان (ترسایان) فاسقان بودند. یعنی زاهد نمایان فاسق و بدکار و نافرمان و بی اخلاص بودند. البته بسیاری از عارفان از صدر اسلام تا کنون پذیرد آمده‌اند که با اخلاص و خالص بودند و مورد رأفت و رحمت و کرامت خداوند قرار گرفتند.

<sup>۱</sup> - اغیار: جمع غیر، بیگانگان

<sup>۲</sup> - بدو پرداختند: برای او خالی کردند.

<sup>۳</sup> - کسوت: جامه‌های نرم و نازک و پاکیزه.

<sup>۴</sup> - فواکه: میوه‌ها، جمع فاکه.

<sup>۵</sup> - مشموم: مشک، بوئیده شده، اسم مفعول

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ  
لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۸﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و به پیغمبر وی ایمان بیاورید تا شما را از رحمت خویش دو سهم دهد و برای شما نوری دهد که با آن راه بروید و شما را ببامرزد که خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ  
لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

آی: منادا-ها: حرف تنبیه- الَّذِينَ : عطف بیان- اتَّقُوا: فعل امر-(و)فاعل- لفظُ اللَّهِ: مفعول به

ای کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اید یعنی به پیامبران پیشین، از خدا بترسید و به رسول او که حضرت محمد ﷺ است ایمان بیاورید تا نصیب شما از رحمت خویش دو چندان گرداند به جهت ایمان آوردن به حضرت رسول ﷺ در حدیث آمده است که امتان در بهشت صدو بیست گروه شوند که هشتاد گروه آن از امت رسول خدا محمد ﷺ است و بقیه از امتان پیغمبران گذشته هر چند از نظر تعداد امتان گذشته از امت حضرت رسول ﷺ به جهت مدت طولانی بیشتر باشند ولی حرمت و کرامت محمد ﷺ این نصیب را به امت خود ارزانی داشته است.

و نیز برای شما نوری دهد یعنی به همراه شما در قیامت نوری می‌دهد که به آسانی از صراط بگذرید و راه را به شما بنمایاند و گناهان گذشته شما را می‌آمرزد.

در حدیث شریف آمده است که عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که می‌گوید: روزی من مشغول دوختن چیزی بودم ناگهان چراغ خاموش گشت و سوزن از دست من بیفتاد. من در آن خاموشی در جستجوی یافتن سوزن بودم که ناگهان در باز شد و نوری در داخل اتاق پدیدار گردید که از نور چراغ روشن‌تر بود که من با آن نور، سوزن خود را یافتم. سپس من شروع به گریه کردم حضرت رسول ﷺ فرمودند: یا عایشه این چه جای گریه است، روشنایی اتاقت را خراب گرفت و سوزن خود را یافتی باشد که جای شادی است نه گریه. من به او گفتم: گریه‌ی من از آن جهت است که می‌آید امت تو در روز قیامت از نور تو محروم مانند منند. حضرت رسول ﷺ در جواب فرمود: امت من در قیامت از نور من محروم نخواهند مانند منم مگر آنانکه نام من ذکر شود بر من صلوات نفرستند.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ **وَاللَّهُ**؛ مبتدا - **غَفُورٌ**؛ خبر - **رَحِيمٌ**؛ خبر ثانی

زیرا که خداوند آمرزنده مؤمنان و بر ایشان رحیم و مهربان است و اینها بر تریهائی است که خداوند بر امت محمد ﷺ نسبت به امت پیغمبران گذشته ارزانی داشته است.

إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾

تا اهل کتاب بدانند که بر چیزی از فضل خدا قادر نیستند و فضل و کرم بدست خداست که آن را به هر که خواهد دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است. (۲۹)

إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ

يَعْلَمُ؛ مضارع - **أَهْلُ**؛ فاعل

این جرید در بیان سبب نزول این آیهی کریمه روایت می‌کند: چون آیهی «يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس خداوند ﷻ «إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ...» نازل فرمود.

تا اهل کتاب بدانند که اگر به محمد ﷺ ایمان نیاورند بر هیچ چیزی از فضل و کرم الهی نرسند یعنی به ثواب و جزا نرسند چونکه فضل و بخشش و کرم در دست و قدرت خداست هر که را بخواهد به او فضل و کرامت می‌بخشد.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ **وَاللَّهُ**؛ مبتدا - **ذُو**؛ خبر

و خدای تعالی صاحب فضل بزرگ است یعنی نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسد.

## سوره المجادله

سوره «المجادله» مدنی است و دارای بیست و دو آیه است. کلیبی گفت مگر یک آیه که در مکه فرود آمده است. «ما یكون من نجوى لك». چون با فرموده خدای تعالی: «قد سمع الله قول التي تجادلک...» آغاز شده این سوره را «مجادله» نامیده‌اند.

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «من قرأ سورة المجادله كتب من حزب الله يوم القيامة». «هر کس سوره مجادله را تلاوت کند (و در آن بیندیشد و به کار بندد) در قیامت در زمره‌ی حزب الله خواهد بود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یگانه پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ مِمَّا وَرَكَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ  
بَصِيرٌ ۱

به تحقیق خدای تعالی سخن آن زنی را که در باره‌ی همسرش با تو مجادله می‌کرد، و به خدا شکایت می‌برد شنید، و خدا گفتار شما را می‌شنود که وی شنوا و داناست. (۱)

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ

سَمِعَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - قَوْلَ: مفعول به

گفته‌اند این آیت در شأن خوله دختر ثعلبه بن مالک الانصاری فرو آمد، و شوهر وی، اوس بن الصامت برادر عباد بن الصامت الانصاری العقبی الثقیف بود. و شرح قصه بر قول جمهور مفسران آنست که: اوس بن الصامت از اهل خویش وقتی کام خود طلب کرد، خوله سرباز زد و مراد وی بر نیآورد. اوس مردی زود خشم بود، پس از روی خشم به او گفت: «انت علی کظهر امی» «تو بر من مانند پشت مادرم هستی» و این لفظ ظهار و ایلاء هر دو طلاق اهل جاهلیت بود، آن موقع زنان خود را چنین طلاق می‌دادند. اوس بعد از اینکه این سخن گفته بود، پشیمان شد، به خوله گفت: «چنان دانم که تو بر من حرام گشتی؟! خوله از فراق بترسید و بانگ بر آورد، گفت: والله که این طلاق نیست، به پیش رسول خدا ﷺ برو تا شاید شفایی پدید آید. اوس گفت: من شرم دارم که از رسول خدا این مسأله بپرسم، تو برو بپرس. خوله برخاست و به خانه عایشه آمد، و رسول خدا ﷺ در خانه‌ی عایشه بود، و عایشه سر مبارک رسول ﷺ می‌شست، خوله گفت: یا رسول الله ان زوجی اوس بن الصامت تزوجنی و انا شابه غنیه ذات مال و اهل، حتی اذا اکل مالی و افنی شباتی و کبر سنی ظاهر منی. رسول خدا ﷺ چون سخن اظهار شنید، گفت: تو بر وی حرام گشتی و برای تو راهی به وصلت وی نمی‌بینم. زن از حضرت

رسول ﷺ بازگشت، پاره‌ای فراتر شد، حیران و گریان، و همی گفت: پس کجا روم، پیش که بروم؟! بازگشت، دیگر بار گفت: یا رسول الله از وی فرزندان خرد دارم، اگر به وی بگذارم، ضایع شوند، و اگر من دارم، بی کام شوند. به خدا می‌نالم از درویشی و تنهایی خویش. رسول همان سخن گفت که: تو بر وی حرام گشتی و در کار تو مرا چیزی نفرمودند. خوله از سر سوز و تحیر روی سوی آسمان کرد و گفت: خداوندا به تو می‌نالم و در تو می‌زارم؛ فرو فرست به پیغمبر خویش در کار من حکمی. باز روی به رسول آورد. گفت: آخر بنگر در کار من بیچاره یا رسول الله که مادرم و پدرم فدای تو باد. آن ساعت عایشه گفت: «اسکتی ان رسول الله یوحی الیه» خاموش باش ای خوله که وحی آمد به رسول خدا. آن ساعت جبرئیل آمد و آیت آورد: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها» به تحقیق خدای تعالی سخن آن زنی را که در باره‌ی همسرش با تو مجادله می‌کند و به خدا شکایت بر می‌دارد شنید.

وَاللّٰهُ يَسْمَعُ مَخَافَتًا

لفظ **وَاللّٰهُ** : مبتدا - **يَسْمَعُ** : فعل مضارع - فاعل (هو) خداوند گفتگوی شما را می‌شنود یعنی سختانی را که خوله با رسول خدا ﷺ در مورد رد و بدل عبارت طلاق در زمان جاهلیت که در بالا ذکر شد می‌شنود.

اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيْرٌ

لفظ **اللّٰهُ** : اسم **اِنَّ** - **سَمِيعٌ** : خبر **اِنَّ** - **بَصِيْرٌ** : خبر دوم **اِنَّ** براستی خدای تعالی شنوای بیناست. هر شنیدنی را می‌شنود و هر دیدنی را می‌بیند پس از سیاق این جمله بر می‌آید که رب العالمین از ورای هفت طبقه آسمان صدای هر استغاثه‌ای را می‌شنود و به فریاد استغاثه کننده می‌رسد و از این عبارت معلوم می‌شود که خداوند آن عبارت حامل طلاق زمان جاهلیت را جدی نگرفته باشد چنانچه در آیه زیر این معنی بر می‌آید.

الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِلَّا الَّذِي وَلَدْنَهُمْ وَاُمَّهَاتِهِمْ

يَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُوْرٌ ﴿۲﴾

کسانی که از شما با زنان خود ظاهر می‌کنند آن زنان مادران ایشان نیستند بلکه مادرانشان آن کسانی‌اند که آنان را زاده‌اند آنان سخنی نامنجان و دروغ می‌گویند و هر آینه الله عفو کننده‌ی آمرزگار است. (۲)

الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ

الَّذِينَ : مبتدا - يَظَاهِرُونَ : فعل مضارع - (هو) فاعل - هُنَّ : اسم ما - اُمَّهَاتِهِمْ : خبر ما، جمله خبر

الَّذِينَ

آنان که زنان خود را ظاهر می‌کنند و به ایشان می‌گویند: شما برای ما همانند مادرانمان هستید (آنان مادرانشان نمی‌گردند، پس زنی که (او را نزاییده) در واقع مادر او نمی‌تواند باشد که بمحض اظهار همین کلمه مثل مادر حقیقی همیشه بر وی حرام گردد.

إِنَّ أُمَّهَاتَهُمْ إِلَّا الَّتِي وَلَدَتْهُمْ

أُمَّهَاتُهُمْ / مبتدا - الَّتِي: خبر

در حقیقت چنین کسانی مادران حقیقی ایشان نیستند که همیشه بر وی حرام باشد بنابراین اگر کسی چنین سخنی بگوید، به اجماع علماء ظهار کرده است و شکی در آن نیست و این سخنی است حرام و منکر و تعبیر قرآنی هم توبیح و سرزنش ظهار کنندگان است باید حواس را جمع کرد اما به مانند مادر یا مادر رضاعی بر وی حرام دائمی نیست.

وَأَنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مَنَّكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا

هم: اسم إن - لَيَقُولُونَ: فعل مضارع - (و)فاعل، جمله خبر إن - مَنَّكَرًا: مفعول به

و براستی کسانی که چنین سخن ناهنجار و دروغی را می گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود) پس جزایش این است که کفاره بدهد بعد از ادای کفاره به زن خود نزدیک شود به هر حال عیال او به محض ظهار خواندن مطلقه نمی شود.

وَأَنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ

لفظ الله: اسم إن - لعفور: خبر إن - عفور: خبر دوم إن

و براستی که خداوند هر آینه عفو کننده و آمرزنده گناهان و توبه پذیر توبه کنندگان است.

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَابِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ

تَوْعُظُونَ بِهِ<sup>۳</sup> وَاللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و کسانی که با زنان خود ظهار کنند سپس از آنچه که گفته اند بر می گردند پس واجب است آزاد کردن بنده پیش از آنکه زن و مرد به یکدیگر دست رسانند این حکمی است که شما به آن پند داده می شوید و خداوند به آنچه می کنید آگاه است. (۳)

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَابِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَا

وَالَّذِينَ: مبتدا - خبر مقدم محذوف - فتحریر: مبتدا مؤخر، جمله خبر وَالَّذِينَ

و آنانکه با زنان خود ظهار می کنند سپس از آنچه که گفته اند برگردند و به عزم و طی کردن مبادرت کنند که قبلاً بر آن بوده اند و از قصد تحریم عدول کنند این برگشت نزد شافعی با نگاه داشتن زن ظهار کننده در قید ازدواج به مدت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدت وجود دارد. و نزد ابوحنیفه برگشت شوهر با مباح کردن بهره برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت آمیز است. یعنی اول باید غلامی را آزاد کنند و یا کفاره ای آن را بدهند نزد ابوحنیفه پیش از ادای کفاره جماع و داغیه جماع هر دو ممنوع است. اما نزد مالک: برگشت شوهر، با عزم نمودن وی بر جماع است. و نزد امام احمد: برگشت شوهر با جماع است.

ذَلِكُمْ تَوْعُظُونَ بِهِ

**ذَلِكَ** : مبتدا - **تَوْعُظُونَ** : فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر  
این همان حکمی است که شما بدان بند داده می‌شوید یعنی ادای کفاره یا آزاد کردن بنده از برای آن  
است که شما باز مرتکب چنین اشتباهی نشوید و دیگران نیز از آن خود را نگهدارند. یعنی آزاد کردن  
برده‌ای، گنیز یا غلام مملوکی - واجب است.

**وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ**

لفظ **وَاللَّهُ** : مبتدا - **خَيْرٌ** : خبر

و خداوند به آنچه که از حکم مذکور می‌کنید داناست و چیزی از او پوشیده نمی‌ماند؛ یعنی خداوند  
مناسب احوال شما احکام می‌فرستد و نیز آگاه است تا چه اندازه بر آن پای بند هستید.

**فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ**

**مَسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَلِكِ حُدُودِ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ** (۴)

و هر که بنده‌ای را نیابد پیش از آنکه تماس حاصل کنند دو ماه پیاپی روزه بروی واجب است هر که  
این را نتواند پس طعام دادن شصت فقیر (واجب است) این حکم برای آن است که خدا و رسولش را  
اطاعت کنند و این حدود خداست و کافران عذاب دردناک دارند. (۴)

**فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ**

**فَمَنْ** : مبتدا - **لَّمْ يَجِدْ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

پس هر که بنده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا نتوانست برده‌ای خریداری کند و بعد  
آزادش کند مثل زمان حاضر پس بروی پیش از آنکه آن دو یا یکدیگر تماس بگیرند گرفتن شصت روز  
روزه پیاپی بر شوهرظهارکننده واجب است و این حکم مانند کفاره روزه است یعنی اگر یک روز در  
بین شصت روز روزه‌ی خود را بخورد باید شصت روز روزه را از نو شروع کند.

**فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا**

**فَمَنْ** : مبتدا - **لَّمْ يَسْتَطِعْ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - خبر مقدم محذوف - **فَاطْعَامُ** : مبتدا

مؤخر - **سِتِّينَ** : مضاف الیه - **مَسْكِينًا** : تمیز

پس اگر کسی نتوانست شصت روز روزه را بطور متوالی به جهت پیری و یا مریضی مزمن و یا مسئله  
دیگر بگیرد پس در آن صورت باید شصت نفر مسکین را طعام بدهد و مقدار آن برای هر مسکین  
نصف صاع (۲۷۵۱ گرم) از گندم است، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف یک مد (۶۷۵ گرم)  
است از گندم یا نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌هاست، باید دانست جماع باید بعد  
از ادای آزاد کردن بنده یا ادای کفارت صورت گیرد. و آنچه از آزاد سازی بنده، یا گرفتن شصت روز  
روزه پیاپی و یا دادن طعام به شصت مسکین که بر شمرده‌ایم به ترتیب اولویت جایز شناخته شده است.

**ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**

ذَلِكَ : مبتدا - خبر محذوف

و این احکام که مذکور گشت از برای آنست که فرمان خدا و رسولش را اطاعت کنید و اوامر و نواهی او را جدی بگیرید و از حدود و احکام الهی تعدی و تجاوز نکنید.

وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

وَتِلْكَ : مبتدا - حُدُودُ : خبر

و این احکام یاد شده حدود خداوند است پس از حدود خدا تجاوز مکنید چونکه ظهار معصیتی است و دارای غرامت و تاوان که ادای غرامت آن موجب عفو و مغفرت خدا قرار می گیرد.

وَاللَّكْفِيرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَاللَّكْفِيرِينَ : جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ : مبتدا مؤخر

و برای کافران که حدود احکام الهی را رعایت نمی کنند و از آن تعدی و تجاوز می کنند هم در دنیا و هم در آخرت عذابی دردناک است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَثُرًا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَوَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتِنَا يَتَذَكَّرُ

عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۵﴾

براستی کسانی که مخالف خدا و رسولش کنند، ذلیل شوند چنان که ذلیل شدند کسانی که پیش از آن بودند و براستی آیاتی روشن فرود آوردیم و برای کافران عذابی خوار کننده است. (۵)

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَثُرًا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَوَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتِنَا يَتَذَكَّرُ

الَّذِينَ : اسم إن - يُحَادُّونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله : مفعول به

براستی کسانی که با خداوند و پیامبرش می کنند، ذلیل شوند چنانکه ذلیل شدند مانند ذلت و نگویندساری ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چونکه خداوند با قتل در جنگ بدر خوار و ذلیلشان گردانید. چنانکه ذلیل شدند کسانی که پیش از ایشان بودند یعنی همچون ذلت و خواری امت های گذشته که به مخالفت با پیغمبرانشان برخاستند و سرانجام چه بلاها و عذابهایی که نکشیدند و مانند قوم نوح عليه السلام و قوم هود عليه السلام و قوم صالح عليه السلام که به هلاکت رسیدند. و براستی ما آیاتی روشن فرو فرستادیم تا با مشاهدهی آن آیات به سر عقل آیند و دست از مخالفت پیغمبران بردارند.

وَاللَّكْفِيرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

وَاللَّكْفِيرِينَ : جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ : مبتدا مؤخر - مُهِينٌ : نعت

و براستی برای کافران به جهت مخالفتشان عذابی خوار کننده است که عزت و آبروی ایشان را از بین می برد و ایشان را در دنیا پست و ذلیل و در آخرت در آتش دوزخ جاودان گرفتار می سازد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

روزی که خداوند همگی شان را یکجا جمع کند سپس آنان را از آنچه کرده بودند خبر دهد خداوند آن را در شمار آورده است و اما ایشان آن را فراموش کرده‌اند و خداوند بر همه چیز گواه است. (۶)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا

يَوْمَ: مفعول فيه - يَبْعَثُهُمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - جَمِيعًا: حال  
روزی که خداوند ایشان را یکجا جمع کند و برانگیزد و سپس آنان را از آنچه که عمل کرده بودند خبر دهد آن هم در یک زمان بطوریکه همه‌ی ایشان را از گور با نفعِ صور دوم اسرافیل بر می‌انگیزد و همه از قبرها سر بر می‌آورند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ برآفتاب حشر می‌گردند»، سهل رضی الله عنه می‌گوید: و در آن زمین برای هیچ‌کس هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ

أَحْصَاهُ: فعل ماضی - به: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

خداوند آنچه را که در دنیا توسط فرشتگان ضبط و ثبت شده و در نزد خداست در شمار آورده و چیزی از اعمال ایشان از قلم نمی‌افتد و همه در نزد وی معلوم و شمرده شده باشد و اما انسانها اعمال خود را فراموش کرده و به یاد نمی‌آورند بلکه در اعمالنامه خود می‌یابند.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

لَفْظُ وَاللَّهُ: مبتدا - شَهِيدٌ: خبر

و خداوند بر همه چیز از اعمال و اقوال و احوال بندگان گواه است و مناسب به آن پاداش و مکافات خواهد داد و به کسی ظلم و ستم نمی‌رود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در قیامت خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می‌کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنمایند که آن‌ها را عبادت می‌کرده‌اند، همه کسانی که خدای دیگری را غیر از خداوند عبادت می‌کردند، مانند بت پرستان و امثال آن‌ها، در آتش سقوط می‌نمایند.

چون مردم دیگری جز خدا پرستان بدکار و نیکوکار و عده‌ای از اهل کتاب باقی نمی‌ماند، یهود را طلبیده و از آنها می‌پرسند که: شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیز فرزند خداست برای‌شان گفته می‌شود که: شما دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندش نداشته است، بگوئید که چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا تشنه‌ایم، برای ما آبی برسان! به ایشان اشاره می‌شود که مگر خود شما

به سر آب نمی‌روید؟ ولی به سوی آتش سراب مانند‌ی که هر موجش موج دیگری را از بین می‌برد، سوق داده شده تا آنکه در آتش می‌افتند.

بعد از آن مسیحیان را طلبیده و از آنها می‌پرسند که شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را، برای شان گفته می‌شود که: دروغ می‌گویند، خداوند زن و فرزندی نداشته است، و از ایشان پرسیده می‌شود که: چه چیز می‌خواهید؟ و با اینها هم مانند یهود معامله می‌گردد. چون کس دیگری جز خداپرستان و نیکوکار و بدکار باقی نمی‌ماند، به آنان گفته می‌شود که: شماها انتظار چه چیزی را می‌کشید؟ هر کسی به دنبال چیزی برود که آن را عبادت می‌کرده است، می‌گویند: ما مردم را در دنیا در حالی ترک گفتیم که خیلی به آنها محتاج بودیم و با آن هم با آنها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می‌کردیم، (خداوند متعال) می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آنها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكْفُوتُ مِنْ حَجْوَى ثَلَاثَةَ إِلَّا هُوَ رَائِعُهُمْ  
وَلَا حَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدَنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا يَتَّبِعُهُمْ بِمَا  
عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾

آیا ندیدی که خدا آنچه در آسمانها و هر چه در زمین هست می‌داند؟ هیچ راز گویی بین سه نفر نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست. و نه میان پنج نفری جز اینکه وی ششمین آنهاست و نه کمتر از این و نه بیشتر است جز آنکه هر کجا باشند خدا نزد آنهاست، آنگاه روز رستاخیز از اعمالی که کرده‌اند جزایشان دهد که خداوند به همه چیز داناست. (۷)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لفظ الله: اسم آن - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر آن - مَا: مفعول به

آیا نمی‌بینی آن را که خداوند آنچه در آسمان‌ها است از ملائکه و ارواح و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات می‌داند و هیچ چیز بر او پنهان و پوشیده نیست؟

مَا يَكْفُوتُ مِنْ حَجْوَى ثَلَاثَةَ إِلَّا هُوَ رَائِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدَنِي مِنْ ذَلِكَ  
وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَا كَانُوا

هُوَ: مبتدا - رَائِعُهُمْ: خبر - هُوَ: مبتدا - سَادِسُهُمْ: خبر - هُوَ: مبتدا - مَعَهُمْ: مفعول فیه - هم:

مضاف الیه، مَعَهُمْ: خبر

نباشد از سه نفر که با هم راز می‌گویند که خداوند چهارمین ایشان است از حیث اینکه آنچه آنها می‌گویند اطلاع دارد و می‌داند و قطعاً آنان سه نفر نیستند بلکه چهارمی که خداست مطلع بر سخن آنهاست. و نه پنج نفر با هم راز گویند مگر اینکه ششمین آنها خدای تعالی باشد چون به علم و بینش و دانش خود بر احوال و احوال ایشان مطلع است و نه کمتر از سه نفر باشند و یا بیشتر از پنج نفر جز

اینکه خدا با علم یقین خود با ایشان است هر کجا باشند و در هر مکانی قرار گرفته باشند خداوند با آنهاست و به علم خود به راز آنها مطلع است و احوال و گفتار آنها را می بیند و می داند.

ثُمَّ يَلْتَهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

ثُمَّ يَلْتَهُمْ : فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو)

سپس از آنچه که در دنیا کرده اند در روز قیامت خبر می دهد و بر حسب اعمالشان پاداش و مکافات خواهد داد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم إن - علیم: خبر إن

بدرستی که خداوند بر همه چیز از گفتارها و کردارها داناست و علم او بر همه چیز محیط و غالب است. و کارهای آشکار و پنهان را می داند و می بیند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه آورده که: روزی ربیعہ و حبیب پسران عمرو و صفوان بن امیه با همدیگر بطور خصوصی صحبت می کردند پس یکی به دو نفر دیگر گفت: آیا به نظر شما خداوند آنچه را که ما با هم دیگر بطور خصوصی و مخفیانه صحبت می کنیم می داند و می بیند؟ آن دیگری گفت: قسمتی از صحبت های ما را می داند و قسمتی از آن را نمی داند. آخری گفت: اگر قسمتی از صحبت های ما را بداند یقیناً همه ی صحبت های ما را نیز خواهد دانست در این صحبت و بحث و تجوا بودند که این آیه فرو آمد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَالْعَدُوِّينَ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبِهِمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنسِفُهَا إِلَى الْيَمِّ وَمَا يَذُكُرُ بِهَا

آیا آن کسان را که از راز گفتن منع شده اند نمی بینی؟ سپس به آنچه که از آن نهی شده اند باز می گردند و با هم به گناه و ستمگری و نافرمانی پیغمبر نجوا می کنند (رازگویی می کنند) و چون نزد تو آیند ترا درود می گویند که خدایت ترا به آن درود نگفته است و ذر دلهای خویش می گویند؛ چرا به خاطر آنچه می گوئیم خداوند عذابمان نمی کند؟ جهنم آنان را پس است، به آن در آیند، پس چه باز گشتگاه بدی است (آن دوزخ). (۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَالْعَدُوِّينَ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ

أَلَمْ تَرَ: فعل مضارع مجزوم - فاعل (انت) - نُهُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

گفته اند این آیه در شأن جهودان و منافقان فرو آمده که می خواستند بر دل مسلمانان رنجی و اندوهی بنهند. قومی از این منافقان جمع نشسته و با هم پوشیده سخن می گفتند و در پنهانی و دور از مسلمانان رازها می گفتند، چون مسلمانان را می دیدند با اشاره چشم طوری به هم می فهماندند که در دل مسلمانان

این تصور ایجاد می‌شد که برادران و خویشان ایشان که در غزاهای بودند خبری از قتل و مرگ آنان را شنیده‌اند و مسلمانان به این معنی دل‌تنگ می‌شدند پس تا آنکه که آن قوم از غزاهای می‌گشتند و به سلامت به وطن خود می‌رسیدند ایشان در اندوه می‌بودند. سرانجام مسلمانان از این عمل منافقان به حضرت رسول ﷺ شکایت کردند و حضرت رسول به ایشان فرمود که به راز سخن مگوئید ولی منافقان سخن رسول خدا ﷺ را نمی‌شنیدند و آن را به کار نمی‌گرفتند و باز بر راز گفتن باطل خود باز می‌گشتند تا اینکه در شأن ایشان این آیت آمد که: «الم تر الی الذین نهوا عن ...»

آیا آن کسان را که از راز گفتن منع شده‌اند نمی‌بینی؟ سپس به آنچه از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و با هم به گناه و ستمگری و نافرمانی پیغمبر نجوا می‌کنند و پوشیده راز می‌گویند و با این کار خود، مسلمانان و پیغمبر ﷺ را آندوه‌گین می‌نمایند. و به مخالفت فرمان پیغمبر خدا بر می‌خیزند.

وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ

وَإِذَا: مفعول فيه - جَاءُوكَ: فعل ماضی - (و) فاعل - كَ: مفعول - يُحَيِّكَ: فعل مضارع - كَ: مفعول به -

لفظ الله: فاعل

در این بخش تا آخر آیه یکی دیگر از اعجاز قرآن که خبر از حال می‌هد آمده است. می‌گوید: و چون آن جهودان و منافقان به پیش تو بیایند ترا درود می‌گویند به آن چیزی که خدای تعالی ترا به آن تحیت و درود نگفته است یعنی خداوند ترا گفت: و سلام علی عباده الدین اصطفی و در حالیکه ایشان می‌گویند السام علیک و سام به لغت یهود مرگ است یا قتل به شمشیر و حال اینکه قصد اراده‌ی مرگ را داشتند و رسول ﷺ نیز در پاسخ ایشان می‌گفتند: «و علیکم» یعنی هر چه گفتید و هر قصدی دارید بر خود شما باد.

وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ

وَيَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - يُعَذِّبُنَا: فعل مضارع - (نا) مفعول به - لفظ الله: فاعل

و جهودان و منافقان می‌گفتند چرا خداوند به آنچه می‌گوئیم ما را عذاب نمی‌کند؟ یعنی آن اهانتی را که ما به پیغمبر ﷺ روا می‌داریم و در حق او انجام می‌دهیم اگر او پیغمبر خدا بود قطعاً خداوند ما را عذاب می‌کرد ولی عذابمان نمی‌کند اما خداوند به این گونه افراد در موعد مقرر یعنی در روز قیامت پاسخ مقتضی خواهد داد.

جَهَنَّمَ جَهَنَّمَ

جَهَنَّمَ: مبتدا - جَهَنَّمَ: خبر

پس آتش دوزخ بر ایشان از جهت عذاب که در قیامت حتماً و قطعاً به سراغ ایشان خواهد رسید ایشان را بس است.

يَصَلُّونَهَا

يَصَلُّونَهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - هَا: مفعول به

پس به ایشان گفته می‌شود به آن دوزخ در آئید و در آتش آن بسوزید.

فَيْئَسَ الْمَصِيرُ

فَيْئَسَ : فعل ذم - الْمَصِيرُ : فاعل

پس آن آتش دوزخ چه بازگشتگاه بدی است که جهودان و منافقان که به مخالفت حضرت رسول و خدا و یا قرآن برخاسته‌اند در آن عذاب گرفتار آیند و نتیجه‌ی اعمال خود را خواهند چشید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجُّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجُّوْا بِالْبِرِّ  
وَالْتَّقْوَى ۗ وَأَنْفُوا إِلَٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون راز گویی می‌کنید به گنهکاری و ستمگری و نافرمانی پیغمبر ﷺ راز گویی مکنید و به نیکی و پرهیزکاری راز گویی کنید و از خداوند بکه در پیشگاه او محشور می‌شوید برسید. (۹)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجُّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجُّوْا بِالْبِرِّ  
وَالْتَّقْوَى ۗ

أَيُّ : منادا - هاء : حرف تنبيه - الَّذِينَ : عطف بیان

ای گروهی که آن هنگام که با یکدیگر راز می‌گوئید به گناه و تعدی و ستمگری و نافرمانی پیغمبر ﷺ راز نگوئید چنانکه جهودان و منافقان راز می‌گفتند و در باب نیکوکاری و پرهیزکاری و ترسکاری با یکدیگر راز گوئید.

وَأَنْفُوا إِلَٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

وَأَنْفُوا : فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله : مفعول به

و در هر کاری از خدای تعالی بپرهیزید و پرهیزکاری کنید که سرانجام بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست و در قیامت به سوی او جمع کرده خواهد شد و به اعمال خیر و شر شما پاداش و کیفر خواهد داد.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُبَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ  
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که راز گویی از شیطان است تا کسانی را که ایمان دارند اندوهگین کند اما جز به اجازه خدا به هیچ وجه زیان رساننده به ایشان نیست و مؤمنان باید فقط به خداوند توکل کنند. (۱۰)

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُبَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

النَّجْوَى : مبتدا - مِنَ الشَّيْطَانِ : جار و مجرور خبر - لِيَحْزُبَ : فعل مضارع - فاعل (هو) - الَّذِينَ : مفعول به

جز این نیست که راز گفتن به گنهکاری و ستمگری مخالفت با رسول خدا از وسوسه های شیطان است که شیطان آن را در چشم شما می آراید و دوست دارد شما مؤمنان را با آن وسوسه اندوهگین و غم زده گرداند و این رازگویی ها در حق پیغمبر ﷺ در واقع توطئه ای از سوی منافقان بر علیه پیغمبر ﷺ است. اما باید دانست که جز به اجازه خداوند آن رازگوییها و آن وسوسه ها و اندوهگین کردن مسلمانان هیچ زیان و ضرری به ایشان نمی رساند.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

فَلْيَتَوَكَّلِ : فعل مضارع - الْمُؤْمِنُونَ : فاعل

و مؤمنان باید تنها به خدای یگانه و چاره ساز توکل کنند. و کارهای خود را به او بسپارند و از شر شیطان فقط بدو پناه ببرند و از وسوسه های شیطان و یا منافقان نترسند زیرا که چاره ی کارها و حلال مشکلات فقط اوست چونکه اعمال و کردار و رازگویی دشمنان هیچگاه به تنهایی کار ساز نخواهد بود مگر به اجازه ی خدای قادر و متعال.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ فَفَسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِنَّا قِيلَ أَنشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید چون به شما گویند: در مجلس ها گشاده بنشینید و جای باز کنید پس جای را گشاده کنید تا خداوند گشایشان دهد و چون گویند: برخیزید پس برخیزید که خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم داده شده اند به درجاتی بالا می برد و خداوند از اعمالی که می کنید آگاه است. (۱۱)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ فَفَسَحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ

فَفَسَحُوا : فعل امر - (و) فاعل - فَأَفْسَحُوا : فعل امر - (و) فاعل - يَفْسَحِ اللَّهُ : فاعل  
مقاتل گفت: سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول خدا در مجلسی که رسول خدا ﷺ در آن حاضر بود می شتافتند تا به پیغمبر ﷺ نزدیکتر بنشینند و بدین ترتیب جا تنگ تر می شد وقتی رسول خدا ﷺ در صفا<sup>۱</sup> نشسته بود و جایگه بسیار تنگ بود و جمعی از مهاجرین و انصار که بدریان نبودند حاضر آمده و به نزدیک رسول خدا ﷺ جای گرفتند و قومی از بدریان در آخر رسیدند و برای نشستن جا پیدا نکردند و در برابر رسول خدا ﷺ ایستاده تا منتظر باز شدن جا بودند. ولی کسی به ایشان جا باز نکرد. و رسول خدا ﷺ اهل بدر را همیشه گرامی می داشتند و ایشان را نوازش می کردند. رسول خدا ﷺ به چند نفر از نشستگان گفت: یا فلان بلند شو، یا فلان بلند شو، بدین ترتیب قومی از ایشان را از جای بلند کرد و به جای آن بدریان را نشاند. در این حال قومی از منافقان بیهوده سخن آغاز کردند و گفتند این کار پیغمبر ﷺ از روی عدل نبود که نشستگان را در جای بلند کرد و به جای آن بدریان را نشاند در

<sup>۱</sup> - صفا: ایوان، ایوان شاه نشین

آن حال جبرئیل آمد و این آیت آورد. رسول خدا بر ایشان خواند و بعد از آن در هر مجلسی که می‌نشستند، آن گاه که دیگری در می‌آمد جای بر او گشاده می‌کردند. می‌گویند: ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن هنگام که به شما گفته شود که در مجلس‌ها جای گشاده کنید چون سخنرانی‌ها و ذکر و تلاوت قرآن و نماز و ... پس جای را بر مردم بگشایید جای نشستن برای دیگران فراهم کنید تا خداوند در قبرها یا در بهشت یا در منزل‌ها برای شما راه گشاده گرداند.

وَإِذَا قِيلَ اُنشُرُوا فَاُنشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ

وَإِذَا: مفعول فيه - اُنشُرُوا: فعل امر - (و) فاعل - يَرْفَعُ: فعل مضارع - اللَّهُ: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به و آن هنگامیکه به شما گفته شد برخیزید پس برخیزید و مطیع و متقاد فرمان او باشید. یعنی: اگر از بعضی از شما خواسته شد که جایتان را به اهل فضل و علم و دین بدهید، بدهید که آن بهتر است اگر بدانید چونکه خدای تعالی در بهشت درجاتی به آنانکه به شما ایمان آورده و از فرمان خدا و رسول اطاعت کرده‌اند فراهم آورده است.

وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - الْعِلْمَ: مفعول به - دَرَجَاتٍ: مفعول مطلق

و خداوند کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی بالا می‌برد. به درجاتی عالی در دنیا و به ایشان کرامات می‌بخشد و در آخرت درجه ایشان را برتر می‌گرداند که آن عبارت از بهشت است. در کتاب مرصاد العباد نجم الدین رازی در حق این عبارت چنین آمده است: باید دانست که نجم الدین رازی ملقب به «دایه» و دارای مذهب حنفی است و به جهت پروردن مریدان که آنها را به تعبیر خود به «شیر طریقت و ولایت» می‌پرورده به دایه معروف شده است. گفت: بدانکه علم شریف‌ترین وسیلتی است قربت حق را، و صفت حق است، و به وسیلت علم به درجات عالی می‌توان رسید. ولیکن بدان شرط که با علم خوف و خشیت قرین بود. زیرا که سرهمی علم‌ها خدا ترسی است. و علم میراث انبیاست. و انبیاء دو نوع علم میراث گذاشتند: علم ظاهر. و علم باطن. اما علم ظاهر، آن علم نافع است که صحابه از قول و فعل خواجه العلیه السلام گرفته‌اند. و تابعین و ائمه سلف تتبع آن کرده، و خوانده و آموخته و بدان عمل کرده، از علم کتاب و سنت و تفسیر و اخبار و آثار و فقه، و آنچه از توابع اینهاست.

و علم باطن معروف احوال، و علم آن معانی است، که بی واسطه‌ی جبرئیل از غیب الغیب زقه‌ی جان خواجه می‌کردند، و از ولایت خواجه جرعه‌ی آن جام‌های مالا مال، بر سنت اکرم، بر جان و جگر سوختگان عالم طلب می‌ریختند.

و علماء سه طایفه‌اند: یکی آنکه علم ظاهر داند، دوم آنکه علم باطن داند، سوم آنکه هم علم ظاهر و هم علم باطن داند، و این نادره بود. در هر عصر اگر پنج کس در جمله جهان باشند بسیار بود. بلکه برکت یکی از ایشان شرق و غرب عالم را فرارسد، و قطب وقت بود، و عالمیان در پناه دولت و سایه‌ی همت او باشند.

و پس از بدعت‌ها باید که محترز باشد، و بر جاده‌ی سنت و متابعت ثابت قدم بود، و بر سیرت و اعتقاد سلف صالح رود، و مذهب اهل سنت و جماعت دارد. و اوقات و ساعات خویش موظف گرداند، چنانکه سرمایه‌ی عمر عزیز هیچ در بطالت و هزل و لغو صرف نکند، بامداد چون نماز صبح بگذارد به ذکر و قرائت قرآن مشغول شود، تا بر آمدن آفتاب، و چون آفتاب طلوع کرد دو رکعتی بگذارد. و به تدریس و افادت و استفادت علمی مشغول شود تا وقت چاشت. پس نماز چاشت به پای دارد. آنقدر که از دو رکعت تا دوازده رکعت. بعد از آن به مصالح معاش خویش و فرزندان و آسایش و رعایت حق ضروری نفس مشغول شود تا نماز پیشین. و چون از نماز فارغ شود، به بحث علمی یا مطالعه یا افادت مشغول بود، تا بعد از نماز دیگر<sup>۱</sup> به ذکر مشغول شود، تا نماز شام گزارد. و چون نماز خفتن گزارد، سخن نگوید که سنت این است. پس به مطالعه یا تکرار مشغول شود، تا دانگی شب بگذرد. پس ساعتی روی به قبله نشیند و به ذکر مشغول شود. چون خواب غلبه کند از سر جمعیت با ذکر بر پهلوی راست روی به قبله بخسبد، و به دل و زبان ذکر گوید، تا با ذکر در خواب شود.

پس جهد کند که در میانه‌ی شب ساعتی برخیزد، و به نماز تهجد مشغول شود، و آن سیزده رکعت نماز است با وتر. و هر چند قرائت درازتر خواند فاضل‌تر بود. و دیگر باره اگر بخواهد بخسبد تا به وقت صبح برخیزد و تجدید وضو کند، و به ذکر مشغول شود تا وقت نماز صبح. و باید که از این تعبدات<sup>۲</sup> به صورت بی معنی قانع نشود، و پیوسته نفس را از نوعی مجاهده فارغ نگذارد، و با هوای او هیچ وجه در نسازد، و با نفس همیشه در خصومت باشد، و دل خویش را باز طلبد.

وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لَقَدْ وَاللَّهُ: مبتدا - خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که می‌کنید داناست. در این سخن همانطوریکه مطلع شدید بیم و امید و وعده و وعید همه است. آورده‌اند که مردمان از هر نوع سخن از حضرت رسول ﷺ می‌پرسیدند تا بدانجا رسید که آن حضرت به تنگ آمد این آیت نازل شد که:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِمُوْا بَيْنَ يَدَيِّ جُبُوْنِكُمْ صَدَقَةٌ ذٰلِكَ حَبْرٌ لَّكُمْ وَاَطَهْرُ فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ عَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر گاه با پیغمبر راز می‌گوئید پس نخست پیش از رازگویی تان صدقه‌ای دهید، این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است پس اگر نیافتید. بی گمان خداوند آمرزگار و مهربان است. (۱۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِمُوْا بَيْنَ يَدَيِّ جُبُوْنِكُمْ صَدَقَةٌ

ای، منادا - ها؛ حرف تنبيه - الَّذِيْنَ: عطف بیان - نَجَّيْتُمُ: فعل ماضی - تم؛ فاعل - الرَّسُوْلُ: مفعول به

<sup>۱</sup> - نماز دیگر: نماز عصر

<sup>۲</sup> - تعبدات: به عبادت پرداختن، بندگی کردن

ای مسلمانان آن هنگام که با پیغمبر راز می‌گوئید پس قبل از راز گفتن خود صدقه‌ای به مستحقان بدهید. بیضاوی می‌گوید. در این امر، توقیر و ارجمندی رسول خدا ﷺ است بدانید که:

ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ

ذَلِكَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

این صدقه دادن پیش از راز گفتن با رسول خدا ﷺ برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است چونکه در طاعت شما بیفزاید و گناهان شما را محو گرداند.

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لَمْ تَجِدُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - الله: اسم ان - غَفُورٌ: جمله خبر ان - رَحِيمٌ: خبر دوم ان پس اگر چنین صدقه‌ای را نیافتید پس در راز گفتن با پیغمبر خدا ﷺ بدون تقدیم کردن صدقه هیچ گناهی و وبالی بر گردن شما نیست. برآستی که خداوند آمرزنده گناهان کسانی است که بدون تقدیم صدقه با پیغمبر خدا ﷺ راز می‌گویند.

ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُنُودِكُمْ صَدَقَاتٍ فَاذَلَّكُمْ فَاعْمَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ لِّمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۳﴾

آیا می‌ترسید که پیش از راز گفتن صدقه‌ها دهید؟ حال که نکردید، و خداوند هم به شما بخشید پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و اطاعت خدا و رسول وی کنید و خداوند از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۱۳)

ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُنُودِكُمْ صَدَقَاتٍ

ءَأَشْفَقْتُمْ: فعل ماضی - ثم (فاعل) - تُقَدِّمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - بَيْنَ: مفعول فیه

آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه می‌ترسید؟ و یا دادن صدقه پیش از راز گفتن برای شما سخت است یعنی به خاطر ضعف مالی برای مسلمانان این کار مشکل ایجاد کرد پس:

فَاذَلَّكُمْ فَاعْمَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

فَأَقِيمُوا: فعل امر - (و) فاعل - الصَّلَاةَ: مفعول به - وَأَتُوا: فعل امر - (و) فاعل - الزَّكَاةَ: مفعول به -

وَأَطِيعُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - وَرَسُولَهُ: ممتطوف

نماز فریضه را به پا دارید. چون اقامه نماز یکی از ستون دین است و نماز کلید بهشت است. در باره‌ی چگونگی فریضه نماز در شب معراج مختصراً توضیح می‌دهیم که در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوذر رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت می‌کرد که فرمودند: هنگامی که به مکه بودم سقف خانام شکافته شده و جبرئیل رضی الله عنه داخل گردید، سینه‌ام را گشوده و به آب زمزم شست، بعد از آن طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود، آورده و در سینه‌ام

خالی کرده، و شکاف سینه‌ام را بست، بعد از آن دستم را گرفته و سوی آسمان عروج نمود، چون به آسمان اول آمدم، جبرئیل به دربان آسمان گفت: باز کن، دربان گفت: کیست؟ جبرئیل گفت: من جبرئیل هستم. کسی همراهت هست؟ گفت: بلی! محمد ﷺ همراهم می‌باشد. گفت: آیا او مبعوث شده است؟ گفت: بلی. و دربان، درب را گشود، چون به آسمان دنیا بالا شدیم، دیدیم شخصی نشسته و مردمانی به طرف راستش و مردمانی به طرف چپش قرار دارند، چون به طرف راستش نگاه می‌کند می‌خندد، و چون به طرف چپش می‌بیند می‌گریزد، (ما را مخاطب قرار داده) و گفت: پیغمبر نیکوکار، و فرزند نیکوکارم خوش آمدید، از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: این آدم ﷺ است، و این چیزهایی که به طرف راست و چپش قرار دارند، ارواح اولادش می‌باشد، آنها تیکه به طرف راستش هستند: اهل جنت، و آنها تیکه به طرف چپش می‌باشند: اهل دوزخ هستند، چون به طرف راستش می‌بیند می‌خندد، و چون به طرف چپش نگاه می‌کند می‌گریزد.

بعد از آن مرا به سوی آسمان دوم برده و به دربان گفت: باز کن. دربان همان چیزی را که دربان آسمان اول گفته بود، تکرار نموده و درب را گشود، انس رضی الله عنه می‌گوید: که ابوذر ﷺ برایش گفته است که: پیغمبر خدا ﷺ در آسمانها: (آدم)، (ادریس)، (موس)، (عیسی)، و (ابراهیم) صلوات الله علیهم را دیده است، ولی ابوذر ﷺ اماکن آنها را نتوانست مشخص کند. از انس ﷺ روایت است که گفت: چون جبرئیل با پیغمبر خدا ﷺ نزد ادریس ﷺ رسیدند گفت: پیغمبر نیکوکار و برادر نیکوکارم خوش آمدید، پیغمبر خدا ﷺ می‌گوید: پرسیدم: «این شخص کیست؟» جبرئیل ﷺ گفت: این ادریس است.

بعد از آن نزد موسی ﷺ رسیدم، و او هم گفت: پیغمبر نیکوکار و برادر نیکوکارم خوش آمدید، پرسیدم: «این کیست؟» گفت: این موسی ﷺ است. بعد از آن نزد عیسی ﷺ رسیدیم، و او هم گفت: پیغمبر نیکوکار و برادر نیکوکارم خوش آمدید، پرسیدم: «این کیست؟» گفت: این عیسی ﷺ است.

بعد از آن نزد ابراهیم ﷺ رسیدم، و او گفت: پیغمبر نیکوکار و فرزند نیکوکارم خوش آمدید، پرسیدم: این کیست؟ گفت: این ابراهیم ﷺ است. انس ﷺ می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما و (ابو حبه) انصاری ﷺ می‌گفتند که: پیغمبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: «بعد از آن تا جائی برده شدم که آواز اقدام (ملائکه) را می‌شنیدم». انس بن مالک ﷺ می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند «خداوند بر امت من پنجاه نماز فرض گردانید، با همین حکم برگشته تا آنکه نزد موسی ﷺ رسیدم، پرسیدم: خداوند بر امت تو چه چیز فرض نمود؟ گفتم: پنجاه وقت نماز، گفت: و پس به سوی پروردگارت برگرد، چون امت تو طاقت این را ندارند، برگشتم، و خداوند متعال قسمی از آن را ساقط نمود، باز برگشته و نزد موسی آمده و گفتم: خداوند متعال قسمی از آن را ساقط نمود، گفت: نزد پروردگارت برگرد، چون امت تو طاقت آن را ندارند، برگشتم و باز خداوند متعال قسمی از آن را ساقط نمود، باز نزد موسی آمده و باز برایم گفت: نزد پروردگارت برگرد، زیرا امت تو طاقت آن را ندارند، باز برگشتم و برایم گفت: این پنج است (در عدد)، و پنجاه است (در ثواب)، و این گفته‌ام تغییر پذیر نیست، باز نزد موسی آمده و او برایم گفت: نزد پروردگارت برگرد، گفتم: از پروردگارم حیا می‌کنم.

بعد از آن جبرئیل علیه السلام همراهم رفت تا مرا به (سدره المنتهی) رسانید، و رنگهایی بر روی عارض گشت که من آنها را نمی‌توانم وصف کنم، بعد از آن مرا به جنت بردند، و در آنجا رشته‌هایی از مروارید بوده، و خاک آن از مشک بود.

در ادامهی آیه می‌گوید و زکات را بدهید.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از: حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «زکات (مال خود را هم اکنون) اداء نمائید، زیرا روزی بر شما خواهد آمد که شخص با زکات مالش این طرف و آن طرف رفته و کسی را نیابد که زکاتش را برای او بدهد به شخص زکات دهنده می‌گوید که: اگر دیروز زکات را می‌آوردی قبول می‌کردم، ولی امروز به آن احتیاجی ندارم».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تا وقتی که ثروت شما زیاد نگردد قیامت بر پا نمی‌شود، و مال و دارایی تا جایی زیاد می‌گردد که صاحب مال جهت پیدا کردن شخصی که زکات مالش را قبول نماید، بهر طرف می‌گردد، و چون زکات مالش را به کسی تقدیم نماید، آن شخص می‌گوید: مرا به مال تو حاجتی نیست».

و باز در ادامهی آیه آمده بود که خدا و رسول او را در همه حال اطاعت کنید و این مسئله را مواظب باشید و تدارک آن بینید.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همه‌ی امتم به جنت داخل خواهند شد مگر کسیکه نخواست باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواست باشد؟ فرمودند: «کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد».

وَاللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَكْفُلُونَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و خداوند به آنچه می‌کنید داناست. در خبر است که عبدالله بن نبتل مناقضی بود با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و برخاست می‌کرد و سخنان آن حضرت را به یهودان می‌گفت. روزی حضرت رسول با جمعی از صحابه به در حجره بود فرمود:

که حالا بر شما مردی وارد می‌شود که دل او سرکش و متکبر است ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام می‌دهی و فلان و فلان می‌گویی. ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده‌ایم این آیت نازل شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قَالُوا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَلْبِ وَهُمْ

يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾

آیا آن کسان را ندیدی که گروهی را که خدا غضبان کرده بدوستی گرفته‌اند؟ آنها نه از شماست و نه از غضب شدگان و دانسته به خدا قسم دروغ می‌خورند. (۱۴)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قَالُوا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْكُمْ

قَوْلًا: فعل ماضی - (و) فاعل - قَوْمًا: مفعول به

این آیه در شأن سران منافقان آمد. عبدالله بن ابی سلول و عبدالله بن نبشل که با جهودان که غضب خداوند بر ایشان است دوستی داشتند و اسرار مؤمنان با ایشان می گفتند و در عداوت رسول خدا ﷺ با یکدیگر عهد می بستند. رب العالمین گفت: «ما هم منکم ولا منهم». این منافقان نه بر دین شما اند که مؤمنان آید، و نه از جمله ی جهودان اند. همانست که جای دیگر گفت: «مذبذبین بین ذلک لا الی هولاء ولا الی هولاء».

می گویند: آیا آنکسان را ندیدی که گروهی را به دوستی می گیرند که خدا بر آنان خشم گرفته است؟ ایشان منافقان اند نه از شمایند و نه از آنان اند.

وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

وَيَحْلِفُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - هم: مبتدا - يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و ایشان می دانند که به دروغ سوگند می خورند. یعنی منافقان به دروغ سوگند می خورند که مسلمانند و یا به دروغ سوگند می خورند که رازها و خیرهای مسلمانان را به یهودیان انتقال ندادند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾

خدا برای ایشان عذابی سخت مهیا کرده براسستی عملهایی که می کنند بد است. (۱۵)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

أَعَدَّ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - عَذَابًا: مفعول به

خدای تعالی به جهت سوگند خوردن به دروغ و بردن اخبار مسلمانان به یهودان برای ایشان عذابی سخت آماده کرده است و آن در دنیا خواری و رسوایی و در آخرت آتش دوزخ است.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هم: اسم إن - خبر إن محذوف

به درستی آنچه که ایشان می کنند و بر انجام دادن آن اصرار می ورزند بد است. یعنی آنان چه کار بدی می کنند.

أَتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۱۶﴾

قسم های خود را سپر گرفته اند و کسانی را از راه خدا باز داشته اند پس برای آنان است عذابی سخت انگیز. (۱۶)

أَتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

**أَتَّخَذُوا** : فعل ماضی - (و) فاعل - **أَيَّمَنُوا** : مفعول به - **جُنَّةً** : مفعول به ثانی  
 قسم‌های خود را از برای پناه دادن جان و مال خود سپر قرار می‌دهند پس مردمان را با فتنه انگیزی و سخن چینی از جهاد فی سبیل الله باز داشتند و یا از روی آوردن به اسلام باز داشتند پس بر ایشان است عذابی خوار کننده و خفت بار که ایشان را خوار و ذلیل و بی ارزش می‌گرداند یعنی در دنیا به خواری و رسوایی و در آخرت به آتش دوزخ.

**لَنْ تُقِنِّي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أَمْحَبَّ النَّارُ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** (۱۷)  
 نه اموالشان و نه اولادشان در قبال خدا به هیچ وجه کاری بر ایشان نخواهد ساخت؛ آنها جهنمیان‌اند و آنان در آن جاودان‌اند. (۱۷)

**لَنْ تُقِنِّي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا**  
**لَنْ تُقِنِّي** : فعل مضارع منصوب - **أَمْوَالُهُمْ** : فاعل - **شَيْئًا** : مفعول مطلق  
 در روز قیامت خواسته‌ها و مالها و فرزندان ایشان از عذاب خدا چیزی را نمی‌تواند دفع کند و یا مانع آن عذاب شود و آنان یاران و ملازمان دوزخ‌اند.

**أُولَئِكَ أَحْصَبُ النَّارِ**  
**أُولَئِكَ** : مبتدا - **أَحْصَبُ** : خبر  
 آن گروه منافقان اهل دوزخ و جهنم‌اند و از آن جدا نمی‌شوند و در آن می‌سوزند.

**هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**  
**هُمْ** : مبتدا - **خَالِدُونَ** : خبر  
 و آنان در آن آتش جاودان می‌مانند و از آن بیرون شدن نتوانند و عذاب ایشان سخت‌تر است.

**يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكَ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا يَأْتَهُمُ هُمُ الْكَذِبُونَ** (۱۸)

روزی که خداوند همگی‌شان را بر انگیزد و برای او قسم خورند چنانکه برای شما قسم می‌خورند و گمان برند چیزی هستند، بدانید که آنها خودشان دروغ‌گویان‌اند. (۱۸)

**يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكَ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا يَأْتَهُمُ هُمُ الْكَذِبُونَ**  
**يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ** : فعل مضارع - هم : مفعول به - **لَقَطَّ اللَّهُ** : فاعل - **جَمِيعًا** : حال  
 بیاد آور آن روز را که خدای تعالی همه‌ی منافقان را از قبرها بر می‌انگیزد آنگاه در حضور او سوگند می‌خورند همچنانکه برای شما قسم می‌خورند. یعنی منافقان در روز رستاخیز نیز قسم می‌خورند همچنانکه در این دنیا قسم دروغ می‌خورند و صفت منافقان چنانچه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده چنین است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علامات شخص منافق سه چیز است: چون سخن گوید دروغ می‌گوید، و چون وعده بدهد خلافی می‌کند، و چون امانتی برایش داده شود خیانت می‌کند.

و در آخرت ایشان می‌بندارند که قسم خوردن به دروغ برای ایشان می‌تواند کاری انجام دهد و یا از عذاب دوزخ برهاند همچنانکه در دنیا این تصور را داشتند.

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ

أَلَا : حرف تنبيه - هُمْ : اسم ان - هم : ضمیر فصل - الْكَاذِبُونَ : خبر ان بدانید بدستی که آنان دروغ‌گویان‌اند و دروغ‌گویی آنان در دنیا و آخرت هر دو یکسان بوده و به تصور خود با آن دروغ نجات می‌یابند.

لَسَوْحَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَّكَ جِزْبَ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ جِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ

الْمُتَشِيرُونَ ﴿١٩﴾

شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا را فراموش کرده‌اند، آنها لشکر شیطان‌اند برآستی که لشکر شیطان آنان زبان‌کاران‌اند. (۱۹)

لَسَوْحَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ

لَسَوْحَ : فعل ماضی - الشَّيْطَانُ : فاعل

شیطان بر ایشان چیره و غالب شد و آن منافقان را به وسوسه و به انجام گناه میل داد پس یاد و ذکر خدا را بر ایشان فراموش گردانید تا جایی که خدا را نه به زبان و نه به دل ذکر گویند.

أَوْلِيَّكَ جِزْبَ الشَّيْطَانِ

أَوْلِيَّكَ : مبتدا - جِزْبَ : خبر

آن گروه از منافقان که متابعت شیطان می‌کنند آنان سپاه و لشکر شیطان‌اند که نعمت‌های جاودانی بهشت را از دست دادند و در عذاب جاودان در افتادند

أَلَا إِنَّ جِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْمُتَشِيرُونَ

جِزْبَ : اسم ان - هُمْ : ضمیر فصل - الْمُتَشِيرُونَ : خبر ان

آگاه باشید بدستی که سپاه شیطان یعنی منافقان که به دروغ هم در دنیا و هم در آخرت قسم می‌خورند از جمله زبان‌کاران‌اند و کسی قادر به تدارک و جبران زبان ایشان نیست.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيَّكَ فِي الْأَدْلِينَ ﴿٢٠﴾

برآستی کسانی که با خدا و رسولش به مخالفت برخاسته‌اند آنان پست‌ترین‌اند. (۲۰)

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيَّكَ فِي الْأَدْلِينَ

الَّذِينَ : اسم ان - يُحَادِّثُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر ان - لفظ الله : مفعول به

براستی آنان کسانی اند که با خدا و رسول او به مخالفت برخاسته‌اند و در بین مردم پست‌ترین و ذلیل‌ترین‌اند و ایشان در دنیا و آخرت عذاب بینند. در دنیا به قتل و هلاکت گرفتار آیند و در آخرت به آتش دوزخ.

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَ بِنَا وَأَرْسَلْنَا إِلَيْكَ اللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

خداوند مقرر داشته که من و پیغمبرانم غلبه می‌یابیم که خدا توانا و نیرومند است. (۲۱)

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَ بِنَا وَأَرْسَلْنَا

كَتَبَ : فعل ماضی - لفظ الله : فاعل - لأَعْلَبَ بِنَا : فعل مضارع - (ن) توکید - فاعل (انا) - وَأَرْسَلْنَا : معطوف

و خداوند در لوح محفوظ نوشته است براستی که من و پیغمبرانم هر آینه مستولی و غالب می‌شویم و حتماً بر آنان پیروز خواهیم شد.

محال است چون دوست دارد ترا که در دست دشمن گذارد ترا

إِلَيْكَ اللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

لفظ الله : اسم ایست - قَوِيٌّ : خبر ایست - عَزِيزٌ : خبر دوم ایست

براستی خداوند قوی و غالب است. و دوستانش را بر دشمنان غالب می‌گرداند.

لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا  
ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ  
وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنَّا وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ  
عَنَّهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

گروهی را که به خدا و روز جزا ایمان دارند، نبینی که با مخالفان خدا و رسول او و گرچه پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندان باشند دوستی کنند، [آن مؤمنان که با کافران دوستی ندارند] خداوند در دل‌هایشان ایمان را نوشته است و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤید نموده است و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران در زیر آنها جاری است در آن جاودان مانند. خداوند از ایشان خشنود و ایشان نیز از الله خشنود شدند. این گروه حزب الله‌اند. آگاه باشید که براستی حزب خدا، آنان رستگاران‌اند. (۲۲)

لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا  
ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ

لَا يَجِدُ : فعل مضارع - فاعل (انت) - قَوْمًا : مفعول به

قومی و گروهی را که به روز رستاخیز ایمان دارند، تو نمی بینی که با دشمنان و مخالفان خدا و رسولش دوستی ورزند و از آنان پشتیبانی و یا همیاری کنند و آن کسانی که با خدا و رسولش به مخالفت بر می خیزند اگر چه از پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند.

یعنی: هر چند آن مخالفان و دشمنان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرار کردن چنین دوستی و مراوده‌ای با دشمنان خدا عز و جل باز داشته و به شدت نهی می کند. پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است.

**أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ**

**أُولَئِكَ** : مبتدا - **كَتَبَ** : فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - **الْإِيمَانَ** : مفعول به

آن مؤمنان که با کافران دوستی نمی ورزند و از آنان بیزارند کسانی اند که خداوند در دل‌هایشان ایمان را نوشته است و آنان را به روحی از جانب خود مؤید کرده است. یعنی ایشان را در دنیا بر دشمنان خویش غالب گرداند و دشمنان ایشان را خوار و ذلیل و رسوا گرداند.

**وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا**

**وَيُدْخِلُهُمْ** : فعل مضارع - هم: مفعول به - فاعل (هو) - **جَنَّاتٍ** : مفعول فیه

و ایشان را به بهشت‌هایی داخل می گرداند که در زیر پای آنها جوی‌هایی روان است که آب آن از شیر سفیدتر و از عسل لذیذتر و از شراب گوارا تر است و آن مؤمنان در بالای قصری از این همه نعمت‌های بهشتی بهره مند می شوند و در آن جاودان می مانند.

**رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**

**رَضِيَ** : فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ** : فاعل - **وَرَضُوا** : فعل ماضی - (و) فاعل

خداوند از ایشان خشنود باشد و ایشان نیز از خداوند خشنود باشند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که:

از ابوسعید خدری رضی عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می گوید: ای اهل جنت! می گویند: پروردگار ما! لبیک و سعدیک، می پرسد: آیا راضی هستید؟ می گویند: چرا راضی نباشیم، در حالیکه برای ما چیزهایی را داده‌ای که به هیچ یک از خلق خود ندادهای، می فرماید: از این هم (نعمت) بالاتری به شما خواهم داد، می گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاتر است؟ می فرماید: رضایت خود را نسبت به شما اعلان نموده و ازین پس بر شما غضب نخواهم کرد».

**أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ**

**أُولَئِكَ** : مبتدا - **حِزْبُ** : خبر

این گروه حزب الله اند، یعنی مؤمنانی که صفت آنها را بر شمردیم از نوع کسانی اند که جزو لشکریان خدای تعالی هستند و مطیع و منقاد فرمان خدای تعالی و رسول او هستند

و بنا دشمنان خدا و رسول او می‌جنگند.

أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

**حِزْبٌ**: اسمِ اِنّ - لفظِ الله: مضاف الیه - هُم: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خیر اِنّ  
آگاه باشید و بدانید که بر اوستی حزب الله، ایشان رستگاران اند. و امام ثعلبی از جرحانی که او از مشایخ  
خود شنیده نقل می‌کند که داود علیه السلام از حق تعالی پرسید که حزب تو کیست، خطاب آمد از  
حضرت عزت هر که چشم او از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و  
دل خود از ماسوی پاکیزه کرده از جمله‌ی حزب حضرت الله است و در این باب گفته‌اند:

از هر چه نارواست برو دیده‌ها بیند	وز هر چه ناپسند بود دست باز دار
لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک	تا باشدت به حلقه‌ی اهل قلوب بار

## سوره الحشر

سوره «الحشر» مدنی است و دارای بیست و چهار آیه است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: (هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ ... الْحَشْرَ ...) این سوره به جهت مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام یهود «بنی نضیر» نیز نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که: در حدیثی از پیغمبر گرامی ﷺ می‌خوانیم «هر کس سوره‌ی حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرس و حجاب و آسمانها و زمین‌های هفتگانه و حشرات و بانها و پرتندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می‌فرستند، و برای او استغفار می‌طلبند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس آخر سوره‌ی حشر: **لَوْ لَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ ...** را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾  
آنچه در آسمانها و در زمین است خدای را به پاکی یاد کرد، و او نیرومند و فرزانه است. (۱)

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

سَبَّحَ : فعل ماضی - ما : فاعل

آنچه در آسمانها و زمین است خداوند را تسبیح گفت و حق تعالی را به پاکی یاد کرد.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وَهُوَ : مبتدا - الْعَزِيزُ : خبر - الْحَكِيمُ : خبر ثانی

و او غلبه کننده بر همه چیز و همه کس است و در آفرینش خود حکیم است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «پناه می‌جویم بعزت تو، و تو آن ذاتی هستی که خدایی جز تو نبوده و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد، و جز و انس همگی می‌میرند.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا  
وَوَلَّيْنَا أَنفُسَهُمْ مَآبٍ لَهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ أَلْفٌ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ  
الرُّعْبَ يُخْرَجُونَ بِيُوتِهِمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاصْتَبِرُوا يَأْتِ الْآيَاتُ ۝۲

اوست که از اهل کتاب آنکسان را که کافر بودند، از خانه‌هایشان در نخستین حشر بیرون کرد. شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند و خودشان هم گمان می‌کردند که دژهایشان باز دارنده‌ی آنان از عقوبت الهی است. پس الله از آنجائیکه احساس نمی‌کردند به ایشان رسید و در دل‌هایشان رعب افکند که خانه‌هایشان را بدست خودشان و بدست مؤمنان ویران کنند، پس ای صاحبان دیده‌ها عبرت بگیرید. (۲)

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَخْرَجَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الَّذِينَ: مفعول به

مفسران گفتند: این سوره جمله در شأن بنی النضیر فرو آمد. مردی نزد ابن عباس گفت: ما هی سوره الحشر؟ ابن عباس گفت این سوره نبی النضیر است که جمله در شأن و قصه‌ی ایشان نازل شده. و گفته‌اند - قریضه و نضیر دو قبیله بودند که از دو قوم بنی اسرائیل و هر دو جهودان بت پرست بودند، و کثرت و شوکت بنی النضیر بیشتر بود. و مسکن ایشان در نواحی مدینه بود، در دهی که آن را زهره می‌خواندند و نیز قلعه‌ها و حصارهای محکم داشتند در نواحی مدینه، و از مدینه تا به منازل و مسکن ایشان یک میل بود، و رئیس ایشان کعب اشرف بود و در عداوت رسول ﷺ با کفار عرب هم داستان بودند و منافقان ایشان را تربیت و تقویت می‌دادند و بر محاربت رسول ﷺ و مؤمنان تحریض می‌کردند و شرح قصه‌ی ایشان آنست که: رسول خدا ﷺ چون در مدینه شد، بنو النضیر از روی مصالحت پیش آمدند و عهد بستند که با یکدیگر قتال نکنند و هر کس بر جای خود ایمن نشیند رسول خدا ﷺ این مصالحت از ایشان پذیرفت و در آن روزگار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند: براستی پیغمبر کسی است که صفت وی در تورات خوانده‌ایم و نتواند بود که کس بر وی ظفر یابد یا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال در جنگ احد چون هزیمت و شکستی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول خدا ﷺ به شک افتادند و از آن کلمات که سال پیش گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان در بستند و نیز نامه قریش از مکه به ایشان رسید، به تهدید و وعید، اگر شما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم.

پس کعب اشرف با چهل سوار جهود بر نشست و روی به مکه نهادند و در مسجد الحرام برابر کعبه با قریش عهد کردند و پیمان بستند که در عداوت رسول ﷺ و قتال وی دست یکی دارند و خلاف نکنند. کعب اشرف با قوم خود به مدینه باز آمد و جبرئیل امین ﷺ را خبر داد از آن عهد و پیمان

که در مکه میان ایشان رفت و رسول مسلمه را فرستاد به خانه‌ی کعب اشرف و او را کشت و قصه‌ی قتل وی در سوره النساء بیان شد.

و در حدیث شریف در باره قتل کعب بن اشرف از جابر بن عبدالله که در صحیح البخاری آمده روایت کرده است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کیست که موضوع کعب بن اشرف را بعهده بگیرد، زیرا او خدا و رسولش را اذیت نموده است؟» محمد بن مسلمه ﷺ برخاسته و گفت: یا رسول الله! آیا می‌خواهید که او را به قتل برسانم؟ فرمودند: بلی، گفت: پس برایم اجازه بدهید که حیلته‌ای بکار برده و چیزی بگیرم، فرمودند: «بگو». همان بود که محمد بن مسلمه ﷺ نزد کعب بن اشرف رفته و گفت: این شخص [یعنی: پیغمبر خدا ﷺ] از ما صدقه طلب نموده، و ما را به مشکلات مواجه ساخته است، آمده‌ام تا از تو قرض بگیرم، کعب گفت: علاوه بر آن از وی خسته و ملول هم خواهید شد، محمد بن سلمه ﷺ گفت: حالا از وی متابعت نموده‌ایم، نمی‌خواهیم به همین زودی او را ترک نمایم، بلکه چیزی انتظار می‌کشیم تا ببینیم که کارش به کجا می‌انجامد؟ و چیزی که می‌خواهم آنست که یک یا دو (وسق) خرما برای ما قرض بدهی، کعب بن اشرف گفت: در مقابل چیزی از زنها و یا فرزندان خود گرو بگذارید، محمد بن سلمه گفت: اسلحه‌های خود را برایت بگرو می‌دهم، و با او وعده گذاشت که رفته و اسلحه‌ها را بیاورد.

راوی می‌گوید: [در این فرصت] محمد بن مسلمه ﷺ دو یا سه نفری را که با خود آورده بود داخل قلعه نموده و به آنها گفت: من از مویش تعریف کرده و آن را می‌بویم، و چون دیدید که سرش را محکم گرفته، به او حمله کرده و کارش را یکسره کنید. کعب با لباس‌های فاخر در حالی که بوی عطر از وی به هوا پراکنده می‌گردید، از قصرش پائین آمده و نزدشان رفت. بن مسلمه ﷺ گفت: تا حالا چنین بوی خوشی را ندیده بودم، کعب گفت: زخم کاملترین و خوشبوی‌ترین زنان عرب است، بن مسلمه ﷺ برایش گفت: اجازه می‌دهی سرت را ببویم؟ گفت: بلی، همان بود که خودش بوییده، و رفقایش هم بوئیدند، باز برایش گفت: آیا اجازه می‌دهی که یک بار دیگر سرت را ببویم؟ گفت: بلی، چون سرش را محکم گرفت، به رفقایش گفت: وقت کشتن است، و آنها او را کشتند، بعد از آن نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و به ایشان خبر دادند.

پس از آنکه کعب اشرف کشته شد، رسول ﷺ با لشکر اسلام بحرب بنی النضیر روی نهاد و ایشان را دید بر قتل کعب مجمع ساخته و برنایافت وی جزع نموده و نوحه در گرفته، چون رسول ﷺ را دیدند و لشکر اسلام، گفتند: یا محمد درد بر دردی نهی و حسرت بر حسرت میافزائی. بگذار تا نخست برنایافت مهتر خویش بگیریم و آنگه هر چه فرمائی فرمانبردار باشیم رسول ﷺ فرمود:

شما را نیز در زمین مدینه نگذاریم، بیرون شوید ازین دیار و نواحی - گفتند یا محمد ما به مرگ زودتر از آن شتاییم که به آنچه فرمائی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و عبدالله بن ابی سلول منافق و اصحاب وی به حصارها پیغام پنهان می‌فرستادند که روی از قتال مگردانید که در همه‌ی احوال ما با شماستیم و نصرت شما کنیم پس ایشان مکر ساختند و از روی تلبیس کسی

فرستادند به رسول ﷺ که از میان قوم بیرون آی با سه کس و خلوت ساز تا ما سه کس از احبار<sup>۱</sup> و دانشمندان خویش بر تو فرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند؛ اگر ایشان ترا تصدیق کنند و به تو ایمان آرند، ما همه ایمان آریم و تصدیق کنیم. و آن سه کس خنجرها با خود داشتند تا ناگاه بر رسول خدا ﷺ ضربت زنند. رسول خدا ﷺ طمع ایمان ایشان را در سر داشت. زنی جهود برادری مسلمان داشت، در میان مسلمانان، کس فرستاد به وی و او را خبر کرد که جهودان چنین فکری ساختند و با رسول حيله خواهند کرد.

آن مرد چون این خبر به وی رسید، به شتاب رفت و رسول ﷺ را خبر کرد، رسول ﷺ پاره‌ای رفته بود، هم از آنجا بازگشت و با جمع انبوه روی به ایشان نهاد و ایشان را در حصار پیچید. بیست و یک روز ایشان را محاصره کرد و ایشان از نصرت منافقان نومید گشتند و رب العزه در دلهای ایشان رعب افکند.

مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَلْنَهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرَجُونَ بِيُوبِهِمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ

ظَنَنْتُمْ: فعل ماضی - تم؛ فاعل - أَنْ يَخْرُجُوا؛ فعل مضارع - (و) فاعل - هم؛ اسم - ان - مَانِعَتُهُمْ؛ خبر مقدم - حُصُونُهُمْ؛ مبتدا مؤخر، جمله خبری آن

شما گمان نمی کردید که بیرون آیند. یعنی شما مسلمانان تصور این را نمی کردید که بنی نضیر از سرزمین خود بیرون آیند. به جهت جاه و مال و مقامی که داشتند و خودشان هم گمان می کردند که قلعه‌هایشان باز دانه‌ی آنان از عقوبت و عذاب الهی است پس خدای تعالی از آنجائیکه آنان احساس نمی کردند به ایشان رسید و در دلهای ایشان ترس و رعب ایجاد کرد که خانه‌هایشان را با دست‌های خودشان و بدست مؤمنان ویران کنند. ایشان به جنگ رسیدند و کار بر ایشان مشکل بود و دشوار گشت، از رسول خدا ﷺ طلب صلح کردند. رسول خدا ﷺ با ایشان به صلح در نیامد و حکم کرد که ایشان را از زمین مدینه بیرون کنند و به اذرع و اریحای شام فرستند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

فَاعْتَبِرُوا: فعل امر - (و) فاعل - يَا أُولِيَ؛ منادی

پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت بگیرید. یعنی ای انسانها از این واقعه عبرت بگیرید و بدانید که خداوند جل جلاله با کسانی که قصد ستیزه و مخالفت در سر دارند، این چنین عمل می‌کند. پس جای عبرت و پندگیری است.

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُهم فِي الدُّنْيَا وَلكم فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴﴾

<sup>۱</sup> - احبار، دانایان، دانشمندان، علماء و پیشوایان روحانی یهود. جمع حبر

و اگر نه آن بود که خداوند جلای وطن را نوشته بود، بی گمان ایشان را در دنیا عذاب می کرد، و ایشان راست در آخرت عذاب آتش. (۳)

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ

کَتَبَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الْجَلَاءُ: مفعول به - وَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابُ: مبتدا مؤخر

و اگر نه آن بود که خدا در لوح محفوظ نوشته و حکم کرده است بر ایشان برای بیرون شدن از خانه و مالشان و جلای وطنشان هر آینه ایشان را در این دنیا با کشتن و برده گرفتن عذاب می کرد و با وجود ترک وطن در این دنیا در آخرت نیز عذاب آتش دوزخ از برای آنهاست. اما آنچه که نوشته اند علت تبعد و جلای وطن ایشان آن بود که: رسول اکرم ﷺ با چند نفر از صحابه از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم نزد بنی نضیر رفتند تا بر حسب مواد عهدنامه که میان آنان و پیامبر بسته شده بود، آنان در جمع آوری خونبها با پیامبر صلی الله علیه و آله همکاری نمایند. پس بنی نضیر به ظاهر به رسول صلی الله علیه و آله و یاران او وعدهی نیک داده اما در نهان ترور ایشان را در سر می پروراندند. نقل است که ایشان برای کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله فرار گذاشتند تا صخره ای را از بالا بیفکنند و به زندگی آن حضرت پایان دهند. اما جبرئیل رضی الله عنه با وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله را از این توطئه آگاه کرده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از این عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: قبیله ی (بنی نضیر) و بنی قریظه (با مسلمانان) به جنگ برخاستند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بنی النضیر را از منطقه خارج، و بر بنی قریظه منت نهاده و آنها را به حال خودشان واگذاشتند، تا اینکه بنی قریظه هم به جنگ پرداختند، و همان بود که مردمان شان را کشته، و زنها و اطفال و اموالشان را بین مسلمانان تقسیم نمودند، مگر بعضی شان که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و آنها را امان دادند، و آنها مسلمان شدند، و بقیه ی یهود را که عبارت از: بنی قینقاع که از وابستگان عبدالله بن سلام بودند، و یهود بنی حارثه و دیگر یهودان را از مدینه خارج ساختند. سرانجام بنی النضیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که آنها را از مدینه بکوچانند و بدین ترتیب دسته جمعی به همراه خانواده و فرزندان خود از مدینه خارج شدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۴﴾

این عذاب به خاطر آن است که ایشان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند و هر که با خدا مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت مجازات است. (۴)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

ذَلِكَ: مبتدا - شَاقُّوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر - لفظ الله: مفعول به - وَرَسُولَهُ: معطوف  
این مخالفت ها و به دنبال آن عذاب های بنی النضیر به خاطر آن است که ایشان دشمنی کردند با خدای و رسول او صلی الله علیه و آله پس خداوند ایشان را عذاب داد.

وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

وَمَنْ: مبتدای جازم - يُشَاقِقِ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - لفظ الله: مفعول به - لفظ الله: اسم ان - شَدِيدٌ: خبر ان - الْعِقَابِ: مضاف الیه

و هر کسی با خدا و رسولش به مخالفت برخیزد بی گمان خدای تعالی او را و امثال او را سخت عقوبت است و مخالفان را در دنیا خوار و ذلیل و رسوا و در آخرت به عذاب آتش دوزخ گرفتار می کند.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْسَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أَسْوَلِهَا فَإِنَّ اللَّهَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥﴾

هر نخلی را بریدید یا آن را بر ریشه یا گذاشتید، با اجازه‌ی خدا بود تا بد کاران خوار شوند. (۵)

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْسَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أَسْوَلِهَا فَإِنَّ اللَّهَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

مَا: مفعول به جازم - قَطَعْتُمْ: فعل ماضی - ثُمَّ: فاعل - تَرَكْتُمْهَا: فعل ماضی - ثُمَّ: فاعل - هَا:

مفعول به - قَائِمَةً: حال

آنچه از نخلها قطع کردید یا آن را بر ریشه ایستاده بگذاشتید پس آن به امر و به اذن خداست و به ارادت و خواست اوست. برای آنکه شما را یاری دهد و نصرتتان نماید و در عوض خوار و ذلیل و رسوا گرداند جهودان را که بیرون رفتگان از دایره فرمان خدا و رسول او هستند آن هنگام که بنی نضیر ترک وطن کردند پنجاه زره و پنجاه کلاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و تمام اینها خاصه‌ی پیغمبر ﷺ بود پس آن حضرت نیز بعضی از آنها را به مردم بخشید و اکثر روایات آن است که آنان را مخمس بساخت. و حق سبحانه و تعالی در این باب می فرماید: در حدیث شریف شریف آمده که: از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ نخلستان‌های بنی النضیر را آتش زده و قطع نمودند. و این همان نخلستان‌های منطقه (بوبره) بود، و در همین مورد این قول خداوند متعال نازل گردید: آنچه را که از درختان قطع کرده و یا به حال خود ثابت نگه داشتید، به اذن خداوند متعال بود.

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ

رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

آن چیزها که خدا از مال آنها عاید پیغمبر خویش کرده، اسبی و شتری بر آن نتاختید ولی خدا پیغمبران خویش را به هر که خواهد مسلط کند و خدا به همه چیز تواناست. (۶)

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ

رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ

أَفَاءَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - أَوْجَعْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - مِنْ: حرف جر زائد - حَبِيلٍ: مفعول به

و آنچه از مال آنان عاید گردانید یعنی آنچه حق تعالی از اموال کافران، یا از اموال بنی نضیر به صورت بر پیغمبرش برگردانید. و غنیمت به وی ارزانی داشت. پس شما در آن اسبان و شتران نتاختید - «ما جفتم» به معنی نه شتاب نراندید. برای بدست آوردن آن حصار و در حالت پیاده به این حصار آمدید و جنگ زیادی نیز واقع نشد که برای شما رنج و زحمتی رسیده باشد و شما با کارزار و جنگ و قتال این حصار را فتح نکردید ولی خدای سبحانه و تعالی پیغمبران خود را چیره و غالب می گرداند بر هر که از دشمنان بخواهد.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و خداوند بر همه چیز از اینکه پیغمبران و یارانشان غالب باشند و دشمنان او مغلوب و شکست خورده تواناست یا با واسطه مانند قتال و جدال بر ایشان غلبه می دهد و گاه بی واسطه مانند ترس و بیم در دل ایشان می افکند.

مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآلِ الْسَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۷﴾

هر چه خداوند از اموال مردم این دهکده ها عاید پیغمبر خویش کرده خاص خدا و پیغمبر و خویشاوندان وی و یتیمان و مسکینان و به راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دست نگردد. و هر چه پیامبر به شما داد پس آن را بگیرید و هر چه از آن نهی کرد پس از آن باز ایستید. از خدا بترسید. بی گمان خداوند سخت کیفر است. (۷)

مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآلِ

السَّبِيلِ

آنچه را که خداوند از اموال مردم این دهکده ها عاید پیغمبر خویش کرده که آن اموال بحرب گرفته نشده است. از آن خداوند و پیغمبر او و خویشاوندان وی و یتیمان و درویشان و به راه ماندگان است. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «من شخصاً نه به کسی چیزی می‌دهم و نه چیزی را از کسی منع می‌کنم، وظیفه‌ام تقسیم کردن است، و هر چیزی را طوریکه مامور شده‌ام انجام می‌دهم».

این آیه بیانگر وجود مصارف اموال فیء بعد از بیان این امر است که اموال فیء مخصوص رسول خدا ﷺ است. خاطر نشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم ﷺ و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را برای فتح آن به تاخت نمی‌آورند، همچون اموال بنی قریظه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ماحول آن. به قولی: غنایم از شش حصه تقسیم می‌شود و سهم خداوند ﷻ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به قولی دیگر: اساس تقسیم غنایم خمس (یک پنجم) است و ذکر خداوند سبحانه و تعالی فقط برای تعظیم و تبرک می‌باشد بنابراین، اموال فیء به پنج تقسیم می‌شود. سهم خداوند جل جلاله و سهم پیامبرش ﷺ که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از سهم رسول خدا ﷺ سهم نزدیکانشان است و بعد از آن به ترتیب، سهم یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (ابن السبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. اما نزد ابوحنیفه ﷺ سهم رسول خدا ﷺ بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها در باره اموال فیء اجمالاً به نحو ذیل است که در انوارالقرآن آمده:

۱- احناف می‌گویند: غنایم (اموال منقول) چنانکه در آیه: (اعلموا انما غنمتم ...) سوره انفال آیه ۴۱- آمده است تقسیم می‌شود اما حکم فیء املاک و اراضی غیر منقول این است که این اموال از آن عامه مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می‌شود.

۲- مالکی‌ها در باره فیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) بر آن‌اند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذار می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همه‌ی آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنانکه عمر بن خطاب ﷺ در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳- شافعی‌ها بر آنند که حکم فیء و غنیمت یکی است و فیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علت این تقسیم را این‌گونه بیان می‌دارد.

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ

هو: اسم کان - دُولَةٌ: خیرکان

تا در میان توانگران شما دست به دست نگردد. یعنی به این قسم حکم نمودیم تا توانگران زیاده از حق خود نگیرند و قفرا کمتر از حق خود نگیرند و یا محروم نگردند و عدالت برقرار باشد چنانکه این اجحاف در زمان جاهلیت برقرار بود.

وَمَا ءَاتِكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ

وَمَا: مبتدا - ءَاتِكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - الرَّسُولُ: فاعل، جمله خبر - فَخُذُوهُ: فعل امر - فاعل (و) - ه: مفعول به

و آنچه را که پیغمبر از فیء و غنیمت به شما بدهد پس آن را بگیرید.

وَمَا تَنْهَىٰكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

وَمَا: مبتدا جازم - تَنْهَىٰكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر  
و آنچه را که پیغمبر از گرفتن آن شما را نهی کند و باز دارد پس از آن باز ایستید که امر و نهی او به حق و درست است که هر که او را اطاعت کند نجات یابد و هر که از نهی او روی برگرداند در ورطه‌ی هلاک افتد. بیت:

آنکس که شد متابع رای تو قدنجا      وانکه خلاف امر تو ورزید قدهلک

وَاتَّقُوا اللَّهَ

وَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

و از عذاب خدای تعالی در امر مخالفت با رسول او بترسید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همسران پیغمبر خدا ﷺ عثمان را نزد ابوبکر ﷺ فرستادند و هشتم حصه‌ی میراث خود را از اموال (قیء) مطالبه نمودند و من ایشان را از این طلب ممانعت کرده و گفتم: از خدا بترسید، مگر خبر ندارید که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «ما (پیغمبران) میراث برنده نیستیم، آنچه را که از خود بجای می‌گذاریم صدقه است، آل محمد ﷺ فقط از این مال می‌تواند بخورد. چون از این چیز به آنها خبر دادم، همسران پیغمبر ﷺ از مطالبه‌ی خویش خودداری نمودند.

مولانا گفت:

کاین قرآن احمد است و دور او      هین بگیرید امر او را اتقوا

إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

لفظ الله: اسم إن - شَدِيدٌ: خبر إن

بدرستی که خدای تعالی بر مخالفان پیغمبر ﷺ سخت عقوبت و سخت کیفر است آنانکه امر و نهی او را فرمان نبرند به مجازات سختی گرفتار خواهند شد که آن در دنیا سختی‌ها، بلاها، آفت‌ها و در آخرت عذاب دوزخ است.

در حدیث شریف آمده که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نخلستانهای بنی النضیر را آتش زده و قطع نمودند. و این همان نخلستانهای منطقه‌ی (بویره) بود، و در همین مورد این قول خداوند متعال نازل گردید: آنچه را که از درختان قطع کرده و یا به حال خود ثابت نگه داشتید، به اذن خداوند متعال بود.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا  
وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾

و خاص فقراى مهاجران که از ديارشان و اموالشان بيرون شده‌اند و کرم و رضای خدا می‌جویند و خدا و رسول او را نصرت می‌دهند، آنها خودشان راستگویانند. (۸)

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا  
وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

مبتدا محذوف - لِفُقَرَاءِ: جار و مجرور خبر - الَّذِينَ: نعت - يَبْتَغُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - فَضْلًا: مفعول به

و آن سهم «فیء» از برای یتیمان و مسکینان و از راه ماندگان است و درویشان هجرت کننده آنانکه از ديارشان و سرزمینشان بيرون کرده شده‌اند یعنی از سراهایشان که در مکه داشتند و از مالهای خود دور افتادند و بخشش و بخشایشی از خداوند خود می‌طلبند و رضایت و خشنودی خدا را می‌طلبند یعنی هجرت ایشان به خاطر تجارت و یا هدف‌های دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضایت خدای خودشان بودند و به جهت مودت و دوستی خداوند خانه‌ها و ديارشان را ترک کردند.

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الصَّادِقُونَ: خبر

آن گروه مهاجران که به خاطر رضا و خشنودی خدای تعالی خانه و کاشانه‌ی خود را ترک کردند و مهاجرت نمودند ایشان در دین اسلام راستگویان‌اند و در راستی و درستی و دین حق پایدارند زیرا به آنچه که گفته‌اند عملاً نیز بدان پای بند بودند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ  
حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾

و کسانی که پیش از مهاجران در سرای اسلام و ایمان جا گرفته‌اند آنکسان را که به سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارد و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است در درون دلهای خود حاجتی نمی‌یابند و دیگران را بر خود بر می‌گزینند و اگرچه نیازمند باشند و هر کس از آزمندی نفس خویش نگاه داشته شد پس آن گروه ایشان رستگارانند. (۹)

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ  
حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ

وَالَّذِينَ، مبتدا - تَبَوَّءُوا، فعل ماضی - (و) فاعل - الدَّارَ، مفعول به

و کسانی که پیش از مهاجران در سرای اسلام و ایمان جای گرفته‌اند آنان کسانی را که به سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارد و «بیبون من هاجر الیهم» کنایه از مهمان دوستی انصار که مهاجران را به جان پذیرفتند و همدیگر را دوست داشتند و خان و مال خود از ایشان دریغ نداشتند. و به هر چه داشتند از مال و وطن ایشان را شریک خود ساختند و کام و مراد و بی نیازی ایشان بر فقر و فاقه‌ی خود اختیار کردند. و این غایت جود است و کمال سخا که رب العالمین از ایشان پسندید و ایشان را در آن بستود.

در کشف الاسرار آورده‌اند. آن روز که رسول خدا ﷺ غنیمت بنی النضیر میان مهاجران قسمت کرد و به انصار نداد، مگر سه کس را از ایشان، هیچ حسدی و غیظی پدید نیامد و به تخصیص مهاجران در آن اموال کراهیتی نمودند. و به آن قسمت راضی شدند و هر چند که ایشان را حاجت بود و به غایت خصامت و فقر و فاقه رسیده بودند، اما حق مهاجران بر حق خود مقدم داشتند و راه ایشار رفتند؛ ایست که رب العالمین گفت: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه» در خیر است از ابوهریره، گفت: رسول خدا ﷺ را مهمانی رسید، کس فرستاد به خانه‌های مادران مؤمنان تا هیچ طعامی بود آن مهمان را؟ و در همه‌ی خانه‌های ایشان هیچ طعام نبود. پس رسول گفت: «من یضیف هذا هذه الیه؟» کیست که یک امشب این مهمان را به خانه برد و او را مهمانی کند؟ مردی انصاری او را به خانه خویش برد و به همسر خود گفت: هذا ضیف رسول الله ﷺ اینک آوردم مهمان رسول خدای است، او را اگر می‌داری و عزیز داری. اهل او گفت: در خانه‌ی ما طعام بیش از آن نیست که قوت ما و این کودکان باشد، مگر این بود کودکان را به بهانه‌ای در خواب کنیم و ما بوی ایشار کنیم، تا وی را کفایت باشد. آنکه چراغ بیفروختند و مهمان را نشانند و طعام پیش نهادند، و عادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خورند، مرد با اهل خویش گفت: اگر ما با وی بخوریم، او را کفایت نباشد و نه خوب بود که مهمان رسول خدا ﷺ در خانه‌ی ما طعام سیر نخورد؛ تو برخیز در میانه و به بهانه‌ی آنکه چراغ را اصلاح می‌کنم، چراغ فروکش، تا ما در تاریکی دهان می‌جنبانیم و او چنان پندارد که ما طعام می‌خوریم، همچنان کردند و خود گرسنه در خواب شدند. بامداد که به حضرت نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم رسیدند، رسول در ایشان نگریست و تبسم کرد و گفت: خدا را از خودتان خشنود ساختید. ابن عباس گفت: رسول خدا آن روز که اموال بنی النضیر قسمت می‌کرد، انصار را گفت: اگر خواهید شما را در این قسمت آرم، تا در این مال مشارکت ایشان باشید، به شرط آنکه مهاجران نیز مشارک شما باشند در مال و ضیاع شما. و اگر خواهید این غنیمت جمله به مهاجران تقسیم کنیم و در ضیاع و مال شما مشارک نباشند. از این هر دو خصلت آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه

چوانمردی و ایثار رفتند، گفتند: نه که ما در قسمت غنیمت با ایشان مشارک باشیم و همه به ایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارک باشند در خان و مان و ضیاع و اسباب ما. رب العالمین ایثار ایشان بیستند و در شأن ایشان آیت فرستاد.

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة»

می‌گویند و ایثار می‌کنند و تقدیم می‌نمایند مهاجران را بر نفس‌های خویش یعنی از خود باز می‌گیرند و بدیشان می‌دهند و اگر چه ایشان را حاجت به آنچه ایثار می‌نمایند باشند.

وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَمَنْ: مبتدا - يُوقِ: فعل مضارع مجهول - نایب فاعل (هو) جمله خبر - شُحَّ: مفعول به - فَأُولَئِكَ:

مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

و هر که از بخل نفس خود نگاه داشته شود یعنی منع کند نفس را از خب مال و بغض انفاق پس آن گروه ایشان رستگارانند به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت.  
مولانا گفت:

لیس یألف لیس یؤلف جسمه لیس الأشح نفس قسمه

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْفِرْ لَنَا وَإِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا

بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾

و کسانی که از پس ایشان آمده‌اند گویند پروردگارا ما را با برادرانمان که پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دل ما، پروردگارا، نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه مگذار که تو مهربان و رحیمی. (۱۰)

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْفِرْ لَنَا وَإِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا

بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

وَالَّذِينَ: مبتدا - جَاءُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

وَالَّذِينَ

و آنانکه آمدند و می‌آیند پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رضی الله عنهم اجمعین اند یعنی در منفعت و راحت همچون باران بهاراند، باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر نفعی است غامبهی خلق را حال امت پیامبر ﷺ همچنین است همان درویشان آخر الزمان آن شکستگان سرافکنده و همین عزیزان و بزرگواران صحابه همه برادرانند و در مقابل منفعت و راحت همه یکدست و یکسان آن نفع بر مثال بارانند هر کجا که رسد نفع رساند هم در بوستان هم در بخارستان هم بر ریجان همچنین اهل اسلام در راحت یکدیگر و رافت بر یکدیگر یکسان و یک نشانند.

می‌گویند پروردگارا ما را بیامرز و برادران ما را که در دین‌اند که بر ما بر ایمان پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌های ما کینه و حسدی و خیانتی برای آنانکه گرویده‌اند پیش از ما یعنی اصحاب رضی الله عنهم پیغمبر صلی الله علیه و آله جای مده، می‌گوید پروردگارا! به درستی که تو رثوف و مهربان هستی پس بر ما رحمت فرست و دعای ما مستجاب کن.

أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ

لَنُخْرِجَنَّكُمْ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۱﴾

مگر آنکسان را که نفاق ورزیده‌اند نمی‌بینی که به برادران خویش از اهل کتاب که کافر بودند؟ گویند اگر بیرون‌تان کنند ما نیز با شما بیرون شویم و هرگز در کار شما اطاعت هیچکس نکنیم و اگر با شما جنگ کنند نصرت‌تان دهیم و خدا گواه است که آنها دروغ گویند. (۱۱)

أَلَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ

لَنُخْرِجَنَّكُمْ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ

أَلَمْ تَرَ : مضارع مجزوم - فاعل (الت) - وَلَا نَطِيعُ : فعل مضارع - فاعل (نحن)

آیا به سوی آنانکه نفاق می‌ورزند و بر خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر می‌کنند ندیدی؟ یعنی این‌ابی و ابن‌نبتل و احزاب ایشان که برای بنی‌نضیر پیغام فرستادند که ما به شما موافقیم و در جنگی که با محمد می‌کنید کمک شایانی خواهیم کرد و اگر چنانچه او بر شما غالب شود و شما را از این دیار اخراج کند ما نیز همراهی و موافقت شما می‌کنیم. این آیت آمد می‌گوید: ای محمد صلی الله علیه و آله به حال منافقان نگاه کن که ایشان برای برادران خود می‌گویند: یعنی به همانند آن خود آنانکه نگرویده‌اند از اهل تورات که یهودند - غم مخورید اگر شما از این سرزمین بیرون کرده شوید هر آینه ما با شما به جهت دوستی و مصاحبت بیرون می‌آئیم و در ایذا و آزار شما فرمان‌نبریم محمد و هیچیک از مسلمانان را که با شما مخالف‌اند و از آنان همیشه اطاعت نمی‌کنیم و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما کشت و کشتار کنند هر آینه ما شما را یاری می‌کنیم.

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

لفظ وَاللَّهُ : مبتدا - يَشْهَدُ : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - هم اسم ان - لَكَاذِبُونَ خبر

و خدا گواهی می‌دهد که ایشان یعنی منافقان به درستی که دروغ‌گویان‌اند یعنی آنچه که به یهودیان از بیرون رفتن و یا همراهی و مصاحبت کردن آنان و یاری‌دادنشان وعده داده‌اند دروغ می‌گویند.

لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا

يَنْصُرُونَهُمْ ﴿۱۲﴾

اگر آنان (یهودیان) بیرون رانده شوند، آنها به همراه ایشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البته پشت کنند، سپس یاری نیابند. (۱۲)

لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قَاتَلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ  
 أَخْرَجُوا : فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

آنچه که آن منافقان وعده داده بودند که اگر یهودان بیرون رانده شوند به همراه آنان نمی‌روند و اگر با آنان جنگ کنند، آنان را یاری نمی‌دهند البته که منافقان در وعده‌های خود به یهودیان دروغ گفته‌اند چونکه این پیشگویی قرآن در قضیه‌ی بنی نضیر ثابت شده زیرا منافقان نه با بنی نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد جنگ قرار گرفتند و این خود دلیل صحت اعجاز قرآن است.

وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيَأْتِيَنَّكَ الْأَذَىٰ

نَصَرُوهُمْ : فعل ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به

و اگر بالفرض منافقین، اهل یهود را یاری کنند و در کارزار همراهی کنند هر آینه بر آن پای بند نباشند و هزیمت شوند و به عقب برگردند.

سُدًّا لَا يَنْصُرُونَ

يَنْصُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل

سپس بعد از هزیمت و پشت کردن ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند و چون کمک دهندگان شکست خورده برگردند ایشان چگونه نصرت یافته شوند. چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق قصه‌ی بنی نضیر و خیانت‌شان به پیغمبر خدا ﷺ آمده که: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: قبیله‌ی (بنی نضیر) و (بنی قریظه) [با مسلمانان] به جنگ برخاستند، [پیغمبر خدا ﷺ] بنی نضیر را از منطقه خارج و بر بنی قریظه منت نهاده و آنها را به حال خودشان وا گذاشتند، تا این که بنی قریظه هم به جنگ پرداختند و همان بود که مردانشان را کشته، و زنها و اطفال و اموالشان را بین مسلمانان تقسیم نمودند، مگر بعضی‌شان که نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و آنها را امان دادند، و آنها مسلمان شدند، و بقیه یهود مدینه را که عبارت از بنی قینقاع که از وابستگان عبدالله بن سلام بودند، و یهود بنی حارثه و دیگر یهودان را از مدینه خارج ساختند.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾

بی شک شما در دل‌هایشان نسبت به خداوند با رعب‌ترید بداتجهت است که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند. (۱۳)

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

لَا تَسْمَعُ : مبتدا - أَشَدُّ : خبر - رَهْبَةً : تمیز

هر آینه شما که مؤمنان اید نسبت به خداوند در دلهایشان از ایشان با رعبت تر و هراسناک تر هستید نسبت به منافقان یا یهودان. و این بدان جهت است که آنان قومی هستند که نمی فهمند و عظمت خدای تعالی را نمی دانند در غیر این صورت باید از خدا می ترسیدند.

لَا يُقَنِّطُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَاتٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۴﴾

همه ی آنها با شما کارزار نکند مگر در دهکده های مستحکم یا از پشت دیوارها صلابتشان میان خودشان شدید است، آنان را همه یکجا مجتمع شده می پنداری در حالیکه دلهایشان پراکنده است به سبب آنست که آنها گروهی هستند که تعقل نمی کنند. (۱۴)

لَا يُقَنِّطُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَاتٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ

يُقَنِّطُونَكُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - كم : مفعول به - جَمِيعًا : حال

آن منافقان به همراه شما کارزار نمی کنند یعنی جهودان و منافقان مگر در دهکده های مستحکم یا در بروج و قلعه ها یا از پشت دیوارها به وسیله سنگ و تیر. یعنی ایشان قادر نیستند که روبروی شما بایستند و با شما کارزار کنند.

بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ

بَأْسُهُم : مبتدا - بَيْنَهُمْ : مفعول فیه - شَدِيدٌ : خبر

این عدم شرکت در کارزار نه به خاطر ضعف و بزدلی ایشان است بلکه کارزار میان یکدیگر آن هنگام که حرب کنند شدید و سخت است. مولانا گفت:

گفت حق ز اهل تقاس ناسدید      بأسهم ما بینهم بأس شدید

تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ

تَحْسِبُهُمْ : فعل مضارع - هم : مفعول به - فاعل (انت) - جَمِيعًا : حال - وَقُلُوبُهُمْ : مبتدا - شَتَّىٰ : خبر

تو می پنداری یهود و منافقان را به ظاهر همه مجتمع و متفق و در رأی و تدبیر هم رای و هم فکرنند در حالیکه قلب هایشان پراکنده و پریشان است چونکه در عقاید و مقاصد با هم مختلف اند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

ذَٰلِكَ : مبتدا - هم : اسم آن - قَوْمٌ : خبر آن، جمله خبر ذَٰلِكَ

آن ترس و وحشت برای ایشان به جهت آن است که آنان قومی اند که عظمت خدای جل و جلاله را نمی دانند.

كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وَيَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۵﴾

مانند کسانی که پیش از آنها به همین نزدیکی وبال کار خویش دیدند و عذابی الم انگیز دارند. (۱۵)

كَمْثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وَيَالَ أَمْرِهِمْ

مبتدا محذوف - كَمْثَلِ: جار و مجرور خیر

مانند کسانی که پیش از آنها بودند و آنها در همین نزدیکی وبال امر خویش را چشیدند یعنی داستان آنها مانند کفار ان مشرک و یا یهودیان بنو قینقاع و یا هر دوی آنها است که پیش از آنان وبال و سرانجام اعمال بد خود را چشیدند، که اشاره به جنگ بدر و تبعید بنو قینقاع است که قبل از غزوه ی بنی نضیر اتفاق افتاده است.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر - أَلِيمٌ: نعمت

و بر ایشان است عذابی دردناک غیر از عذاب دنیا در آخرت

كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾

حکایت آنان مانند داستان شیطان است آندم که به انسان گوید کافر شو و چون کافر شود گوید من از تو بیزارم که من از خدا، پروردگار جهانیان می ترسم. (۱۶)

كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ

مبتدا محذوف - كَمْثَلِ: جار و مجرور خیر

حکایت آنان مانند داستان شیطان است که به انسان می گوید کافر شو. یعنی داستان مناققان در یاری نکردن و همراهی نکردن مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نظر وی می آراید.

در کشف الاسرار آورده که جماعتی از مفسران گفتند: مراد از انسان در این آیه برصیصاء عابد است،

راهبی بود در بنی اسرائیل در روزگار فترت صومعه ای ساخته بود، هفتاد سال در آن صومعه مجاور

گشته و خدای را عزوجل پرستیده و ابلیس در کار وی فرو مانده و از اضلال وی باز مانده و از سر آن

در ماندگی روزی همه شیاطین را جمع کرد و گفت: من یکمینی امر هذا الرجل، آن کیست از شما که

کار این مرد را کفایت کند؟ یکی از آن همه شیاطین گفت: من این کار کفایت کنم و مراد تو از وی

حاصل کنم. بدر صومعه ی وی رفت بر نزد راهبان و متمندان. گفت: من مردی راهب عزلت و خلوت

می طلبم. ترا چه زیان اگر من به صحبت تو بیاسایم و درین خلوت خدای را عزوجل عبادت کنم؟ -

برصیصاء به صحبت وی تن در نداد و گفت: انی لفی شغل عنک، مرا در عبادت الله چندان شغل است

که پروای صحبت تو نیست، و عادت برصیصاء آن بود که چون در نماز شدی بزودی از نماز بیرون

نیامدی و روزه دار بود و هر به ده روز افطار کردی. شیطان برابر صومعه‌ی وی در نماز ایستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت بر صیصاء بیفزود چنانکه به چهل روز از نماز بیرون آمدی و هر به چهل روز افطار کردی؛ آخر بر صیصاء او را به خود راه داد، چون آن عبادت و جهد فراوان وی دید؛ و خود را در جنب وی قاصر دید. آنکه شیطان بعد از یک سال گفت: مرا رفیقی دیگر است و ظن من چنان بود که تمبید و اجتهاد تو از آن وی زیادت است؛ اکنون که ترا دیدم نه چنانست که می‌پنداشتم و به نزدیک وی می‌روم بر صیصاء جدایی وی کراهیت داشت و به صحبت وی رغبت تمام می‌نمود.

شیطان گفت: مرا ناچار به رفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی و دیوانه که بروی خوانی الله تعالی او را شفا دهد و ترا این به باشد از هر عبادت که کنی، که خلق خدای را از تو نفع باشد و راحت. بر صیصاء گفت: این نه کار منست که آنکه از وقت و ورد خود بازمانم و سیرت و سریریت من در سر شغل مردم شود. شیطان تا آنکه می‌کوشید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن شغل داشت.

شیطان از وی بازگشت و با ابلیس گفت: قد والله اهلکت الرجل. پس برفت و مردی را تخنیق کرد، چنانکه دیو با مردم کند. آنکه به صورت طبیعی برآمد بر در آن خانه گفت: ان بصاحبکم جنوناً افاعالجه؛ این مردی است که دیو او را رنجه دارد، اگر خواهید او را معالجه کنم، چون او را دید گفت: من با دیو او بر نیایم، لکن شما را ارشاد کنم به کسی که او را دعا کند و شفا یابد و او بر صیصاء راهب است که در صومعه نشیند. او را بر وی بردند و دعا کرد و آن دیو از وی باز شد. پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوک بنی اسرائیل رنجه کرد تا بسان دیوانگان گشت. آن زن جمالی به کمال داشت و او را سه برادر بود. شیطان به صورت طیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: دیوی است ستبه او را رنجه داشته و من با وی بر نیایم، بر آن راهب شوید که کار از وی است، تا دعا کند و شفا یابد. ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند و فرمان نبرد. گفت: صومعه‌ای سازید در جنب صومعه وی و زن در آن صومعه بخوابانید و با وی گوئید که این امانت است به نزدیک تو نهادیم و ما رفتیم، از بهر خدا و امید ثواب را نظر از وی باز مگیر و دعا کن تا شفا یابد. ایشان همچنان کردند و راهب از صومعه‌ی خود بزیبر آمد و او را دید زنی بغایت جمال. از جمال وی در فتنه افتاد شیطان آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقع‌ها تم تب! کام خود از وی بریاید داشت آنکه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان! راهب به فرمان شیطان کام خود از وی برداشت و زن بار گرفت. راهب پشیمان گشت و از قضیحت ترسید. همان شیطان در دل وی افکند که این زن را باید کشت و پنهان باید کرد، چون برادران آیند گویم: دیو او را ببرد و ایشان مرا بر است دارند و از قضیحت ایمن کردم. آنکه از زنا و قتل توبه کنم. بر صیصاء آن نموده شیطان بجای آورد و او را کشت و دفن کرد؛ چون برادران آمدند و خواهر را ندیدند گفت: شیطان او را ببرد و من با وی بر نیامدم! ایشان او را بر است داشتند و باز گشتند. شیطان آن برادران را بخواب نمود که راهب خواهر شما را کشت و در

<sup>۱</sup> - تخنیق: خفه کردن، فشار دادن گلولی کسی که خفه شود.

فلان جایگه دفن کرد. سه شب پیاپی ایشان را چنین به خواب می‌نمود، تا ایشان رفتند و خواهر را کشته از خاک برداشتند. برادران او را از صومعهه بزیر آوردند و صومعهه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند، تا به عمل و تقصیر خود مقرر آمد؛ و پادشاه بفرمود تا او را بردار کردند. آن ساعت شیطان برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراسته‌ی من است، اگر آنچه فرمایم به جای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم. گفت: هر چه فرمائی ترا فرمان برم! گفت: مرا سجودی کن. آن بدبخت او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بردار کردند و شیطان آنکه گفت:

قَالَ إِنِّي بُرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

پس چون بر کفر پایداری کرد و درخت شرک در زمین دل او ریشه دوانید شیطان گفت من از تو بیزارم بدرستی که من از پروردگار جهانیان می‌ترسم. برخی مفسران گفته‌اند مراد از شیطان ابلیس است و مراد از انسان بوجهل است آن موقع که ابوجهل بر حوب بدر روی آورده بود.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾

و سرانجامشان این است که هر دو در جهنم‌اند در آن جاودان‌اند و سزای ستمکاران چنین است. (۱۷)

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا

عَاقِبَتُهُمَا: خبر کان - هما: اسم آن - فِي النَّارِ: جار و مجرور خبر آن - اسم کان: (هو) - خَالِدِينَ: حال و عاقبت کار آن شیطان و انسان اینکه هر دو در آتش دوزخ باشند و در آن جاودان مانند. یعنی کافران و منافقان جایگاهشان آتش دوزخ است.

وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

وَذَلِكَ: مبتدا - جَزَاءُ: خبر

و پاداش کافران داخل شدن در آتش جهنم است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفُوا اللَّهَ وَتَنْظُرُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِإِسْدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

شما که ایمان دارید از خدا بترسید و هر کس بنگرد برای فردا چه پیش می‌فرستد و از خدا بترسید که خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۱۸)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفُوا اللَّهَ وَتَنْظُرُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِإِسْدٍ

أَي: منادا - ها: حرف تنبيه - الَّذِينَ: عطف بیان - أَنفُوا: فعل امر - (و) فاعل - لَفَقَطُ اللَّهِ: مفعول به ای کسانی که ایمان آورده‌اید از عذاب خدا بترسید یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهید و از عذاب آتش دوزخ بترسید و هر شخصی بنگرد که چه چیزی برای فردای خود از پیش فرستاده است. و اگر تقدیم خیرات و طاعات کند شکرگزاری نماید و در زیادتی آن بکوشد و اگر معاصی فرستاده

توبه کند و پشیمان شود. از این مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ کسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می ماند مال و ارث او است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **إِنَّ** - **خَبِيرٌ**: خبر **إِنَّ**

به درستی که خداوند به آنچه که می کنید داناست. آورده اند که اول اشارت است به اصل تقوای خاص و دوم به کمال آن یا اول تقوای عوام است و آن پرهیز کرده باشد از محرّمات و سوم تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مادی حق است.

اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ما سوی الله است

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۱۹﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند خدا خودش را یعنی تدبیر حالشان را از یادشان برد، آنها خودشان عصیان پیشگان اند. (۱۹)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ

در عبارت «فأنسأهم...» صنعت مشاکله و یا مشابهت وجود دارد. می گوید:

و ای مؤمنان! مانند آنانکه خدای تعالی را بگذاشتند مباشید چون یهود و منافقان و اهل شرک، پس خداوند برایشان نفسهای ایشان را فراموش گردانید یعنی در آسایش و زیادی نعمت خدا را فراموش کردند پس او نیز در سختی ها و بلاها و شدائد ایشان را بدست فراموشی سپرد.

أُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - هم: ضمیر فصل - الْفٰسِقُونَ: خبر

آن گروه کسانی هستند که از فرمان برداری بیرون رفتگان اند و از اطاعت و فرمانبرداری خارج شده اند.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿۲۰﴾

اهل بهشت و اهل جهنم یکسان نیستند، اهل بهشت، خودشان، کامیاب شدگانند. (۲۰)

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰسِقُونَ

لَا يَسْتَوِي: فعل مضارع - أَصْحَابُ: فاعل

صاحبان اهل دوزخ در مرتبه و مقام خود با یاران اهل بهشت یکسان و برابر نیستند چون اهل بهشت رستگاران اند و در نعمت های بهشت جاودان ماندگان اند چگونه با اهل دوزخ یکسان باشند.

مولانا گفت:

## چون کنی از خلد در دوزخ قرار غافل از لایستوی اصحاب نار

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: هنگامی که بهشتی‌ها به بهشت و دوزخی‌ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می‌نمایند، و منادی ندا می‌دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجا است که خوشی بر خوشی‌های اهل جنت، و غمی بر غم‌های اهل دوزخ افزوده می‌گردد

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾

اگر این قرآن را به کوهی نازل کرده بودیم قطعاً آن کوه را از بیم خدا فروتن و شکافته می‌دیدید و این مثلها را برای مردم می‌زنیم شاید تفکر کنند. (۲۱)

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ  
أَنزَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - هَذَا: مفعول به - الْقُرْآنَ: بدل

این قرآن را اگر بر کوهی نازل می‌کردیم یقیناً آن کوه را بر خلاف محکمی و سختی و صلابت و ضخامت خود از ترس خدای جل جلاله در هم شکسته و از هم پاشیده شده و شکافته شده می‌دیدید.

وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

وَتِلْكَ: مبتدا - الْأَمْثَلُ: بدل - نَضْرِبُهَا: فعل مضارع - هَا: مفعول به - (نحن) فاعل، جمله خیر و این مثلها را برای مردم بدانجهت می‌زنیم تا آنان بیندیشند در آنچه که جای اندیشیدن و تفکر است یعنی این مثالها را بدان جهت می‌آوریم که مردم از آن عبرت گیرند و آگاه باشند و به خود آیند. در مثنوی معنوی آمده است که:

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی	بهر محبوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نه بیند غیر قال	این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور	غیر گرمی می نیاید چشم کور

آری اگر قرآنی باشد که کوه‌ها از هیبت آن به حرکت و جنبش در می‌آید و زمین شکافته می‌گشت یا مردگان به سخن در می‌آمدند بی گمان آن همین قرآن بود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ الْغَيْبُ وَالشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾

او خدایی است که جز او خدایی نیست دانای غیب و شهود است و هم او رحمان و رحیم است. (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هُوَ: مبتدا - لفظ الله: خبر - لَا: لای نفی جنس - إِلَهَ: اسم لای نفی جنس - خیر لای نفی جنس

(موجود) محذوف - إِلَّا: استثناء - هُوَ: بدل

او خدایی است که غیر از او خدایی نیست و همه هستی از او پیدا شده و وجود او قائم به ذات است. نظامی گنجوی گفت:

زیر نشین علمت کاینات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت و پیوندنی	تو به کس و کس به تو مانندنی
آنچه تغیر نپذیرد تویی	و آنکه نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو را	ملک تعالی و تقدس تو را
جز تو فلک را خم دوران که داد	دیگ جمد را نمک جان که داد
چون قدمت بانگ بر ابلق زند	جز تو که یارده که انا الحق زند

در حدیث شریف صحیح البخاری در حق فضیلت (لا اله الا الله) آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه در یک روز صد بار: (لا اله الا الله) وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد، و هو علی کل شیء قدیر» بگوید، برایش به اندازه‌ی آزاد کردن غلام ثواب داشته، و برایش صد حسنه نوشته می‌شود، و صد گناه از وی محو گردیده و در همان روز از شیطان محفوظ می‌گردد، و هیچ کس عمل بهتری را از این نتواند انجام دهد، مگر آنکه همین کلمه را بیشتر بگوید.

عَلَيْهِ الْعَيْبُ وَالشَّهَادَةُ

عَلَيْهِ : خبر ثانی

او دانای غیب و شهود است. یعنی آنچه که از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از لمس و احساس انسانها خارج است می‌داند و به آشکار و پنهان آگاه است.

پنهان ز دیده و همه دیده‌ها از اوست      آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

سنائی غزنوی در قسمتی از قصیده خود در باره اهل توحید چنین آورده است.

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی

همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی

قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

غروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب بنودگر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم ناینسا

هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

هُوَ: مبتدا - الرَّحْمَنُ: خبر - الرَّحِيمُ: خبر ثان

اوست رحمان و بخشنده که رحمت عامه او به جمیع خلائق است و بسیار رحیم و بخشاینده است که رحمت خاصی او به مؤمنان رسد.

لغفاً به تفسیر این عبارت به اول جلد اول یعنی به بسم الله الرحمن الرحيم مراجعه فرمایند.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ

الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾

اوست خدایی که جز او خدایی نیست، بدانید که او پادشاه مقتدر پاک از هر عیبی و ایمنی بخش (دلهای هراسان) و نگهبان جهان و غالب و قاهر و شایسته‌ی عظمت و بزرگی است، پاک است خداوند از آنچه که برای او شریک می‌آورند. (۲۳)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

او خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست. تکرار عبارت برای تاکید و اثبات معنی است.

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ

الْمَلِكُ: (نعت) - الْقُدُّوسُ: (نعت) - السَّلَامُ: (نعت) - الْمُؤْمِنُ: (نعت) - الْمُهَيَّبُ: (نعت) -

الْعَزِيزُ: (نعت) - الْجَبَّارُ: (نعت) - الْمُتَكَبِّرُ: (نعت)

آن خداوندی که حاکم و مالک اصلی اوست.

الْقُدُّوسُ: از هر عیبی پاک و منزّه است

السَّلَامُ: به کسی ظلم و ستم نمی‌کند و همه از جانب او در امن و راحت‌اند.

المؤمن: او برای دوستانش آسایش بخش است.

المهيَّب: او قدرتمندی شکست ناپذیر است.

الجبار: که با اراده‌ی قوی خود هر چیزی را اصلاح می‌کند.

المتكبر: او شایسته‌ی عظمت و بزرگواری است و هیچ چیز و هیچ کس برتر از او نیست.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

فعل و فاعل محذوف - سُبْحَانَ: مفعول مطلق

خداوند از آنچه به او شریک می‌آورند پاک و منزّه است چه واجب الوجود شرکت قبول نکند.

در حدیث شریف آمده: عن أبي هريرة رضی الله عنه قال: قال النبي ﷺ (کلمتان حبیبتان الی الرحمن، خفیفتان علی اللسان، ثقیلتان فی المیزان: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم) [رواه البخاری:

۱۷۵۶۳] از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است: (سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم). و نیز در حق فضیلت (سبحان الله) چنین آمده است. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده) بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه بمانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود».

هُوَ اللهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۱﴾

اوست خدای خالق و نو پدید آورنده‌ی نگارنده و صورت‌نگر است. نام‌های نیکو از اوست. هر چه در آسمانها و زمین هست بر او تسبیح می‌گویند و او غالب و با حکمت است. (۲۴)

هُوَ اللهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ

هُوَ: مبتدا- لفظ الله: خبر- الْخَلِيقُ: نعت- الْبَارِئُ: نعت- الْمُصَوِّرُ: نعت  
خدای تعالی، اوست آفریدگار و نو پدید آورنده و نگارنده و صورت‌نگر.

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم  
و برای اوست نام‌های نیکو که در حق نام‌های نیکو خدای تعالی قبلاً سخن رفت.

يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ

يُسَبِّحُ: فعل مضارع- مَا: فاعل

آنچه در آسمانها و زمین هستند او را به پاکی یاد می‌کنند و او را از همه عیب‌ها پاک و منزّه می‌دانند.  
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ملائکه در همه جا مردمی را جستجو می‌کنند که خداوند جل جلاله را ذکر می‌نمایند، چون چنین مردمی را پیدا نمودند، به یکدیگر می‌گویند: بیائید که گمشده‌ی ما اینجاست، سپس با یالهای خود به اطراف این مردم آنقدر تجمع می‌کنند که تا آسمان دنیا می‌رسند و خداوند متعال- در حالیکه از همگان داناتر است- ازین ملائکه می‌پرسد: بندگانم چه می‌گویند؟ ملائکه می‌گویند که حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل ترا می‌گویند، می‌فرماید: آیا اینها مرا دیده‌اند؟ ملائکه می‌گویند: نه خیر، به خداوند قسم که ترا ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر مرا می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند اگر ترا می‌دیدند ازین بیشتر ترا عبادت و تمجید و تحمید نموده و تسبیح ترا می‌گفتند، خداوند متعال می‌پرسد: اینها چه آرزو دارند؟ می‌گویند: آرزوی بهشت را دارند، می‌پرسد: آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! به خدا قسم که بهشت را ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر بهشت را

می دیدند چگونه می بودند؟ می گویند: اگر بهشت را می دیدند ازین هم بیشتر آرزویش را نموده و بیشتر مطالبه اش می کردند. می پرسند: از چه چیز پناه می جویند؟ می گویند: از آتش دوزخ. می گویند: آیا آتش دوزخ را دیده اند؟ می گویند: پروردگارا! بخدا قسم که ندیده اند، می پرسند: اگر آتش دوزخ را می دیدند چگونه می بودند؟ می گویند: اگر می دیدند از این هم بیشتر ترسیده و از آن گریزان تر می بودند. خداوند متعال می فرماید: پس من شما را شاهد می گیرم که، ایشان را آمرزیده ام، ملکی از ملائکه می گویند: در بین اینها فلائی است که با ایشان ذکر نکرده بلکه برای انجام کاری در مجلس آنها اشتراک نموده است، می گویند: اینها کسانی اند که همنشینان شان هم نباید بدبخت باشند.

### وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وَهُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر قانی

و او که غالب و قاهر است که هیچ وقت مغلوب و مقهور نگردد و هر چه گوید و کند از روی حکمت است. در باب عزیز و حکیم بودن خداوند در حدیث شریف آمده است که: از این عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: پناه می جویم بعزت تو، و تو آن ذاتی هستی که خدایی جز تو نبوده و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد، و جن و انس همگی می میرند.

ملک تعالی و تقدس تو را

ما همه قانی و یقایی تو را

## سوره الممتحنه

سوره «الممتحنه» دارای سیزده آیه و مدنی است که به اجماع مفسران این سوره جمله به مدینه فرو آمد، و به جهت فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال و وضع آن در آیه ۱۰ خواهد آمد ممتحنه نامگذاری شده است. گفته اند در این سوره دو آیت منسوخ است که در جای خویش خواهیم گفت. و در بیان فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی ﷺ که گفت: «من قرأ سوره الممتحنه کان المؤمنون و المؤمنات له شفعا يوم القيامة»  
 «هر کس سوره ممتحنه را قرائت کند تمام مؤمنین و مؤمنات بر او در روز قیامت شفاعت خواهند نمود».

أَهْوَىٰ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 به نام خداوند بخشنده مهربان

يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَدًا فِي سَبِيلِي وَآيَاتِي مَرْضَاتٍ يُشْرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝۱

ای کسانی که ایمان آوردید! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان مگیرید که با ایشان طرح دوستی افکنید، در صورتیکه آنها به این حق که سوی شما آمده کفر می ورزند و پیغمبر را بیرون می کنند و شما نیز، که به پروردگارتان ایمان آورده اید اگر برای جهاد در راه حق و طلب رضای من بیرون شده اید [چنین مکنید] شما دوستی ایشان را پنهان می کنید و من به آنچه پنهان داشته اید و به آنچه میان داشته اید دانانترم. و هر که از شما چنین کند میان راه گم کرده است. (۱)

يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ

آیه منادا- هاء حرف تنبيه- الَّذِينَ : عطف بیان- لَا تَتَّخِذُوا: فعل مضارع- (و)فاعل- عَدُوِّي: مفعول به گفته اند این سوره در شأن حاطب بن ابی بلتعنه فرود آمد، مردی بود از جمله ی مهاجران و بدریان. چون رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت که به غزاه اهل مکه شود، ساز و اهبت آن کار پنهان می ساخت، می خواست تا ناگاه و بی خبر بر بالاسر ایشان شود، این حاطب مطلقه ای<sup>۱</sup> به اهل مکه نوشت که رسول

خدا اینک عزم درست کرد که به جنگ شما آید، بر حذر باشید، و این نامه به زنی داد، نام وی ساره. آن زنی که رسول خدا به کشتن او در روز فتح مکه امر فرمود. گفته اند که: ده دینار به آن زن داد تا نامه به اهل مکه رساند. جبرئیل علیه السلام مصطفی صلی الله علیه و آله را از آنچه حاطب کرد، خبر داد. رسول، علی علیه السلام و زبیر را بر پی آن زن بفرستاد، گفت: بروید تا به روضه‌ی خاخ ... آنجا زنی را دریابید که با وی نامه‌ای است. آن نامه از وی بستانید و به زن تعرض فرمائید؛ و اگر نامه ندهد، او را گردن زنید. رفتند تا به آن موضع زن را دریافتند و گفت: ما معی کتاب،<sup>۱</sup> او را بچستند نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، علی علیه السلام گفت: والله ما کذبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و الله لنخرجن الکتاب او لاضرینک بالسيف،<sup>۲</sup> آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه را در میان گیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و به ایشان داد. ایشان نامه به حضرت نبوت آوردند. رسول خدا آن ساعت از نماز ظهر باز گشته بود. کس فرستاد و حاطب را بر خواند و نامه به وی نمود. حاطب اقرار داد و عذر آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله عذر از وی پذیرفت، و او را به آنچه گفت راستگویی داشت.

تا اینکه این آیه نازل شد- یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی ... می‌گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمنان من و دشمنان خود را دوست مگیرید ...» آنان را که به کتاب من انکار کرده و به آن نگرویده و در حق شما مؤمنان خیانت کرده شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و دوستی می‌ورزید، در حالیکه آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند آنچه که برای شما آمده است. در باره این قول خدای تعالی (لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء)<sup>۳</sup>.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله من و زبیر و مقداد رضی الله عنهما را فرستادند و این آیه نازل گردید. ای کسانی که ایمان آوردید! دشمن من و دشمن خود را برای خود دوستان مگیرید.

يُخْرِجُونَ الرُّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ

يُخْرِجُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الرُّسُولَ: مفعول به

که پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند برای آنکه به خدایتان و وحی او ایمان آوردید پس به جهت ایمان آوردنتان شما را بیرون می‌کنند.

إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي

تم: اسم کان - حَرَجْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل، جمله خبر کان - جِهَادًا: مفعول لاجله

اگر برای جهاد فی سبیل الله و طلب رضایت و خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید پس اگر به این قصد بیرون آمده‌اید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را بدوستی می‌گیرید؟

<sup>۱</sup>- یا من هیچ نیست

<sup>۲</sup>- به خدا قسم، رسول خدا ما را دروغ نگفتند، و بخدا قسم باید خارج کنیم کتاب را یا بوسیله شمشیر از بین می‌بریم.

<sup>۳</sup>- ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمنان من و دشمنان خود را دوست مگیرید.

يُشِيرُونَ إِلَى التَّيْمِ وَالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ

يُشِيرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - وَأَنَا : مبتدا - أَعْلَمُ : خبر

در نهنان با ایشان راز می گوئید یعنی سخنان سری بدیشان می فرستید و با ایشان دوستی می نمائید ولی آنچه را که شما در حق دوستی دشمنان پنهان می کنید می دانم و نیز آنچه آشکارا در باب ایمان خویش انجام می دهید می دانم. و من خبرهای پنهان و آشکار را می دانم.

وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

وَمَنْ : مبتدای جازم - يَفْعَلْهُ : فعل مضارع - ه : مفعول به - فاعل (هو) - ضَلَّ : فعل ماضی - فاعل (هو) -

سَوَاءَ : مفعول به

و هر کسی از شما این روش را در پیش بگیرد، به تحقیق راه راست خود را گم کرده است و راه ایمان را از دست داده است.

إِنْ يَشْفِقُوا عَلَيْكُمْ يُكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

اگر با شما بر خورد کنند دشمنانان باشند و دستها و زبانهایشان را به بدی سویشان بکشایند و دوست دارند که کافر شوید. (۲)

إِنْ يَشْفِقُوا عَلَيْكُمْ يُكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

يَشْفِقُوا عَلَيْكُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - کم : مفعول به

پروردگار جهانیان خبر می دهد و می گوید که دوستی ایشان و تقرب به ایشان در آن نفع شما نیست، که اگر بر شما دست یابند و هر جای که شما را در یابند، ایفا نکنند، هم به قتل دست گشایند و هم به ضرب و شتم، و هم زبان به فحش و ناسزا باز کنند و دوست دارند شما نیز مانند خودشان کافر شوید یعنی از دین اسلام برگردید و مرتد شوید و به سوی گمراهی و کفر روی آورید پس ایشان چگونه صلاحیت دوستی با شما را دارند.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

روز رستاخیز نه خویشاوندان و نه اولادتان هرگز سودتان ندهد خدا میان شما فاصله پدید می کند و خدا به اعمالی که می کنید بیناست. (۳)

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

لَنْ تَنْفَعَكُمْ : فعل مضارع - کم : مفعول به - أَرْحَامُكُمْ : فاعل

هرگز در روز قیامت خویشاوندان و فرزندانان یعنی کسانی که بیکه بودند به شما سودی نمی رسانند چونکه مکتوب مذکور را حاطب به سبب اهل و عیال خود نوشته بود بنابراین تنبیه فرمود و گفت آنان هیچ سود و منفعتی به شما نخواهند رساند.

يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ

يَقْضِلُ : فعل مضارع - (هو) فاعل - يَبْتَنِّكُمْ : مفعول فيه

خدای تعالی جزئی ترین مردم را می بیند و مطابق اعمال ایشان فیصله می فرماید و کسی قادر به رد آن نیست. یعنی در بین شما جدایی می افکند اهل طاعت به سوی بهشت و اهل دوزخ به سوی جهنم رانده می شوند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ وَاللَّهُ : مبتدا - بَصِيرٌ : خبر

و خداوند به آنچه از دوستی و دشمنی می کنید بیناست و مناسب به آن پاداش و کیفر خواهد داد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنَّا عَلَيْنَا نُؤَلِّقُكَ وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

ابراهیم و کسانی که با وی بودند برای شما اسوه نیکویی است. آن هنگام که به قومشان گفتند ما از شما و بتانی که سواى خدا می پرستیدید بیزاریم، به شما کفر می ورزیم و همیشه میان ما و شما عداوت و کینه توزی هست تا به خدای یکتا ایمان بیاورید، مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آموزش خواهم خواست و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم. پروردگارا بر تو توکل کرده ایم و به تو روی آورده ایم و سر انجام بازگشت به سوی توست. (۴)

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ

لَكُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - أُسْوَةٌ : مبتدا مؤخر

هر آینه ابراهیم و کسانی که با وی بودند از اهل ایمان سستی نیکوست که از آن باید پیروی کرد این خطاب به حاطب است و خطاب به مؤمنان، که ایشان را به پیروی از ابراهیم و اهل ایمان همراه او می فرماید چونکه ابراهیم از کفار بیزاری می گوید.

إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

(نا) اسم ان - بُرَءُؤُا : خبر ان

یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان قوم او گفتند ای گروه مشرکان که ما از شما و بتانی که سواى خدا می پرستید بیزاریم و دیگر بیزاری می جوئیم از آنچه می پرستید یعنی از بت پرستان و بتان بیزاریم.

كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ

كَفَرْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - ویدَا : فعل ماضی - بین: مفعول فیہ

کافر شدیم به دین شما یا معبود شما یعنی به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید و میان ما و میان شما بطور پیوسته دشمنی و کینه پدید آمد تا آن هنگام که فقط به خدای یگانه ایمان آورید و شرک و بت پرستی را رها کنید مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که گفت حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست یعنی برای شما در سخنان ابراهیم سرمشق و الگویی است ابراهیم گفت: و مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمی‌توانم از تو هیچ چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنم و ابراهیم خطاب به پدرش می‌فرماید من در برابر خداوند برای تو صاحب اختیار هیچ چیزی نیستم.

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

تَوَكَّلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل

پروردگارا بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سرانجام بازگشت به سوی توست. این از دعای ابراهیم خلیل الله و یارانش بود، آن چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکوست. در مثنوی معنوی آمده:

سوی تو کردیم روی و دل بنویستیم  
هر چه نه پیوند یار بود بریدیم  
از همه باز آمدیم و با تو نشستم  
هر چه نه پیمان دوست بود شکستم

رَبَّنَا لَا جَعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَآخِزْنَا لَكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾

پروردگارا! ما را محنت کش کسانی که کفر می‌ورزند قرار مده و ما را پیامرز، پروردگارا که تو نیرومند و فرزانه‌ای. (۵)

رَبَّنَا لَا جَعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَآخِزْنَا لَكَ رَبَّنَا

لَا جَعَلْنَا : فعل مضارع - (نا) فاعل - فِتْنَةً : مفعول به

پروردگارا ما را فتنه‌ای برای کافران مگردان و ما را بدست ایشان عذاب مده، پروردگارا برای ما پیامرز.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بزودی فتنه‌هایی به وقوع خواهد پیوست، و در این فتنه‌ها شخص نشسته بهتر از ایستاده است، و شخص ایستاده بهتر از شخص رفته است، و شخص رفته بهتر از شخص اشتراک کننده است، کسیکه به آنها تمایل نماید او را به سوی خود جلب خواهند نمود، پس کسی که پناه‌گاه و گوشه‌ای پیدا کرده می‌تواند، به آن پناه برده و گوشه‌گیری نماید.

### إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ک: اسم ان - أنت: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر ان - الْحَكِيمُ: خبر دوم ان  
بدرستی که تو عزیز و حکیم هستی، عزیز و غالبی هستی که هیچ وقت شکست نمی‌خوری و هر کاری می‌کنی از روی حکمت کنی.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ

### الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

به تحقیق برای شما در ایشان الگویی و سرمشقی نیکو است برای کسی که به خدا و روز قیامت امید دارد، و هر که روی بگرداند، پس براستی خداوند او بی نیاز و ستوده است. (۶)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان - أُسْوَةٌ: اسم کان

و سپس خدای تعالی هر آینه خطاب به مؤمنان که از سنت ابراهیم پیروی کنید می‌فرماید: به تحقیق برای شما در ایشان خصلتی نیکوست که «اسوه حسنه» را تکرار از برای تاکید آورده است که در پیروی از ابراهیم و سنت‌های او برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند سرمشقی و الگویی نیکویی است.

وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

وَمَن: مبتدا جازم - يَتَوَلَّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - لَفِظَ اللَّهُ: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل -

الْغَنِيُّ: خبر ان - الْحَمِيدُ: خبر دوم ان

و هر کس از پیروی و تاسی جستن به ابراهیم روی بگرداند و این موعظه و خطاب را نادیده بگیرد و در عوض با کافران ارتباط دوستی برقرار نماید پس هر آینه بدانند که خداوند بی نیاز از خلقش است و ستوده بر افعال خود می‌باشد. آورده‌اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان از دوستان خود که مشرک و کافر بودند قطع دوستی کردند حق سبحانه تعالی وعده فرمود که:

عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

شاید خداوند بین شما و بین کسانی که با هم دشمن هستید دوستی و مودتی پدید آورد که خدا تواناست و خداوند آمرزگار و رحیم است. (۷)

عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مَوَدَّةً

لَقَدْ أَلَّفَهُ: اسم عَسَى - أَنْ يَجْعَلَ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر عَسَى

شاید که خداوند بین شما و بین کسانی که با آنها دشمن هستید، دوستی پدید آورد و این بدانجهت خواهد بود که آنان مسلمان شوند و اهل دین و طاعت گردند که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و حارث بن هشام و غیره که از بزرگان و اشراف عرب بودند و از دشمنان سخت عداوت بودند اسلام آوردند و بین کسان ایشان محبتی و مودتی سخت پیدا شد.

در باب ازدواج با ام حبیبه آورده اند که پیامبر ﷺ با ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی که قریشی و از شاخه‌ی امویهاست ازدواج کرد، مادر ام حبیبه صفیه دختر ابن العاص بن امیه است. و صفیه عمه‌ی عثمان بن عفان است، ام حبیبه همراه شوهر خود عبیدالله بن جحش در هجرت دومی که مسلمانان به حبشه کردند آنجا رفت و همانجا حبیبه متولد شد کنیه‌ی خود را از نام او گرفت، عبیدالله در حبشه مسیحی شد و از اسلام برگشت و در حال مسیحیت درگذشت ولی ام حبیبه در اسلام پایدار ماند و پیامبر ﷺ عمرو بن امیه ضمیری را پیش نجاشی فرستاد و دستور فرمود او را به ازدواج آن حضرت در آورند، و بر طبق صحیح‌ترین خبر خالد بن سعید بن عاص بن امیه عهده‌دار انجام مراسم عقد بوده است، نجاشی از طرف پیامبر ﷺ چهارصد دینار مهریه‌ی او کرد و او را در سال هفتم هجرت همراه شرحبیل بن حسنه به مدینه اعزام کرد و این قول معروف و مشهور است و گفته شده است که عثمان بن عفان عهده‌دار انجام این کار بوده و عقد در مدینه و پس از بازگشت ام حبیبه از سرزمین حبشه صورت گرفته و روایت اول صحیح‌تر است.

گوید، شبانگاه نجاشی به سراغ جعفر بن ابی طالب و دیگر مسلمانان حبشه فرستاد که حاضر شوند، و نجاشی خطبه‌ای خواند و ضمن آن گفت سپاس پروردگار را که پادشاه پاک، بری از عیب، ایمن کننده، غالب، بزرگوار به نهایت کبریایی است، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد ﷺ رسول خداست که عیسی مژده به او داده است و سپس رسول خدا ﷺ برای من نوشته است تا ام حبیبه دختر ابوسفیان را به ازدواج آن حضرت در آورم، خواسته‌ی آن بزرگ را پذیرفتم و چهارصد دینار مهریه‌ی او قرار دادم و چهارصد دینار را برابر قوم گذاشتم.

آنگاه خالد بن سعید صحبت کرد و گفت خدا را می‌ستایم و از او یاری می‌جوییم، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست او را با دین حق و هدایت فرستاده است تا بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید و بعد به خواسته‌ی رسول خدا ﷺ پاسخ مثبت می‌دهم و ام حبیبه دختر ابوسفیان را به همسری ایشان در می‌آورم و خدای بر رسولش فرخنده فرماید، نجاشی آنگاه چهارصد دینار را به خالد بن سعید پرداخت کرد و او گرفت و چون خواستند بر خیزند نجاشی گفت بنشینید سنت پیامبران بر این است که چون ازدواج کنند باید ولیمه<sup>۱</sup> و سوری داده شود و دستور داد غذا آورند، خوردند و پراکنده شدند.

وَاللَّهُ قَدِيرٌ

<sup>۱</sup> - ولیمه: مهمانی، مهمانی غروسی، طعامی که در جشن غروسی دهند.

لفظ **وَاللَّهُ** : مبتدا - **فَدَيِّرُ** : خبر

و خداوند قادر و تواناست اینکه دشمنی را به دوستی برگرداند.

**وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ**

لفظ **وَاللَّهُ** : مبتدا - **عَفُورٌ** : خبر - **رَحِيمٌ** : خبر ثانی

و خداوند آمرزنده کسانی است که قبل از تبدیل دشمنی به دوستی ایشان با کافران دوستی ورزیده و بر کسانی که با آنان قطع رابطه کرده‌اند رحیم و مهربان است.

**لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَا يَخْرُجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ**

**اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** (۸)

خداوند از نکوئی کردن و انصاف ورزیدن با آنکسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرونان نکرده‌اند، منع‌تان نمی‌کند که خدا انصاف‌گران را دوست دارد. (۸)

**لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَا يَخْرُجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ**

**لَا يَنْهَكُمُ** : فعل مضارع - کم: مفعول به - لفظ **اللَّهُ** : فاعل

خداوند از نیکوئی کردن و انصاف ورزیدن با آن کسان که در کار دین با شما هیچ اختلافی ندارند و با شما کارزار نکردند و شما را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکردند و منع نمی‌کند از آنکه با ایشان نیکوئی کنید و یا قسطی و بهره‌ای برای ایشان بفرستید.

در سبب نزول این آیت علماء تفسیر مختلف‌اند. ابن عباس گفت: در شأن خزاعه و بنی جذیمه و بنی مدعیه فرو آمد. که با رسول خدا ﷺ عقد مصالحت بستند و عهد داشتند که قتال نکنند و رسول را و مؤمنان را نرنجانند و از مکه بیرون نکنند و دشمنان رسول را یاری ندهند. رب العالمین رسول را و مؤمنان را رخصت داد که با این قوم علی‌الخصوص هر چند که کافراند نیکوئی کنید و صلت دهید و داد ایشان به ایشان رسانید، برای شما منعی نیست و در آن نهی نیست. قتاده گفت: حکم این آیت بر عموم بود، هر کافر که با رسول خدا ﷺ قتال نکردند و مؤمنان را نرنجانیدند با ایشان پیوستن به نیکوئی و صلت و رخصت بود، تا آیت آمد که: «اقتلوا المشرکین» آیه ... پس منسوخ شد و به قولی این آیت منسوخ است.

**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**

لفظ **اللَّهُ** : اسم **إِنَّ** - **يُحِبُّ** : فعل مضارع - فاعل (هو) - **الْمُقْسِطِينَ** : مفعول به

بدرستی که خداوند دوست دارد عدل و انصاف‌کنندگان را پس دنباله روز راه عدل و قسط باشید. تارضایت و خشنودی خدای تعالی را بدست آورید.

**إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَنُّوْهُمُ أَنْ يُخْرِجُوكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمُ**

**وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** (۹)

جز این نیست که خداوند شما را از دوستی و ورزیدن کسانی که با شما در دین کارزار کرده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند و بر بیرون کردن شما با یکدیگر همدستی کرده‌اند منع‌تان می‌کند و هر که با ایشان دوستی کند، آنها خودشان، ستمگران‌اند. (۹)

إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَيْكُمْ أَنْ تُولَّوهُمْ يَنْهَكُمْ : فعل مضارع - كم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

بلکه خداوند شما را از دوستی و ورزیدن با کسانی منع می‌کند که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده و یاری داده‌اند یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد جنگ بر آمدند و برخی سعی به بیرون راندن کردند و عده‌ای نیز از آنان پشتیبانی کرده‌اند.

وَمَنْ يَتُوكُمْ فَلْيُكِّمُوا هُمْ الظَّالِمُونَ

وَمَنْ: مبتدا - يَتُوكُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (هو) فاعل - جمله خبر - فَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

وَمَنْ: مبتدا - يَتُوكُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (هو) فاعل - جمله خبر - فَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

و هر کس با ایشان دوستی ورزد، آنها خودشان ستمگران‌اند چرا که آنان دشمن خداوند تعالی و پیامبر و کتاب وی می‌باشند.

آورده‌اند که در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شرطها آن بود که هر مسلمان که از مکه به مدینه رود آن حضرت ﷺ او را به کفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه زوی بر تافته به سوی مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آن حضرت در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنان از مکه گریخته به ملازمت آمدند از آن جمله سبیهه اسلمیه بود و در پس او شوهرش مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح بر این وجه بوده که هر که از ما به تو آید به ما رد کنی جبرئیل عليه السلام آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنان را به مشرکان باز دهید پس این آیت نازل شد که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهِنَّ جِلَّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَهُنَّ مِمَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ وَلَا تَمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُفَّارِ وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَسْتُمْ بِأَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حَكْمٌ مِنَ اللَّهِ يَنْهَكُمُ اللَّهُ وَيَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ حَكْمِهِ (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وقتی زنان مؤمن به مهاجرت نزد شما آیند امتحان‌شان کنید، خدا به ایمان‌شان داناتر است، اگر آنها را مؤمن شناختید سوی کافران‌شان باز مگردانید نه اینان به کافران حلال‌اند و نه آنها به زنان مؤمن مهاجر حلال باشند هر چه (در راه ازدواج) خرج کرده‌اند برای نکاح کردن این زنان بدهید گناهی بر شما نیست اگر چنین زناتی را به ازدواج خود در آورید و مهریه ایشان را بپردازید. به عقد زنان کافر اعتبار منهد و از ایشان بگسلید و آنچه را که خرج کرده‌اید بخواهید و آنها نیز هر چه خرج کرده‌اند بخواهند این حکم خداست که میان شما حکم می‌کند و خدا داناتر و فرزانه‌تر است. (۱۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ

ای منادا- ها: حرف تنبیه- الَّذِينَ، عطف بیان- جَاءَكُمْ، فعل ماضی- کم: مفعول به- الْمُؤْمِنَاتُ، فاعل

ای کسانی که ایمان آوردید، آن هنگام که زنان مهاجرات به سوی شما آیند، از مکه به مدینه هجرت کنند. پس ایشان را امتحان کنید، حال ایشان و سبب آمدن ایشان به تحقیق بازدانید. امتحان، به قول بعضی مفسران آنست که: رسول خدا ﷺ ایشان را سوگند دادی که ابن عباس می‌گوید: «امتحانشان این بود که به خدا سوگند خورند که به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکه بیرون شده‌اند، نه به انگیزه‌ی تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمین دیگر، نه به خاطر طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزه دوستی خداوند ﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش و دوست داشتن اسلام و دوستی خدا و رسول او هجرت کردند و جز رضای خدا و رسول هدف دیگری نداشتند. و به قول بعضی‌ها امتحان آنست که به زبان می‌گفتند.

« اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله » رب العالمین گفت: چون این سوگند یاد کرد و امتحان حاصل شد، از وی به ظاهر بپذیرید و حقایق باطن و ضمیر دل بالله افکنید که شما را به آن راه نیست و جز الله به آن عالم نیست. اینست که گفت:

اللَّهُ أَكْبَرُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لفظ الله: مبتدا- أَكْبَرُ: خبر

خداوند داناتر است به گرویدن ایشان اما چون حکم شرع بر ظاهر است ایشان را سوگند دهید. آنکه گفت:

فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ

عَلِمْتُمُوهُنَّ: فعل ماضی- تم: فاعل- هُنَّ: مفعول به- مُؤْمِنَاتٍ: مفعول به ثانی

اگر آنان را مؤمن و از گرویدگان دانستید پس آنان را به سوی کفار باز نگردانید پس چون از ایشان به دلایل ظاهر بدانستید که مؤمنات‌اند و هجرت ایشان از بهر خدا و رسول است پس ایشان را به کافران مدهید.

لَا هُنَّ حِلٌّ لَكُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ

هُنَّ: مبتدا- حِلٌّ: خبر

که نه زن مسلمان، حلال مرد کافر است، و نه مرد کافر، برای زن مسلمان. این آیه در شأن زنی فرود آمد نام وی سبیه بنت الحارث الاسلامیه که از شوهر خویش سال حدیبیه بگریخت و هجرت کرد. رسول خدا او را امتحان کرد، چنانکه الله فرموده و او را مؤمنه یافت. شوهر وی آمد و گفت: یا محمد رد علی امرأتی<sup>۱</sup>. که تو در صلح حدیبیه با ما چنان شرط کردی که هر که از ما بتو آید با ما فرستی.

<sup>۱</sup> - زن مرا با من فرست

رسول خدا گفت: این شرط کرده‌ام که زنان گرویده به هیچ حال کافران را نشایند و ایشان را حلال نباشند و این آیت بر وفق این حکم فرو آمد. پس رسول خدا بفرمود تا کابین که آن شوهر کافر به سبب داده بود، با وی دادند، این است که رب العالمین گفت:

وَأَتَوْهُمْ مَّا أَنْفَقُوا

وَأَتَوْهُمْ: فعل امر - (و) فاعل - هم: مفعول به - مَّا: مفعول به ثانی

و به شوهران ایشان از آنچه که خرج آن زن کرده باشند از کابین بدهید پس حضرت پیغمبر ﷺ سبب را سوگند داد و آنچه «کافر» از مهر بدو داده بود گرفته بازگشت و آیت آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجْرَهُنَّ

جُنَاحَ: اسم لای نفی جنس - طَيْبَتُمْ: جار و مجرور خیر لای نفی جنس

و هیچ بزه و گناهی بر شما نیست اینکه با این زنان مهاجره بخواهید ازدواج کنید آن هنگام که مزدها یعنی مهرهای ایشان را بدهید پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور بزرگداشت و احترام وی واجب است.

وَلَا تُنْكِحُوا بَعْضَ الْكَافِرِينَ وَسَأَلُوا مَّا أَنْفَقْتُمْ وَلَسْتُمْ بِمَأْفُقُوا

وَسَأَلُوا: فعل امر - (و) فاعل - مَّا: مفعول به

و عقد نکاح زنان کافره را نکه ندارید و به عقد آنان اعتبار منهد. یعنی زن کافره برای مسلمان قطعاً برایش صحیح نیست زیرا در بین آنان اختلاف در دین وجود دارد. و مذهب ابوحنیفه ﷺ نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی‌ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عده‌ای هم بر آن زن نیست، اما امام محمد و امام ابویوسف می‌گویند: گذراندن عده بروی لازم است. قابل ذکر است که حکم قطع کردن نکاح با اختلاف دین. مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی البته از ازدواج کردن با زنان کتابی نیز پرهیز کنند بهتر است. احناف می‌گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می‌شود، پس اگر مسلمان شد چه خوب و الا در میان آنها جدایی می‌افکند چنانکه گفتیم در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را نکاح می‌گرفتند که این کار با این آیه منسوخ است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمر بن خطاب ﷺ در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به نکاح گرفتند.

ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ بِكُمْ يَنْكِحُوا وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر - حَكِيمٌ: خبر ثانی

و آن حکم خداست و در بین شما به صلاح و از روی حکمت حکم می‌کند. و خداوند به مصالح مردم داناست و به آنچه که حکم می‌کند از روی حکمت است بعد از نزول این آیت مؤمنان مهرهای زنان مهاجرات را ادا کردند و کفار از ادای مهر مرتدات (زنان مرتد شده) خودداری کردند آیت آمد.

وَإِن فَاتَكُمْ شِقَّةٌ مِّنْ أَرْزَاقِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَانقُوتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْزَاقُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا  
وَأَنْقُوتُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾

اگر از همسران شما کسی سوی کفار رفت و نوبت به شما رسید [که مهر زنانی را به کفار بپردازید] پس کافران را عقوبت رسانید پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند مخارجی را که کرده‌اند (معادل آنچه که خرج کرده‌اند) بدهید و از خداوندی که به او ایمان آورده‌اید بترسید. (۱۱)

وَإِن فَاتَكُمْ شِقَّةٌ مِّنْ أَرْزَاقِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَانقُوتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَرْزَاقُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا  
فَاتَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - شِقَّةٌ: فاعل

و اگر کسی از زنان شما به سوی کفار رفت یعنی اگر زنی از مسلمانان مرتد شد و به دار کفر رفت و آنها مهر مورد مطالبه‌ی شما را ندادند، پس با کافران جنگ کنید و غنیمت بگیرید و سرانجام پیروز شوید و مال بدست آورید. و اگر کافران مصارف مسلمانان را ندادند چون زن مرد کافر پیش مسلمان بیاید مصارف قابل تأدیه<sup>۱</sup> را به آن کافر ندهند، بلکه به همان مرد مسلمان که حق او تلف شده است بدهند البته چیزی که بعد از تأدیه‌ی حق مرد مسلمان باقی بماند آن را به شوهر کافر سابق آن زن برسانند. در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که شش تن از زنان مؤمن مهاجر مرتد شده به نزد کفار رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مهرهای ایشان را از غنیمت به شوهران ایشان داد. البته معادل خرجی که شوهرش بروی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم به آنها بپردازید.

وَأَنْقُوتُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

وَأَنْقُوتُوا: فعل امر - (ن) فاعل - لفظ الله: مفعول به - أَنْتُمْ: مبتدا - مُؤْمِنُونَ: خبر

و از خداوندی که به او ایمان آورده‌اید و رسول و کتاب او را تصدیق دارید بترسید و حکم شریعت او را بجای آورید.

سبحان الله! چه تعلیم عدل و انصاف است لیکن فقط شخصی بر آن عمل می‌کند که ترس خدا در دل وی باشد و او بر خدای تعالی ایمانی راسخ داشته باشد.

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ  
فَبَايَعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله چون زنان مسلمان نزدیک تو آیند و با تو بیعت کنند به این شرط که چیزی را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خویش را نکشند، و دروغی را که ساخته باشند از میان دستها و پاهاى خود نیارند و در کارهای شایسته عصیان تو نکنند، با ایشان بیعت کن و بر ایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۲)

<sup>۱</sup> - تأدیه حق را ادا کردن

يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْكِبْنَ بِيْهَتَيْنِ بِفَتْرَيْنَهُ. بَيْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ

إِذَا: مفعول فيه - جَاءَكَ: فعل ماضی - كَ: مفعول به - الْمُؤْمِنَاتُ: فاعل - يُشْرِكْنَ: فعل مضارع - (ن) فاعل - شَيْئًا: مفعول به.

ای پیغمبر آن هنگام زنان مسلمان به پیش تو بیایند و با تو بیعت کنند بر اینکه شرک نیارند و بر خدای یگانه چیزی را شریک نگیرند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق این آیه آورده است که:

از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: با پیغمبر خدا ﷺ بیعت نمودیم و ایشان این آیت را بر ما خواندند، (اینکه به خدا هیچ چیز را شریک نیاورید...) و ما را از توحه کردن منع فرمودند، و زنی دست خود را از بیعت نمودن کشیده و گفت: فلان زن مرا خوشبخت ساخته است و من می خواهم که مزدش را بدهم، پیغمبر خدا ﷺ برایش چیزی نگفتند، آن زن رفته و دوباره باز آمده و بیعت نمود. و نیز ای رسول از آنان بیعت بگیر که دزدی نکنند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا محمد ﷺ روایت است که فرمودند: خداوند دزد را لعنت کند. و باز در آن بیعت آمده است که زنا نکنند که آن حرام است و حرام بودن آن تنها به زنا بی فرج نیست چنانکه.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند برای هر انسانی نصیبش را از زنا مقدر کرده است. و به این چیز جتماً خواهد رسید، زنا بی چشم دیدن، و زنا بی زبان نطق است، و نفس آرزو کند و اشتها نماید، و فرج است که آن را عملی کرده و یا از آن خود داری می نماید». و از بیعت های ایشان یکی آن است که اولاد خود را نکشند. زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت رسم بود و آن هم به خاطر ترس از فقر یا تنگ جاهلی که یک رسم غیر شرعی و نامعقول و نامبارک است در اینجا جای ذکر است که بعضی ها دست به اسقاط جنین می زنند البته آن اسقاط به جهت عذری که کارشناس و پزشک ماهر تشخیص می دهد، به این شرط مباح است در صورتیکه جنین هنوز به مرحله ی خلقت - که عمدتاً چهل تا چهل و پنج روزه بودن آن بعد از بستن نطفه در رحم زن است نرسیده باشد یا شرط فوق مباح است. اما اسقاط جنینی که در مرحله ی قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و باید دانست که اسقاط جنین بعد از ماه چهارم یعنی بعد از دمیدن روح، حرام قطعی است، لازم به ذکر است که در چنین مواقعی باید به اهل علم و تقوا و مفتی مراجعه کرد و از دست زدن به اعمال خودسرانه جداً پرهیز نمود.

و یکی از بیعت‌ها آن بود که سخن دروغی را که ساخته باشند از میان دستها و پاهای خود نیاورند (از شوهرانشان نیست) منسوب نکنند و یکی دیگر از شرط‌های این بیعت آن بود که در کارهای شایسته و معروف تو را نافرمانی نکنند. یعنی در هر امری که شایسته و معروف و نهی از منکر است. در کارهای معروف مانند خواندن نماز، گرفتن روزه، دادن نفقه، صله‌ی رحم، رفتن به حج برای آنانکه توانایی مالی دارند و جهاد در راه خدا و دانش‌اندوزی و ... و کارهای نهی مانند نوحه کردن، لباس دریدن، موی کندن، موی بر پیشانی کردن، گریبان دریدن، بر سر و صورت زدن، به چیزهایی که خلاف شرع و احکام الهی از قبیل بر درخت پارچه بستن و یا به بیکر شتر یا اسب یا چیزی دیگری پارچه بستن، و

پس ای پیغمبر ﷺ با ایشان بیعت کن و بر ایشان از خداوند آموزش بخواه یعنی بعد از عهد و پیمان و بیعتی که با تو بستند در حق آن زنان مسلمان که با تو بیعت کرده‌اند از خدای تعالی آموزش بخواه.

إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسمِ اِنَّ - عَفُورٌ: خبرِ اِنَّ - رَحِيمٌ: خبرِ دومِ اِنَّ

براستی که خداوند برای گناهان گذشته زنان مؤمن مسلمان بیعت کننده بخشنده و به ادای توفیق طاعت به ایشان رحیم و مهربان است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا نَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ

مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اند با گروهی که خداوند بر آنها غضب نموده و هر آینه از دنیای دیگر همانند کافران از اهل قبرها ناامید شده‌اند دوستی نگیرید. (۱۳)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا نَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ

مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

لَا نَتَوَلَّوْا: فعل مضارع - (و) فاعل - قَوْمًا: مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده‌اند گروهی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است به دوستی خود نگیرید هر آینه که ایشان یعنی یهود از ثواب آخرت ناامید شده‌اند. آنطوریکه کافران از اهل قبرها ناامید شده‌اند. یعنی به برانگیختن بعد از مرگش شک دارند و رستاخیز را منکراند و تصور می‌کنند که سؤال و جوابی نخواهند داشت و بدین ترتیب از نعمت‌های آخرت قطعاً ناامید شده‌اند.  
مولانا گفت:

تا چنان نومید شد جانشان ز نور که روان کافران ز اهل قبور

## سوره الصف

سوره «الصف» دارای چهارده آیه و آیات آن فذنی است و جمله‌ی آیات آن به مدینه فرو آمده است و بعضی مفسران آن را مکی خوانند از جمله عطاء. این سوره بدان جهت «صف» نامیده شده که خدای تعالی در آیه‌ی چهارم آن این کلمه را آورده است.

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً ...»

در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. نام‌های دیگر این سوره «حواریین» «عیسی» می‌باشد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین هست خدا را تسبیح گفت؛ و او نیرومند و فرزانه است. (۱)

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

سَبِّحَ : فعل ماضی - ما: فاعل

و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح می‌گویند. یعنی آنچه در زمین از انس و جن و حیوانات و پرندگان و آنچه در آسمان‌ها از ملائکه هستند خدا را به پاکی یاد می‌کنند. از کلمه «ما» معلوم می‌شود که در روی زمین همه‌ی جنیندگان خدا را به پاکی و تقدیس یاد می‌کنند.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وَهُوَ : مبتدا - الْعَزِيزُ خیر - الْحَكِيمُ: خبر ثانی

و اوست نیرومند و فرزانه و غالبی است که هیچگاه مغلوب نگردد و حکیمی است که هر چه کند از روی حکمت کند.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید. چرا چیزی را که می‌گوئید که انجام نمی‌دهید. (۲)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- الَّذِينَ: بدل- تَقُولُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- مَا: مفعول به می‌گوید: ای کسانی‌که به خدا و رسول او گرویدید و کتاب او را تصدیق دارید چرا چیزی را می‌گویند که خود آن را انجام نمی‌دهید. قول‌های مختلفی در سبب نزول این آیت آمده است اما آنچه که گفته‌اند از لحاظ معنی به هم نزدیک است. جماعتی از صحابه گفتند: که اگر ما می‌دانستیم که از اعمال و طاعات کدام است به نزدیک الله نیکوتر و پسندیده‌تر و ثواب آن بیشتر، ما آن طاعات می‌کردیم و در تحصیل آن به بذل مال و نفس می‌کوشیدیم و تلاش بندگی در آن به جای می‌آوردیم. رب العالمین بر وفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ <sup>۱</sup> »

کاشفی گفت: و نزد بعضی علما آیت عام است یعنی هر سخنی گویند و نکند درین عتاب داخل است و یا آن علما نیز که خلق را به عمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست شامل حال آنان خواهد بود.

در گلستان شیخ سعدی آمده است که: (حکایت)

قیهی پدر را گفت. هیچ ازین سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند، بحکم آنکه نمی‌بینم من ایشان را فعلی موافق گفتار.

ترک دنیا به مردم آموزند	خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس	هر چه گوید نگیرد اندر کس
عالم آنکس بود که بد نکند	نه بگوید بخلق و خود نکند
آنامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم <sup>۲</sup> ؟	
عالم که کامرانی و تن پروری کند	او خویشتن گم است، کرا رهبری کند

پدر گفت: ای پسر بمجرد خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن و علما را به ضلالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم ماندن، همچو ناپینائی که شبی در وحل <sup>۳</sup> افتاده بود و می‌گفت: آخر، یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید. زنی فارجه <sup>۴</sup> بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی به چراغ چه بینی؟ همچنین مجلس و عظ چو کلبه‌ی یزازست آنجا تا نقدی ندهی، بضاعتی نستانی و اینجا تا ارادت نیاری، سعادتت تبری.

گفت عالم بگوش جان بشنو	ور نماید بگفتنش کردار
باطل است آنچه مدعی گویند	«خفته را خفته کی کشد بیدار»
مرد باید که گیرد اندر گوش	ور نوشته است پند بر دیوار

<sup>۱</sup> - سوره الصف، آیه ۲

<sup>۲</sup> - سوره البقره، آیه ۲۲

<sup>۳</sup> - وحل: گل

<sup>۴</sup> - فارجه: زن شوخ طبع

## كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾

در نزد خداوند بسیار ناپسندیده است چیزی را بگویند که انجام نمی‌دهید. (۳)

## كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ

كَبُرَ: فعل ماضی - مَقْتًا: تمیز - عِنْدَ: مفعول فیه - أَنْ تَقُولُوا: مضارع منصوب - (و) فاعل، فاعل كَبُرَ

نزد خداوند بسیار ناپسندیده است که چیزی بگویند که انجام نمی‌دهید که سخنی گویند و نکند یعنی ندری که انجام دهد و یا وعده‌ای که کند بدان عمل نکند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفته: روزی هنگام خطبه دادن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را دیدند که ایستاده است، از سبب ایستادنش پرسیدند، گفتند: این شخص ابواسرائیل است، نذر کرده است که: بایستد و نشیند، و به سایه نرود، با کسی سخن نزند، و همیشه روزه بگیرد، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برایش بگو که: با مردم سخن بزند، در سایه بنشیند، و روزه‌ی خود را کامل کند».

باید دانست که اگر کسی نذر و یا قسم خود را نتوانست بجای آورد باید کفاره‌ی آن را بدهد.

در باب کفاره در حدیث شریف آمده که: از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت است که گفت: صاع در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از پیمان‌های امروزی شما سه پیمان‌ه و یک سوم یک پیمان‌ه بود.

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (برای اهل مدینه) دعا کردند که: «خداوندا! در کبیل و صاع و پیمان‌شان برکت بده».

## إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَيْنَ مَرْمُوسٍ ﴿۴﴾

خداوند کسانی را که در راه خدا صف زده و در راه خدا کارزار می‌کنند دوست می‌دارد گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند. (۴)

## إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَيْنَ مَرْمُوسٍ

لفظ الله: اسم إِنَّ - يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ - الَّذِينَ: مفعول به -

يُقَاتِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - صَفًّا: حال

بدرستی که خدای تعالی آنان را که در راه وی صف زده با دشمنان کارزار و جنگ می‌کنند دوست می‌دارد و در حالیکه ایشان در معرکه‌ی جنگ ثابت قدم بوده در برابر دشمن آماده‌ی کارزار شوند و هیچ ترسی به خاطر جهاد فی سبیل الله در دل خود احساس نکنند.

قتاده و ضحاک گفتند: قومی از غزا بازگشته بودند و هر یکی بر خلاف راستی دعوی می‌کردند. یکی می‌گفت: من چندمین ضریب زدم، دشمن را به تیر مجروح کردم، در حالیکه هیچیک از این کارها را نکرده بود و دیگری گفت: من در معرکه صبر کردم و ثابت قدم ماندم. رب العالمین ایشان را از این



آزارم می دهید. با توجه به اینکه می دانید من پیامبر خدا به سوی شما هستم. و در حالیکه معجزه های نه گانه مرا سحر می دانید و با این کارتان از راه راست منحرف می شوید.

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

فَلَمَّا: مفعول فيه - زَاغُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - أَزَاغَ: فعل ماضی - تَقَطَّ اللَّهُ: فاعل - قُلُوبَهُمْ: مفعول به

و چون منحرف شدند و از فرمان و احکام الهی و رسالت پیامبر سرپیچی کردند پس خداوند نیز دلهای ایشان را منحرف گرداند و جزو گمراهان و فاسقین قرار داد.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - لَا يَهْدِي: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - الْقَوْمَ: مفعول به - الْفَاسِقِينَ: نعت و خداوند قوم فاسقین را هدایت نمی کند و راه نمی نماید. چونکه آنان از دایره ی فرمان الهی بیرون رفتگان اند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا

بِرَسُولِي يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِي آمِنًا فَمَا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۶﴾

و چون عیسی پسر مریم گفت: ای پسران اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم و تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم برآستی پیغمبری بعد از من بیاید نام او احمد است مژده می دهم، چون معجزه ها سوی ایشان آورد گفتند این سحری آشکار است. (۶)

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا

بِرَسُولِي يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِي آمِنًا فَمَا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۶﴾

قَالَ: فعل ماضی - عِيسَى: فاعل - ابْنُ: نعت - مَرْيَمَ: مضاف الیه - (ی) اسم ابن - رَسُولُ: خبر ابن - مُصَدِّقًا: حال - وَمُبَشِّرًا: معطوف - آمِنًا: مبتدا - آمِنًا: خبر

و نیز آن را بیاد آور که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! یعنی نگفت ای قوم من! زیرا که عیسی با قوم بنی اسرائیل قرابت نسبی نداشت. گفت برآستی من فرستاده ی خدا به سوی شما هستم و من تصدیق کننده تورات هستم که پیش از من بوده است. بدانید برآستی که بعد از من پیغمبری به سوی مردم بیاید نام او احمد است، و من به آمدن او مژده می دهم،

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «موقعیت من از پیامبران گذشته، مانند شخصی است که خانه ای بنا کرده و همه ی گوشه و کنار آن را کامل نموده و زیبا ساخته است، ولی در آن تعمیر جای یک خشت خالی مانده است، مردمی به تماشای آن خانه آمده و از

خالی ماندن جای آن خشت تعجب کرده و می‌گویند: چه خوب بود اگر جای این خشت خالی نمی‌ماند. و در روایتی در حدیث مذکور این چیز هم آمده است که: «... مگر جای خالی یک خشت در یک گوشه»، و در روایت دیگری آمده است که: «... و من همان خشتم، و من ختم کننده‌ی انبیاء هستم».

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

فَلَمَّا: مفعول فیه - جَاءَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - فاعل (هو) - هَذَا: مبتدا - سِحْرٌ: خبر - مُّبِينٌ: نعت

پس آن هنگام با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است یعنی چون حضرت عیسی علیه السلام و یا انشقاق ماه و حضرت محمد صلی الله علیه و آله معجزه آوردند مانند زنده کردن مرده و پینا کردن کور توسط عیسی و یا جوشیدن چشمه از لابلای انگشتان به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن هنگام در مقابل این معجزات گفتند: این جادویی آشکار و سحری روشن است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۷﴾

و ستمگرتر از آنکه به خدا دروغ بندد کیست؟ و حال آنکه او به سوی اسلام فرا خوانده می‌شود، که خدا گروه ستمگران را هدایت نکند. (۷)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ

وَمَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر - افْتَرَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْكُذِبَ: مفعول مطلق و کیست ستمگرتر از کسی که بر خدا دروغ بر بندد یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و معجزات و نشانه‌های او را سحر و جادو انگارد در حالیکه او به سوی اسلام فرا خوانده می‌شود.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لَا يَهْدِي: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْقَوْمَ: مفعول به و خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی‌کند آنانکه بر ستمکاری و فسق و فجور اقدام کرده و بر آن پیشی گرفته‌اند.

يُرِيدُونَ ليطْفئوا نورا لله بأقوالهم والله ميم نوريه ولو كره الكافرون ﴿۸﴾

می‌خواهند کافران که نور خدا را بدهن هایشان فروشانند و خدا کامل کننده‌ی نور خویش است و گمراهی کافران کراهت داشته باشند. (۸)

يُرِيدُونَ ليطْفئوا نورا لله بأقوالهم والله ميم نوريه ولو كره الكافرون

يُرِيدُونَ، فعل مضارع - (و) فاعل - يُطْفِئُونَ؛ فعل مضارع - (و) فاعل  
 بهودان می‌خواهند تا اینکه نور عظیمی را که دین و کتاب خداست فرو نشانند. یعنی حال ایشان چنان  
 است که با پف کردن خود آن نور روشن را به خاموشی نشانند غافل از اینکه با پف کردن ایشان آن نور  
 روشن خاموش نخواهد گشت و چراغی را که خداوند برافروخته قادر به خاموش کردن آن نیستند.

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریش بسوزد

بلکه خداوند تمام کننده‌ی نور خویش است هر چند کافران آن را ناخوش دارند.

کاشفی گشت و کراحت ایشان را اثری نیست در خاموش کردن چراغ صدق و صواب همچون لرادت  
 خفاش که غیر مؤثر است در نبودن آفتاب.

مولانا در مثنوی گشت:

هر که بر شمع خدا آرد پفو	شمع کسی میرد بسوزد پوز او
چون تو خفاشان بسی بینند خواب	کین جهان مالد یقیم از آفتاب
ای بریده آن لب و حلق و دهان	که کند نف سوی مه با آسمان
نف برویش باز گردد بی شکی	نف سوی گردون نیابد مسلکی
تا قیامت نف پرو بارد زرب	همچون تبت بر روان بولهب

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

او خدایی است که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه دین‌ها غالب کند و  
 گرچه مشرکان کراحت داشته باشند. (۹)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

هو؛ مبتدا - الَّذِي؛ خبر - أَرْسَلَ؛ فعل ماضی - فاعل (هو) - رَسُولَهُ؛ مفعول به

اوست آن خدایی که پیغمبر خود را به آن چیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن و دین راست و  
 مستقیم فرستاد و آن دین حق را بر تمام دین‌ها برتر و غالب گردانید هر چند کافران خوش نداشته  
 باشند که دین حق بر تمام دینها غالب گردد و به خاطر همین است که بر مخالفت خود با این دین حق  
 برخاستند و تا توان داشتند با این دین به مبارزه خود ادامه دادند اما چون خواست و اراده‌ی خداوند  
 است که این دین غالب گردد جهان شمولی آن بر تمام دنیا آشکار و روشن گشت و به عنوان یک دین  
 برتر بر تمام جهانیان سایه افکند.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذْكَرٌ عَلَىٰ صِرَتِهِ يُجِيبُكَ مِنَ عَذَابِ آلِمٍ ﴿١٠﴾

شما که ایمان دارید آیا به تجارتی دلالتان کنم که از عذابی آلم انگیز نجاتتان دهد. (۱۰)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذْكَرٌ عَلَىٰ صِرَتِهِ يُجِيبُكَ مِنَ عَذَابِ آلِمٍ

ای؛ منادا - ها؛ حرف تنبیه - الَّذِينَ؛ عطف بیان - أَذْكَرٌ؛ فعل مضارع - کم؛ مفعول به - (انا)؛ فاعل

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به بازرگانی‌ای هدایت کنم که شما را از عذابی دردناک باز رهازند؟ سپس به بیان تجارت می‌پردازد و می‌گوید:

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُؤْتُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

به خدا و رسول او ایمان آرید و در راه خدا با اموال و با جان خود جهاد کنید این بهتر است برای شما اگر بدانید. (۱۱)

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُؤْتُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بر خدا و رسولش ایمان آرید و ثابت قدم و استوار باشید و با کافران در راه خدا با مال‌ها و جان‌های خود که آن عبارت از تهیه آذوقه حرب و یا تهیه مرکب برای حرب است پایدار باشید. آنچه که در حق ایمان و جهاد ذکر شد اگر انجام دهید برای شما بهتر است اگر بدانید. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمانیکه به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید، گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با قومیکه در گوشه‌های افتاده و مردم را از شر خود در امان می‌دارد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: مجاهد فی سبیل الله - ولی خدا می‌داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ مانند کسی است که در روز روزه داشته و شب تا صبح نماز بخواند، و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به جنتش داخل ساخته، و اگر سالم بماند با ثواب و یا با ثواب و غنیمت او را به خانه‌اش برگرداند».

يَقْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْغَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾

تا خدا گناهان شما را بپارزد و شما را به بهشت‌هایی داخل کند که جوی‌ها در آن روان است با مسکن‌های خوب در بهشت‌های جاوید که این کامیابی بزرگ است. (۱۲)

يَقْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ

يَقْفِرْ: فعل مضارع - فاعل (هو) - ذُنُوبَكُمْ: مفعول به - وَيُدْخِلْكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به -

فاعِل (هو) - جَنَّاتٍ: مفعول به ثانی

خداوند گناهان گذشته شما را در دنیا بپارزد و شما را در آخرت به بهشت‌هایی داخل می‌کند که در زیر درختان آن جوی‌هایی روان است و به مسکن‌های پاکیزه در می‌آورد که در بوستان‌های جاوید واقع است که زندگی جاوید در آن است یعنی اقامت همیشگی و جاوید که نه مرگ آن نعمت را از دست بهشتیان می‌رباید و نه چیز دیگری مانع جاوید بودن آن می‌شود.

## ذَلِكَ الْقَوْمِ الْعَظِيمِ

ذَلِكَ: مبتدا - الْقَوْمُ: خبر - الْعَظِيمُ: نعت

آن مغفرت از جانب پروردگار و داخل شدن به بهشت جاودان رستگاری بزرگی است رستگاری که هیچ کامیابی به مانند آن نیست و این سعادت برای جهادگران فی سبیل الله آماده شده است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد کرده‌اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، نماز را خوانده، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه دنیا آمده است نشسته باشد، کسانی گفتند: یا رسول الله! آیا به مردم ازین خیر بشارت دهیم؟ فرمودند: در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله‌ی بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می‌کردید، فردوس را مسألت نمایید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خداست، و رودهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد.

وَأَخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرَ اللَّهِ وَفَتْحَ قَرِيبٍ ۖ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾

و کامیابی دیگری که آن را دوست دارید، نصرت و فتوحی بزرگ از جانب خداست و مؤمنان را تویید بده. (۱۳)

## وَأَخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا

وَأَخْرَىٰ: مفعول به - تُحِبُّونَهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به

و نعمت دیگری که شما آن را در دنیا دوست می‌دارید آن نعمتی که شما را به تعجب و امیدوار آنست که:

نَصْرَ اللَّهِ وَفَتْحَ قَرِيبٍ

مبتدا مخدوف - نَصْرٌ: خبر

آن فتح و نصرت از جانب خدای تعالی بر مشرکان قریش است فتوحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم.

## وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَبَشِيرٍ: فعل امر - فاعل (انت) - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به

و بشارت بده ای محمد صلی الله علیه و آله مؤمنان را به نصرت در دنیا و به جنت در آخرت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ  
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى  
عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

شما که ایمان دارید! یاران خدا باشید، چنانکه عیسی پسر مریم به حواریان گفت: یاران من در راه خدا  
نصرت دهندگان من اند، حواریون گفتند ما یاران خداسیم و دسته‌ای از پسران اسرائیل گرویدند و دسته  
دیگر انکار ورزیدند و کسانی که گرویده بودند، بر دشمنانشان قوت دادیم و غلبه یافتند. (۱۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ  
(و) اسم کان - آنصار: خیرکان - من: مبتدا - آنصار: خبر

ای مؤمنان یاران دین خدا باشید همانگونه که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاران من  
برای یآوری دین خدا خواهند بود؟

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ  
قَالَ: فعل ماضی - الْحَوَارِيُّونَ: فاعل - نَحْنُ: مبتدا - آنصار: خبر

حواریون گفتند: ما تیم نصرت دهندگان خدا حواریون اولین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و  
جمعاً دوازده مرد بودند. همین طور رسول خدا ﷺ در ایام مناسک حج به مکه می آمدند به میان مردم  
رفته و آنان را چنین خطاب می کردند. « من رجل یؤ ویتی حتی ابلغ رساله ربی فان قریشاً قد  
منعونی ان ابلغ رساله ربی »

پس گروهی از بنی اسرائیل به عیسی ایمان آوردند و گروهی به او کفر ورزیدند و نبوتش را انکار  
کردند و گروهی دیگر او را پسر خدا گفتند چون حضرت رسول ﷺ مبعوث شد موافق همه بی مؤمنان  
گفت عیسی عبد الله (بندهی خدا) و رسول اوست. حق سبحانه و تعالی فرمود:

فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

فَأَيَّدْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

پس ما مؤمنان را بر دشمنانشان یاری دادیم و اهل حق را بر اهل باطل پیروز گردانیدیم پس بر آنان  
غالب شدند و دین خود را به مردم تبلیغ نمودند و به سراسر گیتی انتشار دادند:

## سوره الجمعه

سوره «الجمعه» دارای یازده آیه و مدنی است. این سوره به جهت قبول فرمان نماز جمعه، «جمعه» نامیده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت این سوره آورده اند که: مصطفی ﷺ به روایت ابی بن کعب گفت:

«من قرأ سوره الجمعه كتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الى الجمعه في مصر من امصار المسلمين و من لم يذهب».

«هر کس سوره‌ی جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در تمام بلاد مسلمین در نماز جمعه شرکت می‌کنند و کسانی که شرکت نمی‌کنند به او ده حسنه می‌بخشد».

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

هر چه در آسمان‌ها و زمین هست، تسبیح خدا می‌گوید، پادشاه پاک و نیرومند و فرزانه است. (۱)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

يُسَبِّحُ: فعل مضارع - ما: فاعل

آنچه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را به پاکی یاد می‌کنند و او را تسبیح می‌گویند. که در اول سوره «الصف» نیز در این مورد یعنی در حق ستایش آنچه که در آسمان‌ها و زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کنند مطالبی بیان داشتیم و همچنین در سوره‌های ما قبل آن نیز در این باب گفته شده است. اوست فرماثروا و پاک است یعنی ذاتی که از هر گونه غیب و نقصی پاک و منزّه است و نیرومند و غالب و حکیم و فرزانه است و به هر چیزی قادر و قاهر و حکیم و داناست. حکیم سنائی غزنوی گفت:

ای درون پرور برون آرای	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق و زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
عرش تا فرش جزو مبدع تست	عقل با روح بیک مسرع تست
صانع و مکرم و توانا اوست	واحد و کامران نه چون ما اوست
حی و قیوم و عالم و قادر	رازق خلق و قاهر و غافر

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾

اوست که در میان ناخواندگان پیغامبری از قوم ایشان بر انگیخت که آیات خدا بر ایشان بخواند و پاک می کند ایشان را و به ایشان کتاب و حکمت می آموزد، و در حالیکه ایشان پیش از این در گمراهی آشکار بودند. (۲)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، وَيُزَكِّيهِمْ، وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - بَعَثَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - رَسُولًا: مفعول به

او آن خدایی است که در میان قوم عرب، قومی که اکثر ایشان ناخوانبیده و بنا نوشته بودند پیغامبری از جمله‌ی ایشان (محمد را) که امی بودند فرستاد تا رسالت او از تهمت دور باشد. حافظ گفت:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد	دل رهنده‌ی ما را رفیق و موئن شد
نگار من به مکتب نرفت و خط نوشت	بغمزه مسئله آموز صدر مدرس شد
بیوی او دل بیمار عاشقان چو صبا	فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

سپس از صفت امی بودن مصطفی ﷺ می فرماید. آن پیغمبر امی آیات و کلام خدای تعالی را با توجه به اینکه امی است بر ایشان می خواند و آنان را از پلیدی و زشتی کفر و شرک و گناه و اخلاق رذیله باز می دارد و امر به معروف و نهی از منکر می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد یعنی قرآن را که آیات خداوند است و به وسیله وی از جانب خدای تعالی فرود آمده بر ایشان می خواند و احکام شریعت را به ایشان گوشزد می کند تا به راه راست و درست در آیند.

وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ لَيْفٍ ضَلُّوا مُبِينًا

(و) اسم کان - لَيْفٍ ضَلُّوا: جار و مجرور خبر

و حال اینکه این قوم عرب پیش از این در گمراهی آشکار بسر می بردند و در دوران جاهلیت زندگی می کردند و در شرک و ضلالت و گمراهی غرق بودند که رسول خدا ﷺ با خواندن آیات خداوند و هدایت آنان را به سوی نور و روشنایی در آورد که بندها دین اسلام و احکام الهی در سراسر گیتی منتشر گشت.

وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳﴾

و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و خدا نیرومند و فرزانه است. (۳)

وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ

وَأَخْرَجْنَا: معطوف - يَلْحَقُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به مسلمانان نپیوسته‌اند. یعنی این پیغمبر ﷺ هنوز گروه‌های دیگری از فرزندان آدم را که در وقت بعثت به مسلمانان نپیوسته‌اند در آینده به زودی به

آنان خواهند پیوست. قول خداوند متعال که (پیغمبر را) بر مردم دیگری که به آنها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که سوره‌ی جمعه نازل گردید، (و از آنجمله این آیه‌ی کریمه که) (و پیغمبر را) در مردم دیگری که به آنها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم، گفتیم: یا رسول الله! این مردم کیانند؟ و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جواب مرا ندادند تا آنکه سه بار از ایشان سوال نمودم، و سلمان فارسی رضی الله عنه هم در آن مجلس حاضر بود. و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر آسمان نهاده و فرمودند: «اگر ایمان در تریا هم باشد اشخاصی از این مردم آن را در خواهند یافت».

### وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(و) حالیه - وهو: مبتدا - العزيز: خبر - الحكيم: خبر ثانی

و خداوند غالب و نیرومند است در امر بخت هر که را خواهد به رسالت فرستد و حکیم و داناست در انتخاب هر پیغمبری برای هر امتی.

### ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝۴

این فضل و کرم خداست که آن را به هر که خواهد دهد و خدا صاحب کرم بزرگ است. (۴)

### ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ

ذَلِكَ: مبتدا - فَضْلُ: خبر - يُؤْتِيهِ: فعل مضارع - مَن: مفعول به - يَشَاءُ: مفعول به ثانی

این دین اسلام و وحی و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله از نعمت‌ها و فضل و کرم الهی است که خداوند به هر که بخواهد می‌بخشد چنانکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برگزید.

شیخ سعدی گفت:

نه خود می‌رود هر که جوینان اوست      به نفعش گشایان می‌برد لطف دوست

### وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - ذُو: خبر

و خداوند صاحب فضل و کرم بزرگ است که نعمت‌های دنیا و آخرت در جنب او قطره‌ای بیش نیست و این همه از نعمت‌ها به انسان بخشیده است.

در بوستان شیخ سعدی آمده که:

خدایوند بخشندهی دستگیر	کریم خطابخش پوزش پذیر
عزیزی که هرگز درش سر بتافت	به هر در که شد هیچ عزت نیافت
دو کونش یکی قطره از بحر علم	گنه بیند و پرده پوشد به حلم
ادیم زمین سفری عام اوست،	برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
پرستار امرش همه چیز و کس،	بنی آدم و مرغ و مور و مگس
چنان پهن خوان کرم گسترد،	که سیمرخ در قنای قسمت خورد
لطیف کرم گستر کارساز	که دارای خلقست و دانسای راز
گلستان کند آتشی بر خلیل	گروهی به آتش پرد ز آب نیل
بر احوال نا بوده علمش بصیر	به اسرار نا گفته لطفین خبیر
جهان متفق بر الهیتش	فرو مانده در کنه ماهیتش

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِعَاثِرَاتِ آبِهِمْ وَقَدْ لَمْ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰلٰغِيْنَ ﴿٥﴾

حکایت آنکسان که به تورات مکلف شدند اما تحمل آن نکردند، چون خر است که کتابها بردارد، و مثل گروهی که آیهای ما را تکذیب کرده‌اند چه بد است و خدا گروه ستمگران را هدایت نکند. (۵)

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا

مَثَلُ، مهتدا - کَمَثَلِ، جار و مجرور خبر

مثل کسانی که کتاب تورات بر ایشان واگذار شد ولی بدان عمل نکردند و حق آن را بجای نیاوردند به دراز گویی (خری) می‌ماند که کتابهایی را بر می‌دارد ولی از اصل آن نا آگاه و بی خبر است و نمی‌داند که بر پشت او چه بار بسته‌اند.

مولانا گفت:

گفت ایزد یحمل اسفاره

بار باشد علم کان لیود ز هو

در گلستان شیخ اجل سعدی آمده:

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند: یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.

علم چندان که بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

نه محقق بود نه دانشمند

چارهائی برو کتابی چند

آن تهی مغز را چه علم و خبر

که برو هیزمست یا دفتر؟

عالم ناپرهیزگار کور مشعله دار است.

چیزی نخرید و زر بینداخت

بیفایده هر که عمر در باخت

بئس مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِعَاثِرَاتِ اللَّهِ

يَلْسَنُ : فعل ذم - مَثَلٌ : فاعل

در این بخش از آیه شریفه صنعت تشبیه<sup>۱</sup> بکار رفته است. و مثل قوم یهود آنانکه حجت‌های خدا را که دلیل بر نبوت محمد ﷺ بوده تکذیب کردند. پس چه بد است داستان قومی که آیات و نشانه‌های خدا را دروغ شمرند. یهود مشبه - خر مشبه به است که آنان در شناخت و عمل به وحی و قرآن یهودیان همچون خرنده که چیزی بارشان نیست. پس شما ای مسلمانان بیدار باشید و عبرت بگیرید.

وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ

لفظ وَاللّٰهُ : مبتدا - لَا يَهْدِي : فعل مضارع - فاعل (هو) جمله خبر

و خداوند آنانکه بر خود ستم کرده‌اند و از گروه ستمکاران‌اند که به عناد یا حق برخاسته‌اند و حکم وحی و قرآن او را دروغ شمرند غفلت و راهنمای نمی‌کند و آنان از جمله ی گمراهان‌اند.

قُلْ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ هَادَوْا اِنْ رَعَيْتُمْ اَنْكُمْ اَوْلِيَاءُ لِلّٰهِ مِن دُوْنِ النَّاسِ فَتَمَنُّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

صٰلِحِيْنَ ﴿٦﴾

بگو: ای کسانی که دین یهود دارید! اگر گمان دارید که شما دوستان خدا نیستید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویند. (۶)

قُلْ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ هَادَوْا اِنْ رَعَيْتُمْ اَنْكُمْ اَوْلِيَاءُ لِلّٰهِ مِن دُوْنِ النَّاسِ فَتَمَنُّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ

صٰلِحِيْنَ

کم: اسم ان - اَوْلِيَاءُ : خبر ان - فَتَمَنُّوْا : فعل امر - (و) فاعل - الْمَوْتَ : مفعول به - تم: اسم کلان -

صٰلِحِيْنَ : خبر کلان

بگو: ای کسانی که دین یهود دارید یعنی ایشان که یهود شدند و از راه راست برگشتند اگر گمان می‌برید آنکه شما فقط دوستان خدا هستید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویند. غافل از اینکه دوستان خدا بودن لازمه‌اش ایمان آوردن به خدا و روز قیامت و رسول و کتاب اوست و علاوه بر آن باید مراحل پر پیچ و خم عشق را گذراند تا فناء فی الله شد.

بقدر الكد تكسب المعالي ومن طلب العلى سهر الليالى

مولانا گفت:

<sup>۱</sup> - تشبیه: تناسب معنایی یا موسیقی معنوی بر اثر همانند کردن امر یا اموری به امر یا امور دیگر ایجاد می‌شود. تشبیه دارای چهار رکن (مشبه، مشبه به، وجه شبه و اذات تشبیه). اگر وصف عقلاً و عاده ممکن باشد به آن مبالغه می‌گویند. و اگر عقلاً و عاده محال باشد به آن اغراق می‌گویند و اگر عقلاً و عاده ممنوع باشد غلو نام دارد. پس غلو از اغراق و اغراق از مبالغه قوی‌تر است فردوسی در تشبیه غلو چنین آورده:

شود کسوه آهن چو دریای آب	اگر بشنود نام افراسیاب
رود کنی در تشبیه اغراق چنین آورده:	همی بدادی تا در ولی نمائند قیسر
همی بکشتی تا در غدو نمائند شجاع	

در نَبی فرمودگای قوی یهود      صادقان را مرگ باشد برگ و سود  
همچنانکه آرزوی سود هست      آرزوی مرگ بردن زان به است

وَلَا يَسْمُنُونَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۷﴾  
و برای آن عمل‌ها که دستهایشان از پیش فرستاده هرگز آرزوی مرگ نکنند و خدا به کار ستمگران داناست. (۷)

وَلَا يَسْمُنُونَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ

يَسْمُنُونَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - به: مفعول به - أَبَدًا: مفعول فيه

ایشان برای آن عمل‌هایی که دستهایشان از پیش فرستاده هرگز آرزوی مرگ نکنند چونکه غرق در معاصی و کفر و شرک و تحریف و تبدیل کتاب خدا شده‌اند پس چگونه آرزوی مرگ کنند در حالیکه از عواقب اعمال خود بیمناک اند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به اعمالی که ستمکاران انجام می‌دهند داناست و ایشان را به جهت اعمال بدشان و تکذیبشان کیفر خواهد داد.

قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِّيِّ الْعَلِيِّ وَالشَّهَادَةُ فَيُنْفِثُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾

بگو: براستی این مرگ که از آن فرار می‌کنید به شما می‌رسد آنگاه به عالم غیب و شهودتان برسد و خداوند از اعمالی که می‌کنید خبرتان دهد. (۸)

قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِّيِّ الْعَلِيِّ وَالشَّهَادَةُ فَيُنْفِثُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

الْمَوْتُ: اسم إن - ه: اسم إن - مُلَاقِيكُمْ: خبر إن - جمله فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ، خبر إن اول

ای محمد ﷺ به یهود بگو، آن مرگی که شما از آن فرار می‌کنید و وقوع آن را زشت می‌شمارید و آرزوی آن را نمی‌برید پس به تحقیق آن مرگ خواهد آمد یعنی شربت تلخ مرگ را خواهید چشید. «کل نفس ذائقة الموت» هر جانی چشنده مرگ است.

مال و زرو چیز رایگان باید باخت      چون کار به جان رسید جان باید باخت

سپس به سوی دناای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد یعنی روز قیامت فرا خواهد رسید و به آنچه که انجام دادید از کارهای زشت شما را آگاه خواهد کرد و به تناسب اعمالتان شما را کیفر خواهد نمود که عبارت از آن آتش جهنم است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّى لِّلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ  
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن هنگام که به نماز روز جمعه ندا دهند، بسوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید، این، اگر بدانید، برای شما بهتر است. (۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّى لِّلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ  
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

تَوَدَّى : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - فَاسْعَوْا : فعل امر - (و) فاعل - وَذَرُوا : فعل امر -

(و) فاعل - الْبَيْعَ : مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده‌اید. آن وقت که برای نماز روز جمعه ندا در دهند. یعنی اذان دوم گفته شود. و آن هنگام که امام بر منبر نشست. و برای نماز جمعه اذان گفته شد پس به سوی ذکر خداوند بشتابید و معامله را رها کنید. اگر بدانید آن برای شما بهتر است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که ابو عبس رضی الله عنه در حالی که به سوی نماز جمعه روان بود، گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسیکه قدمهایش در راه خدا غبار آلود شود، خداوند آتش (دوزخ) را بروی حزام می‌گرداند».

بدان که تجارت دو نوع است: تجارت دنیوی و تجارت اخروی. اما تجارت دنیوی آن تجارت که از برای نفع دنیوی و بس به غایت مذموم است، رنج آن همه خسران است و زیادتش همه نقصان و سودش همه زیان. و اما آن تجارت که از بهر نفع آخرت است آنست که مردانی اند که اگر چه صورت تجارت و بیع و شری بر صورت ایشان رود، و لیکن ایشان از ذکر خدای و از نماز کردن و زکات دادن باز نمانند. پس شرایط و آداب آن جماعت که تجارت برای نفع آخرت می‌کنند، و به سود دنیای فانی قانع نشوند آنست، که در همه احوال تقوی را شمار و دثار خویش سازند. و مال را مال خدای دانند، و نیت آن کنند که در مال خدای، برای مصالح بندگان خدای، به امر خدای، و رضای خدای صرف کنند تا بدانچه بندگان خدای محتاج باشند، و در ولایت خویش نیابند به آن چیز دسترسی پیدا کنند، و بازرگانان امین به راستکاری و راست گفتاری و راست کرداری به درجه‌ی راستکاری و راستگاران رسند. و راستکاری آن باشد که دل و نیت با خدای راست دارد، و آنچه کند از بهر خدای کند. و راست گفتاری آن است که با خلق راست گوید و راست رو باشد، و مکر و حیلت و خدیعت نکند. و راست کرداری آن راست که بر جاده‌ی شریعت باشد، و از روش طریقت نیز با خیر بود.

و گوش دارد تا جانب مصالح دین در هیچ وقت مرجع ندارد. و در هیچ حالت به شغل دنیای از کار دینی باز نماند. در فضیلت نماز جمعه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه روز جمعه مانند غسل جنابت غسل نموده، و سپس بطرف مسجد برود، مانند کسی است که شتری خیرات کرده است، و کسیکه در ساعت دوم برود، مانند کسی است که گاوی خیرات کرده باشد، و

کسی که در ساعت سوم برود، مانند کسی است قوج شاخنداری را خیرات نموده است، و کسیکه در ساعت چهارم برود، مانند کسی است که مرغی را خیرات کرده است، و کسیکه در ساعت پنجم برود، مانند کسی است که تخم مرغی را خیرات کرده است، و هنگامیکه امام [برای خطبه دادن] بیرون می‌رود، ملائکه [اوراق نوشتن ثواب اعمال را بسته نموده] مشغول شنیدن خطبه می‌گردند.

یادآوری: غسل نماز جمعه سنت یا مستحب است فرض نیست. اما در حدیث شریف آمده که «بر هر مسلمانی لازم است که در هر هفته، یک روز غسل نموده و سر و جان خود را بشوید».

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾

و چون نماز تمام کرده شد پس در زمین پراکنده شوید و از فضل و کرم خدا روزی بجوئید و بخواه را بسیار یاد کنید شاید شما رستگار شوید. (۱۰)

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

قُضِيَتِ: فعل ماضی مجهول - الصَّلَاةُ: نایب فاعل - کم: اسم لعل - تَفْلِحُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

پس آن هنگام که نماز تمام کرده شد و برگزار شد پس در زمین برای تجارت و تصرف در آنچه که برای همیشه خود نیاز باشد پراکنده شوید تا مالی که بدست می‌آورید از راه کسب حلال باشد پس معلوم می‌شود که هم قبل از اقامه نماز جمعه و هم بعد از اتمام نماز جمعه پرداختن به کسب تجارت مباح است. و از فضل و کرم خداوند روزی بجوئید و خداوند را بسیار یاد کنید یعنی تسبیح گوئید شاید که رستگار شوید و به خیر دنیا و آخرت برسید.

در حدیث شریف آمده است که: «من ترک الجمعة ثلاث مرات تهاونا بها، طبع الله علی قلبه، هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل انگاری سه بار ترک نماید، خداوند بر دلش مهر می‌نهد. البته بیماران و مسافران و زنان و کوران و پیرمردانی که نمی‌توانند راه بروند در نزد ابوحنیفه استثناء هستند و جزو مکلفین حساب نمی‌شوند. منتها در حق زنان شرایطی خاصی در شریعت در نظر گرفته شده که لازم است که به کتب فقهی مراجعه شود و در حدیث شریف از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر زن‌های شما در شب اجازه‌ی رفتن به مسجد را خواستند، برایشان اجازه بدهید». [رواه البخاری: ۸۶۵]

پس کسیکه از نماز جمعه و عبادت خدای تعالی به سرگرمی و بازرگانی کردن بی‌نیاز گردد خداوند به او توجه و عنایتی نمی‌کند و خدای تعالی از بندگان و طاعت ایشان بی‌نیاز است و از آن سودی به او حاصل نمی‌شود. سود از آن ثنا گوینده است و خداوند کسی را که بندگی می‌کند و شکر می‌گوید عنایت می‌کند.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ هَمَّوْا أَنْفُسَهُمْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۱۱﴾

و آن هنگام که مسلمانان تجارت یا سرگرمی ای بینند به سوی آن پراکنده شوند و ترا ایستاده ترک می کنند. بگو آنچه نزد خدا هست از سرگرمی و از تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی رسان است. (۱۱)

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَمَعًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا  
رَأَوْا : فعل ماضی - (و) فاعل - تِجَارَةً : مفعول به

پس مسلمانان وقتی که بازرگانی را ببینند یعنی کاروان بازرگانی را ببینند و یا آواز طبلی را که برای رسیدن کاروان می زنند بشنوند متفرق گردند و از مجلس بروند و خطبه و نماز را ترک کنند و برای خریدن کالا از بازرگانان نسبت به یکدیگر پیشی گیرند و ترا ای محمد ﷺ ایستاده بر منبر ترک کنند. مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده اند که مردم مدینه در قحط و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه ای بود و در حالی که رسول اکرم ﷺ مشغول ایراد خطبه ای جمعه بودند، کاروان تجارتی ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرق شدند تا بدانجا که بنا به روایتی - در مسجد جز دوازده نفر مرد و هفت زن باقی نماند پس این آیه نازل شد و در این صورت به پیغمبر ﷺ فرمود:

قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ الْبِحَارِ

مَا، مبتدا - عِنْدَ، مفعول فيه - خَيْرٌ، خبر

ای پیغمبر ﷺ به ایشان که نماز را ترک کردند و مجلس را خالی گذاشتند و به سوی تجارت به شتاب روی آوردند بگو که: آنچه نزد خداست از ثواب نماز و شنیدن خطبه و بودن در مجلس پیغمبر برای شما بهتر و سودمندتر است از شنیدن لهو و بازی و رفتن به سوی تجارت.

وَاللَّهُ خَيْرٌ الرَّزِيقِ

لفظ وَاللَّهُ، مبتدا - خَيْرٌ، خبر

و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچکس صابرتر در مقابل ادبیتی که می بیند، از خداوند متعال نیست، (کفای) به وی نسبت فرزند داشتن را می دهند، و او به آنها تندرستی بخشیده و رزق می دهد».

## سوره المنافقون

سوره المنافقون مدنی است و جمله به مدینه فرو آمده و دارای یازده آیه است، به جهت افتتاح با شرح رسوایی‌ها و اوصاف منافقین و مخالفت ایشان با رسول خدا ﷺ این سوره به نام منافقون نامگذاری شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت این سوره در حدیثی از پیغمبر خدا ﷺ آمده است که: «و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله ﷺ: «من قرأ سوره المنافقین بریء من النفاق» از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که سوره‌ی منافقین را بخواند از هرگونه نفاق پاک می‌شود».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ  
الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾

چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر خدائی - خدا نیز داند که تو پیغمبر او هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغگوی‌اند. (۱)

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ

إِذَا: مفعول فيه - جَاءَكَ: فعل ماضی - كَ: مفعول به - الْمُنَافِقُونَ: فاعل - كَ: اسم ان - لَ: مزحلقه -

لَرَسُولُ: خبر ان - لَفَطُ اللَّهِ: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

منافق: کسی است که اسلام را به ظاهر آشکار کرده یعنی تظاهر به اسلام می‌کند و کفر را در دل پنهان می‌دارد و آنچه می‌گوید با باطنشان یکی نیست.

چنانچه در حدیث شریف آمده است که: از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: منافقت چیزی بود که در زمان پیغمبر خدا ﷺ وجود داشت، ولی منافقت امروز کافر شدن بعد از مسلمان شدن است.

می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ آن هنگام که منافقان پیش تو بیایند یعنی: این ابی و اصحاب او گویند ما گواهی می‌دهیم که بی شک تو پیامبر خدا هستی با (ل) تأکید آورد تا اینکه اعلام این گواهی چنان نماید که از صمیم دل و با خلوص نیت صادر شده است یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت تو را معتقدیم و خداوند می‌داند هر آنچه که تو پیامبر خدا هستی که او ترا به عنوان پیغمبر فرستاده است. قول خداوند متعال در باب این آیه که فرمود اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ... (هنگامی که منافقان نزد تو آمده و گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو پیغمبر خدا هستی...)

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که گفت: در یکی از غزوات بودم که از عبدالله بن ابی بن سلول شنیدم که می گفت: به کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند چیزی ندهید، تا از نزدش پراکنده گردند، و هنگامی که به مدینه برگردیم، اشخاص با عزت و آبرو منند، مردم پست و ذلیل را از این شهر بیرون خواهند کرد، این خبر را برای پدرم رساندم، و او این سخن را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید، ایشان مرا خواستند، و من آنچه را که شنیده بودم بر ایشان گفتم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عبدالله بن ابی و یاران او را خواستند، و آنها قسم خوردند که چنین سخنی نگفته ایم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سخن او را قبول نموده و مرا تکذیب نمودند، آنچنان اندوهی به من رخ داد که در عمر خود به چنین اندوهی گرفتار نشده بودم، و در خوابهای خود نشستم. پدرم آمده و برایم گفت: مگو دیگر کاری نداشتی که سبب تکذیب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و قهر و غضبشان نسبت به خود گردیدی؟ و همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل گردانید تا اگر منافقین نزد تو آمده و... پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خود خواسته و این آیه می مبارکه را تلاوت نموده و فرمودند طای زید! خداوند سخن ترا تصدیق نمود.

پس معنی آیت آنست که: منافقان در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و مجمع مسلمانان سوگند می خورند که ما از صدق دل و اعتقاد درست رسالت و نبوت تو پذیرفتیم؛ و از ضمیر پاک بی نفاق، گواهی می دهیم که تو رسول خدائی، رب العالمین ایشان را به آنچه گفتند، که از صدق دل گواهی می دهیم، دروغ زن کرد که نه از صدق دل و اعتقاد پاک می گفتند - بلکه از نفاق می گفتند، که با یاران خود در خلوت می گفتند.

«انما نحن مستهزؤن»

وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ

لفظ **وَاللَّهُ**؛ مبتدا - **يَشْهَدُ**؛ فعل مضارع - **فَاعِلٌ** (هو)، جمله خبر - **الْمُنَافِقِينَ**؛ اسم ان - **لَكَاذِبُونَ**؛ خبر

و خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگویند بر ادعایشان که می گفتند شهادت می دهیم از صمیم قلب و به خلوص دل و حال آنکه دروغ می گویند آنچه را که به زبان می گویند به دل تصدیق ندارند بلکه در دل بر خلاف آن می گویند.

أَتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾

سوگندهای خود را سپهر گرفته اند پس از راه خدا باز ماندند، آنچه ایشان می کنند چه بد است. (۲)

أَتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

أَتَّخِذُوا؛ فعل ماضی - (و) فاعل - أَيْمَانَهُمْ؛ مفعول به - جُنَّةً؛ مفعول به ثانی

آن منافقان سوگندهای خود را سپهر گرفته اند تا از قتل و ضرب و شتم ایمن و آسوده باشند و دروغ می گویند و با این دروغ گفتنشان از راه خدا باز مانده اند و مردمان را نیز از راه خدا و از دین خدا و جهاد فی سبیل الله منحرف می گردانند.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هم: اسم آن - سَاءَ: فعل ذم - ما: فاعل، جمله خبر آن  
براستی چه بد است آنچه که ایشان می‌کنند که خود از راه خدا باز می‌مانند و دیگران را نیز از رفتن به  
جهاد و از ایمان آوردن به خدای یگانه باز دارند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۳﴾

این دروغ گفتن به سبب آنست که آنان ایمان آوردند سپس کافر شدند پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد  
پس آنان در نمی‌یابند. (۳)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

ذَلِكَ: مبتدا - هم: اسم آن - ءَامَنُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، خبر آن - جمله خبر ذَلِك  
این دروغ گفتن و یا باز داشتن از راه خدا بدانجهت است که آنان از روی نفاق ایمان آوردند و سپس کافر  
شدند پس خداوند بر دل‌های ایشان مهر نهاد پس ایشان حقیقت ایمان و هدایت و توفیق را در نمی‌یابند.  
و علامت شخص منافق سه چیز است چنانچه در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: (عن  
ابی هریره رضی الله عنه قال: (آیه المنافق ثلاث اذا احدث كذب، واذا وعد خلف، واذا اؤتمن  
خان) «زمانیکه سخن گوید دروغ می‌گوید، و چون وعده بدهد در وعده خلاف می‌کند، و چون امانتی  
برایش داده شود خیانت می‌کند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ  
صَبْحَةٌ عَلَيْهِمْ هَرَمَلَةٌ فَاحْذَرهُمْ فَنَلَهُمُ اللَّهُ أَنْ يُوَفَّقُوا

و چون ایشان را ببینی پیکرهایشان ترا بشگفت آورد و اگر سخن گویند سخنانشان را بشنوی گویی که  
آنها چوب‌های تکیه داده به دیوارند، هر ندانی را بر ضد خویش پندارند، آنها دشمنانند از ایشان حذر  
کن، خدایشان بکشد، چگونه سرگردان می‌شوند؟ (۴)

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ

وَإِذَا: مفعول قیه - رَأَيْتَهُمْ: فعل ماضی - (ت) فاعل - هم: مفعول به

و چون آنها را ببینی بدن‌هایشان و سیمایشان تو را مجذوب می‌کند و ترا بشگفت می‌آورد و تو در دل خود  
می‌گویی که اینان چه انسان‌های با وقار و با وفا و متینی هستند.

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ

يَقُولُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - تَسْمَعُ: فعل مضارع - (انت) فاعل

ولی آن هنگام که سخن می‌گویند و تو به سخنان ایشان گوش فرا دهی پنداری که سخنانشان حق و  
راست است، چونکه با بدن‌های برازنده و متین و با زبان فصیح و بلیغ ظاهر می‌شوند. آورده‌اند که  
عبدالله بن ابی که رئیس منافقان بود شخص تنومند و خوش منظر و فصیح‌گو بود.

كَأَنَّهُمْ صَبْحَةٌ عَلَيْهِمْ هَرَمَلَةٌ  
كَأَنَّهُمْ صَبْحَةٌ عَلَيْهِمْ هَرَمَلَةٌ

و چون سخن می‌گفت، رسول خدا ﷺ به سخنش گوش می‌داد گویا ایشان چوب‌های خشک شده‌اند بدیوار باز نهاده بی‌جان و بی‌ایمان هیكل‌های تو خالی، درون‌های بی‌نور و صفا، نقش‌هایی بر در و دیوارها.

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ

يَحْسَبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - كل: مفعول به

هر فریاد و صیحه‌ای را بر ضد خود می‌پندارند و هر صدایی را به زیان خویش! یعنی با توجه به تو می‌مانند و هیكل‌مند و فصیح بودن غلط اندازی اندامشان، از باطن و از معنویت خالی‌اند و لذا هر بانگی را که می‌شنوند بانگ هلاکت خود می‌پندارند.

هُرَّ الْعَدُوَّ فَاحْذَرْنِمْ

هُرَّ: مبتدا - الْعَدُوَّ: خبر

ایشان دشمنان تو و دشمنان همه‌ی مؤمنان هستند پس ای محمد ﷺ از شر ایشان غافل مباش و از مکر ایشان بترس و از حيله‌هایشان ایمن مباش چونکه آنها هر سخنی که می‌گویند دروغ می‌گویند و هر وعده‌ای که می‌دهند خلاف می‌کنند و هر امانتی به ایشان سپارند خیانت می‌کنند.

فَتَلَاهُمُ اللَّهُ أَنَّهُ يُؤْفِكُونَ

فَتَلَاهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - لفظ الله: فاعل - أَنَّهُ: مفعول فیه - يُؤْفِكُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل خداوند ایشان را هلاک گرداند و لعنت کند چگونه از راه حق به بیراهه می‌روند؟ در معالم آورده که بعد از نزول این آیت قوم ابن ابی به او گفتند که این آیت‌ها در شأن تو نازل شده به نزدیک پیغمبر ﷺ برو تا برای تو آموزش طلبد. آن منافق گردن کشی کرد و گفت به من گفتند ایمان بی‌اور ایمان آوردم و به من تکلیف کردند زکات مال بده دادم. حال نوبت به آن رسید که محمد ﷺ را سجده باید کرد؟

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَأرُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ

مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

و چون به منافقان گفته شود که بیایند تا پیغمبر خدا ﷺ برای شما طلب آمرزش کند سرهای خود را بینچند و ایشان را می‌بینی که تکبر کنان، روی بگردانند. (۵)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَأرُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ

تَعَالَوْا: فعل امر - (و) فاعل - يَسْتَغْفِرْ: فعل مضارع - رَسُولُ: فاعل - لَوَأرُءُوسَهُمْ: مفعول به - هم: مبتدا -

مُسْتَكْبِرُونَ: خبر

ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که نفاق عبدالله بن ابی در میان صحابه آشکار گشت. و سخن‌های زشت که بر زبان جاری کرده بود در میان خلق افتاد. قومی از قبیله و عشیره‌ی وی به او گفتند که به تو و به پسران تو رسوایی رسید با آیه‌ای که در حق تو نازل شده. و راز شما بر ملاء گشت و

زبان‌ها در شما دراز گشت، راه شما آنست که نزد رسول خدا بروید و از گناه خود عذر خواهی کنید، و به توبه و استغفار باز گردید، تا رسول خدا از بهر شما از حق سبحانه تعالی آمرزش خواهد. عبدالله منافق چون این سخن بشنید، از تکبر و سرافرازی سر بیچید و روی بگردانید و گفت هر چه گفتند از ایمان و ادای زکات بجای آوردم. حال فقط سجده مانده است که او را سجده کنم! و این سخن از روی انکار می‌گفت و از طلب آمرزش به وسیله پیغمبر ﷺ تنگ داشت. می‌گوید:

چون به منافقان، عبدالله امی گفته شود تا پیغمبر خدا ﷺ از حق سبحانه و تعالی برای شما طلب مغفرت و آمرزش کند. در پاسخ این سخن سرهای خود را بیچند و ایشان را تکبرکنان می‌بینی که روی‌های خود را از اطاعت و یا رفتن به نزد رسول الله ﷺ برای طلب آمرزش بر می‌گردانند.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾

یکسان است که بر ایشان چه آمرزش بخوامی یا آمرزش نخواهی خدا ایشان را هرگز نخواهد آمرزید هر آینه خداوند گروه عصیان پیشه را هدایت نمی‌کند. (۶)

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ

سَوَاءٌ : مبتدا مؤخر - أَسْتَغْفَرْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل، مبتدا مؤخر محذوف

و چون به ایشان گفته شد که بیاید از خداوند به وسیله پیغمبر ﷺ طلب مغفرت کنید آنان چه بیایند و چه نیایند بر ایشان یکسان است یعنی ای پیغمبر! بر ایشان چه آمرزش بخوایی و چه نخواهی هیچ سودی به حال آنان ندارد چونکه ایشان بر کفر استوارند و در تقدیر، سرنوشت ایشان در ازل چنین نوشته شده است.

لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

لَنْ يَغْفِرَ : فعل مضارع - لفظ: اللَّهُ : فاعل

هرگز خداوند ایشان را به جهت رسوخ ایشان در نفاق نمی‌آمرزد پس نیازی به طلب آمرزش ایشان نیست.

پند گفتن با جهول خوابناک      تخم افکندن بود در شوره خاک

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

لفظ: اللَّهُ : اسم إِنَّ - لَا يَهْدِي : فعل مضارع - فاعل (هو) - الْقَوْمَ : مفعول به

براستی خداوند گروه فاسقین را یعنی آنانکه از دایره فرمان خداوند بیرون رفته‌اند هدایت نمی‌کند و راه نمی‌نماید چونکه چه آمرزش بخوایی و چه نخواهی بر ایشان یکسان است و سرنوشتی جز سوختن در آتش جهنم ندارند.

هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلَئِنْ خَرَجْنَا مِنَ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْتَهُونَ ﴿٧﴾

آنها همان کسانند که گویند خرج کسانی را که نزد رسول خدایند ندهید تا پراکنده شوند، خزانه‌های آسمان‌ها و زمین خدای راست و اما منافقان نمی‌دانند. (۷)

هُم الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا  
هُم : مبتدا- الَّذِينَ : خبر

ایشان کسانی‌اند که به انصار می‌گویند به کسانی‌که در نزد رسول الله ﷺ هستند از قریای مهاجرین اتفاق مکنید تا از طرف وی متفرق شوند.

وَلَئِنْ خَرَجْنَا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْتَهُونَ

وَلَوْ : جار و مجرور خبر مقدم - خَرَجْنَا : مبتدا مؤخر

و حال آنکه خزینه‌های روزی در آسمان‌ها و زمین از آن خداست و روزی دهنده مهاجران قرا تنها اوست اما منافقان آن را حرکت نمی‌کنند و نمی‌دانند.

از در بخشندگی و بنده نوالی	مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می‌خورند منعم و درویش	روزی خود می‌برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند	در بن چاهی به زیر صخره‌ی صفا

مفسران گفتند: رسول خدا در غزاه بنی المصطلق بود و محل و میدان جنگ بر سر آبی بود که آن را مریضی می‌گفتند، و نصرت و ظفر در آن غزا از آن مسلمانان بود.

رسول خدا و یاران او از آنجا با غنیمت فراوان از انواع و اموال و بردگان بازگشته، دو مورد بر سر آب خلاف کردند، و بهم برآویختند؛ یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق. آن مؤمن نام وی جمال بود. لطمه‌ای زد بر آن منافق. شوری و شعیفی از ایشان بر آمد؛ منافق گفت: ای انصار، مهاجر گفت: یا مهاجرین، عبدالله ای صدای ایشان بشنید به پیش آمده و مرد خود را چنان دید، گفت: مادر صحبت این مرد نه بدان آمدم تا ما را لطمه زنند و خوار دارند! آنکه روی به قوم خویش کرد و گفت: این درویشان که کرد این مرد می‌گردند، ایشان را چیز مدهید و ایشان را هیچ سودی مرسانید تا از اطراف این مرد متفرق شوند. مثل ما با وی چنانست که گفته‌اند: سمن کلبک یا کلبک، سگت را فربه کن تا ترا بخورد. می‌گوید:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنَّا الْأَذَلَّ وَلَئِذَا الْآيَةُ جَاءَ رَسُولَهُ

وَالْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

می‌گویند: اگر به مدینه برگشتیم قطعاً آنکس که عزیزتر است، ذلیل‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد، بزرگی و عزت مخصوص خدا و پیغامبر او و مسلمانان است ولی منافقان نمی‌دانند. (۸)

۱ - لطمه: یک بار تپانچه زدن، سیلی

يَقُولُونَ لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ

يَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - رَجَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

در کشف الاسرار آمده که: عبدالله ابی گفت اگر ما از غزوه‌ی بنی مصطلق باز گردیم و به مدینه برویم قطعاً هر که عزیز است آنکه را که خوارتر است از مدینه او را بیرون کند یعنی عزیز منم و محمد ﷺ و اصحاب او خوار و ذلیل‌اند و من ایشان را از مدینه بیرون خواهم کرد. زید بن ارقم کودک بود، در آن مجمع حاضر بود، گفت: انت والله الذلیل القلیل المبتض فی قومک و محمد فی عزمین الرحمن و موده من المسلمین. این کودک روی به عبدالله منافق نهاد و گفت: ذلیل و خوار و بی مقدار و ناکس و ناچیز توئی و در میان قوم خودت خوار و ذلیلی. و محمد ﷺ عزیز است و کریم، و همه‌ی مسلمانان او را دوست دارند عبدالله بترسید گفت: داسکت فانما کنت العیب. پس زید بن ارقم آمد و آن قصه به رسول خدا ﷺ بگفت: رسول به حکم آنکه زید کودک بود گفت: مگر با وی بخشم بودی و گوش تو اشتباه شنیده باشد؛ گفت: لا والله که راست شنیدم، و به حقیقت این سخن گفت. رسول ﷺ عبدالله را بخواند، گفت: تو گفته‌ای آن سخن که به من رسید؛ عبدالله سوگند خورد که من این سخن نگفتم و زید در حق من دروغ می‌گوید. جماعتی از انصار که به عبدالله تعلق داشتند، آمدند و گفتند: این عبدالله مهتر ماست و رئیس ما، سخن کودکی بر وی شنیدن درست نباشد که آن مهتر چنین سخن نگوید و کودک به غلط شنیده. رسول خدا ﷺ سخن ایشان را و تصدیق ایشان را پذیرفت. و بعد از آن جماعتی از انصار زبان در زید دراز کردند که بر عبدالله این دروغ نهاد، و زید بن ارقم گفت: من شرمسار می‌بودم و خویششان را از شرم مصطفی ﷺ و یاران او نمی‌توانستم نگه دارم. تا رب العالمین آیت فرستاد که: «يقولون لئن رجعنا الى المدينة» زید گفت: رسول خدا گوش من گرفت و گفت: گوشت بوقا بود.

گوشت بوقا بود ای غلام! و گفته‌اند که: رسول خدا ﷺ بر اسید بن حضیر رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: یا اسید به تو رسید که آن صاحب شما از بهر ما چه گفت؟ آنکه حکایت باز کرد که وی گفت:

« لیخرجن الاعز منها الاذل » اسید گفت: یا رسول الله. والله که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز توئی و ذلیل او. آنکه گفت: یا رسول الله او را مغدور دار که پیش از قدم مبارک تو به مدینه قوم وی تاج می‌ساختند که بر سر وی نهند و او را سرور و مهتر خویش کنند. چون قدم مبارک نبوت تو در رسید او محزول و ناچیز گشت. همی پندارد که ملک و ریاست از وی تو ربودی. از آن یهوده باطل می‌گوید. ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد، پسر وی عبدالله بن عبدالله بن ابی گفت: یا رسول الله به من چنان رسید که پدرم را خواهی کشت، اکنون به من فرمای تا سروی نزدیک تو آرم. رسول گفت: نه، که با وی رفق و مدارا کن و نیکو داشت وی فرو مگذار مادام که با ما بود. پس چون از آن غذا بازگشتند و به دروازه مدینه رسیدند، این پسر عنان پدر گرفت و شمشیر بر کشیده گفت: والله که ترا در مدینه نگذارم تا نگوئی که: انا ذلیل و محمد عزیز، ذلیل منم و عزیز محمد است، عبدالله منافق همچنان بگفت. دیگر بار پسر گفت: والله که نگذارم ترا در مدینه تا نگوئی که: خوارتر و ناچیزتر منم

عزیزتر و بزرگوارتر محمد است. عبدالله این سخن بیگفت. آنکه پسر گفت: اکنون بخواری و فرومایگی در شو در مدینه تا بدانی که عزت خدای را و رسول را و مؤمنان راست. خدای تعالی فرمود:

وَاللَّهُ الْبَرُّ وَالرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

وَاللَّهُ: جار و مجرور خبر مقدم- الْبَرُّ: مبتدا مؤخر

و مر خدای راست عزت قدرت و مالکیت و مر رسول ﷺ را عزت نبوت و شفاعت و برای گرویدگان عزت ایمان و طاعت و اما منافقان حقیقت عزت را درک نمیکنند به جهت نفاق و جهالتی که در وجود آنهاست.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تِلْكَ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ مَن ذَكَرَ اللَّهَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُونَ ①

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموالتان و اولادتان شما را از ذکر خدا غافل نگرداند و هر که چنین کند، آنها زیانکارانند. (۹)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تِلْكَ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ مَن ذَكَرَ اللَّهَ

آی: منادا- هاء حرف تنبيه- الَّذِينَ: عطف بیان- لَا تِلْكَ: فعل مضارع- مَن: مفعول به- أَمْوَالُكُمْ: فاعل

ای گروه مؤمنان خواسته‌ها و مالهای شما را مشغول نگرداند و فرزندان شما نیز از ذکر خدا شما را غافل نگرداند چونکه محبت و دوستی خدا باید بر دوستی و محبت همه چیز غالب گردد.

حدیث روضه نگویم باغ بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باقم

حکیم سنائی غزنوی در قصیدهای گفت که چند بیت آن به جهت روشن شدن مطلب از اینکه محبت خدا بر همه چیز برتر و بالاتر است آورده می‌شود.

قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا  
به هرج از دوست و اهانی چه زشت آن نقش و چه زیبا  
مکان کز بهر حق جوئی چه جا بلقا، چه جا بلسا  
همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا  
قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا  
که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما  
که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا  
اگر دنیا همی خواهی بده دین و بپر دنیا  
که اینجا صورتش مار است و آنجا شکش از درها  
میان دریند کاری را که این رنگ است و آن آوا

مکن در جسم و جان منزل، که این دوست و آن والا  
به هرج از راه دور افقی چه کنر آن حرف و چه ایمان  
سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی، چه سریانی  
شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی  
چه مانی بهر مرداری چو زاغان آندین بحتی  
ببیرای دوست پس از مرگ اگر می‌زندگی خواهی  
اگر دینت همی باید ز دنیا دار دل بگسل  
همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریدم  
گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره  
ز بساد فله و باد فسر دین را هیچ نگشاید

وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُونَ

وَمَنْ مَبْتَدَأِ جازم - يَفْعَلُ : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - ذَٰلِكَ : مفعول به - فَأُولَٰئِكَ : مبتدا - هُمْ : ضمیر فصل - اَلْخٰسِرُوْنَ : خبر  
و هر که به مال و فرزند مشغول گردد و از راه حق و طاعت خدای عزوجل باز ماند پس آن گروه زیانکارانند چونکه به خاطر مال فانی دنیا، از ثواب آخرت که باقی است باز می ماند. چه زیان و خسران بیشتر از این!  
در گلستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم، دین دنیا فروشان بخرند، یوسف بفروشد تا چه بخرند؛ «الم اعهد اليکم یا بنی ادم ان لاتعبدوا الشطان»<sup>۱</sup>  
یعنی «ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نیستم که ابلیس را نپرستید که وی دشمن آشکار شماست»  
بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی      بین که از که بریدی و با که پیوستی؟

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰﴾

و از آنچه که روزیتان کرده ایم، انفاق کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما بیاید پس بگوید پروردگارا! چرا مرا تا مدتی نزدیک باز پس نداشتی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم. (۱۰)

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ

وَأَنْفِقُوا : فعل امر (و) فاعل - رَزَقْنَاكُمْ : فعل ماضی - (و) فاعل - کم : مفعول به - أَنْ يَأْتِيَكُمُ : فعل مضارع منصوب - أَحَدَكُمْ : مفعول به - الْمَوْتُ : فاعل  
و از آنچه به شما روزی کرده ایم، بخشش کنید و انفاق نمائید و در راه خدا خرج کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما بیاید. یعنی مرگ حتماً و قطعاً خواهد آمد پس این چند روز باقیمانده را جبران کنید.

مگر این پنج روز دریایی  
کوس رحلت زدند و بار بساخت

ای که پنجاه رفت و در خوابی  
حجل آنکس که رفت و کار بساخت

پس آن هنگام که اجل به سراغ شما بیاید پس بگوید پروردگارا! چرا مرا تا مدتی نزدیک باز پس نداشتی. یعنی به من مهلت می دادی تا در راه خدا خرج می کردم.  
شیخ سعدی در بوستان گفت:

که خمبند ازو مردم آسوده دل

کسی خمبند آسوده در زیر گل

غم خویش در زندگی خور، که خویش،  
 نخواهی که باشی پراکنده دل،  
 زر و نعمت اکنون بده، کان تست  
 تو با خود بپس توشه‌ی خویشتن  
 کسی گوی دولت ز دنیا برد،  
 نه ایشان به خست نگه داشتند،  
 به دستم نیفتاد مال پدر،  
 همان به که امروز مردم خورند  
 خور و پوش و بخشای و راحت رسان

به مرده نپردازد از حرص خویش  
 پراکندهگان را ز خاطر مهمل  
 که بعد از تو بیرون ز فرمان تست  
 که شفقت نیاید ز فرزند و زن  
 که با خود نصیبی به غیبی برد  
 به حسرت بمرند و بگذاشتند!  
 که بعد از من افتد به دست پسر  
 که فردا پس از من به پشما برند  
 نگه می چه داری ز بهر گسان؟

### فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ مِنَ الصَّالِحِينَ

**فَأَصْدَقَ**: فعل مضارع - فاعل (انا) - (انا) اسم کان - مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور خبر کان  
 می گوید پروردگارا اگر در اجل به من مهلتی می دادی من از مال خود صدقه می دادم و نفقه می کردم تا از  
 جمله صالحین و شایستگان باشم غافل از اینکه به قول سعدی: دو چیز محال عقل است خوردن بیش از  
 رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.  
 در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «صفات نیک و  
 پسندیده) چهل صفت است، و بالاترین آنها آنست که کسی برای شخصی بزی را ببخشد، و هرکسی که  
 به نیت ثواب و تصدیق بروز موعود به یکن از این چهل صفت عمل نماید خداوند جنت را نصیبش  
 خواهد ساخت.»

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

و خداوند هرگز جان کسی را که اجلش رسیده است به تأخیر نمی افکند و خداوند به آنچه می کنید  
 آگاه است. (۱۱)

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا

وَلَكِنْ يُؤَخِّرُ: فعل مضارع منصوب - لفظ الله: فاعل - نَفْسًا: مفعول به - إِذَا: مفعول فيه - جَاءَ: فعل  
 ماضی - أَجْلُهَا: فاعل

و خداوند هرگز آن هنگام که اجل کسی فرا رسد لحظه‌ای به تأخیر نمی اندازد.

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

پس چون اجل فرا رسد نه زمان می شناسد و نه مکان هر لحظه‌ای و یا مکانی را که خدای تعالی برای  
 قبض روح او شمرده و تعیین کرده انجام می گیرد

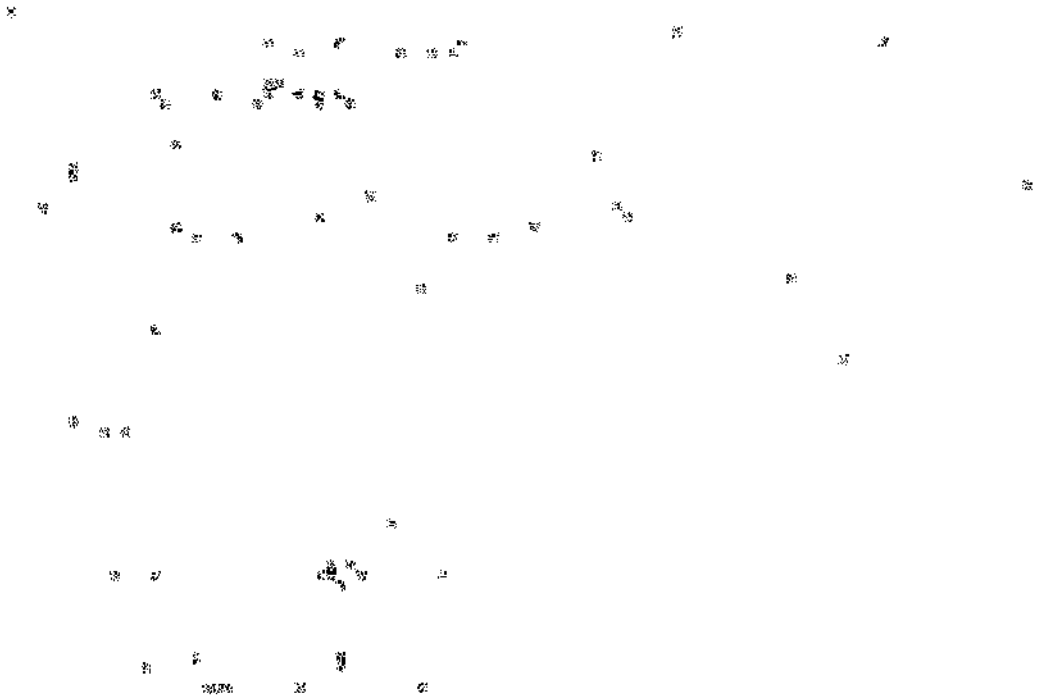
که یک لحظه صورت نیندد امان

چون پیمانۀ پر شد بدور زمان

**وَاللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْكُرُونَ**

لفظ **وَاللَّهُ خَيْرٌ** - خیرتر است.

و خداوند از آنچه شکر می‌کنید، خیرتر است. و نعمانی به آنچه از کارهای خیر و غیر می‌کنید، داناست. و بدانکه هر چه از این صفتی بهمت بخوانید آگاه است و چیزی از اعمالتان بر او پوشیده نیست و به بعضی اعمالتان یادانی خواهد داد و مکافات خواهد کرد.



# فهرست

صفحة	نام سوره
۱	۴۴- سوره دخان
۲۷	۴۵- سوره جاثیه
۲۷	۴۶- سوره احقاف
۸۰	۴۷- سوره محمد
۱۰۷	۴۸- سوره قح
۱۲۷	۴۹- سوره حجرات
۱۵۶	۵۰- سوره قی
۱۸۱	۵۱- سوره ذاریات
۲۱۱	۵۲- سوره طور
۲۳۰	۵۳- سوره نجم
۲۵۹	۵۴- سوره قمر
۲۸۲	۵۵- سوره رحمن
۳۰۸	۵۶- سوره واقعه
۳۲۷	۵۷- سوره حدید
۳۶۹	۵۸- سوره مجادلہ
۳۹۱	۵۹- سوره حشر
۴۱۵	۶۰- سوره ممتحنہ
۴۲۹	۶۱- سوره صفت
۴۳۹	۶۲- سوره جمعہ
۴۴۸	۶۳- سوره منافقون